



جناب عبدالحمید اشراق خاوری

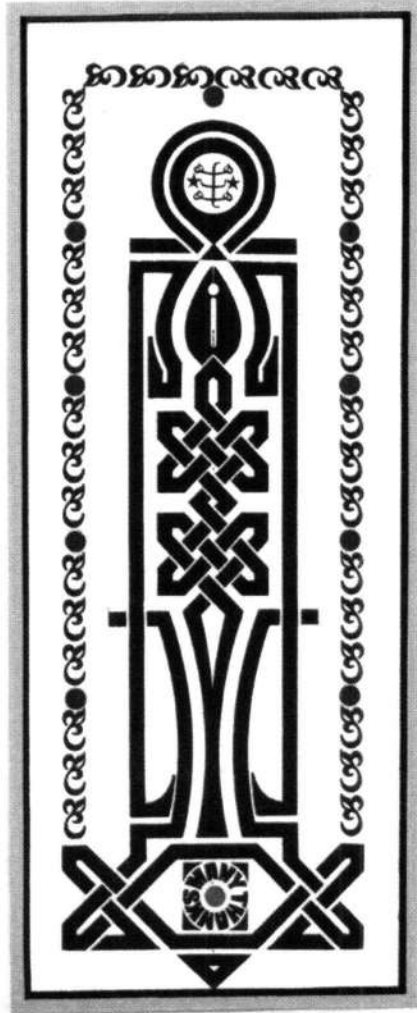
یادنامہ  
اشراق خاوری

# یادنامہ اشراق خاوری

به اهتمام  
وحید رافتی

بنیاد فرهنگی نحل

عكس



یادنامه اشراق

به اهتمام وحید رأفتی

ناشر: بنیاد فرهنگی نخل

طرح روی جلد: مهرداد مهرگی

طرح ابتدای کتاب: هوشنگ اشراق خاوری

خوشنویسی: پروین نجمی

چاپ نخست، دسامبر ۲۰۱۴

مادرید - اسپانیا

شماره استاندارد بین المللی کتاب

## فهرست مندرجات

سخن ناشر

- ۱ مقدمه
- ۷ فصل اول: الواح حضرت بهاء الله
- ۸۲ فصل دوم: مکاتیب حضرت عبدالبهاء
- ۱۰۶ فصل سوم: مکاتبات با جناب اشراق خاوری
- ۱۲۵ فصل چهارم: اشعار نبیل اعظم زرنندی - سفر جمال قدم از ادرنه به عکا
- ۱۹۰ فصل پنجم: اشعار نبیل اعظم زرنندی - شهادت جناب غصن اطهر
- ۲۲۷ فصل ششم: اشعار نبیل اعظم زرنندی - مثنوی وصال و هجران
- ۲۴۴ فصل هفتم: اسامی شهدای یزد
- ۲۵۴ فصل هشتم: اسامی شهدای ساری
- ۲۶۱ فصل نهم: امر بهائی در قفقاز (در بادکوبه)
- ۲۹۴ فصل دهم: دکتر ضیاء بغدادی و کتاب الرحلة البغدادية
- ۳۱۸ فصل یازدهم: سید اسدالله قمی و کتاب هزار داستان
- ۳۴۰ فصل دوازدهم: خاطرات علی اشرف سیسانی
- شهادت جناب ماشاء الله فرزند بایرام
- ۳۵۲ فصل سیزدهم: دارالسلام
- ۳۷۷ فصل چهاردهم: ذبیح
- اسحق پسر ابراهیم
  - اسمعیل پسر ابراهیم
  - سید اسمعیل ذبیح زواره‌ای
  - حاجی ملا اسمعیل قمی
  - حاجی محمد اسمعیل ذبیح کاشانی
  - آقا محمد حسن سلطان الشهدا

- عبدالله ابن عبدالمطلب
- ۳۹۰ فصل پانزدهم: جراید شرق در آثار بهائی
- اختر
- پرورش
- ثریا
- جبل المتین
- قانون
- ۴۰۴ فصل شانزدهم: شهدای هرمزک
- ۴۲۰ فصل هفدهم: اشعار محمود زرقانی - شهدای ابرقو
- ۴۵۹ فصل هجدهم: میرزا موسی کلیم - وقایع ادرنه
- ۴۷۵ فصل نوزدهم: حاج غلام رضا امین امین
- ۴۸۷ تصاویر
- فهرست اعلام
- کتاب شناسی

## سخن ناشر

خواننده‌ی گرامی،

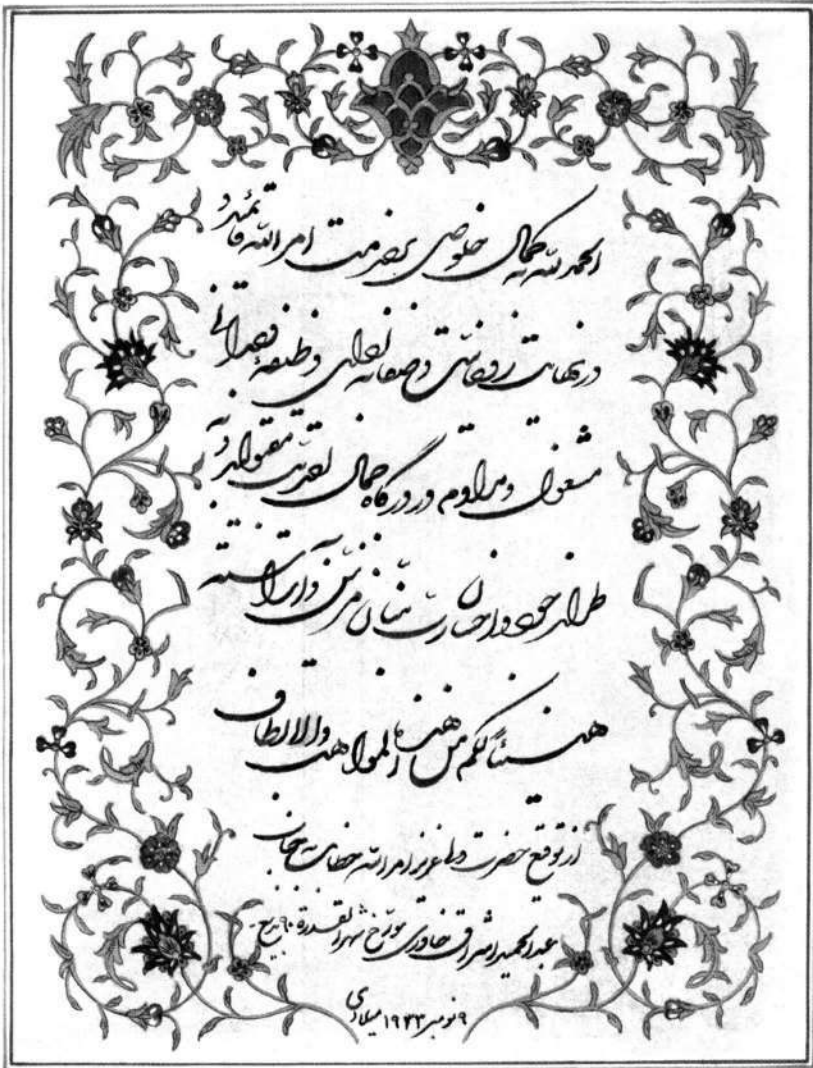
کتابی که در دست دارید، نتیجه‌ی زحمات و تحقیقات دکتر وحید رأفتی و شامل مطالب و الواحی است که برای اولین بار منتشر می‌شوند.

فصل‌های مختلف کتاب اطلاعات سودمند و دست‌اولی را ارائه می‌دهند که فاضل ارجمند جناب اشراق خاوری جمع‌آوری کرده است. الواح، مطالب تاریخی، اشعار، نامه‌ها به همراه توضیحات جناب رأفتی سفری در نوع خود بسیار گرانبها را به دوستان و علاقمندان عرضه می‌کند.

بنیاد فرهنگی نحل مفتخر است که موفق به نشر این کتاب شده و هدیه‌ای از جهان دانش را به آیندگان تقدیم کند.

بنیاد فرهنگی نحل





ادب و حکایت  
خوشتر نصیرت امیر الله

در کتابت ریاضت و صفای  
فکر و طبع و تفصیل

مشق و معلوم در درگاه  
صاحب الامر مقبوله

طالع محمود و صاحب  
نشان از درگاه

همین کتابت  
از مولانا صاحب

از ترویج حضرت  
طالع و از امر الله صاحب

عبدالمجید امرت  
قادر و صاحب  
ترویج شهرت  
تقدیر و ترویج

۹ نوامبر ۱۹۳۳ میلادی

کتابی که به پاس مساعی جمیله و خدمات باهره فاضل جلیل القدر بهائی، جناب عبدالحمید اشراق خاوری علیه رضوان الله (۱۲۸۱ - ۱۳۵۱ هـ ش / ۱۹۰۲ - ۱۹۷۲ م) در سبیل توسعه و تحکیم معارف امر بهائی انتشار می‌یابد و با عنوان «یادنامه اشراق خاوری» در اختیار علاقمندان به مطالعات مذهبی قرار می‌گیرد، حاوی آثار مقدسه بهائی، مراسلات، مقالات و منتخباتی از چند کتاب خطی است که در میراث باقیمانده از آن عالم نحریر موجود بوده و حال به صورت این کتاب به دست طبع و انتشار سپرده می‌شود.

فصول اول و دوم این کتاب شامل آثار مبارکه حضرت بهاءالله و حضرت عبدالهه است. فصل سوم چند فقره از مراسلاتی را دربردارد که جناب اشراق خاوری آنها را از مؤسسات و دوستان بهائی دریافت نموده‌اند. فصول بعدی این کتاب شامل اشعار، خاطرات، مقالات و منتخبات گوناگونی از آثار خطی بهائی است که در ابتدای هر فصل توضیحات لازمه درباره هر یک از آنها به رشته تحریر درآمده و مطالبی که در متن فصول احتیاج به تشریح و توضیح بیشتر داشته، در ذیل عنوان «یادداشت‌ها» در انتهای هر فصل به قلم این عبد شرح و بسط یافته است.

کتاب شناسی و فهرست اعلام و مطالب عمده مندرج در این یادنامه، در انتهای کتاب به طبع رسیده تا مشخصات کامل کتبی را که در این مطالعه مورد استفاده قرار گرفته، به دست دهد و فهرست الفبائی اعلام و اهم مطالب مندرج در کتاب را در اختیار خوانندگان گرامی گذارد.

نکاتی که در زمینه کیفیت نقل مطالب و آماده نمودن آنها برای طبع در این کتاب باید با خوانندگان گرامی در میان گذاشته شود، آن است که مواد مندرج در این

یادنامه اصولاً مورد جرح، تعدیل، تزئید و تغییر قرار نگرفته و نهایت سعی به عمل آمده است تا مواد و یادداشت‌های جناب اشراق خاوری با حفظ اصالت آنها در این کتاب انعکاس یابد. بدیهی است که مطالب مزبور نقطه گذاری و فقره‌بندی شده، رسم الخط آنها تغییر یافته، نصوص، آیات، اشعار و احادیث منقول در آنها حتی المقدور با نسخ معتبر آنها مقابله و تصحیح شده و در مواردی معدود زلات قلمی مرتفع گردیده و الفاظ تکراری حذف شده است.

به تواریخی که غالباً در این مواد به صورت هجری شمسی و قمری ثبت شده، تاریخ میلادی نیز اضافه گردیده است.

تحریر شرحی از احوال و آثار جناب اشراق خاوری - هرچند در این مقام مفید به نظر می‌آید - اما تعدد مطالعات و مقالات موجود در این باره نیاز به اقدام در این زمینه را مرتفع می‌سازد، زیرا شرح حال مفصل جناب اشراق خاوری در کتاب «مصایح هدایت» (ج ۹، ص ۸ - ۱۲۲) منتشر گشته است. جناب ذکائی بیضائی نیز شرح حال جناب اشراق خاوری و قطعاتی از اشعار ایشان را در «تذکره شعراء» (ج ۱، ص ۵۵ - ۶۸) آورده‌اند. شرح احوال و آثار جناب اشراق خاوری را جناب صالح مولوی نژاد هم تحت عنوان «به یاد محقق برجسته و مروّج نفیس امرالله اشراق خاوری» در مجله «آهنگ بدیع» (سال ۲۷، شماره ۵ - ۶، مرداد - شهریور ۱۳۵۱ هـ.ش، ص ۳۰ - ۵۱) منتشر فرموده‌اند. عمده مندرجات شماره مخصوص مجله «پیام بهائی» (شماره ۱۵۸، ژانویه ۱۹۹۳ م) نیز درباره جناب اشراق خاوری و حیات و خدمات و آثار ایشان می‌باشد. در این شماره مقالات عدیده، خاطرات نفوس مختلفه، اشعار و تواقیع مبارکه حضرت ولی امرالله که به اعزاز جناب اشراق خاوری صادر شده نیز منتشر گردیده است. کتاب «یادگار» نیز که به سال ۱۹۹۴ میلادی به همت جناب منصور روحانیان و به وسیله مؤسسه معارف بهائی در دانداس کانادا انتشار یافته، شامل شرح احوال و تعدادی از تقریرات آن فاضل جلیل است.

شرح احوال و آثار جناب اشراق خاوری به زبان انگلیسی نیز به قلم جناب رستم ثابت به رشته تحریر درآمده و در کتاب «عالم بهائی» (The Bahá'í World,

(ج 518-520, Vol. XV, 1968-1973 انتشار یافته است. در دائرة المعارف ایرانیکا (Encyclopaedia Iranica, „EŠRĀQ KĀVARI“ Vol. 8, pp.641، ۶۴۱ - ۶۴۲، ص ۸ (642) - نیز شرحی به زبان انگلیسی به قلم این حقیر درباره آثار و احوال جناب اشراق خاوری به طبع رسیده است. به علاوه منابع فوق، کتاب «اشراق خاوری، زندگی، آثار و خاطرات» که به همت جناب صالح مولوی نژاد در ۴۸۰ صفحه، به سال ۲۰۰۹ م، به وسیله بنیاد فرهنگی نحل در اسپانیا انتشار یافته، مطالب مشروح و مفصل مربوط به سوانح حیات، خدمات، آثار و افکار جناب اشراق خاوری را در اختیار علاقمندان قرار می‌دهد.

حال که با منابع شرح احوال و آثار جناب اشراق خاوری، مندرجات عمده این یادنامه و کیفیت عرضه مطالب در آن آشنایی اجمالی حاصل گشت، تأمل در حیات پر ثمر آن فاضل جلیل در این ایام که چهل سال تمام از اتمام حیات عنصری او می‌گذرد، محرک افکار و عواطف علاقمندان به معارف امر بهائی خواهد بود تا به شوق بی‌کرانه حضرت اشراق خاوری به حفظ و اشاعه فرهنگ عظیم امر حضرت بهاء‌الله بیندیشند و آن را سپاس گذارند. شوقی که شراره آن بیش از پنجاه سال در سفر و حضر، رنج و شادمانی، صحت و بیماری، جوانی و کهن سالی در وجود او شعله کشید و سرمایه جوش و خروش فکری، علمی و عاطفی او شد. شوق اشراق به تنظیم و تبویب آیات و الواح مبارکه «ایام تسعه»، «مائده آسمانی»، «گنجینه حدود و احکام»، «تسیح و تهلیل» و مجلدات «ذکار المقربین» و «ابواب الملکوت» را به ارمغان آورد.

شوق اشراق به مطالعه و تعمق در آثار و الواح مبارکه، تألیف مجلدات «قاموس ایقان»، «قاموس لوح شیخ» و قوامیس توابع مهمه حضرت ولی محبوب امرالله را نتیجه داد.

شوق اشراق به سوانح، وقایع، حوادث و کیفیت حرکت جوهری تاریخ امر مبارک، او را به تهیه «مطالع الانوار»، «تاریخ امری همدان»، «تقویم تاریخ امر» و تحریر «نورین نیرین» کشانید و شرح احوال حضرت ولی امرالله و حضرت غصن اطهر را از قلم او جاری ساخت.

شوق اشراق به تحکیم، توسعه و تثبیت حقانیت امر مبارک، او را به ترجمهٔ «دلیل و ارشاد»، «تبیان و برهان» و تألیف مجلدات «درج لئالی هدایت» و «اقداح الفلاح» رهنمون گشت.

شوق اشراق به همهٔ وجوه و زوایای معارف بهائی که تا آخرین ایام حیات ناسوتی وی لحظه‌ای او را رها نمود، سرانجام به صورت صدها مقالهٔ کوتاه و بلندی به جلوه در آمد که برای تهیهٔ دائرة المعارف بهائی به رشتهٔ تحریر کشید و نمونه‌هایی از این قبیل مقالات و یادداشت‌ها را به صورت مجلدات ثلاثه محاضرات تألیف و تنظیم نمود.

شوق عاشقانهٔ او به هر آنچه متعلق به امر عظیم الهی بود، او را به جمع آوری الواح، اسناد و مدارک تاریخی سوق داد، خاطرات تاریخی نفوس را گردآوری نمود، مندرجات نشریات و جراید عدیده را استخراج و مدوّن ساخت، منشآت، مکاتبات، اشعار و تصاویر نفوس را ثبت و ضبط نمود و در سنین میانی قرن بیستم در دو میدان عظیم شناختن و شناساندن معارف امر بهائی یگانه‌تاز شد.

حال که این یادنامه در چهلمین سال درگذشت آن مخمور و شیدایی رحیق معارف امر بهائی به دست تألیف سپرده می‌شود، جای آن دارد که از امهٔ موقنهٔ الهیه شوکت خانم اشراق خاوری (موزون)، همسر پروفای آن فاضل‌نحیر نیز یاد شود و همم‌عالیه و مساعدت بی‌دریغ آن بانوی کم‌نظیر در پرستاری، حمایت، همدلی و همپایی با اشراق خاوری مورد حمد و سپاس و ستایش وفیر قرار گیرد، چه صبر، تحمل، سازش و جوشش پا به پای این همسر گرانقدر، اشراق خاوری را در حیات ناسوتیش اعلیٰ سرمایه بوده است.

مقدّرات الهیه هر چند هوشنگ، اشراقیه، پرتو و سهیل اشراق خاوری، فرزندان برومند آن فاضل جلیل را در ژانویه، فوریه و دسامبر ۲۰۱۲ و نوامبر ۲۰۱۳ میلادی به ملکوت ابهی کشانید و مشاهدهٔ یادنامهٔ پدر عزیز و گرانمایه را در عالم ناسوت برای آنان غیر ممکن ساخت، اما امید چنان است که ارواح مقدسهٔ فرزندان

دلبد حضرت اشراق در عالم بالا، از مشاهده نتیجه‌ای دیگر از حیات پرثمر والد بزرگوارشان قرین شادمانی شود و داشتن پدری چنین ارجمند بر مفخرت آنان بیفزاید. همچنین امید این عبد مستمند چنان است که کتاب «یادنامه اشراق خاوری» باعث مسرت و شادمانی روح پرفتوح آن فاضل فقید در ملکوت ابهی گردد و انتشار آن به عنوان نشانه‌ای برای ابراز سپاس و قدردانی از مساعی جمیله و خدمات خستگی ناپذیر آن معلم نحریر، در زمینه تعلیم، نشر، توسعه و تحکیم معارف امر عزیز الهی محسوب گردد و نسل حاضر را به مطالعه و تعمق در آثار آن فاضل جلیل تشویق و تحریض نماید. همین طور رجای قلبی این بنده کمترین چنان است که خوانندگان گرامی این یادنامه، با مطالعه آثار مبارکه و مطالب جدیدی که در آن به حلیه طبع آراسته شده است، با جنبه‌های تازه‌ای از معارف امر عظیم حضرت بهاءالله آشنا گردند و میراث باقیمانده از اسلاف جانفشان و گرانمایه خود را قدر نهند و به آن عشق ورزند؛ میراث عزیز و عظیمی که باید مجدانه در حفظ آن کوشید و جلوات غنای سرشار آن را همواره واضح و آشکار نمود.

در پایان این مقدمه ابراز تشکر قلبی و صمیمانه از زحمات و اقدامات سرکار فرشته خانم تیفوری (حجازی) که کار تهیه نسخه کامپیوتری کتاب را با دقت و سلیقه مخصوص به عهده داشته‌اند و مساعی هنرمندان گرانمایه خانم پروین نجمی که خوشنویسی مندرج در ابتدای کتاب را تهیه فرموده‌اند و جناب مهندس مهرداد مهرگی که طرح روی جلد کتاب را فراهم فرموده‌اند، از وظایف این عبد است. مطلبی که درباره این طرح باید گفته شود آن است که متصاعد الی الله جناب مهندس هوشنگ اشراق خاوری، فرزند برومند جناب عبدالحمید اشراق خاوری، سال‌ها قبل نقش زیبایی را طراحی و آن را به رسم هدیه برای حقیر ارسال فرموده بودند که آن طرح عیناً در صدر این کتاب به طبع رسیده است. طرح مزبور در اختیار جناب مهندس مهرداد مهرگی نیز قرار گرفت تا با استفاده از آن نقشی برای روی جلد آماده فرمایند. نقش نفیسی که آن جناب با توجه به طرح مذکور، و تصویری از جناب عبدالحمید اشراق خاوری، طراحی فرموده‌اند، زینت‌بخش روی جلد این کتاب گردیده است.

باری، غیر از نفوس فوق الذکر چند نفر از دوستان عزیز بهائی خانم‌ها نسیم ثابت شرقی، پونه درخشان، هدیه شاعرزاده، فریده رحمانی، شیوا محمد حسن، ندا نیاکان و جناب سپهر فنائیان نیز در مراحل مختلف مقابله، تصحیح و تنظیم فهارس کتاب مساعد این عبد گردیده‌اند و ابراز امتنان و قدردانی قلبی از الطاف آنان هم وظیفه این حقیر است، چه اگر همم عالیہ و مساعی جمیلہ این نفوس نفیسه مددکار نمی‌شد، طبع و نشر این کتاب مقدور و میسر نمی‌گردید و آثار ثمینہ متنوعہ مندرج در این یادنامه در اختیار علاقمندان به معارف امر بهائی قرار نمی‌گرفت.

مناجات حضرت ولی امرالله که ذیل این مقدمه بدان زینت و زیور می‌یابد، جان کلام و کلام جان است که: «رَبَّنَا آيِدْنَا عَلٰی نَشْرِ اَثَارِكِ و السَّلُوْكَ فِیْ مَنْهَجِ رِضَائِكَ».

وحید رأفتی، دسامبر ۲۰۱۳ میلادی

## فصل اول

### الواح حضرت بهاءالله

#### توضیحات

جناب اشراق خاوری در پاییز سنه ۱۲۰ بدیع (۱۳۴۲ شمسی / ۱۹۶۳ م) کتاب مستطاب بدیع و چند مجموعه خطی از الواح جمال قدم را مورد مطالعه قرار داده و فقراتی از نصوص مبارکه را از این منابع استخراج و در دفتری یادداشت فرموده و به اختصار به تحریر شرح احوال بعضی از نفوسی که در این الواح مذکورند، پرداخته‌اند. در این دفتر که به ذیل مطالب مربوط به "کاشان" در کتاب «آفاق و انفس» ضمیمه شده، از جمله چنین آمده است:

«هوالله - این جمله بیانات مبارکه جمال قدم جل جلاله از مجموعه خطی متعلق به کتابخانه "سلیمان خان" احبای آذربایجان شماره ۲۱۹ استخراج می‌شود. عبدالحمید اشراق خاوری - طهران، یکشنبه ۱۳۴۲/۸/۲۶ / شهرالقدره سنه ۱۲۰ بدیع. تاریخ نزول این لوح مبارک ۶ صفر سنه ۱۲۹۹ هـ ق و به خط خادم الله بوده است.»

لوح مبارک مذکور در فوق با مطلع «حمد مقدس از بیان...» که به اعزاز «حبيب روحانی جناب حاجی میرزا حسین...» عزّ نزول یافته، در صفحات بعدی این بخش به نظر خوانندگان گرامی خواهد رسید.

جناب اشراق خاوری در موضع دیگری از این دفتر، فقرات عدیده از لوح جناب ورقای شهید را نقل نموده و در ذیل مطالب منقوله چنین مرقوم داشته‌اند: «از



کتاب خطی جناب ورقای شهید به خط خود ایشان که متعلق به جناب دکتر علی محمد ورقا امین حقوق و ایادی امرالله هستند، استخراج شد و قسمتی از این لوح هم که درباره حد سفر بود، در کتاب گنجینه حدود و احکام ضمیمه گردید.

متن تمام لوح مبارک نازله به اعزاز جناب ورقا نیز که مطلع آن «حمد مقدس از ذکر و اصغاء...» می باشد، در صفحات بعدی این فصل به طبع رسیده است.

جناب اشراق خاوری پس از نقل مستخرجات عدیده دیگر از بعضی از الواح مبارکه چنین مرقوم داشته اند که: «این الواح متابعه از نسخه خطی متعلق به کتابخانه حکیم الهی قزوین، شماره ۲۴۹ استخراج شد. سه شنبه، سوم دی ماه [۱۳۴۲ شمسی]، شهر القول سنه ۱۲۰ بدیع در طهران استنساخ گردید. ع. اشراق خاوری»

مستخرجاتی که جناب اشراق خاوری به آنها اشاره نموده اند، از جمله شامل «سورة المرسل»، «لوح مبارک رضوان العدل»، «سورة النصح»، لوح مبارک «هودج-صامصون» و «کتاب بدیع» - خط زین المقربین، طبع طهران و الواح دیگر است.

نقل مستخرجات جناب اشراق خاوری از کتاب بدیع و یا درج الواحی نظیر لوح سامسون (یا لوح هودج)، رضوان العدل و سورة اسمنا المرسل که در دفتر مزبور ثبت شده، در این مقام ضروری نیست، چه کتاب بدیع در سنه ۲۰۰۸ م در ۲۱۳ صفحه در آلمان تجدید طبع یافته و الواح سامسون و رضوان العدل و سورة اسمنا المرسل نیز در «النالی الحکمة» (ج ۱، ص ۱۲-۱۶) و در «آثار قلم اعلی» (ج ۴، ص ۲۴۵-۲۵۸ و ۳۱۱-۳۱۷) به طور کامل به طبع رسیده است. لذا آنچه در این بخش از یادنامه اشراق خاوری مد نظر خواهد بود، درج الواحی از جمال قدم است که به اعزاز نفوسی نظیر جناب ورقای شهید و ملا غلام رضا جاسبی و حاجی ابراهیم خلیل قزوینی عز نزول یافته و مستخرجاتی از آنها در دفتر مذکور نقل شده است.

این الواح در این بخش به صورت کامل به طبع خواهد رسید، چه تا آنجا که بر حقیر معلوم است، متن کامل این آثار تا کنون به طبع نرسیده، اما فقرات پراکنده ای از آنها را می توان در آثاری نظیر «امر و خلق» جناب فاضل مازندرانی و کتب جناب

اشراق خاوری، نظیر «مائده آسمانی» و مجموعه الواح مسمی به «اقتدارات» ملاحظه نمود.

توضیحات جناب اشراق خاوری درباره بعضی از نفوسی که در این الواح مذکورند و تعلیقات و توضیحات این عبد درباره بعضی از مسائل دیگر مندرج در این آثار، در بخش یادداشت‌ها، در پایان هر لوح عرضه گشته و در متن الواح مبارکه جرح و تغییر و تعدیلی صورت نگرفته است.

نکته اخیر آن که در معرفی کتاب آفاق و انفس که ذکر آن در صدر این مطالب به عمل آمد، شرحی مفصل در مجله «پیام بهائی»، شماره ۱۵۸، دی - بهمن ۱۳۷۱ هـ.ش، ص ۲۴ - ۲۵، به طبع رسیده است.

اما متن الواح مورد بحث به شرح ذیل است:

ش- حبیب روحانی، جناب حاجی میرزا حسین علیه بهاء الله ملاحظه فرمایند.<sup>(۱)</sup>

۱۵۲

### بِسْمِ رَبِّنَا الْأَعْظَمِ الْأَقْدَسِ الْعَلِيِّ الْأَبْهِيِّ

حمد مقدس از بیان برهان حضرت رحمن را لایق و سزااست که از انوارش عالم امکان منیر و اغصان و اوراق سدرات وجود در ترنّی و تغنی. اوست آفتابی که روشنی افنده و قلوب منوط به اوست، به او ظاهر شد و به او امتحان فرمود و به او عالم ظنون و اضطراب را به طراز اطمینان و ایقان مزین نمود. مع جمیع این مدح و ثنا اگر خلق صاحب بصر بودند، ظهور حق بنفسه از افق سماء مشیت کفایت می نمود، تعالی تعالی من اظهره و جعله حجّة و میزاناً لمن فی السموات والأرضین.

والحمد لله ربّ العالمین و التّکبیر والبهاء علی الذین ما حرکتهم عواصف العلماء و لا قواصف العرفاء، قاموا بین العالم و نطقوا بالحکمة التي نزلت من لدن مالک

القدم اولئك عباد بهم ابتسم ثغر المعاني و نطق العندليب على الأغصان الملك لله مالك الأديان اولئك عباد شهدت لهم كتب الله من قبل و اعترف بشأنهم و مقامهم، «عباد مكرمون الذين ما سبقوا بالقول و هم بأمره يعملون.»<sup>(۲)</sup>

يا حبيب فؤادی و المذكور فی قلبی قد طیرنی صغیر طیر ثنائک مقصودنا و مقصودک فلما سمعت و وجدت ما فيه من الحرارة التي لم تحدث الأ فی حبّ الله و امره اقبلت الى الأفق الأعلى و حضرت لدى السدرة المنتهى و عرضت ما فيه اذاً نطق لسان الرحمن فی ملکوت البیان، قال جلّ کبریائه:

### بسمی الأعزّ الأعظم

يا حسين انشاء الله به عنایت الهی فائز باشی و بما ینبغی لایام الله عامل. دوستانی که عرف قمیص را فی الحقیقه یافته‌اند و به انوار آفتاب استقامت منورند، از قبل حق تکبیر برسان و بگو:

یومی اعظم از این یوم نبوده و نیست و این معنی کلمه‌ای است که به مثابه آفتاب از آفاق کتب و صحف و زُبر الهی مشرق و لائح است، چه که حق جلّ جلاله این یوم را به خود نسبت داده، مع آنکه کلّ به او منسوب، و لکن این یوم را مخصوص فرموده و به اسم خود نامیده، چنانچه در کتب به یوم الله معروف. اگر نفوس ثابتة مستقیمه در این فقره تفکر نمایند، لعمری خود را مطهر از غبار دنیا که کدورات و احزان آن است مشاهده کنند. کو قلب فارغ تا حلاوت بیان را بیابد و کجا آذان طاهره که به اصغای حقیقی فائز شود؟ اکثر نفوس مع آنکه به طراز حیات ظاهره مزینند، در قبور هیاکل مشاهده می‌شوند. زحمت را راحت دانسته‌اند و نام ظنون را علوم گذاشته‌اند، هر بی‌خردی را سید و مولای خود قرار داده‌اند و به آن مشغول و مسرورند، تبّاً لهم و سحقاً لهم. عظم رمیم از نفحة قمیص الهی برخاست و لکن رؤسای ارض که خود را هادی و معلم و مرشد می‌شمرند، در قبور فانیه مطروح و بی‌نصیب مانده‌اند. از حق بطلب تا ناس را از دریای آگاهی قسمت عطا فرماید تا به کمال سرور

و ابتهاج در ظلّ سدره الهیه جمع شوند و به لک الحمد یا اله الوجود من الغیب و الشهود ناطق گردند. انتهى

علاوه بر این بیانات که از سماء عنایت منزل آیات مخصوص آن جناب ظاهر شده، یک لوح امنع اقدس هم نازل و ارسال شد تا گوش از اصغاء آن به نعمت حقیقی فائز شود و چشم از مشاهده آن به انوار وجه روشن گردد. و همچنین یک لوح امنع اقدس مخصوص جناب اختر علیه ۶۶۹ [بهاء الله] نازل، انشاء الله به آن فائز شوند و عرف قمیص را از لوح الهی بیابند، یافتنی که حدودات دنیا و شؤونات آن او را منع نماید و فراموشی قادر بر تصرف نباشد.

اگرچه جواب آن حبیب روحانی در عهده تعویق ماند ولیکن خود آن جناب از تفصیل امور مطلعند و از شغل های لازمه لازمه این خادم فانی آگاه. به صد هزار لسان اگر از آن جناب معذرت بطلبم، باز قلیل می شمرم ولیکن محبوب عالمیان شاهد و گواه است که این فانی این ایام فرصت نطق نمی نماید تا چه رسد به جواب دستخط های آقایان. از عرض این مطالب مقصود آنکه اگر در جواب این فانی تأخیر رود، این از غفلت یا نعوذ بالله عدم خلوص نبوده و نیست بلکه عالم اشغال این فانی را قحط احاطه نموده، فی الحقیقه یک حبه فرصت در او یافت نمی شود مگر به تأییدات الهی. از یک طرف در حضور به تحریر آیات منزله مشغول و همچنین اخذ سواد آن مرّة اخری چه که اصل تنزیل به قسمی است که اکثر نفوس از قرائت آن عاجزند، لذا صورت آن اخذ می شود و همچنین جواب نامه های دوستان و آقایان که از جمیع اطراف به مثابه غیث هاطل می رسد. باری، از جمیع آقایان سائل و آلمم که از حق جلّ جلاله از برای این فانی تأیید طلب نمایند که شاید این فانی بر این امر اعظم اکبر موفق شود. ان ربنا الرحمن لهو المقتدر القدير.

این که درباره پاکت مرسوله از شطر ک مرقوم داشتید، رسید و تفصیل آن به ساحت اقدس عرض شد و جواب نازل و به شطر ک ارسال گشت. انشاء الله به رسیدن آن زندگانی جدید بدیع از برای کل حاصل شود. امروز روزی است که نفحات حیات از جمیع جهات در هبوب و مرور است، طوبی لمن وجد و ویل للغافلین و المنکرین.

و این که ذکر شده بود اولیای حق جلّ جلاله در ارض [ش] به نعمت و آلاء عرفان و ایقان متنعمند، این فقره در ساحت امنع اقدس اعلی عرض شد، هذا ما نطق به لسان ربنا الوهاب فی الجواب، قوله عزّ کبریائه:

یا حسین، آن ارض مبارک است و به منزله بصر است از برای هیکل زمین و زود است مقامش بر عالمیان ظاهر و هویدا شود، طوبی لها و لمن يعرف مقامها و شأنها. نفوس مستقیمه را به طرازی مزین نمودیم که ذکر آن و مقام آن از دفتر عالم محو نشده و نخواهد شد. قد نزلت اسمائهم و ما قدر لهم من قلمی الأعلی فی الصحیفه الحمراء. اگر این مقام کشف شود و اقلّ از سمّ ابره ظاهر گردد، ارض را غیر ارض مشاهده نمائی، لعمرالله انّ الأمر مستور لا ینبغی الکشف الاّ علی قدر مقدور و حدّ محدود. طوبی از برای نفوسی که در آن ارض ساکنند و به محبت الهی فائز و مزین. انشاءالله کل از ید بیضا ریحق ابهی را بیاشامند و به کمال حکمت بر خدمت امر قیام کنند. در جمیع امور به حکمت ناظر باش و به او متمسک. این حکم محکم در اکثر الواح نازل و ثابت، لثلاً ینظر ما تضطرب به افئدة اولیائی و احبائی. انشاءالله از قدح تکبیر مالک تقدیر در کل حین بیاشامی. البهاء المشرق من افق عنایتی علیک و علیهم و علی الذین اعترفوا بما نطق به قلمی المتحرک السریع.

و این که مرقوم داشتید که جناب آقا سید ع و جناب آقا غلام ح و جناب م ن علیهم بهاءالله حاضرند و استدعای ذکر در ساحت اقدس نموده‌اند، این فقره تلقاء عرش عرض شد. مخصوص هر یک آیات بدیعه منیعه نازل. در آخر بیان لسان حضرت رحمن به این کلمه علیا ناطق، قوله تعالی: یا عبد حاضر اگر نفوسی که الیوم به افق ظهور توجه نموده‌اند و به ذکر الهی فائز گشته‌اند بر این مقام اعزّ اشرف اعلی مطلع شوند و آگاهی یابند، هرآینه به اجنحه جذب و اشتیاق در هوای محبت تیر آفاق طیران نمایند، به شأنی که ما سوی الله را در پست‌ترین مقامی مشاهده کنند. ای عبد حاضر بنویس، طوبی لنفس ذکر اسمها لدى الله مالک الأسماء و طوبی لعبد تحرک لسان الرحمن فی ملکوت البیان علی ذکروه. حضرت مبشر روح ما سواه فداه می‌فرماید، کل از برای آن است که یک مرتبه در ساحت او ذکر شوند، عدم استعداد عالم این مقام

اعظم را از ابصار ستر نموده، ان رَبِّكَ لَهوَ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ الْبِهَاءِ عَلَى أَهْلِ الْبِهَاءِ مِنْ لَدَى اللَّهِ فَاطِرِ السَّمَاءِ. انتهی

و دیگر اقبال و اخلاص و ذکر و ثناء و تکبیر از این فانی محض خدمت ایشان منوط به عنایت آن حبیب است.

این که از فقره لوح امنع اقدس که می فرماید، الْمَسِيحُ فِي الرَّيِّ سؤَالَ نَمُودِيدِ، مقصود حضرت حاجی میرزا مسیح نوری علیه بهاء الله و رحمته بوده، بکرات ذکر ایشان را از لسان قدم اصغا نموده ام. در سفری که مقصود عالمیان به شطر خراسان توجه فرمودند، ایشان همراه بودند. در سیبیل الهی حمل شداید نمودند و در لیالی و ایام از کوثر وصال می آشامیدند و به خدمت قائم بودند و بعد صعود نمودند و مابین حضرت عبدالعظیم و شاهزاده حمزه مدفونند. وقتی از اوقات این کلمه از لسان عظمت اصغا شد، عظیم و حمزه علیهما بهائی بلقاء من فاز بلقائی فائز شدند. انتهی<sup>(۳)</sup>

و این که سؤال نموده بودند از فقره مبارکه که از قلم محبوب امکان روح ماسواه فداه در بیان جاری و نازل، قوله تعالی: انَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ اِلَى قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ چنانچه آنچه به ظاهر در جنت تربت امام ثامن ظاهر شده، نیست الاً به آنچه رسول خدا فرموده که اوست وصیّ عاشر من. انتهی<sup>(۴)</sup>

یا حبیبی، ملکوت بیان لا اول و لا آخر مشاهده می شود و آن اول مقامی است که لسان قدم بانا محبوب العالم نطق فرموده. آن مقام اعظم اعلی دارای مراتب و مقاماتی است که احدی جز نفس حق جلّ جلاله و عمّ نواله به آن آگاه نبوده و نخواهد بود و احصای آن ننموده و نخواهد نمود. در مقامی نفس مشیت اولیه را که مظهر و مصدر امر الله جلّ جلاله است، اول گرفته اند و حضرت فاطمه صلوات الله علیها را ثالث، به این حساب امام ثامن، عاشر می شود قد نطق بالحق یشهد بذلک محبوبی و محبوبیک و محبوب من فی السموات و الارضین. و در مقامی کینونت قدم که مقام لا اله الا هو است، اول ذکر می شود و نقطه فرقان ثانی، به این حساب امام ثامن، حادی عشر می شود. و در مقام دیگر اول اولیا حضرت امیر صلوات الله علیه را ذکر نموده اند، امام ثامن می شود. و در مقامی ثامن و در مقامی عاشر و در مقامی احدی عشر بوده و

هستند و این هر سه مقام به طراز صحت حقیقی مزین است و همچنین آن حضرت روح ما سواه فداه نفس مشیت اولیه‌اند در کور فرقان و صاحب مقامین و ربتین، یعنی دارای نبوت و ولایت مطلقه‌اند، در این صورت اول اولیا خود آن حضرتند. اوست ولیّ اول و حضرت رضا ولیّ عاشر و این است مقصود از بیان نقطهٔ بیان روح من فی ملکوت الأمر و الخلق فداه.

جمع این بیانات که ذکر شد، هر یک در مقام خود صحیح بوده و خواهد بود. حال اگر گفته شود، ثامن ثامن است و یا ثامن عاشر است و یا ثامن احدی عشر است، جمع صحیح و لاشکّ فیهِ. ولکن امروز مقدس از این اذکار است و در ساحت اقدس ذکر وصایت و امثال آن و فوق آن و فوق فوق آن نبوده و نیست. حضرت اعلیٰ نظر به ضعف عباد در اول ظهور در بیانات مدارا نموده‌اند و به حکمت تکلم فرموده‌اند. چنانچه در مقامی می‌فرمایند، اگر کسی نسبت نبوت یا ولایت یا فوق آن یا شبه آن به این عبد راجع نماید، از مفترین است و انا برئ منه. امثال این مضامین در بیانات آن حضرت بسیار است.<sup>(۵)</sup> حتی در مقامی می‌فرمایند، اگر کسی بایست مخصوصهٔ منصوبه به من نسبت دهد، افترا گفته و بعد جمع این مراتب را در مقام خود ذکر فرموده‌اند.<sup>(۶)</sup> مثل آن که می‌فرمایند، این همان نقطهٔ فرقان است که در این کور به نقطهٔ بیان ظاهر<sup>(۷)</sup> این مقام نبوت، و در مقام ولایت می‌فرمایند، اُنّی انا قائم الحق الذی اتم بظهوره توعدون<sup>(۸)</sup> و در مقامی نفی جمع این مراتب را فرموده‌اند و به مقامات دیگر ناطق شده‌اند، چنانچه نزد صاحبان بصر حقیقی معلوم و واضح است. و در مقامی می‌فرمایند، اگر ناس ضعیف نبودند، ذکر مشیت نمی‌شد.<sup>(۹)</sup>

اگر این خادم فانی بخواهد این مراتب را به تفصیل ذکر نماید، وقت و فرصت مساعده ننماید. و شکی نبوده و نیست که این بیانات از روی حکمت بوده، چه اگر در اول ظهور به کلمه اخیری نطق می‌فرمودند، یعنی آنچه در آخر فرموده‌اند، اول می‌فرمودند، شرارهٔ نار اعراض و انکار در اول وارد می‌آورد آنچه را که در آخر وارد آورد. در ظلم ظالمین و اعراض معرضین و انکار منکرین تفکر نمایید، به شأنی معرضین و منکرین که علمای عصرند، بر اعراض قیام نمودند که آن جوهر وجود خود

را به عبد بقية الله نامیدند<sup>(۱۰)</sup> و این خلق دنی به آنهم راضی نشدند و عمل نمودند آنچه را که قلم و لسان و صفحه و مداد از ذکر آن عاجز است.

باری، چون ذکر وصایت شد، این عبد اراده نمود، بعضی از اثمار این شجر را ذکر نماید تا دوستان الهی آگاهی یابند و به آنچه از قلم اعلی جاری شده، گواهی دهند. از این لفظِ وصایت، امور غریبه در ملک و ملکوت ظاهر و تا این حین نفسی به حقیقت آن پی نبرده و آثار و اثمار آن را ادراک ننموده. این کلمه‌ای است که اسلام را بر باد داد و این کلمه‌ای است که نقطه‌اولی را بر هوا آویخت. وقتی از اوقات این کلمه‌ علیا از لسان مالک اسماء اصغا شد، قوله عزّ اجلاله: بها انکسر ظهر الاسلام و ثلّ عرشه و نکست اعلامه و تشتّت شمله. انتهى

در حزبی که به این کلمه متمسک بودند و به امامیه نامیده می‌شدند، مشاهده نمایید. ساذج و جودی را که اوصیا و اولیا از کلمه او خلق شده، آویختند و به رصاص غلّ و بغضا شهید نمودند، الا لعنة الله على القوم الظالمین. نفوسی که خود را بهترین احزاب می‌شمردند، بالأخره از پست‌ترین امم عالم مشاهده گشتند. جمیع این حزب در سفک دم اظهر قیام نمودند، جمیع علما و رؤسا فتوی دادند و سایرین عمل نمودند مگر معدودی که معروف نبودند و ریاست نداشتند و از آن معدود هم بعد از قبول و اذعان از کلمه قائمیت به کمال اعراض برخاستند و بر قطع سدره مبارکه که جهد بلیغ نمودند. عجب است، مع جمیع این امور که کل به چشم خود دیده‌اند و به گوش خود شنیده‌اند، حال تازه جمعی از خراطین ارض به اوهمات قبل تمسک جسته‌اند و ناس را از صراط مستقیم الهی منع نموده و می‌نمایند. در ابواب اربعه<sup>(۱۱)</sup> تفکر نماید که چه گفتند و چه کردند. اصل سدره را به سیف جهل و کذب قطع نمودند و این ناس بی‌بصر ایشان را مقتدا می‌شمردند. درست تفکر نمایید، این ما نطقوا به و اخبروا الناس بمقامه، این الذاکر و این المذکور، این المدن و این الدیار، این الأب و این الأبناء؟

چندی قبل این لوح امنع اقدس از سماء مشیت نازل. این عبد ذکر می‌نماید تا بعضی از امور بر دوستان الهی واضح و مبرهن شود و کل فی الجملة مطلع شوند بر



آنچه سبب حجاب ناس گشته و ایشان را از کوثر حیوان محروم نموده، قوله عز کبریائه:

### بنام خداوند یکتا

بگو ای دوستان، کذب قبل محبوب بعد را آویخت و به رصاص ظلم شهید نمود. تفکر در نفوس کاذبه خائنه که به اسم صدق و امانت و زهد و ورع ما بین ناس ظاهر بودند، نمایند تا از فرع این یوم اکبر محفوظ مانید. یکی ذکر جابلقا نمود و دیگری به جابلسا اشاره کرد. کاذب دیگر هیکل موهومی ترتیب داد و بر عرش ظنون مقرر معین نمود. بی انصافی ناحیه مقدسه ذکر کرد و بی انصاف دیگر کلماتی به او نسبت داد و این امور منکره کاذبه سبب و علت شد که سلطان مدینه احدیه را به تمام ظلم شهید نمودند. اگر ید قدرت الهی جمیع حجبات را خرق نماید، امور تازه مشاهده نمایید و کلمات بدیعه اصغا کنید. حال یک کلمه می فرماید که شاید آن کلمه سدّی شود ما بین صدق و کذب و آن کلمه این است: طَهَّرُوا آذَانَكُمْ عَمَّا يَتَكَلَّمُ بِهِ الَّذِينَ يَنْسُبُونَ انْفُسَهُمُ إِلَى الْبَيَانِ وَ يَكْفُرُونَ بِمَنْزِلِهِ وَ سُلْطَانِهِ وَ مَرْسَلِهِ، چه که این نفوس محتجبه بعینه بر قدم آن نفوس حرکت می نمایند. طوبی از برای چشمی که ببیند و ادراک نماید، او از اقوی الناس و اقدرهم لدی الحق مذکور است. ان استمعوا ما نطق به مبشری من قبل، قال و قوله الحق: نطفة یک ساله یوم ظهور او اقوی است از کل بیان.<sup>(۱۲)</sup> محض عنایت و شفقت این اذکار از قلم مختار جاری. ان احفظ و قل لک الحمد یا اله العالمین. انتهی

باری، نار کذب آن نفوس مردوده عالم را سوخت و اختلاف مذهب سبب ضعف دین الله و امره گشت. در آن ناحیه کذبه که به مقدسه نامیدند، قائمی داخل نشد و خارج نه و لکن صد هزار دسیسه و فساد و هیاکل اوهام مختلفه از آن بیرون آمد. ثمره آن ناحیه و اوهامات دیگر، آن شد که ذکر شد و دیده و شنیده اید. بگوئید، ای اهل بیان بر عباد رحم کنید. نار قبل هنوز خاموش نشده، نار دیگر میفرزید. اتقوا الله یا

قوم و لا تتبعوا الظنون و الاوهام ان اتبعوا من يرشدكم الى صراطه المستقيم و يهديكم الى الأفق اليقين. این کلمه مبارکه از لسان قدم ظاهر، قوله عز کبریائه: طوبی از برای نفوسی که قلب را از ظنون و اوهام قبل مقدس و مطهر کردند و به خاتم الملک یومئذ لله مزین نمودند. انتهى

وقتی این کلمه از لسان قدم اصغا شد، فرمودند، حضرت اعلی روح ما سواه با حزب فرقان در اکثری از مطالب موافقت اظهار فرمودند تا آن نفوس غافله را به شطر آگاهی جذب نمایند و به شأنی این موافقت ظاهر شد که در بعض مقامات ذکر ابواب اربعه معروفه از آن قلم مبارک جاری شده<sup>(۱۳)</sup> و لکن این ظهور اعظم به اصبع قدرت، حجابات را خرق نمود رغماً لأنف الذین انکروا الله و سلطانه و اعرضوا عن یوم کان بانوار الوجه منيراً. انتهى

ای حبیب روحانی از حق بطلبید اهل بهاء را از این اذکار مقدس فرماید. بگویند، امروز یوم الله است، لایذکر فیہ الا هو. این اسامی و اساسها و اذکار را از برای محتجبین و غافلین بگذارید. امروز به حقیف سدره منتهی توجه نمایید. اولیای حق باید در حفظ امر جهد کامل مبذول دارند تا امثال آن مزخرفات به میان نیاید و سبب نزاع و جدال و نفاق و انقلاب و اختلاف عالم نگردد. بگویند، ای اهل بهاء در آنچه از قلم اعلی جاری شده و می شود، تفکر نمایید که شاید جعلیات نفوس جعلیه شما را از مالک احدیه منع ننماید و از بحر حیوان که از یمین عرش رحمن جاری است، محروم نسازد.

در کتب قبل می فرماید: یسمو الربّ وحده فی ذلک الیوم.<sup>(۱۴)</sup> این است آن روزی که فرقان از او خبر داده و به کلمه مبارکه یوم یقوم الناس لرب العالمین<sup>(۱۵)</sup> نطق فرموده. چون آیات کتب قبل و فرقان مکرراً از قلم اعلی جاری شده، این عبد به اختصار قناعت نمود. هنوز معرضین اهل بیان نمی دانند چه خبر است و الله الذی لا اله الا هو به قطره ای از بحر بیان فائز نشده اند و به کلمه ای از ام الكتاب آگاه نگشته اند، ینطقون بأهوائهم و یقولون ما لا قاله الأولون.

معلوم نیست، از نبأ عظیم<sup>(۱۶)</sup> چه ادراک نموده‌اند، و یأتی السماء بدخان مبین<sup>(۱۷)</sup> را چه معنی کرده‌اند؟ قد خسر الذین اتبعوهم من دون بینة و لا کتاب منیر. تازه جمع شده‌اند که به آنچه آن حزب طاغیه باغیه متشبث تشبث نموده‌اند. از حق جل جلاله بطلبید عالم اذکار را از اذکارشان مطهر فرماید و عالم وجود را از وجودشان مقدس نماید. اگر این خادم فانی آنچه از لسان قدم اصغا نمود و به چشم مشاهده کرد عرض نماید، واضح می‌شود آنچه الیوم مستور است، ولكن الامر بیده و لیس ان اتکلم بحرف الا بعد اذنه و در این مقامات آنچه عرض شد، مقصود آن که شاید بعضی از اهل ارض آگاه شوند آنچه را که الیوم از آن بی‌خبر و غافلند.

از حق جلّ جلاله این خادم فانی سائل و آمل که جمیع را مؤید فرماید بر آنچه سبب و علت خضوع و خشوع و تسلیم و رضا است. کلمه حق بر جمیع من علی الأرض من لدی الله القاء شد ولكن کبر و غفلت و غرور، ناس را محروم نمود. در آنچه ذکر شد تفکر فرمایید، مثلاً وصایت یکی از مقامات عالیّه محسوب ولكن حزب طاغیه باغیه به ادراک این مقام علی زعمهم خود را اعلیٰ الأحزاب عالم می‌شمرند و این کبر و طغیان سبب شد، ذات مقدسی را که صد هزار وصی به کلمه او خلق شده و می‌شود، شهید نمودند. باری، حسن این کلمه نظر به اعمال آن فرقه ظالمه مستور ولكن قبايحش لا یعدّ و لا یحصی، چنانچه بعضی از آن ذکر شد. و دیگر آن که خدمت دوستان و محبوبان و آقایان و اولیای الهی که در آن ارض تشریف دارند، اگر موافق حکمت باشد، ذکر فنا و نیستی و خلوص این فانی را برسانید. در این حین این کلمه مبارکه از حقیف سدره منتهی استماع شد، قد نزل من قبل ان الله مع الصابرين.<sup>(۱۸)</sup> از حق جلّ جلاله می‌طلبم، امرای ارض را از اشراقات انوار آفتاب عدل محروم ننماید و هیاکل کل را به طراز داد و انصاف مزین فرماید و من علی الارض را از فیوضات قیاض حقیقی محروم نسازد. انه علی کلّ شیء قدیر. البهاء اللائح من افق عنایة ربنا الرحمن علیکم و علی الذین سلکوا صراطه المستقیم. الحمد لله رب العالمین.

خادم

فی ۶ صفر سنه ۱۲۹۹ [هـ ق / ۲۸ دسامبر ۱۸۸۱ م]

## یادداشت‌ها

۱. چنان که خوانندگان گرامی ملاحظه خواهند فرمود، الواح مبارکه مندرج در این فصل مملو از شرح مسائل عدیده و متضمن اشارات، ارجاعات و تلمیحات و فیره به نفوس و وقایع مختلفه، مندرجات کتب مقدسه، احادیث اسلامیة و قضایای متنوعه دیگر است که شرح و توضیح مبسوط همه آنها در این مقام امکان پذیر نیست. بنابراین آنچه در این تعلیقات مد نظر خواهد بود، ارائه توضیحاتی مختصر درباره بعضی از نکات عمده مندرجه در این الواح است.
۲. مأخوذ از آیات ۲۶-۲۷ سوره انبیاء است.
۳. برای ملاحظه شرحی درباره این فقره از لوح مبارک به «محاضرات، ج ۲، ص ۹۳۶» مراجعه فرمایید.
۴. بیان حضرت رب اعلی در باب شانزدهم از واحد دوم کتاب مستطاب بیان فارسی است. برای ملاحظه شرح مطلب به کتاب «قاموس ایقان، ج ۱، ص ۲۰۲-۲۰۵» مراجعه فرمایید.
۵. برای نمونه به دلایل سبعة که در «قاموس ایقان، ج ۱، ص ۱۹۰» نقل شده، مراجعه فرمایید.
۶. حضرت رب اعلی در دلایل سبعة «منتخبات آیات، ص ۸۵» می فرمایند: «...مقامی که اول خلق است و مظهر ظهور آیه "انی انا الله" چگونه خود را به اسم بابیت قائم آل محمد ظاهر فرمود و به احکام قرآن در کتاب اول حکم فرمود تا آن که مردم مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید...».

۷. اشاره به منطوق کتاب «بیان فارسی، باب هفتم از واحد ششم» است که حضرت نقطه اولی می‌فرمایند: «...این همان نقطه فرقان است در ظهور اخرای او...».

۸. حضرت بهاء‌الله در یکی از الواح مبارکه «مائده آسمانی، ج ۷، ص ۲۴۵» می‌فرمایند: «...حضرت اعلی روح ماسواہ فداه بر اثبات حقیتشان در آخر تفسیرها به شهادت دو عالم استدلال فرموده‌اند، ملا عبدالخالق و حاج ملا محمد علی برقانی قزوینی. می‌فرمایند، قوله جل و عز: وکفی بشهادتہما فی حقی علی ذلک الامر شهیدا. انتهى

مع آن که بعد از ملاحظه لوح مبارک که می‌فرماید، انی انا القائم الذی انتم بظہورہ توعدون، نفس اول اعراض نمود، اعراض شدید و نفس ثانی هم من بعد اقبال نمود و با احدی تقرب نجست...».

۹. حضرت بهاء‌الله در یکی از الواح مبارکه «مائده آسمانی، ج ۷، ص ۷۰» نیز چنین می‌فرمایند: «...ظہور قلم می‌فرماید: اگر ناس ضعیف ملاحظه نمی‌شدند، هر آینه ذکر مشیت نمی‌فرمودم...».

۱۰. برای مطالعه مطالب درباره «بقیة الله» به «اسرار الآثار، ج ۲، ص ۶۷ - ۷۱» مراجعه فرمایید و نیز نگاه کنید به «یادنامہ مصباح منیر، ص ۲۱۵» و «دانشنامہ قرآن، ج ۱، ص ۳۸۰».

۱۱. درباره ابواب اربعه حضرت بهاء‌الله در یکی از الواح جناب ورقای شهید «مائده آسمانی، ج ۴، ص ۱۴۱» چنین می‌فرمایند: «...ابوابشان، یعنی ابواب اربعه سبب و علت گمراهی گشتند. اگر آن حرف‌های کذبہ از آن مطالع کذب ظاهر نمی‌شد، نقطه وجود روح ما سواہ فداه شهید نمی‌گشت...».

۱۲. عبارت «نطفة یک ساله او...» مبتنی است بر مندرجات باب پانزدهم از واحد هفتم کتاب بیان فارسی.

۱۳. حضرت رب اعلی درباره «ابواب اربعه» در «صحیفه عدلیه» موافق با اعتقادات عامه قوم سخن گفته‌اند. جناب دکتر محمد حسینی در «حضرت باب، ص

۱۷۹۰ در این باره نوشته‌اند که حضرت رب اعلی «...حتی در مقام مماشات با خلق مخالفت با گفتار ابواب اربعه و از جمله حسین بن روح را سبب ابطال اعمال مؤمن به اسلام دانسته‌اند. این قرائن می‌رساند که در آن ایام شدت خصومت و تعصب مردم زمان در چه حد بوده است...».

۱۴. عبارت «یسمو الرب...» در فصل دوم کتاب اشعیاء (آیه ۱۷) است که می‌فرماید: «فیخفض تسامح الانسان و توضع رفعة الناس و یسمو الرب وحده فی ذلک الیوم.».

۱۵. عبارت «یوم یقوم الناس...» در آیه ۶ سوره مطففین (۸۳) در قرآن است.

۱۶. اصطلاح «نبا عظیم» در آیه ۶۷، سوره ص (۳۸) و آیه ۲، در سوره نبا (۷۸) در قرآن مجید است.

۱۷. عبارت «یأتی السماء بدخان...» در آیه ۱۰ سوره دخان (۴۴) چنین آمده است که: «فارتقب یوم تأتی السماء بدخان مبین.».

۱۸. عبارت «ان الله مع الصابرين» از جمله، فقره‌ای از آیه ۱۵۳ در سوره بقره (۲) در قرآن است.

الناظر الى وجه الله البهيّ الأبهى جناب الورقاء عليه بهاء الله مالک العرش و الثرى

### بسم ربنا الأقدس الأعظم العلىّ الأبهى

حمد مقدس از ذکر و اصفا مالک اسماء را لایق و سزاست که از آفتاب  
آسمان علم عالم انسان را منور فرمود و سماء دانایی را به انجم بینایی مطرّز نمود. جهان  
دانش نزد قطره‌ای از دریای دانایی او خود را جاهل و ابکم و الکن مشاهده نماید و  
عالم بینایی نزد ظهور نقطه کتابش خود را اعمی و اصم ملاحظه کند. عند ظهور  
اختیارش یفعل مایشاء متحیر و مبهوت و عند بروز اقتدارش یحکم مایرید منصعق و  
مطروح. عرصه معانی از حرکت قلم اعلى متزلزل و ملکوت عرفان نزد اشعه انوار  
شمس بیانش خاضع و خاشع. نسیم قمیصش حدایق قلوب عشاق را تازه و خرم نموده  
و عرف عنایتش ممالک جان را معطر فرموده. از یک ذکرش آسمان دانش مرتفع  
گشته و از یک ندایش جهان پژمرده تازه شده. زهی جسارت که خادم فانی در این  
مقام نطق نماید و زهی خسارت که خود را از اهل حیات شمرد. مردگانیم در فنای  
عشق افتاده و مدهوش تا کوثر بیان چه کرم مبذول دارد، هیکل فانی را به عدم راجع  
کند، یا حیات پاینده عطا فرماید، الأمر بیده یعطی و یمنع و هو الأمر الحاکم الناظر  
الشاهد الخیر.

از حق جلّ جلاله فضل و رحمت و شفقت و عنایت و الطاف و مواهبش را  
این خادم فانی سائل و آمل است. در لیالی و ایام به کمال عجز و ابتهال تأیید اصفیا و  
اولیا را مستلت می‌نماید تا کل به ذکر و ثنا و خدمت امر قیام نمایند و بما اراده الله  
عامل شوند. انشاء الله امید است که نفوس مقدسه منقطعه مطمئنه از ریحق بیان سرمست  
شده، در عرصه امکان درآیند و جمیع ادیان را به افق رحمن هدایت نمایند.

حَبِّذا هذا اليوم المبارك، حَبِّذا هذا اليوم المقدس الذى فيه سرت النسمة و نطق لسان الأحدية و ظهر ما كان مكنوناً فى خزائن قدرة ربنا المقدر القدير.

سبحانك يا من اليك توجهت الأشياء و بك انشقت الأرض و انفطرت السماء و الى بحر اسمك الأعظم سرعت حقائق الاسماء. اسئلك باسمك القيوم و سلطانك المهيم على ما كان و ما يكون بأن تكتب لأولائك من قلمك الأعلى ما ينفعهم فى الآخرة و الأولى. اى ربّ ترى احببتك بين اشقياء خلقك و تسمع صريخهم و ضجيجهم و حنينهم فى ايامك اسئلك بالاسم الذى به سخرت الوجود من ممالك الغيب و الشهود بأن تكشف الحجاب عن وجوه عبادك و خلقك ليتوجهوا اليك و يسمعون نداءك الأحدى الذى ارتفع بين الأرض و السماء. اى ربّ خلصهم عمّا يمنهم عن التقرب اليك و الوفود فى فناء قباب عظمتك. اى ربّ فاكشف لهم كما كشفت لأولائك و عرفهم نفسك و ما اظهرته بقدرتك و سلطانك. انت الذى لا تعجزك الشئون و لا تمنعك الاشارات. تفعل ما تشاء و تحكم ما تريد و عندك علم كلشئ فى كتاب ما اطلع به الأ نفسك. لا اله الا انت العليم الخبير.

يا محبوب قلبى و حبيب فؤادى قد اخبرنى صفير طير بيانك و علمنى هدير عندليب ذكرك و ثنائك ما سررتى بسرور عجز الخادم عن وصفه على ما هو عليه يشهد بذلك محبوبك و محبوبنا و مقصودك و مقصودنا و مقصود من فى السموات و الأرضين. فلما هزنتى ارياح المحبة و اجتذبنى ما نطقت به فى ثناء مالك الأحدية اخذت الكتاب و اقبلت الى العزيز الوهاب الى ان دخلت و حضرت تلقاء العرش و عرضت ما فيه اذاً توجه الى وجه المحبوب، قال جلّ كبريائه: يا ورقاء قد ظهر ما هو الموعود فى الكتاب و اظهر ما عجز عن عرفانه اولوا الألباب لعمره قد اتى بآيات طاف حولها ام الكتاب.

يا ورقاء انّ الكتاب ينطق و الناس هم لا يفقهون و الميزان ينادى و هم لا يشعرون و الصراط يصيح و هم لا يفقهون. قد نبذوا الواح الله عن ورائهم و اخذوا ما امروا به من مطالع الظنون الذين جادلوا بآيات الله و نقضوا ميثاقه و انكروا امره الذى احاط الوجود. قل هذا يوم فيه ماج بحر الحيوان امام وجه الرحمن و جرى فرات العلم و



البيان عن يمين العرش ان اتم تعلمون. هذا يوم فيه ظهر ما لا ظهر من قبل و اشرقت من افق سماء السجى شمس الحكمة و البرهان و ملأ الأديان هم عنها معرضون. قل يا اهل الأرض قوموا عن مقاعدكم ثم اقبلوا الى الأفق الأعلى. تالله أنه انار باسم ربنا الأقدس الأبهى اياكم ان تمنعكم شئون الورى عن مالک الغيب و الشهود. قل أنه ظهر بالحق و لا يمنعه ظلم العلماء و لا شوكة الأمراء و لا سطوة الذين اعرضوا عن الحق علام الغيوب. قل هذا يوم البيان قوموا عن رقد الهوى ثم اذكروا مالک الأسماء أنه خير لكم لو اتم تعرفون. هذا يوم فيه قام كل قائم لخدمة الأمر و نطق كل ناطق بثناء الله المهيم القیوم. قل يا قوم ضعوا ما عرفتموه من قبل و خذوا ما ترونه اليوم فى مقامه المحمود.

يا ورقاء قد حضر العبد الحاضر بكتابك و قرأه لدى الوجه ان ربك لهو السميع. قد سمعنا ذكرك و ثنائك و مناجاتك و وجدنا عرف حبك و خضوعك و خشوعك و اقبالك الى الله رب العالمين. قد شهد كل كلمة من كلماتك لعظمة الله و سلطانه و ظهوره و بروزه و كبريائه ان ربك لهو العليم. ان افرح بهذا الذكر الذى به جرى كوثر الحيوان فى الامكان و هدرت طير البقاء على الأغصان أنه لا اله الا انا الفرد الخبير. انا ذكرناك بعد رجوعك فى الواح شتى بذكر انجذبت به افئدة العارفين كن قائماً على خدمة امر ربك و ناطقاً بثنائه و هادياً الى سبيله المستقيم.

يا ورقاء در ایامی که ملأ بیان از سطوت اهل ادیان مضطرب و پریشان، این مظلوم فرداً واحداً بر امر قیام نمود، به شأنی که منع علما و وضوای عرفا و ظلم امرا او را از ما اراد منع نمود. ان قلمی الأعلى قد جال فى كل الأحيان فى میدان الحكمة و البيان الى ان اسمع الكل ندائه و اظهر للكل حجته و برهانه. در بعض سنين بلايائى وارد که غير علم الهی از احصای آن قاصر و عاجز، مع ذلك قلم در ليالى و ایام از حرکت باز نماند و لسان صمت اختيار نمود و چون كلمه علیا انتشار یافت و اعلام ذکر و ثنا بر اعلى الأعلام منصوب و شمس اطمینان فى الجملة اشراق نمود، نعیب غراب و طنین ذباب از خلف حجاب ظاهر. قسم به ندای مالک اسماء که از شطر سجن مرتفع است، به شأنی خوف و اضطراب نفوس غافله را اخذ نموده بود که دیار به دیار می دويدند و از جبل به جبل پناه می جستند. حال به کمال ضغينه و بغضا ظاهر گشته اند و در اضلال

نفوس به هر وسیله‌ای متمسکند. عجب است از نفوسی که به مصدر ظنون و مطلع اوهام تشبث نموده‌اند، قد خسر الذین کفروا بالله و آیاته و سلطانه و عظمته و اقتداره و أتبعوا من هو اخسر منهم لدى الله العلیّ العظیم. انتهى

یا حبیب فزادی فی الحقیقه عباد به اوهام راغب‌ترند از ظهورات یقین. جمیع اهل بیان مطلعند که این عبد با نفس مستوره<sup>(۱)</sup> بوده و در سنین متوالیه غیر این عبد کسی با او نبوده، مع‌ذلک از نفوسی که ابدأً اطلاع نداشته و ندارند آنچه بگویند، می‌پذیرند و از این عبد تا حال احدی از آن نفوس سؤال نموده تا مطلع شود بر آنچه الیوم از او غافل و محجوب است. فو الذی انطق الأشياء بذکره و ثنائه که مطیعین مع قلت درایتشان چندین رتبه اعلی و ارفع از مطاعشان مشاهده می‌شوند. فو الذی نفسی بیده الله گفته والله عرض می‌نمایم که شاید بعضی به قوت بیان حجبات را خرق نمایند و به انوار فجر یوم الهی و ما ظهر فیه فائز شوند. انشاءالله حق جلّ جلاله تأیید فرماید تا به مقام اطفؤوا سراج الأوهام قد طلع صبح الیقین<sup>(۲)</sup> فائز شوند. ولکن هیهات هیهات چه که اغراض نفسانیه اغماض آورد و حجبات اوهامیه قلب و بصر را از مشاهده منع نمود. بعضی از احزاب که به اوهام و ظنون تربیت شده‌اند، بسیار مشکل است نجات ایشان، چه که به سلاسل ظنون و قیود اوهام مقید مشاهده می‌شوند و حزب فرقان احجب از جمیع ملل دیده می‌شوند، چه که امام وجوههم قصص فارغة و عن ورائهم اخبار کاذبه و عن یمینهم اذکار ظنونیه و عن یسارهم افکار وهمیه.

این ایام در این مقامات این کلمه مقدسه مبارکه از افق اراده منزل آیات اشراق نمود، قوله جلّ کبریائه: از جعفر برادر عسکری<sup>(۳)</sup> سؤال نمودند که آیا از برادر تو اولادی ماند؟ فرمودند، طفلی بود و فوت شد. بعد که هیاکل مجعوله این کلمه را شنیدند، تکذیب نمودند و او را کذاب نامیدند. ملاحظه نمایید که ظلم به چه مقام بود و افترا به چه رتبه رسید. بعد ذکر ناحیه مقدسه و ظهور توابع به میان آمد، به همان تفصیلات که از قبل شنیدید. حق انصاف عنایت کند امثال آن نفوس را که ناس بیچاره را در تیه ظنون و اوهام سرگردان نمودند و اتبّ از ابی لهب<sup>(۴)</sup> گذاشتند. حال مدت‌ها هم این لقب کذاب از برای آن ناطق صادق مابین آل فرعون خواهد بود. این نفوس

مجموعه کذب به همان تشبّهات متشبهند. اصل مشی‌اشان به همان طریق و سبیل است. باید نفوس مقبله را آگاه نمود تا مطلع شوند و به وسوس حزب شیطان از ما اراده الله محروم نمانند. قسم به روشنی آفتاب عدل، مقصود این مظلوم آن که نفوس قویه بر امر قیام نمایند و ناس را از شرّ شیاطین حفظ کنند تا به مقامی وارد شوند که خود را از آنچه گذشته مستغنی مشاهده نمایند و غیر حق را معدوم و مفقود شمردند.

بگو ای دوستان به افق امر ناظر باشید و بما ظهر منه، این است وصیت حق، دوستان خود را. و در مقام دیگر این کلمه علیا از افق سماء بیان مولی الوری اشراق نمود، قوله جلّ کبریا: تا حال حجاباتی که مابین اهل فرقان بوده، تمام آن را خرق نمودیم و اصنام اوهام را به تمامه نشکستیم. اگر این دو واقع شود و ربّ العالمین ملأ البیان یرون انفسهم فی اسفل السافلین. بعضی را اصبع قدرت خرق نمود و عضد قوت از هم ریخت و لکن بسیاری باقی و برقرار است. اگر استعداد در اهل بیان مشاهده می‌شد، هر آینه کل به عرفان آنچه لدی الحقّ مذکور است، فائز می‌شدند و لکن الله یشهد انهم احجب من حزب الفرقان و من سائر الملل و انا المحصى العلیم. انتهى

به شأنی اوهام اهل فرقان را احاطه نموده که هر صاحب قلمی از ذکر آن عاجز، مخصوص حزبی که خود را ناجی می‌شمردند. اهل سنه و جماعت را عقیده آن است که حضرت قائم باید متولد شود، چه که می‌گویند از رسول الله روح ما سواه فداه حدیثی که مدلل بر وجود آن حضرت باشد در جابلقا و یا جابلسا و یا مقام دیگر دیده نشده بلکه حدیث سید البشر علیه بهاء الله مالک القدر و همچنین روایت شیخ اکبر مشعر بر تولد قائم در بلاد عجم است<sup>(۵)</sup>. چه مقدار از نفوس مقدسه را که به تولد قائل شدند، به ظلم آشکار شهید نمودند. عجب در این است مع آن که مشاهده می‌نمایند که فتنه ناجیه، فتنه طاغیه باغیه بوده‌اند و عند ظهور امتحان از جمیع من علی الأرض اشقی و اضلّ مشاهده شدند، چه که این فرقه غیر ناجیه جمال احدیه را در هوا آویختند و وارد آوردند آنچه را که اولین و آخرین از او احتراز می‌جستند. بر اهل بیان لازم است که در آنچه مابین اهل فرقان بوده، تفکر نمایند که شاید چشم حقیقی باز شود و ببیند آنچه

را که دیدن آن لازم است. در این صورت از اهل بصر در منظر اکبر مذکور، والّا حیوان اشرف از او.

از حق جلّ جلاله در جمیع احوال این خادم ذی الجلال سائل و آمل است که به کرم و شفقت و عنایت خود ملاحظه فرماید، نه به معرضین و منکرین و ماعندهم که شاید نسیم رحمت صبحگاهی در این یوم الهی مرور نماید و کل را به طراز مشاهده و عدل و انصاف مزین فرماید.

این که درباره حضرت والد علیه بهاء الله الأبهی مرقوم داشتید، چندی قبل در ساحت اقدس به ابداع بیان مذکور و فائز شدند. تفکر در خلوص و مقام آن نفس مقدسه نماید که در مقامی واقع شدند که در ذهاب و ایاب جمال قدم توقف می فرمودند و به ابداع بیان ذکر می نمودند. <sup>(۶)</sup> لعمر المحبوب هذا مقام عظیم و فضل عظیم هنیئاً له و مریناً لحضرتہ انّ الفضل بیده یعطی کیف یشاء انّہ لهُو الغفور الکریم. آن لوح مبارک مع جناب حاجی میرزا ابوالحسن علیه بهاء الله ارسال شد، انشاء الله می رسد و به آن فائز می شوند و همچه به نظر می آید که حین تنزیل، خود جناب مذکور علیه ۶۶۹ [بهاء الله] حاضر بودند.

و این که مرقوم داشته بودید که سواد آنچه ارسال شده بود به اطراف فرستادید، لدی الوجه مقبول افتاد. فرمودند، انشاء الله مؤید باشند به انتشار آیات الهی و بیّنات و شؤونات و ظهوراتش.

و این که اراده توجّه به آن جهات فرمودید بسیار محبوب است، چه که ناس ضعیفند از بعض امورات مطلع نبوده و نیستند. بسا هست که طنین ذباب را از حقیف سدره منتهی فرق نمی گذارند. شاید از ملاقات آن جناب حجاب خرق شود و فی الحقیقه بدیع شوند از جمیع جهات. وقتی از اوقات این کلمه محکمه متقنه مبارکه از افق فم مالک احدیه مشرق و ظاهر، قوله جلّ کبریائه: مادامی که خلق بیان به اعمال و اقوال و اشارات و دلالات ملل قبل ناظر و ناطقند، از امر بدیع و خلق بدیع و مقام بدیع و شأن بدیع غافل و محرومند.

و در مقام دیگر این کلمه مبارکه مشرق و ظاهر: اَنى انا بديع السموات و الأرض، چه که به قبل و بعد شبیه نبوده و نیست. این است بديع من جميع الجهات. طوبى للعارفين و طوبى للفائزين. انتهى

و این که دربارهٔ دوستان ارض یاء بهاء الله عليهم مرقوم داشتید، این جواب از سماء مشیت الهی نازل:

### هو الأقدم الأعظم الأقدس العلیّ الأبهی

یا اهل یاء، ان استمعوا نداء مالک الأسماء الذی ینادیکم فی السجن الأعظم و یدعوکم الی مقام جعله الله مقدساً عن اوصاف الملل کلّها و منزهاً عن اذکارهم و اشاراتهم أنّه لهو المقتدر الذی به نصب علم یفعل ما یشاء و ارتفعت رایة یحکم ما یرید. طوبی لقویّ نطق بهذا الذکر الاعظم و لنفس اقبلت الی صراطه المستقیم. انا دخلنا السجن و دعونا کلّ الی الله ربّ العالمین علی شأن ما منعتنا الجنود و لا الصفوف و لا زماجیر الأبطال و الأمراء و لا ضوضاء العلماء و العرفاء. طوبی لعبد فاز بما اراد الله و ویل للغافلین. هذا یوم فیهِ ظهرت الزلازل و ناحت القبائل و صاحت الأرامل و اقشعرت جلود الذین جادلوا بآیات الله و برهانه و انکروا کتابه الظاهر المبین.

قل یا اهل البیان دعوا ما عندکم تالله قد اتی الرحمن بیرهان لا یقوم معه ما عند الأحزاب یشهد بذلك مالک الرقاب فی هذا اللوح العظیم. قل انّ المظلوم یریدکم لوجه الله و یأمرکم بما تقرّ به عیون الذین اذا سمعوا النداء سعروا الی الافق الأعلى و اجابوا ربّهم الناطق البصیر. ایاکم ان تمنعکم شؤونات الخلق عن الحقّ دعوا ما عند الناس بهذا الاسم الذی ظهر به کل امر حکیم. ان انصروا ربکم الرحمن بالحکمة و البیان. هذا ما امرتم به فی سنین متوالیات و فی هذا اللوح الذی ینطق امام وجوه العالم بما نطق لسان القدم. أنّه لا اله الا انا العزیز الکریم. انا حملنا الشدائد و المحن فی السرّ و العلن لارتفاع امر الله فلما ارتفع بالحقّ ظهر ظنّین الذباب عن خلف الحجاب بما ناح به کلّ نبیّ و صاح کلّ رسول امین.

قل يا ملأ البيان ان انصفوا في امر ربكم الرحمن. اياكم ان يمنعكم ما منع اهل الفرقان عن التوجه الى البحر الأعظم و اياكم ان تحجبكم ما احتجب به الأمم اتقوا الله و لا تتبعوا كل ناعق بعيد. ان اقبلوا بالاستقامة الكبرى الى الأفق الأعلى لعمر الله هذا خير لكم عما خلق في الأرض و السماء يشهد بذلك مالک الأسماء في هذا اللوح البديع. كم من عبد انجذب من آيات ربه على شأن ما خوفته سطوة الأمراء و لا شوكة الأقوياء سرعوا في بقاء المحبة والوفاء و قالوا لبيك لبيك يا محبوب القلوب و لبيك لبيك يا مقصود من في السموات و الأرضين. كذلك نطق لسان العظمة فضلاً من عنده ليظهر ما كان مستوراً في كثر الله و مسطوراً في كتب المرسلين. خذوا كتاب الله بقوة من عندنا و قدرة من لدنا لعمر الله هذا يوم واعدنا من قبل بأن نجعلكم ائمة في الأرض و نجعلكم الوارثين<sup>(٧)</sup>. تمسكوا يا عباد الله بالجبل الأعظم و تشبثوا بذيل الله المتقدر القدير. قوموا على الأمر باستقامة لا تمنعها شؤونات العالم و لا شبهات المعرضين. كذلك نورنا افق الكتاب بشمس ذكر ربكم الفرد الخبير.

قلم اعلى دوستان ارض ياء و اطراف آن را ندا می فرماید و به احسن اذکار ذکر می نماید که شاید رحيق بيان رحمن بشأنی ایشان را اخذ نماید که اشارات عالم و کلمات امم قادر بر منع نباشد. به اين کلمه طيبة محکمه مبارکه که به مثابه غيث هاطل است از برای رياض بيان رحمن ناظر باشید و از آن بياشاميد: به چشم های خلق حق منيع را نينی و نيابی. چشم از کل بردار تا به مشاهده و لقا فائز شوی. امروز روزی است که اعمال و مراتب و مقامات کل ظاهر شده و می شود، چه که مميّز علیم ظاهر و مفصل خبير آشکار و هویدا. جهد نمايد تا از فيوضات نامتناهيه قياض محروم نمايند و از آنچه سزاوار اين يوم اقدس امنع است، ممنوع نشويد. بساط اوهام ابط از قبل مشاهده می شود و جنود ظنون اقوی از ماکان. انشاء الله به عنایت رحمن مؤيد شويد بر امری که ذکر آن به دوام ملک و ملکوت باقی و پابنده ماند. الحمد لله به يوم الله فائز شديد و نفحات قميص وصال را ادراک نموديد. نفوسی که خود را اعلى الخلق و اعظمهم و اعزهم و اکبرهم می شمردند، از دریای دانایی محروم و از افق امر الهی محجوب و ممنوع و شما از رحمت مسبوقة و عنایت محیطه فائز شديد به امری که

لم یزل و لایزال امل مخلصین و مقربین بوده. از حق جلّ جلاله در کلّ احوال مسئلت نمایید تا بر حفظ این درّ ثمین مؤید گردید و از ابصار سارقین و خائنین محفوظ و مستور دارید. آنه یقول الحق و یهدی السبیل، لا اله الا هو العزیز الجمیل. انتهى

انشاء الله از عنایات لایتناهیة الهیه کوثر جذب و شوق و سلسبیل استقامت و اشتیاق از کلمات عالیات که از مصدر امر صادر شده کل بیاشامند، چه هر نفسی فی الحقیقه به آن فائز شود، جمیع عالم را معدوم مشاهده نماید و بر صراط الهی بایستد به استقامتی که محرکین عالم ضغینه و بغضا از حرکت او خود را عاجز مشاهده نمایند، لعمرالمحبوب از انوار امثال این نفوس افق قدرت و استقامت منیر و روشن است. ملاحظه در قول ناعق نمایید، برداشته به عبده خود نوشته، دو کلمه از بیان و دو کلمه از فرقان اخذ می نمایند و آیه درست می کنند و به اطراف می فرستند. ملاحظه فرماید که چه مقدار مردم را ابله و احمق می داند که به این مزخرفات قائل است و مع ذلک او را حجت و دارای بینه و برهان می دانند. لعمرک یا حبیب فؤادی، این خادم بسیار در ناس متحیر است. آیا چه شده و خلق چه ارتکاب نموده اند که به ارشاد چنین بی دانشی مبتلا گشته اند؟ از اول دنیا تا حال مانند این شوون بدیعه و آیات منیعه دیده نشده و چشم بیان و بصر عرفان شبه آن مشاهده نکرده، با یک لوح امنع اقدس برابری نمی نماید کل کتب، یشهد بذلک من فاز بقطرة من بحر الانصاف. عالم را آیات بدیعه منیعه احاطه نموده و معادل جمیع کتب سماوی آیات باهرات نازل و بر حسب ظاهر ظاهر آنچه از قبل واقع شده و یا از بعد بشود، از قبل به کمال تصریح در کتاب الهی مذکور، مع ذلک گفته و می گویند آنچه را که هیچ غافل معرضی نزد ظهور مظاهر نگفته و بی شرمی این فتنه باغیة طاغیه به مقامی رسیده که در ظهور مظهر و مرسل به این کلمات مزخرفات تکلم نموده و می نمایند، حق انصاف عطا کند و بصر کرم فرماید.

از جمله اخبار جدیده آن که میرزا احمد ارض ک و راء شبی در مدینه کبیره بعد از استعمال بعض اشیاء آنچه نوشتجات معرض بالله نزدش بود آتش زده و گفته، خوشم می آید. فی الحقیقه به مثابه حربا مشاهده می شود. معلوم نیست بأیّ جهة اراد و الی ایّ جهة یرید و بأیّ وجه توجه و الی ایّ وجه یتوجه. انشاء الله حق جلّ جلاله ذیل

امر را از امثال این نفوس مطهر دارد و یا از فضل و عنایت خود رَحِیقِ اِیقان و اطمینان کرم فرماید، اَنَّهُ لَهوُ المَعطیِ الکریم<sup>(۸)</sup>.

این که دربارهٔ جناب آقا میرزا ع ب علیه ۶۶۹ [بهاء الله] مرقوم داشتید و ذکر محبت‌های ایشان را فرموده بودید و همچنین عنایت مخصوص از حق جلّ جلاله استدعا شده بود، این مراتب تلقاء وجه عرض شد. هذا ما نطق به لسان الرحمن فی ملکوت البیان، قوله عزّ اعزازه:

لحافظ عنایت حقّ به او متوجّه، الحمد لله امری که اکثر اهل ارض از آن محرومند، به آن فائز شدند. چندی قبل به همراهی جناب ابوالحسن یک لوح مخصوص شما و یک لوح دیگر به اسم ایشان ارسال شد، انشاء الله به آن فائز شوند. وصیت می‌نماییم، او را به حکمت و استقامت، انشاء الله موفق شوند به این دو امر عظیم، و عنایت مخصوصه هم از سماء عنایت ظاهر خواهد شد. اَنَّهُ لَهوُ الفضال الکریم، الحمد لله العلیّ العظیم. انتهى<sup>(۹)</sup>

و این که دربارهٔ شهدای میان دو آب از حق جلّ افضاله مسئلت نمودید، عرض شد و این کلمات مشرقات از سماء مشیت نازل:

یا قلمی الأعلى ان اذکر الذین اقبلوا الی افقی الأبهی و سمعوا ندائی الأحلی و تمسکوا بعروتی الوثقی و تشبّثوا بأذیالی النّوراء و توجّهوا الی وجهی بعد فناء الأشياء و طاروا فی هواء محبة ربّهم مالک الأسماء و شربوا من الکؤوس الحمراء خمر القضاء. طوبی لکم بما فزتم بالغاۃ القصوی و المقام الأعلى و الرتبة العلیا نعیماً لکم و هنیئاً لکم بما یذکرکم محبوب العالم و الاسم الأعظم بما یجد منه کلّ مقبل عرف القمیص و کلّ ذی شمّ رائحة اسمی الرحمن الرحیم. اشهد أنّکم فزتم بعرفان الله فی ایام فیها ناحت الأشياء و الملائة الأعلى بما ورد علی الذین اخذوا کتاب الله بقوّة من عنده و انفقوا ما عندهم فی هذا السبیل المستقیم. ان افرحوا فی الرفیق الأعلى بما یذکرکم مولی الوری فی هذا السجن الذی سمّی بکلّ الأسماء و بالسجن الأعظم فی کتاب الله العزیز الحمید. قد سفکت دمائکم اذ كانت ممزوجة بمحبة الله و صعدت ارواحکم اذ كانت معطرّة بنفحات الأيام و طرحت اجسادکم اذ كانت مزینة بطراز الشهادة فی هذا الأمر الذی به



انفق المقرَّبون و المخلصون ما عندهم و لهم كذلك نطق لسان العظمة بذكركم و ثنائكم. أنه لهو الغفور الكريم.

النور المشرق من افق سماء رحمة الرحمن عليكم يا مظاهر الأسماء فى الامكان و مشارق العرفان بين ملاً الأديان. انتم الذين ما منعكم منع مانع و لا شماتة مشرك سمعتم و سرعتم الى ان فزتم بالمقام الذى كان مسطوراً من قلم الله الفرد الخبير. نعيماً لكم و طوبى لكم و للذين يذكرونكم و يزورونكم بما نطق به لسان المظلوم اذ احاطته الأحزان من الذين انكروا حق الله و اوليائه و اعرضوا عن الوجه اذ اشرق من افق الظهور بنور مبین<sup>(۱۰)</sup>.

و نذكر الأمين الذى ذكرناه فى كتاب المبین أنه سبق اكثر الخلق فى خدمة الله و امره و فاز بالعناية التى ما اطلع بها الأ المحصى الخبير. أنا كنأ معه اذ صعد روحه الى الرفيق الأعلى و سقناه الكوثر الأصفى مرّة بعد مرّة و احاطته رحمة ربّه على شأن عجزت عن ذكره الأقلام. يشهد بذلك من نطق و ينطق فى كلّ الأحيان أنه لا اله الا هو العزيز الجميل. يا امين انت حرف من صحيفتى الحمراء و ذكر من هذا الكتاب الذى ينطق بالحقّ و يذكر احبائه بما يزورهم به الملاً الأعلى و الذين سجدوا لوجه ربّهم مالك هذا اليوم البديع طوبى لمن يذكرك و يتقرّب بك الى الله ربّ العالمين.<sup>(۱۱)</sup>

يا ورقاء يا ايها الناظر الى الأفق الأعلى و الشارب رحيقى المختوم من انامل عنايتى البيضاء، قد ذكرنا العباد الذين سئلت الله ذكرهم و ظهور الطافه و عنايته لهم. ان اشكر الله ربّك بهذا الفضل العظيم لك مقام عند ربّك العزيز الحميد. أنه يوفّقك على ما يحبّ و يرضى و يؤيدك على ذكره على شأن تنجذب به الأفئدة و العقول ان ربّك لهو المقتدر القدير. انتهى

اين كه درباره جناب ميرزا محمد خان و جناب ميرزا محمد على مرقوم داشته بوديد، در ساحت امنع اقدس عرض شد و دو لوح اعزّ ارفع مخصوص ايشان از سماء مشيت نازل و ارسال شد. انشاء الله به آن فائز شوند و بما اراده الله مؤيد گردند.

و اين كه درباره جناب سبزعلى ذكر فرموده بودند و همچنين توجه به زنجان و توقّف در آن ارض به جهت تبليغ امرالله، تمام اين مراتب معروض افتاد، قال جلّ

کبریائه: بسیار محبوب است توجه به آن ارض، چه که اکثری اطلاع ندارند و در معزلی از امر مشاهده می شوند. انشاء الله به نار محبت رحمن سبب اشتعال شوید و قلوب متوقفة پژمرده را از کوثر ذکر رحمن تازه نمایید.

جناب رسول علیه بهاء الله را از لسان این مظلوم به طراز تکبیر مزین دارید. قل لعمر الله انت المذكور لدى العرش و انت المسطور فى كتاب المبین. لحاظ حقّ به تو متوجه بوده و انشاء الله خواهد بود. کن قائماً على خدمة امر ربك فى كل حال من الأحوال. سوف يفنى ما ترى و يبقى لك ما ظهر من القلم الأعلى بدوام ملكوت الله العزيز الحكيم. جميع دوستان آن ارض را به طراز بیان مالک ادیان مزین کن. نیکوست حال قلبی که در محبتش مشتعل شود و لسانی که بذکرش ناطق گردد.

بگو ای دوستان رحمن، جهد نمایند تا هر یک به مثابه آفتاب از افق سماء استقامت مشرق و منیر مشاهده شوید به شأنی که مشرک بالله و ما عنده و من معه را مثل قبضه طین مشاهده کنید. این است مقام استقامت کبری که آفاق الواح الهی به ذکر آن منیر و روشن است. انتهى

یا حبيب فؤادی، بعضی از نفوس ضعیفه در دیار آن جناب و حوالی آن در شفا جرف هار مشاهده می شوند، چه که شنیدند آنچه را که قابل اصغا نبود و اخذ کردند از نفوسی که از اطلاع عاری بودند. هذا ما عرفت من تأویل بیانات منزل الآیات و عرضته لجنابك. انشاء الله بذراعی قدرت و قوت و ایادی اقتدار الهی و بیانات شافیة کافیه، از شمال ظنّ به یمین یقین توجه نمایند و از کوثر استقامت بیاشامند. عجب است از مردم که از سها اشراقات و انوار شمس را سؤال می نمایند. بفرمایید، ای صاحبان بصر به خود شمس توجه نمایند و او را به او بشناسید. او در اثبات امرش محتاج به غیر نبوده، دلیله آیاته و وجوده اثباته. آیا این کلمه را نشنیده اند و یا آفتاب عنایت را که از افق سماء ظهور مشرق است ندیدند و یا نفحات بیانات را ادراک نمودند؟

باری، در این ظهور اعظم کل مأمورند به عین او به او نظر نمایند و او را بشناسند، مع آن که جمیع عالم کتابی است در اثبات این امر مبرم و جمیع اشیاء و کتب و صحف و زبر و الواح بأعلى البیان ندا می نمایند و کل را بشارت به ایام الله می دهند. و

نفس‌المحبوب این خادم، بل هر ذی‌درایتی، از محتجبین و اقوال آنها متحیر است. آنچه این عبد عرض نموده، اگر بعضی از دوستان و آقایان ملاحظه نمایند، بسیار محبوب است که شاید عباد را از تیرگی ظنون و اوهام فارغ نمایند و به صبح یوم‌الهی منور کنند. اگر تفکر نمایند بر عظمتی که در کل کتب در ذکر این امر اقدس مذکور است، آگاه شوند. در یک مقام می‌فرماید، هذا یوم لا یدکر فیہ الا الله وحده<sup>(۱۲)</sup>. نجات کاذبه که از قبل بوده ناس را از جوهر صدق در این یوم بدیع منیع منع نموده. در این مقام بیاناتی از لسان قدم‌ظاهر که اگر آذان‌واعیه اصفا نمایند، البته از ما عند الناس فارغ و آزاد شود، له الأمر و له العظمة و الاقتدار و هو الحاکم علی ما اراد و هو القوی القدیر.

شب گذشته چند لوح از سماء علم‌الهی نازل و حاوی بعض اذکار بود که فی الحقیقه جان را می‌گداخت و جسد را مشتعل می‌نمود. این عبد فانی اراده کرد که سواد آن را ارسال نماید، بعد مجال نیافت چه که جمعی مسافرین موجود و هر یک الواح عدیده از سماء احدیه استدعا دارند و این خادم فانی به تحریر آن مشغول. به صد هزار لسان استدعا می‌نمایم که این فانی را تأیید فرماید تا از عهده این امر خطیر برآید، انه لهو المؤید القدیر و یسئل الخادم ربّه بأن لا یمنع عباده عما ظهر فی الملک باسمه الأعظم العظیم.

و این که مرقوم داشته بودید یکی از دوستان رساله‌ای نوشته، تلقاء وجه عرض شد، هذا ما نزل فی الجواب: الیوم آنچه نوشته می‌شود، باید به کمال دقت ملاحظه نمود تا سبب اختلاف واقع نشود و محل ایراد قوم نگردد. آنچه الیوم دوستان حق به آن متکلمند، بر مسمع اهل ارض است. در لوح حکمت این کلمه نازل: ان آذان المعرضین ممدودة الینا لیستمعوا ما یعرضون به علی الله المهیمن القیوم.<sup>(۱۳)</sup>

این فقره خالی از اهمیت نیست. باید آنچه نوشته می‌شود، از حکمت خارج نشود و در کلمات، طبیعت شیر مستور باشد تا اطفال روزگار به آن تربیت شوند و به مقام بلوغ فائز گردند. از قبل ذکر نمودیم که یک کلمه به مثابه ربیع است، عالم قلوب از او تازه و خرم شود و کلمه دیگر به مثابه سموم، ازهار و اوراد را بسوزاند. انشاء الله

مؤلفین از دوستان حق باید بنویسند آنچه را که نفوس منصفه بپذیرند و نزد قوم محلّ ایراد واقع نشود. انتهى

از آیه مبارکه تحریم که در کتاب الهی نازل، سؤال شده بود، تلقاء عرش عرض شد، فرمودند: اولی و محبوب آن بود که تلقاء وجه لساناً به شما ذکر می شد. حال ذکر آن در مکتوب جایز نه الی ان یأتی یومه. انتهى

و همچنین از این آیه مبارکه سؤال شده بود، قوله عزّ اجلاله: اذا غیض بحر الوصال الی قوله عزّ اعزازه الذی انشعب من هذا الأصل القویم،<sup>(۱۴)</sup> مقصود الهی حضرت غصن الله الأعظم و بعده حضرة غصن الله الأكبر روحی و ذاتی و کینوتی لتراب قدومهما الفداء بوده.

و این که از اغصان الله و افنامه سؤال فرموده بودید، در ساحت اقدس عرض شد، فرمودند: تا حال آنچه ذکر افنان از قلم اعلی جاری شد، مقصود نفوس منتسبه به نقطه اولی بوده، چه که در این ظهور کل را به افق اعلی دعوت نمودیم و به بحر اعظم هدایت کردیم. در اول ایام مناجاتی مخصوص ایشان نازل و در آن مناجات توفیق ایمان و عرفان از برای ایشان مقدر. انشاء الله بما اراده الله عامل باشند و بر این امر اعظم اعظم ثابت و راسخ.<sup>(۱۵)</sup> طوبی لهم بما سمیناهم بهذا الاسم الذی توضع منه رائحة الرحمن فی الامکان. و ایشان را به این سدره نسبت داده ایم فضلاً من لدنا علیهم. فاسئل الله بأن یحفظهم من اشارات القوم و شبهات العلم و فضلنا بعضهم علی بعض فی کتاب ما اطلع به الا الله رب العالمین و سوف یظهر ما قدر لهم من لدن مقدر خبیر.

و نفوسی که حال به سدره منتسبند به ذوی القربی در کتاب اسماء مذکور، اگر بما اراده الله عامل باشند، طوبی لهم بما اقبلوا و فازوا و لهم ان یسئلوا الله بأن یحفظهم و یوقّهم علی الاستقامة علی ما هم علیه. امروز روزی است که جمیع نفوس باید جهد نمایند تا به کلمه رضا از نزد مالک اسما فائز شوند و مقصود از اغصان، اغصان موجوده و لکن در رتبه اولیه غصنین اعظمین بوده و هست و نفوس بعد از اثمار و اوراق شمرده می شوند و در اموال ناس از برای اغصان حقی نبوده و نیست. انتهى

و این آیه مبارکه ذکر شده بود، قوله جلّ کبریا: ان ارجعوا ما لا عرفتموه من الكتاب الى الفرع المنشعب من هذا الأصل القويم.<sup>(۱۶)</sup> مقصود از کتاب، کتاب اقدس و فرع منشعب غصن بوده. انتهى

در باره صوم مسافر و حدّ سفر این سؤال شده بود: «حدود سفر و مسافر بیان شود که اطلاق اسم سفر بر چه مسافر می شود و در بین مسافرت هر گاه در محلی چند روز اقامت شود، تکلیف او چیست و در روزی که مسافر قصد سفر می کند، مثلاً وقت ظهر یا بعد از ظهر مسافر می شود، تکلیف او در آن یوم از صبح الی ظهر چیست؟»

حدود سفر نه ساعت در کتاب الهی معین شده، یعنی از مقامی که حرکت می نماید تا مقامی که اراده وصول به آن نموده، نه ساعت باشد، حکم صوم مرتفع است و اگر مسافر در محلی توقف نماید و معین باشد توقف او، تا نوزده یوم باید صائم شود و اگر کمتر باشد، صوم بر او نیست و اگر در بین شهر صیام در محلی وارد شود و اراده نماید یک شهر بیان در آن ارض توقف کند، باید سه روز افطار نماید و بعد ما بقی ایام صوم را صائم شود و اگر در وطن خود وارد شود، باید همان یوم صائم گردد و یومی که قصد سفر می نماید، آن یوم صوم جایز نه.

عرض این فانی آن که آنچه اسامی در مراسلات آن جناب از قبل و بعد مرقوم بود و به این فانی رسید، جمیع در ساحت اقدس عرض شد. اظهار عنایت فرمودند و ارسال گشت. یک لوح امنع اقدس هم مخصوص جناب آقا سبزه علی نازل و ارسال شد. انشاء الله به آن فائز شوند. استدعای این فانی آن که خدمت جمیع به هر قسم که لایق و سزاوار است، عرض فنا و تکبیر این عبد را مذکور دارند.

امورات غریبه عجیبه از جزیره معروفه ظاهر شده. در این ایام خبر جدیدی رسید که سبب خجالت است و این عبد از ذکرش شرم دارد، به حق جلّ جلاله و امی گذاریم، آنه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید.

جناب آقا سبزه علی الحمد لله حجاب را خرق نمودند و صنم و هم را شکستند و از ید روح الامین کوثر یقین آشامیدند. انشاء الله به این مقام اعلی همیشه فائز باشند.

حسب الأمر آن که در ارض زاء منتسبین جناب ابا بصیر و آقا سید اشرف علیهما بهاء الله الأبھی را از قبل حق تکبیر برسانید و نسبت به کل عنایة الله را اظهار دارید تا کل از انوار آفتاب حقیقت منور شوند و از دریای استقامت بیاشامند، انه ولیّ المقربین و ولیّ المخلصین. (۱۷)

جناب ناظر علیه ۶۶۹ [بهاء الله] در این ایام وارد و در جوار ساکن.

و این که درباره جناب حرف حیّ علیه بهاء الله مرقوم داشتید، بعد از شرف زیارت حسب الأمر و اراده مراجعت نمودند و بعد اذن خواستند که در مدینه کبیره توقف نمایند، اذن فرمودند. بعد از چندی به افق اعلی صعود نمودند. طوبی له انه ممن فاز بما اخبر به النقطة الأولى روح ما سواه فداه و كان من الفائزين. (۱۸)

و جناب ملا محمد علی ده علیه ۶۶۹ [بهاء الله] مدتی است توجه نموده اند و اخبار ایشان از مدینه الله و سایر جهات رسیده. (۱۹)

یا محبوب فؤادی، ذکری که در آخر کتاب آن جناب بود، بعد از عرض مطالب مجدداً در ساحت عرش عرض شد، این جواب از سماء مشیت الهی نازل، قوله جلّ کبریائه: یا ورقاء یا ایها الناظر الی وجه ربّک الأبھی، قد سمعنا ما ناجیت به الله فی آخر کتابک. طوبی لوجهک بما توجه و للسانک بما تکلم ان اذکر ربّک بین العباد لیجذبهم الذکر و البیان الی افق الرحمن و یقرّبهم الی مقام لا تمنعهم شؤونات الخلق عن الحق و لا شبهات الذین کفروا بالله العلیّ العظیم. طوبی لک و لمن سمع قولک فی امر الله ربّ العالمین. البهاء المشرق من افق البقاء علیک یا من فزت بالرحیق باسمی العزیز البدیع. انتهى

اظهار ذکر و ثنا و تسیح و تکبیر و سلام خدمت دوستان مدینه و دیار الهی از جانب این خادم فانی بسته به عنایت آن محبوب است. البهاء علی جنابکم و علی ذوی قرابتکم و علی الذین وفوا بميثاق الله فی یومه العزیز البدیع و الحمد لله الفرد الواحد العزیز الحکیم.

خادم

فی غرة شعبان سنة ۱۲۹۸ [هـ ق / ۲۸ جون ۱۸۸۱ م]

## یادداشت‌ها

۱. مقصود از «نفس مستوره» میرزا یحیی ازل است.
۲. عبارت «اطفؤوا سراج الاوهام...» ناظر به حدیث کمیل نخعی است. برای ملاحظه شرح مبسوط درباره این حدیث به رساله «آفتاب آمد دلیل آفتاب» مراجعه فرمایید.
۳. مقصود از «جعفر برادر عسکری» جعفر بن علی، پسر امام علی نقی است که پس از درگذشت برادرش، امام حسن عسکری، دعوی امامت نمود و به جعفر کذاب شهرت یافت. برای مطالعه مطالب در این زمینه به «دایرة المعارف تشیع، ج ۵، ص ۳۹۳ - ۳۹۴» مراجعه فرمایید.
۴. عبارت «اتب از ابی لهب» به صورت «اتب من ابی لهب» از امثال سایر در زبان عربی است. برای ملاحظه شرحی درباره این تمثیل به مجله «عندلیب، سال ۲۵، شماره ۹۹، ۲۰۱۱ م، ص ۳۸ - ۴۰» مراجعه فرمایید.
۵. برای ملاحظه شرح مطالب درباره «روایت شیخ اکبر مشعر بر تولد قائم در بلاد عجم»، به مقاله «آراء ابن عربی در آثار بهائی» در «محبوب عالم، ص ۱۵۴ - ۱۵۵» مراجعه فرمایید.
۶. اشاره است به محل دفن جناب میرزا مهدی عطری، پدر جناب ورقای شهید، در قریه مرزعه نزدیک بهجی در بیرون شهر عکا.
۷. اشاره است به آیه شماره ۵ در سوره قصص (۲۸) در قرآن.

۸. مندرجات این فقره راجع به میرزا احمد کرمانی و اعمال او در اسلامبول است که شرحی درباره او در «رساله روحانی، ص ۱۰۳ - ۱۰۴» مندرج است.
۹. مندرجات این فقره درباره «آقا میرزا ع ب» راجع به جناب میرزا عبدالله نوری، پدر زن جناب ورقا است.
۱۰. زیارت نامه مبارکه در حق شهدای میان دوآب است که شرحی درباره آن در «اسرار الآثار، ج ۱، ص ۱۹۶ - ۱۹۹» مندرج می‌باشد.
۱۱. مقصود از «امین» در این فقره جناب شاه محمد امین منشادی است که شرح احوال ایشان در «تذکره الوفاء، ص ۴۵ - ۴۷» مندرج است.
۱۲. جمال قدم در یکی از الواح مبارکه می‌فرمایند: «...تالله هذا يوم لا يذكر فيه الا الله وحده يشهد بذلك كتب الله و ما انزله الرحمن في البيان...» آثار قلم اعلی، ج ۶، ص ۱۶۵.
۱۳. عبارت منقول از لوح حکمت در آن لوح منبع که در «مجموعه‌ای از الواح، ص ۸۰ - ۹۱» به طبع رسیده، مندرج است.
۱۴. عبارت «اذا غیض...» در کتاب مستطاب اقدس (فقره ۱۲۱) است.
۱۵. برای ملاحظه شرح مطالب درباره افنان و اغصان به «اسرار الآثار، ج ۱، ص ۱۵۶ - ۱۵۹ و ج ۴، ص ۴۱۰ - ۴۱۷» مراجعه فرمایید.
۱۶. عبارت «... ارجعوا ما لا عرفتموه...» در کتاب مستطاب اقدس (فقره ۱۷۴) مندرج است.
۱۷. مقصود از «ارض زاء» زنجان است. برای ملاحظه شرح احوال جناب ابا بصیر و آقا سید اشرف به کتاب «الثالی درخشان، ص ۱۸۲ - ۱۸۹» مراجعه فرمایید.
۱۸. مقصود از «حرف حی» در این فقره جناب ملا محمد باقر حرف حی است. شرحی از احوال ایشان در کتاب «حروف حی»، ص ۹۴ - ۹۸» مندرج گشته و لوح مفصل جمال قدم با مطلع «ان یا حرف الحی لقد



سمعت اذن الله...» در «منتخباتی از آثار، ص ۱۱۴ - ۱۱۶» به طبع رسیده است. متن تمام این لوح در «مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۱۹، ص ۱۸۳ - ۱۸۵» مندرج است.

۱۹. مقصود از «ملا محمد علی ده» آخوند آقا ملا محمد علی ده آبادی است. شرحی از احوال ایشان در کتاب «امر بهائی در اردکان، ص ۹۳ - ۹۵» مندرج است.

دوست مکرم جناب ملا غلام رضا من جاسب عليه ۶۶۹ [بهاء الله] ملاحظه فرمایند:

۱۵۲

### بِسْمِ رَبِّنا الْأَقْدَسِ الْأَعْظَمِ الْأَبْهَى

حمد محبوب بیزوالی را لایق و سزااست که لم یزل و لایزال از نفحات قلم اعلی اهل ملکوت انشاء را به بحر علم هدایت نمود و بما ینبغی لشأن الانسان تعلیم فرمود. طوبی از برای نفوسی که به صریر قلم اعلی فائز شدند و به انوار افق ابهی منور گشتند. امروز روزی است که طور به قد ظهر الظهور ناطق و سینا به قد اتی مالک الأسماء صائح. جمیع اشیاء از حرارت نار محبت الهی مشتعلند و لکن نفوس غافله از اسرار یوم محبوب و ممنوع. جمیع کتب قبل بذکر این یوم ناطق، قد اخیر به الرحمن فی الفرقان بقوله، یوم یقوم الناس لرب العالمین.<sup>(۱)</sup> و همچنین نقطه بیان می فرماید: أنه هو الذی ینطق فی کل شأن اننی انا الله لا اله الا انا رب کل شیء و ان ما دونی خلقی ان یا خلقی ایای فاعبدون.<sup>(۲)</sup>

در جمیع کتب این یوم به حق جلّ جلاله منسوب مع ذلك بعضی از غافلین به اغوای رئیس خود انکار این مقامات نموده اند و بر اعراض و اعتراض قیام کرده اند. قد اخیر الله بهم فی کتابه بقوله: و هم فی مرية من لقاء ربهم<sup>(۳)</sup>. قسم به اشراقات انوار شمس حقیقت، رئیس را که متابعت نموده اند قابل ذکر نبوده و نیست و نفوس غافله از او اطلاع نداشته و ندارند و اراده هم ندارند مطلع شوند، چه که حین اللقاء کلمه حق يجعلون اصابعهم فی آذانهم<sup>(۴)</sup> كما فعل عباد من قبل یتکلمون و لایفقهون و یحسبون أنهم مهتدون لا و رب العرش و الثری هم عباد لایشعرون. قد اتخذوا الناعق لأنفسهم رباً من دون الله كذلك سولت لهم انفسهم الخبیثة. انسان متحیر است، آیا ناس از بصر محرومند و یا آذان از اصغاء ممنوع؟ چه شده که بحر عذب حیوان را گذارده اند و در تفحص قطره متنته به غایت ساعی و جاهد؟

سبحانك يا مجرى الأنهار و فالق الأصباح و مرسل الأرياح، اسئلك ببحر  
 بيانك و سماء علمك و بالنور الذى اشرق من الأفق الأعلى بأمرك و ارادتك بأن  
 تخرق باصبع قدرتك سبحات خلقك و حجابات برّيتك. ثم انزل عليهم يا الهى من  
 سحاب رحمتك ما يطهرهم عن ذكر دونك ليتوجهوا بقلوبهم الى افق منه اشرقت انوار  
 شمس وجهك و يسمعون بأذانهم ما تنطق به سدرة المنتهى بين برّيتك. اى ربّ اسئلك  
 بآياتك الكبرى و الرحمة التى سبقت الورى بأن تحفظ احبّتك من طغاة خلقك الذين  
 زينو رؤوسهم بالعمائم و قاموا على اخماد نار سدرتك و اطفاء نور امرك. اى ربّ انت  
 الكريم ذو الفضل العظيم. اسئلك بأن تعرفهم ما اردت لهم بجودك و احسانك ثم  
 اشرب احبائك كوثر الاستقامة على شأن لا يمنعهما ما فى العالم عن اسمك الأعظم  
 الذى ينطق بين الأمم. انه لا اله الا هو الظاهر الناظر الشاهد السميع العليم.

و بعد مكتوب آن جناب وارد و چون به ذکر دوست يکتا مزین بود، کمال  
 بهجت و انبساط حاصل گشت. انشاء الله لازل از تجليات انوار شمس معانى منور باشيد  
 و از رحيق مختوم به اسم حق جلّ جلاله بياشاميد. و چون اطلاع حاصل شد قصد مقرّ  
 محبوب عالميان نموده بعد از حضور و اذن، تمام مكتوب در ساحت امنع اقدس عرض  
 شد، هذا ما نطق به لسان الرحمن فى ملكوت البيان، قوله جلّ كبريائه:

### هو الشاهد السامع البصير

يا غلام قبل رضا قد حضر كتابك وجدنا منه عرف خضوعك و خشوعك لله  
 و اقبالك الى الأفق الأعلى فى ايام فيها عرض عنه العلماء و العرفاء الأ من شاء الله مالک  
 الورى و ربّ العرش و الثرى. كذلك قضى الأمر من لدى الله ربّ الارباب. قد سمعنا ما  
 ناديت به الله و اجبتك بهذا الكتاب الذى لا يتقطع عرفه بدوام اسمائه الحسنى و صفاته  
 العليا يشهد بذلك من عنده امّ البيان. طوبى لمن ورد عليكم و اسمعكم نداء المظلوم  
 الذى دعا الكلّ الى الله مالک الرقاب و طوبى لمن سمع ندائه و عرف مقامه و اعترف  
 بما نطق به مكلم الطور فى هذا المقام الذى جعله الله مطاف الملائة الأعلى و سکان

الفردوس فی العشیّ و الاشراق. لعمر الله یا غلام یجد المخلصون من کتاب ربّک عرف المعانی و البیان و اهل البهاء ما لا یذکر بالکلام. ذکر احبائی فی هناك من قبلی و بشرهم بشمس عنایتی التي انارت منها الآفاق.

قل انّ المظلوم یدکرکم لوجه الله و یعرفکم ما یقرّبکم الی اعلى المقام و نوصیکم و الذین آمنوا بالاستقامة الکبری فی هذا الأمر الذی اذا ظهر اشرفت الأرض بنوره و هدر العندلیب علی الأغصان الملک لله المقتدر العزیز الوهاب. كذلك لاح افق سماء البیان و اشرفت شمس البرهان طوی لمن سمع و رأى و ویل لكل غافل مراتب.

یا غلام رضا، الحمد لله به آیات الهی که به لغت فصیحی نازل شد، فائز شدی. حال به لسان پارسی احلی بشنو، شاید از نفحات بیان گمگشتگان را به صراط مستقیم هدایت نمایی و تشنگان را از کوثر معانی بنوشانی. امروز آفتاب فضل مشرق و بحر عنایت موج، مع ذلك اکثری غافل و محجوب مشاهده می شوند. بعضی به سبب نعیق از رحیق الهی محروم و برخی به ندای احقر عباد از صریر قلم اعلى و حقیف سدره منتهی ممنوع. بگو ای مردگان، کوثر حیوان ظاهر، بشتابید و وقت را غنیمت شمارید. در این ربیع معانی خود را از فضل و عنایت الهی محروم ننمایید. امروز کتاب علّیین ظاهر و همچین کتاب سجّین باهر. الواح نور مشرق و همچین اوراق نار منتشر. باید از کوثر بیان رحمن به شأنی سرمست شوند که مادونش را معدوم و مفقود شمزند. امروز روز استقامت است و امروز روز خدمت و ظهور مقام انسان.

دوستان آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسان و به آنچه از قلم اعلى نازل شده مسرور دار. بگو، ای دوستان دنیا را وفا نبوده و نیست. لسان دنیا در جمیع احیان به فنای خود خبر می دهد و ندا می نماید، می گوید: یا ملأ الأرض این القرون الخالیة و الأعصار الماضية و این سطوة الفراعنة و عزة الأكاسرة و صفوف الجبابرة و این عساكرهم و اعلامهم و این خزائنهم و رایاتهم؟ ان اعتبروا و لا تكونوا من الغافلین.

یک ندای دنیا میرزا حسین خان وزیر ایران بود<sup>(۵)</sup> که جمیع آن را شنیدند و بر فنای او آگاه گشتند. اذکرکم یا احبائی بما انزله الرحمن فی الفرقان: کلّ من علیها فان

و بقی وجه ربك ذوالجلال و الاكرام<sup>(۶)</sup>. آن روز امروز است، چه که انوار وجه از افق ظهور مشرق و لائح و جمیع من علی الأرض حکم فنا بر او صادق، مگر نفوسی که بعد از فنای اشیاء به کلمه مبارکه آمنت بک یا مالک الأسماء ناطق گشتند. امروز دست قیوم رحیق مختوم عطا می فرماید و ید بیضا کوثر بقا عنایت می نماید به اسمش بگیرد و به یادش بنوشید. هنیئاً لکم ثم مریناً لکم.

وزیر مذکور، یعنی میرزا حسین خان، در این سنین اخیره امری که سبب حزن شود، از او ظاهر نه، بلکه فی الجملة در حق احباً به معروف عمل می نمود. لذا باید احدی جز به کلمه خیر درباره او تکلم ننماید. قلوب احبا باید مقدس از کدورات عالم باشد. انشاء الله تا وقت باقی باید دوستان کسب مقامات باقیه نمایند تا ذکرشان در کتاب الهی مخلّد ماند، الأمر بیده یمنع و یعطی و هو الفضال البازل الکریم.

و نذکر من سمی بآقا میر لیفرح بذکر المظلوم و یكون من الشاکرین. یا میر ان استمع النداء من شطر السجن انه یدکرک بما یقرّبک الی الله العلیّ العظیم. قل لک الحمد یا الهی بما عرفتنی مطلع امرک و مشرق آیاتک و هدیتنی الی صراطک المستقیم. البهاء علیک و علی ضلعک و امّها و علی اللّائی آمن بالله الفرد الخیر.

نذکر من سمی بسید قبل مهدی و نبشّره بآیات الله ربّ العالمین ان افرح بذکر المظلوم ایاک و سبح ربک مالک هذا الیوم البدیع. هذا یوم اخبر به رسول الله فی الفرقان و نزل ذکره فی التوریه و الانجیل، ایاک ان یمنعک شیء عن هذا الأمر الذی اذا ظهر تزعزعت الأركان و نسفت الجبال و اضطربت افئدة الغافلین نعیماً لک و لضعک و للذین ما منعتهم سبحات الجلال عن الله العلیم الحکیم.

ان یا قلم الأعلی ان اذکر من سمی بسید علی لیسع صریرک و یتخذ الی الله سیلاً. یا علی ان اشکر الله ربک بما یدک علی هذا الأمر و اسمعک ندائه الأهلی اذ ارتفع بین الأرض و السماء انه لهو العزیز الوهاب. ضع العالم و ما عند الأمم و تمسک بما امرت به من لدی الله مولی الأنام. التکبیر و البهاء من لدنا علیک و علی ضلعک و علی کلّ موقن بصّار.

و نذكر في هذا المقام من سمى بحسن قبل على و نوصيه بالاستقامة على هذا الأمر الذي به ذلت الرقاب. خذ كأس الايقان باسم ربك الرحمن أنها تقرّبك الى اعلى المقام كذلك نطق لسان المظلوم اذ كان مسجوناً بين ايدى الذين نبذوا عن ورائهم ما انزله الوهاب في الكتاب كبر من قبلى على وجه التى آمنت برّبها و اجابت اذ سمعت النداء من لدى الله منزل الآيات.

ان يا قلم ان اذكر من سمى بزین العابدين لتجذبه آيات ربّه الى مقام لا تمنعه شؤونات الأرض و لا اشارات من عليها عن الله المقتدر العزيز العلام. خذ كأس البقاء باسم مالک الأسماء ثم اشرب منها بهذا الذكر الذى به فتحت الأبواب. لا تنس عهد الله و ميثاقه ان اعمل بما امرت به فى الزبر و الألواح هذا يوم فيه نطق كل ناطق و شهد كل شاهد و سمع كل سامع و ظهر ما كان مستوراً فى كنائز علم ربك مالک المآب. تمسك بحبل التقى ثم اذكر ربك فى الغدو و الآصال. البهاء على اهل البهاء و على اللائى آمن بالله الواحد المختار.

و نذكر من سمى بسيد على ليحمد ربّه فى هذا اليوم الذى فيه نطق لسان العظمة الملك لله الفرد الواحد العليم الخبير. يا على ان اقبل بقلبك الى الأفق الأعلى المقام الذى فيه تنطق سدرة المنتهى العظمة لله رب العالمين. يا على ينادى المظلوم و تنادى معه الأشياء فى هذه الليلة البلماء و يدعوك الى الله العزيز الحميد. ان استقم على الأمر و قل: يا اله الأسماء و الناظر من الأفق الأبهى اسئلك بنفحات قميصك و هزیز ارياح فردوسك بأن تؤيدنى فى كلّ الاحوال عل الاستقامة على حبك. اى ربّ انت الكريم و فى قبضتك ملكوت السموات و الأرضين. لا اله انت الغفور الرحيم. كبر من قبلى على التى سمعت و اجابت ربّها الناطق السامع البصير.

يا ابا القاسم ان اشهد بما شهد الله قبل خلق السموات و الأرضين أنه لا اله الا هو و الذى اتى على السحاب أنه لهو المذكور فى كتبي و المسطور من قلمي و المكنون فى كنز مشيئتي التى احاطت كل صغير و كبير. طوبى لك بما اقبلت الى الله اذ اعرض عنه كل غافل بعيد و افتى عليه كل عالم مريب. اياك ان تمنعك شؤونات الأرض عن مالک السماء دع ما عند الأمم و خذ ما اوتيت به من لدن مالک القدم أنه ينفعك فى

كلّ عالم من عوالم ربّك المقتدر القدير. كذلك نطق لسان الرحمن في ملكوت البيان. طوبى لمن سمع و قال لك الحمد يا بهاء من في السموات و الارضين. البهاء المشرق من افق ارادة ربّكم مالک الانام عليك و على كلّ ورقة آمنت بالله الواحد الفرد العليم. يا جواد يذكرك مولى العباد من شطر السجن و يدعوک الى الله المهيمم القيوم. ان افرح بهذا الذكر الأعظم تالله لا تعادله كنوز الأرض كلّها ان احمد ربّك عالم الغيب و الشهود. قد حضر كتاب من اخيک و كان مذکوراً فيه احبائي ذكرنا كل واحد منهم بما لا ينقطع عرفه عن العالم يشهد بذلك مالک القدم الذى اتى من سماء الوحي بكتاب مسطور. ان اشكر الله بهذا الفضل الأعظم ثم اذكره فى الأصيل و البكور. البهاء على اخيک و عليك و على ضلعك. كبر من قبلى عليها و بشرها بما نزل لها من القلم الأعلى فى هذا الرقّ المنشور.

يا على قبل اكبر يذكرك المظلوم من شطر منظره الأكبر بما يقربك الى الله العزيز الودود. اياك ان يمنعك ما عند البشر عن مالک القدر دع ما عند القوم و خذ ما اتاك من لدى الله ربّ ما كان و ما يكون. انا نوصيك و احبائي بالاستقامة الكبرى على هذا الأمر الذى به ناحت قبائل الأرض و نسف كلّ جبل مرفوع. تمسك بالعروة الوثقى و تشبث بذيل ربّك مالک يوم الموعود. بشر من قبلى التى اقبلت الى الله العزيز المحبوب.

ان يا قلمى نسمع صريرك فى الليالى و الأيام فى ذكر الله و احبائه طوبى لك و لمن فاز بطرازك و سمع صريرك أنه من المقربين فى كتاب مبين كأنك شربت كوثر الحيوان و اخذك جذب آيات ربّك على شأن لا تمنعك شؤونات العالم عن ذكر مالک القدم تنطق فى كلّ الأحيان و تنادى من فى الامكان و تبشرهم بما ظهر و لاح من افق ارادة الله ربّ العالمين. طوبى لك يا قلم و نعيماً لك اشهد أنك ما قصرت فيما امرت به قد ثبت بالبرهان بأنه لا تأخذه سنة و لا نوم انا نراك مزيناً بطراز الايقاظ على شأن لم ينقطع صريرك عن اذن المقربين قد نراك قائماً على خدمة مولاك و ناطقاً بشانه الجميل.

ان اذكر من سمى بالخليل و بشره بآيات الجليل التي نزلت من سماء عناية ربك الغفور الكريم. اياك ان تمنعك الأحزان عن ربك الرحمن دع المعتدين عن ورائك و تشبث بذيل عناية ربك الرحيم. أنه في السجن دعا الكل الى الله العزيز الحميد. من الناس من اقبل و من هم من اعرض ان ربك لغنى عن العالمين. كذلك نطق اللسان بأعلى البيان البهاء لمن سمع و ويل للغافلين.

ان يا قلم ان اذكر من سمى بمحمد قبل تقى لسمع ندائك في هذا الأمر الذى به ناحت النفوس و زلت الأقدام. تالله قد ظهر ما كان مسطوراً فى كتب الله رب الأرباب أنه هو الذى شهد له الملائة الأعلى و اهل الفردوس ثم الذين يطوفون العرش فى العشى و الاشراق. قد ناح بظهوره الجيت و تزعزت الأركان و انصعقت الأصنام. ان احمد الله بما ذكرك فى هذا المقام الأعلى اذ نزلت خضعت لها الأقلام. أنا نكبر على وجهك و على احبائى فى هناك و على الذين كسروا بعضد اليقين هياكل الأوهام.

يا محمد قبل رضا قد توجه اليك قلمي الأعلى و يبشرك و احبتي بما قدر لكم فى ملكوت ربك الغنى المتعال. كن طائراً فى هوائى و ناطقاً بثنائى و مقبلاً الى اقبى و عاملاً بما امرت به فى الكتاب. كذلك نطق المظلوم اذ احاطته الأحزان من كل الاشطار. ضع الموهوم باسم ربك القيوم وخذ الرحيق المختوم بهذا الذكر الذى سجدت له الأذكار ستفى الدنيا و زخارفها و آلائها و يبقى لأحبتى ما نزل من لدن مقتدر عزيز وهاب.

ان اقبل يا قلمي الى امتى التى سميت بفاطمة فى ملكوت الأسماء و بشرها برحمتى و عنايتى التى سبقت الوجود. طوبى لك و لكل أمة اقبلت و اجابت مالك الغيب و الشهود. كم من عالم منع عن المعلوم و انت اقبلت و شربت من يد عطائه رحيقه المختوم.

و نذكر فى هذا المقام عبادى الذين ما ذكرت اسمائهم ان ربهم الرحمن لهو الغفور الكريم. أنا نوصيكم بالصدقة و الأمانة و ما يرتفع به امر الله رب العالمين. يا اهل البهاء تالله هذا يومكم لو انتم من العارفين. اياكم ان تمنعكم سطوة الظالمين عن هذا النبأ العظيم. ان احرقوا حجاب الأوهام باسم ربكم مالك الأنام و سبّحوا بحمده فى كل



حين. البهاء المشرق من افق عنایتی علیکم و علی امائی اللائی اقبلن و سمعن نداء الله الناطق المقتدر العزيز الأمين، الحمد لله رب العالمین. انتهى

مخصوص هر یک از نفوس مذکوره در کتاب آن جناب آیات بدیعه منیعه الهی نازل. انشاء الله قدر این نعمت بی مثل را بدانند و به کمال استقامت به خدمت امر قیام نمایند. امروز هر نفسی به کلمه طیبه و اعمال حسنه و اخلاق مرضیه ناطق و عامل و مزین شد، او ناصر امر الله بوده و خواهد بود. انشاء الله موفق شوید بر آنچه سزاوار این یوم بدیع است. جمیع اسامی معروضه لدى الوجه حیاً و میثاً به عنایات نامتناهیة الهیه فائز گشتند، چه که جمیع - یعنی نفوسی که به طراز عرفان مزینند - در ساحت حق زنده و پابنده اند. جهد نمایند شاید علیلی را به اسم حق شفا بخشید و یا گمراهی را به صراط مستقیم گشایند. این مقام بسیار عظیم و بلند است. اگر نفسی را موانع دنیا منع نماید، محبوب آن که وکیلی از برای خود اخذ کند که شاید مرده‌ای را به اسم حق حیات بخشد و یا آواره‌ای را به وطن اصلی هدایت نماید. لعمرا لله کلمه حق حی و حیوان است، نافذ و جاری و ساری و متحرک، طوبی للناظرین. از حق می‌طلبم ابصار را از رمد نفس و هوی مطهر فرماید که شاید مشاهده نماید آنچه را که از اعین غافلین مستور است.

این خادم فانی خدمت جمیع دوستان تکبیر و سلام معروض می‌دارد و عرض می‌نماید، تا وقت فوت نشده جهد نماید شاید فائز شوید به آنچه که از برای او خلق شده‌اید. البهاء علیکم و الرحمة علیکم و التکبیر علیکم یا اهل البهاء و الناظرین الی الأفق الأعلى و الشاربین من کوثره المنیر و الحمد لله العلیم الخیر.

خادم

فی ۴ ربیع الثانی سنه ۱۲۹۹ [۲۳ فوریه ۱۸۸۲ م]

## یادداشت‌ها

۱. آیه ۶ در سوره مطفین (۸۳) در قرآن است.
۲. در باب اول از واحد اول بیان فارسی است.
۳. در آیه ۵۴ سوره فصلت (۴۱) در قرآن است.
۴. فقره‌ای از آیه ۱۹ در سوره بقره (۲) در قرآن است.
۵. مقصود میرزا حسین خان سپهسالار، ملقب به مشیرالدوله است که صدر اعظم ناصرالدین شاه بود. شرحی از احوال او در دایرة المعارف تشیع (ج ۹، ص ۹۱ - ۹۲) مندرج گشته و منابع مطالعه حیات او ارائه شده است.
۶. آیه ۲۷، سوره رحمن (۵۵) در قرآن است.

ابراهيم الذى سئل عن الله ربّه فى سنة القبل و اجابه بهذا اللوح المبين ليفتخر  
بذلك على العالمين.<sup>(١)</sup>

### هو الله الملك السلطان العزيز المقتدر القيوم

تلك آيات الله المهيمن القيوم الى الذينهم آمنوا بالله و آياته و هم من فزع  
الشرك هم آمنون. قل يا قوم لم تنكرونى و قد تشهدون بأنى قد جئتكم بآيات التى  
تنصعق عنها افئدة الذينهم آمنوا و تذهل عنها العقول و يا قوم أنسيتم حكم الله بما نزل  
فى البيان من لدن عزيز محبوب و اخذ عنكم العهد فى كل كتاب بل فى كل رِقّ منشور  
بأن لا تجاحدوا بآيات الله اذا نزلت بالحقّ و لا تجادلوا بالذى يأتىكم بألواح عزّ محفوظ  
و ان لن تؤمنوا به لا تعترضوا عليه خافوا عن الله ثمّ بجماله لا تكفرون. و لقد نزلنا من  
قبل على محمد رسول الله ان انتم تفقهون لا يجادل فى آيات الله الا الذينهم كفروا  
كذلك نزل من قبل من لدى الله المهيمن القيوم. قل يا قوم اتقوا الله و لا تستكبروا على  
الذى كلّ الآيات من سطوته مشفقون. اياكم ان لا تبطلوا اعمالكم و لا تتمسكوا بما  
عندكم بل بما نزل بالحقّ من لدن عزيز قيوم. قدس نفسك ثمّ ذكر العباد بما القى الروح  
عليك و لا تخف من احد و لا تحزن عما اصابتك البأساء و الضراء و توكل على الله  
ربك و لا تكن من الذينهم فى آيات الله لا يتفكرون.

فوالله لو تقوم بنفسك على حبّ الله و غلامه لينصرك الله على من على الأرض  
كلها انه ما من اله الا هو ينصر من يشاء بقوله كن فيكون. كذلك نتلى عليكم من آيات  
الله و نلقى عليكم ما تطمئنّ به قلوبكم و قلوب الذينهم لن ينظروا الا بالمنظر الأكبر فى  
هذا الجمال الدرّى المكنون. و أنك انت فاخرق حجبات الوهم ثمّ اطلع عن خلف  
السحاب بقوة من عندنا و قدرة من لدنا لتشهد ما لا شهد احد من الخلق و هذا ما  
اشهدناك بالحقّ فى هذا المقام المقدّس المحمود. اياك ان لا تكن بمثل الذينهم ما  
يتبعون الا هويهم و هم فى وادى الوهم يحبرون.

و اما ما سئلت عن الفطرة فاعلم بأن كل الناس قد خلقوا على فطرة الله المهيمن  
القيوم و قدر لكل نفس مقادير الأمر على ما رقم في الواح عزّ محفوظ ولكن يظهر كل  
ذلك بارادات انفسكم كما انتم في اعمالكم تشهدون. مثلاً فانظر فيما حرّم على العباد  
في الكتاب من شيء كما انتم في البيان تنظرون بحيث احلّ الله فيه ما اراد بأمره و حرّم  
ماشاء بسلطانه. قل كل ذلك في الكتاب، أ فلا تشهدون؟ ولكن الناس بعد علمهم عمّا  
نهوا عنه هم يرتكبون. هل ينسب هذا الى الله او الى انفسهم ان انتم تنصفون؟ قل ما من  
حسنة الا من عند الله و ما من سيئة الا من انفسكم أ فلا تعرفون؟ و هذا ما نزل في كل  
الألواح ان انتم تعلمون.

بلى، انه عالم بأعمالكم قبل ظهورها كما هو عالم بعد ظهورها و انه ما من اله الا  
هو له الخلق و الأمر و كلّ عنده في الواح قدس مكنون. وهذا العلم لم يكن علة الفعل  
في خلقه كما ان علمكم بشيء لم يكن علة لظهوره فيما اردتم او تريدون و علمتم او  
تعلمون. كذلك نقلت عليك من آيات البدع و نصرّفها بالحق لعلّ الناس كانوا بآيات  
ربهم موقنون. اذا تفكّر في نفسك فيما سئلت لعلّ يفتح الله على قلبك ابواب العلم و  
الحكمة و يشهدك خلق كل شيء و يعرفك اسرار ما كان و ما يكون. فوالله كل ذلك  
عنده لأسهل عن كل شيء، يعطى على من يشاء من خلقه بأمر من عنده و انه لهو المقتدر  
العزیز المحبوب. و أنك انت طير في فضاء القدس في هذا الهواء الذي فيه يتحرك  
نسايم الحيوان اياك ان تكن من اهل الوقوف فاسع في نفسك بأن ترتقى في كل  
حين الى سماء اخرى و فضاء اخرى لتطلع في كل آن بأسرار بدع مستور. لأن لم يكن  
لسماء فضله من نهاية و لا لأرض فيضه من بداية ليمّ بالقدم او بالجنح او بالادراك و  
العقول. فاخرق الحجابات باسمى العزیز المحبوب و لا تلتفت الى احد الا الله ربك و  
توجّه الى وجهى الدرّى المشهود بحيث لن يمنعك كبر العمام عن الدخول في حرم  
الله المهيمن العزیز القدوس. لأننا وجدنا ملاً البيان بمثل ملاً الفرقان بل اشدّ احتجاباً ان  
انتم تعلمون بحيث يقولون بمثل ما قالوا و يفعلون كما فعلوا امم القبل فسوف تعرفون و  
انك فاجهد في نفسك لثلاً تمشى على قدمهم بل على قدم الله ربك في هذا الصراط

المنير المبارك الممدود ولو تسئل عنهم ما الفرق بينكم و بينهم اذا يقولون ما لا يشعرون كذلك سولت لهم انفسهم و قست قلوبهم بما كانوا ان يكسبون.

و اما ما سئلت عنى، فاعلم بانى عبد آمنت بالله و آياته و رسله و كتبه و لا نفرق بين احد منهم و بذلك امرت من لدى الله المهيمن القيوم و آمنت بكل ما نزل من عنده و ما ينزل حينئذ من سماء قدس محبوب و اتبع ما امرت به فى الكتاب بحول الله و قوته و لن احب ان اتجاوز عن حرف منه و يشهد بذلك ذاتى و كينونتى ثم لسانى ان انتم تشهدون. و احل على نفسى كل ما حلله الله فى البيان و احرم ما حرم من لدنه و اعتقد بكل ما نزل فيه ان انتم تعتقدون. ان الذين يحللون ما حرم الله عليهم و يحرمون ما احله الله فى الكتاب اولئك لا يفقهون شيئاً و لا يعرفون. ولكن هذا السؤال لا ينبغى لأحد من الناس لأن هذا مقام لن يحرك عليه القلم و لن يجرى عليه المداد ان انتم تعرفون. ولو كان هذا السؤال من غيرك ما اجبناه بحرف ولكن لما اردنا لك شأناً من الشؤون لذا اجبناك لعل تستدرك فى نفسك و تكون من الذينهم مهتدون فى هذه الأيام التى اخذت كل نفس سكرها و كل كانوا عن جماله معرضون الا الذينهم انقطعوا بكلهم عن كل ما سمعوا و كانوا بعين القدس هم يشهدون ثم ينظرون. تالله الحق قد سئلت عن مقام الذى كان اكبر عن خلق السموات و الأرض و جعله الله فوق شهادات عباده و لن يعقلها الا العارفون.

بلى، ان الناس يعرفون على قدر مراتبهم و مقدارهم لا على ما قدر له فسبحانه سبحانه عما انتم تسئلون. و أنك ان تكشف الحجاب عن بصرك و تصعد الى هواء القدس فى هذا الهواء الذى يهب فى هذا السماء و تنقطع عن كل من فى السموات و الأرض و عن كل امر محدود ليلقى الروح فى صدرك من هذا المقام الذى يغنيك عن كل ما خلق و يخلق و يكفيك عن كل شئ عما كان و عما يكون. كذلك يتلى عليك قلم الأمر من حكمة الله المهيمن القيوم و يلقي عليك ما يقربك الى مقام عز محمود الذى منعت عن الدخول فى فئاته اكثر العباد و لن يصل اليه احد الا الذينهم كانوا على ارائك الخلد هم متكونون.

و اما ما سئلت عن ابني، فاعلم بأنّ ابنائى ان يتبعون احكام الله و لا يتجاوزون  
عمّا حدّد فى البيان كتاب الله المهيمن القيوم و يأمرّون انفسهم و انفس العباد بالمعروف  
و ينهون عن المنكر و يشهدون بما شهد الله فى محكم آياته المبرم المحتوم و يؤمنون  
بمن يظهره الله فى يوم الذى فيه يحصى زمن الأولين و الآخرين و فيه كلّ على الله ربّهم  
يعرضون و لن يختلفوا فى امر الله و لن يتعدّوا عن شرعه المقدّر المسطور. اذاً فاعلموا  
بأنّهم اوراق شجرة التوحيد و اثمارها و بهم تمطر السحاب و ترتفع الغمام بالفضل ان  
انتم توقنون. و هم عترة الله بينكم و اهل بيته فيكم و رحمته على العالمين ان انتم  
تعلمون. و منهم تهبّ نسمة الله عليكم و تمرّ على المقربين ارياح عزّ محبوب. و هم قلم  
الله و امره و كلمته بين بريّته و بهم يأخذ و يعطى ان انتم تفقهون. و بهم اشرفت الأرضين  
بنور ربّك و ظهرت آيات فضله على الذينهم بآيات الله لا يجحدون الا من اذاهم فقد  
اذانى فمن اذانى فقد اعرض عن صراط الله المهيمن القيوم. فسوف تجد اعراض  
المعرضين و استكبارهم علينا و بغيهم على انفسنا من دون بيّنة و لا كتاب محفوظ.

قل يا قوم أنّهم آيات الله فيكم ايّاكم ان لا تجادلوا بهم و لا تقتلوهم و لا  
تكوننّ من الذينهم يظلمون و لا يشعرون و هم اسراء الله فى الأرض و وردوا تحت  
ايدى الظالمين فى هذه الأرض التى وقعت خلف جبال مرفوع. كلّ ذلك ورد عليهم  
حين الذى كانوا صغراء فى الملك و لم يكن لهم من ذنب بل فى سبيل الله القادر  
المقتدر العزيز المحبوب. و الذى منهم يظهر بالفطرة و يجرى الله من لسانه آيات قدرته  
و هو ممّن اختصّه الله على امره أنّه ما من اله الا هو له الخلق و الأمر و انا كلّ بأمره  
آمرون. و نسئله الله بأن يوفّقهم على طاعته و يرزقهم ما يرضى به فؤادهم و افئدة الذينهم  
الى شطر الله هم فى كلّ حين يتوجّهون و يتجاوز عن جريراتهم و يجعلهم من الذينهم  
يتوارثون جنّة الفردوس من لدى الله العزيز المهيمن القيوم.

كذلك ممّنّا عليك فى هذ اللوح و كشفنا لك ما ستر عن دونك فضلاً من لدنا  
عليك و على الذين هم بهداية الله فى هذا الفجر هم مهتدون. و أنّك انت فاحفظ هذا  
اللوح كعينك ايّاك ان لا تكشفه لأحد الا لأهله كذلك نأمرك امر الله بما هو الممكنون

و لا تجاوز عمّا امرت به لأنّنا وجدنا ملأً البيان اشدّ احتجاباً عن ملل الأرض الآ من شاء ربّك و كذلك احصينا الأمر ان اتم تحصون.

و نسئل الله بأن يوفّقهم على امره ليخرقوا الحجابات و يخرجوا عن خلف السبحات بسطان من لدى الله المقتدر القدّوس. ثم اعلم بأننا اجبنا مسائلك حين الذي حضر بين يدينا كتابك بلسان عجميّ مبین فلما ما وجدنا من رسول لرسله اليك محوناة في اليمّ بأمر من لدنا لثلاً ليرفع به ضوضاء المشركين و بيده ملكوت كل شيء يمحو ما يشاء و يثبت و عنده الواح قدس حفيظ. اذاً اجبناك في ثلاثة منها بلسان عربيّ بديع و امسكنا القلم عن الاثني لحكمة التي لا ينبغي ان يطّلع بها احد الا الله ربّك و ربّ العالمين و نجرى القلم في حينه اذاً جاء الأمر من افق قدس منبع اذا شاء الله و اراد أنه لا اله الا هو يحكم ما يشاء و يظهر ما يريد. كلّ الروح و التكبير و البقاء عليك ان تكون في امر ربّك لمن الراسخين.

## يادداشتها

- مخاطب اين لوح حاجي ابراهيم خليل قزوینی است. برای ملاحظه شرحی درباره ايشان به «سفينه عرفان، ج ۵، ص ۲۳۵ - ۲۳۶» مراجعه فرماييد. حضرت بهاءالله در سورة الاصحاب «آثار قلم اعلى، ج ۲، ص ۳۴۳» خطاب به حاجي ابراهيم چنين می فرمايند: «...ان يا خليل كسر الاصنام و لا تحزن عمّا یرد عليك و لا تخف من جنود الشياطين...»

جناب حاجی خلیل علیه بهاء الله

### بنام خداوند یکتا

یا خلیل، حضرت جلیل می فرماید، در ظلم ظالمین و بغی معتدین تفکر نما! هر هنگام که تجلیات نیر ظهور از افق ارادهٔ مکلم طور اشراق نمود، کل بر اعراض قیام نمودند و به اعتراض تمسک جستند. بر جواهر وجود از ظلم جنود غافله وارد شد آنچه که سدرهٔ منتهی گریست و حنین فردوس اعلی مرتفع گشت. این مظلوم به امر الله بر اصلاح عالم توجه نمود و از برای ملت و دولت حصنی بود عظیم و شوکتی بود هویدا و مقصودی جز عزت ثانی و رفعت اول نداشته و ندارد و کل گواهی می دهند بر این که این مظلوم به جز اطفاء نار بغضا قصدی نداشته و این اطفا محبوب است در وقتی که به کوثر نصح الهی و سلسبیل حکمت ربانی واقع شود. امروز مقصود مظلوم به مثابه آفتاب روشن و لایح است. کل دانسته و می دانند و انکار بعضی این مقام اعلی و رتبهٔ علیا را از عداوت و نفاقست، یشهد بذلک کل منصف بصیر و کل عالم خبیر.

یا خلیل جناب امین ذکر نمود، لذا به این ذکر اعظم فائز شدی، اشکر ربک بهذه العناية الکبری و هذا الفضل العظیم.

یا امین<sup>(۱)</sup> چندی قبل لوح امنع اعظم اکبر ابهی که در مقامی به ندا تعبیر شده و در مقامی دیگر به روح حیوان و رتبهٔ اخری، به بشارات آن لوح ارسال شد که آن جناب مع قائم بر خدمت علیه بهائی ملاحظه نمایند و به سفارت دولت بهیه برسانند.<sup>(۲)</sup>

یا امین، آن بشارات احکامی است نورانیه و روحانیه و مقدسه و شعشعانیه. در مقامی حصن اعظم است از برای عباد و در مقامی کوثر زندگانی است از برای من فی البلاد. این بشارات نورش از ملاً اعلی و افق ابهی اشراق نموده و عالم را احاطه کرده و لکن حال ظهوراتش معلوم نه، از بعد معلوم خواهد شد و از کتب و زبر و الواح اخذ شد و در یک لوح جمع فرمودیم تا کل به عنایت مخصوصهٔ الهی فائز شوند و از مادونش فارغ و آزاد.



و احدی جایز نیست صورت آن را اخذ نماید چه که البته شنیده‌اید، اخت<sup>(۳)</sup> این مظلوم و دولت آبادی<sup>(۴)</sup> و امثال آن، آنچه از سماء مشیت نازل به یحیی<sup>(۵)</sup> نسبت داده‌اند. کتاب ایقان که مخصوص حضرت خال در حضور نازل، او را به او نسبت داده‌اند. باری، به این مفتریات تشبث نموده‌اند، چه که از خود امری که قابل ذکر باشد، ظاهر نه. چهل سنه می‌شود دولت آبادی زنده و مشهود و لکن نورین<sup>(۶)</sup> یعنی حسنین در غرفات فردوس اعلی ساکن و غایب و همچنین کاظم و من معه به شهادت فائز. در جناب حبیب روحانی و لطیفه ربانی جناب اشرف<sup>(۷)</sup> تفکر نمایید، آیا زندگی هادی را سبب چه و علت شهادت نفوسی که از احصا خارج است چه؟ آیا حیات اول را سبب انکار بوده و شهادت ثانی را اقرار و یا دون آن؟ قل انصفوا یا قوم و لا تکنوا من الظالمین. هادی به مجرد آن که اصغا نمود، او را بابی گفته‌اند بر منبر جسته کرّه بعد کرّه، مرّه بعد مرّه و ذکر کرده آنچه را که شیخ ارض صاد<sup>(۸)</sup> را از خود راضی نموده، به مشهد دویده، به اطراف رفته و در هر جا کلمه‌ای گفته و در هر خانه که رفته القای شبهه نموده، سبحان الله آیا به این امور و مفتریات امثالش اکتفا نموده؟ آیا به چه برهان به نقطه بیان ایمان آورده و به چه دلیل انبیای قبل را تصدیق کرده؟ قل فأت به ان کنت من الصادقین.

باری، حال به اخت تمسک نموده، مع آن که ابداً از این امر اطلاع نداشته، چه که از اول ایام باما نبوده و قادر بر قرائت یک لوح نه، و لکن شهرت کرده که صاحب علوم و فنون است. میرزا هادی پسر اخوی<sup>(۹)</sup> را ضبط کرده و الواح مسبوقه را به اسم او نوشته و به مردم داده. نسئل الله ان يؤیّده و يؤیّدها علی الصدق الخالص و علی الرجوع الیه و علی الانابة لدی باب عفوه انه علی کل شیء قدير. حق شاهد و گواه که اخوی از ادراک ما نزل من لدی الله عاجز، تا چه رسد به این که از او امثال این کلمات عالیات ظاهر گردد. کذلک نطق لسان العظمة اذ یمشی فی قصر جعله الله مقرّ عرشه العظیم و کرسیه الرفیع.

البهاء من لدنا على الخليل و على ابنه، لله الحمد عنايت شامل شد و فضل احاطه فرمود تا آن که مؤید گشت به خدمت اولیا، هنیئاً له و مرئناً له و لمن شرب رحيق البيان من يد عطاء ربّه الفياض الفضال العليم الخبير.

## یادداشت‌ها

۱. درباره «امین» جناب اشراق خاوری در یادداشت‌های مربوط به این لوح چنین نوشته‌اند: «مقصود حاجی ابوالحسن امین اردکانی است که در سال ۱۳۰۷ هـ ش. (۱۹۲۸ م) در طهران صعود فرمود. الواح بسیار به اعزازش نازل و مختصری از شرح حالش را در کتاب گنجینه حدود و احکام نگاشته‌ام.»

شرح احوال جناب حاجی ابوالحسن امین به تفصیل در کتاب «امر بهائی در اردکان، ص ۷۰-۷۲ و ۸۲-۸۳» آمده است.

۲. متن لوح بشارات در «مجموعه‌ای از الواح، ص ۱۰-۱۵» مندرج است.

۳. درباره «اخت» در یادداشت‌های جناب اشراق خاوری چنین آمده است:

«اخت - مقصود حاجیه خانم ملقبه به عزیزه، خواهر ازل است که معروف به حاجیه عمّه خانم است و لوح عمّه که از قلم حضرت عبدالبهاء نازل شده، خطاب به اوست. جماعتی از معرضین بیان پس از نزول لوح مزبور کتابی به نام «تنبيه النائمین» در ردّ امر مبارک و مندرجات آن لوح نوشتند و چاپ کردند که به کتاب «عمّه» معروف است. نفوسی که در تألیف و نگارش این کتاب سچین دست داشتند، یکی شیخ احمد روحی کرمانی، داماد یحیی ازل و پسر ملا جعفر ازلی کرمانی است و دیگری عمید الاطبای رشتی. احمد روحی در سال ۱۳۱۴ هـ ق. یکسال بعد از قتل ناصرالدین شاه قاجار به فرمان محمد علی شاه ولیعهد که در آذربایجان مقیم بود، با آقا خان کرمانی، پسر بی بی معروف کرمان و میرزا حسن

خان خبیر الملک به قتل رسیدند. اخت مزبوره همان است که مانع ازدواج حضرت عبدالبهاء با شهربانو، دختر میرزا محمد حسن برادر جمال قدم، که دختر عموی مرکز میثاق بود، گردید و مشارالیه را به علی خان، پسر صدر اعظم داد و شهربانو به فاصلهٔ قلیلی از غصه مسلول شد و مرد. برای تفصیل به «رحیق مختوم» و «اسرار ربانی» مراجعه شود.»

۴. دربارهٔ «دولت آبادی» در یادداشت‌های جناب اشراق خاوری چنین آمده است:

«حاجی میرزا هادی دولت آبادی است که وصی یحیی ازل و ملقب به ودود بود. این لقب را یحیی به او داده بود، زیرا عدد هادی با ودود یکی است. حاجی میرزا هادی در اصفهان در محضر ابن الذئب، آقا نجفی از امرالله تبری کرد و خود را مسلمان نامید و در عین حال مدعی وصایت ازل بود و پس از او پسرش، حاجی میرزا یحیی دولت آبادی، مدعی وصایت شد و چون فرزند ذکور نداشت، در بین پیروان اعلام کرد که دورهٔ وصایت تا سیصد سال دیگر تعطیل خواهد بود و پس از آن ملک الیابان ظاهر خواهد شد.»

۵. دربارهٔ «یحیی» جناب اشراق خاوری چنین نوشته‌اند:

«مقصود میرزا یحیی برادر جمال مبارک است که مادرش غیر از مادر هیکل مبارک بود و به امرالله بسیار مخالف و معاند بود و عاقبت در جزیرهٔ قبرس در شهر ماغوسا در سن ۸۸ سالگی به سال ۱۳۳۰ هـ. ق. ۱۹۱۲/ م وفات کرد.»

۶. مقصود از «نورین نیرین» جنابان سلطان الشهداء و محبوب الشهداء هستند که جناب اشراق خاوری کتاب «نورین نیرین» را در شرح احوال آنان به رشتهٔ تحریر درآورده‌اند. این کتاب در سال ۱۲۳ بدیع در ۳۰۲ صفحه در طهران منتشر شده است.

۷. جناب اشراق خاوری چنین نوشته‌اند که:

«اشرف و کاظم، مقصود میرزا اشرف آباده‌ای و ملا کاظم طالخونچه‌ای هستند که به فتوای آقا نجفی در اصفهان به شهادت رسیدند.»

برای ملاحظه شرح احوال جناب اشرف و جناب ملا کاظم به «ثالثی درخشان، ص ۱۵۶-۱۶۸» مراجعه فرمایید.

۸. درباره «شیخ ارض صاد» جناب اشراق خاوری نوشته‌اند که «مقصود از آقا نجفی، شیخ محمد تقی ابن الذئب است که حاجی میرزا هادی در حضور او از امرالله تبرّی کرد و حتی از ازل هم بی‌زاری جست.»
۹. مقصود از «پسر اخوی» بنابه نوشته جناب اشراق خاوری «رضوان علی، پسر یحیی ازل است.»

ق [قروين]

جناب خليل الذي حضر و فاز عليه بهاء الله

## هو السامع المجيب

يا خليل عليك بهائي و بهاء الذين اقبلوا الى الله رب العالمين. قد كنا مستويًا على البساط سمعنا النداء من شطر الأيمن، قال: انّ الخليل يذكرك اذا نطق لساني بذكرك في هذا الحين الذي فيه اشرفت شمس البيان من افق الارادة فضلاً من عندي عليك و على من معك انّ ربك هو الفضال الكريم. انا ذكرناك من قبل و ايامك التي اتخذت لنفسك في ظلّ قباب العظمة مقاماً انه لا يعزب عن علمه من شيء و هو الفرد الواحد العليم الحكيم.

قد حضر كتابك و سمعنا ما ناديت به الله ربّ العرش العظيم. اجبتك بايات جعلها الله طراز ديباج كتاب التوحيد الذي نزل من سماء ام الكتاب في هذا المقام الرفيع. لعمري قد قدر لك من قلمي الأعلى ما لا يعادله شيء من الأشياء انّ ربك هو الصادق الأمين. نسئله تبارك و تعالى ان يقدر لك ما يرفعك باسمه و يسقيك كوثر الحيوان في كلّ الأحيان و يكتب لك من قلمه الأعلى ما يكون نوراً امام وجهك في كل عالم من عوالمه. انه هو العزيز الفيّاض القدير.

يا خليل، به لسان پارسی ندای مظلوم را بشنو. امروز خافیه صدور و خائنه اعین<sup>(۱)</sup> ظاهر و مشهود، در مدینه کبیره ظاهر شد آنچه از کل مستور بود.<sup>(۲)</sup> انه اظهر ما اراد ليعرف القوم مقامات الذين كفروا بيوم الدين. هر يوم به اغواي جزيره<sup>(۳)</sup> مطلع امانت و اطمینان را به خیانت نسبت داده و می دهند، قد اكلوا اموال الناس بالظلم و قالوا ما لا قاله الأولون، قل:

الهی الهی لك الحمد بما هديتني الى مدينة ارتفع فيها ندائك و ظهرت بيناتك و نزلت آياتك و لك الشكر و البهاء بما بشرت اوليائك بظهور نبأك العظيم و

امرک المهیمن علی من فی السموات و الارضین. اسئلک بنورک الذی سطع من افق سماء فضلک و بالنار التی بها بلغت امرک و اظهرت توحید ذاتک ان تقدّر لی ما اردته من سماء جودک و بحر عطائک. ای ربّ ترى الخلیل متمسکاً بحبلک المحکم المتین و متشبّثاً بأذیال رحمتک یا ربّ العالمین. اسئلک ان تقدّر له ما یکون باقیّاً ببقاء اسمائک و مخلداً فی کتبک و الواحک ثمّ اسئلک یا مدبّر الأمور و سلطانها ان تؤیّد الغافلین علی الرجوع الی باب رحمتک و القیام لدى بساط عفوک و فضلک. انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت الغفور الرحیم.

البهاء المشرق من افق سماء رحمة الله عليك و علی من معک و علی من احبک و یسمع قولک فی هذا الأمر العظیم.

و نذکر فی هذا الحین من سمی بعبد الکریم علیه بهاء الله العلیم الحکیم لیفرح بذكری و یطمئنّ بعناية ربّه الکریم انا نبشّره باقبالی الیه و ذکرى له من شطر سجنى العظیم. البهاء علیه و علی الذین معه و اعترفوا بما لاح و اشرق من افق ارادة الله ربّ العرش العظیم.

## یادداشت‌ها

۱. اشاره است به مندرجات آیه ۱۹ در سوره غافر (۴۰) در قرآن.
۲. برای ملاحظه شرح مطالب دربارهٔ مدینه کبیره (اسلامبول) و وقایع مورد اشاره در آن مدینه به فصل پانزدهم این یادنامه و مطالب مندرج در ذیل روزنامهٔ اختر مراجعه فرمایید. مطالب مربوط به تاریخ امر الهی در اسلامبول در فصل نهم «کتاب قرن بدیع» و فصل بیست و ششم کتاب «بهاء الله شمس حقیقت» نیز مندرج است.
۳. مقصود از «جزیره»، جزیرهٔ قبرس و اقدامات میرزا یحیی ازل در آن جزیره است.

## بسم الله الأَمْنَعُ الأَقْدَسُ الأَعَزُّ الأَبْهَى

قد بلغ الخادم الفانى كتابك الذى كان مدلاً على تمسكك بالله و رجوعك اليه و وجدت منه عرف محبتك و رائحة وذك ربنا العزيز المنان. فلما قرأت و اطلعت بما فيه حضرت بكتابك عند الكتاب الأعظم الذى به فصلت كتب ما كان و ما يكون و وقفت تلقاء العرش و عرضت ما اردت من ربنا المقتدر الفضال القديم. فلما تمت عرائضى امرنى بالخطاب المبرم، قوله جلّ و عز:

ان يا خادمى خذ القلم ثم اكتب بعدنا العظيم ما يحيى به كلّ عظم رميم. ان نفحات القلم الأعلى فى هذا اليوم المبارك الأبهى قد كان مطلع الحيوه للممكّنات و معطى الوجود لمن فى الغيب و الشهود و مبذل خمر الحيوان لمن فى السموات و الأرضين.

اي عظيم به لسان پارسى بيان ربّ كريم را اصغنا نما تا بما هو المقصود ظاهراً باهراً فائز شوى. اين كه در ارتكاب اعمال غير مرضيه ذكر نمودى طوبى لك بما اعترفت لدى العرش و انه كفر عنك بفضل سيئاتك انه لهو الغفور الكريم. درين سنه چون عرف محبت تو مرور نمود، قبل از عريضه و ذكر لوحى از مطلع آيات الهيه مخصوصاً نازل و ارسال شد. ان احمد و قل لك الحمد يا من عندك علم كلّ شى فى كتاب مبين.

و بعد معلوم بوده كه اليوم هر نفسى ارتكاب نمايد امرى را كه سبب صدّ نفوس شود، از زلال سلسال معارف الهيه آن مردود بوده و خواهد بود. امر حق مقدس است از شؤونات نفسانيه و اعمال غير مرضيه. بايد كل به تقديس و تنزيه تمام بر امر الهى قيام نمايند تا جميع ناس از اخلاق و اعمال و افعال و اذكار آن نفوس مقبله متبته شوند و از نوم غفلت بيدار شده، به شطر احديه توجه نمايند. قل تالله انّ الخمر التى نزلت فى الفرقان هى حبي و الكوثر هو ذكرى و اللبن ما ستر فى كلماتى و العسل بيانى الأحدى العزيز المنيع.<sup>(۱)</sup>

بگو ای اهل هوی آن خمر بر غفلت بیفزاید، این خمر حیات باقیه عنایت فرماید. فاصدقونی ایهما افضل؟ انّ الثانی و ربّ المثانی و هذا الكتاب المبین. (۲) اگر ناس بما امرناهم عامل بودند، هر آینه حال اکثری از اهل بلدان به معرفت رحمن فائز مشاهده می شدند. باری، آن جناب باید به کمال تقدیس بر امر الله قیام نماید و به قدر وسع در انتشار امرش به حکمت منزله در کتب سعی بلیغ نماید. طوبی لک بما فزت بهذا اللوح بعد ما نزل من قبل، ان احمد و کن من الشاکرین.

و آنچه تهاون و سستی که در خدمت من صعد الی الله رفته، عفو نمودیم، لا تحزن بذلك لأنّ ربّک لهو المقتدر القدیر یفعل ما یشاء بسلطانه لیس لأمره من مانع و لا لحکمه من دافع، انه لهو المهیمن المقتدر علی العالمین. ولکن بدان که این فقره از اعظم معاصی بوده، چه که رضای ابوین از امر خطیر در کتاب الهی ذکر شده، مخصوص نفسی که به افق ابهی شتافته و به رفیق اعلی فائز شده و شکر نما که این عصیان کبیر را حضرت خبیر عفو فرمود، ان احمد بذلك و کن من الفرحین.

در ذکر اسمنا المنیر علیه بهاء الله العزیز الحمید مذکور داشتید، قد عفونا عنک ما عملته من قبل و من بعد. ان اجتنب عما نهیت عنه فی کتاب الله هذا امر الله من قبل و من بعد طوبی للعاملین.

و این که درباره طلبت از نفوس مذکوره معروض داشتی، فاعف عنهم کما عفوناک، انّ ربّک لهو العفو العطوف. بر هر نفسی واضح و معلوم بوده، اکثری از اهل بیان به اوامر الهیه عارف نبوده اند و به هواهای نفسانیه عامل بوده، تا آن که از فضل الهی و کرم نامتناهی فی الجملة بر احکام الهیه در این ظهور عظمی عارف شده اند و از بعد باید کل به تقدیس و تنزیه تمام ظاهر شوند و ذیل مطهر منور امانت را به غبار خیانت نیالایند.

ای عظیم، اگر عباد به ابصار ظاهره حدیده و قلوب صافیة منیره در فنای اشیاء و انقلاب و اختلاف آن ملاحظه کنند، هر آینه جان و مال خود را در سبیل حق انفاق نمایند، ابداً به مال دنیا اعتنا نمایند تا چه رسد به مال غیر. حفظ امانت مابین اعمال به منزله بصر است در هیکل انسانی و به مثابه شمس است، مابین انجم آسمانی. راحت و



آسایش عباد و عزت و ثروت من فی البلاد به امانت بوده. انشاء الله باید کلّ به آن متمسک شوند و به این عطیه کبری و نعمت عظمی مابین خلق ظاهر گردند. طوبی لمن فاز بها و واهاً و اسفاً للخائنین. پست‌ترین و مردودترین نفوس عندالله خائنین بوده و خواهند بود. من خان یخان و لا یجد البرکة لو یجتمع عنده من مال یجعله الله نصیباً للآخر. انّ ربّک یعلم و الذین غفلوا هم لا یعلمون.

عنقریب مشاهده می‌شود از بعد عبادی به اکیلی امانت و طراز عدالت مابین ناس مزین شوند. ایشانند انجم سماء انقطاع و به ایشان هدایت یافته شود گمگشتگان. انّ ربّک لهو العزیز العلام. آن جناب بر رفته و فانی شده افسوس نخورند، انّ الله یعوّضک بالحقّ انه لهو المعطى البازل الکریم. بر کلّ امر شده به امری مشغول شوند، لذا باید آن جناب به امری از امور مشغول گردند، و البرکة تنزل من سماء عطاء ربّک الوهاب المغنی العزیز الرحیم.

این که نوشته بودید که ذکر آن نفوس را به خیانت نزد اغیار نمودید، این فقره بسیار مقبول افتاد. طوبی لک بما سترت و حفظت چه که این ایام اگر نفسی امر شیعی را مرتکب شود و ناس اطلاع یابند، به نفس حق راجع می‌نمایند. فی الحقیقه آن جناب جمال امر را حفظ نموده‌اند. انّ اجرک علی الله الذی خلقک و سواک و هداک الی هذا الصراط المستقیم. انّ الذی فی قلبه حبّی انه لغنی عن العالمین لانه هو الكنز الأعظم و الذخر الأكبر و الغناء البحت البات، كذلك فصلنا لک تفصیلاً لتشکر ربّک و تكون من الرّاسخین. انتهى

جمع دوستان الهی که در آن ارض ساکنند کلاً و طراً صغیراً و کبیراً ذکوراً و اناثاً از جانب این خادم فانی تکبیر لانهایه و ذکر ابداع اقدس ابهی برسانید، انما البهاء علیکم.

العبد الفانی خادم

۱. اشاره است به آیات ذیل در قرآن مجید:

الف - انهار من خمر لذة للشاربین. آیه ۱۵ در سوره محمد (۴۷)

ب - انا اعطیناک الکوثر. آیه ۱ در سوره کوثر (۱۰۸)

ج - فیها انهار من ماء غیر آسین و انهارٌ من لبنٍ لم یتغیر طعمه. آیه ۱۵ در سوره محمد (۴۷)

د - و انهارٌ من عسلٍ مُصَفّی. آیه ۱۵ در سوره محمد (۴۷)

تمام آیه شماره ۱۵ در سوره محمد (۴۷) و ترجمه فارسی آن (به نقل از ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای) به شرح ذیل است:

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِينٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَلِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ.

داستان بهشتی که به متقیان در دنیا وعده دادند این است که در آن باغ بهشت نهرهایی از آب زلال گوارا است و نهرها از شیر، بی آن که هرگز طعمش تغییر کند و نهرها از شراب (ناب) که نوشندگان را به حد کمال لذت بخشد و نهرها از عسل مصفّی و تمام انواع میوه‌ها بر آنان مهیاست و (فوق همه) لذات مغفرت (و لطف) پروردگار. آیا حال آن که در این بهشت ابد است مانند کسی است که در آتش مخدّد است؟ و آب جوشنده حمیم نوشند تا اندرونشان را پاره پاره گردانند.

۲. تلمیحی است به آیه «ولقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم.» آیه ۸۷

در سوره حجر (۱۵) و آیه «قد جائکم من الله نور و کتاب مبین.» آیه ۱۵ در سوره مائده (۵).

۱۴ شوال سنه ۱۳۰۴ [هـ ق / ۶ جولای ۱۸۸۷ م]

جناب عباسقلی خان علیه بهاء الله

### بِسْمِ رَبِّنَا الْأَقْدَسِ الْأَعْظَمِ الْعَلِيِّ الْأَبْهِيِّ

حمد مقدس از ذکر و بیان بساط اقدس حضرت مقصودی را سزااست که عالم را به کلمه علیا خلق نمود و به طراز بینش و دانش بیاراست، له الحمد و البهاء و له العزّة و الثناء. قوتش را شوکت امرا ضعیف نمود و اراده اش را ضوضاء علما منع نکرد. از اول ایام امام وجوه انام از عالم و جاهل و صاحبان عزّت و ثروت و قدرت و عظمت قیام فرمود و به اعلیٰ النداء کل را به افق اعلیٰ دعوت نمود. کجا بودند آن ایام نفوسی که ایوم به معارضه قیام نموده اند؟ لعمر مقصودی خلف دنان ظنون و اوهام و سبجات و حجبات منزوی و مستور و چون آفتاب برهان از مشرق اراده رحمن اشراق نمود با اسیاف بغضا از خلف حجاب بیرون آمدند. هر صاحب بصر و عقل و شعور انکار آنچه ذکر شد، ننماید، چه که امر این ظهور اعظم هیچوقت مستور نبوده، لازال دست اعدا مبتلا.

سبحانک یا مالک الامکان و المستوی علی عرش العظمة و البرهان، اسئلک بتغرّادات حمامات فردوسک الأعلیٰ بأن تؤیّدنی علی ذکر اولیائک و ثنائهم. ای ربّ تری من اقبل الیک و اراد بحر علمک و شمس بیانک. اسئلک ان لا تخیبه عمّا اراد. انک انت المقتدر العلیّ الوهاب.

و بعد عرض می شود، نامه آن جناب در سجن عگا به این خادم رسید و چون کلماتش گواهی داد بر اقبال و موذت و محبت آن جناب، لذا باب سرور مفتوح و افق بهجت مشهود. بعد از قرائت و اطلاع قصد مقام اعلیٰ و ذروه علیا نموده، مناجات آن جناب را لیلۀ چهاردهم شهر شوال المکرّم امام وجه مالک قدم و مقصود عالم بعد از اشراق نیر اذن عرض شد و به شرف قبول فائز. این است بشاره کبری که عرض شد. در

آن حین این آیات محکّمات و کلمات مشرقات از افق اراده مالک اسماء و صفات اشراق نمود، قوله عزّ بیانه و جلّ برهانه:

### هو الناطق من افقه الأعلى

یا ایّها الناظر الی الوجه، عبد حاضر در این حین امام وجه حاضر و قرأ ما ناجیت به الله ربّ العالمین و ربّ العرش العظیم. أنا سمعنا ندائک اجبتاک بما لا تعادله کلمات العالم و لا ما عند الأمم. اشکر ربّک بما انزل لک فی السجن الأعظم ما یقرّبک الیه أنّه هو الفضل الکریم. لا یعزب عن علمه من شیء و لا تمنعه حوادث الدنیا و لا تحجبه سبحات اهل البغی و الفحشاء. قد اشرق من افق الاقتدار بنور مبین به ظهر ما کان مکنوناً فی العلم و مخزوناً فی خزائن عصمة الله المقدر القدر. أنا وجدنا من کتابک عرف محبتی و قیامک علی ذکری و ثنائی بین عبادی و انا العلیم الحکیم. طوبی للسان تزین بذکر المقصود و لأذن سمع ما ارتفع به النداء بین الأرض و السماء و لعین فازت بمشاهدة آثاری و لقلب اقبل الی افقی المنیر. اذا أخذتک نفحات بیانی و فزت بأیاتی قل:

الهی الاهی، لک الحمد بما ذکرتنی من قلمک الأعلى فی سجن عکا اذ کنت بین یدی الأعداء الذین أعرضوا عنک و جادلوا بآیاتک و أنكروا ما أنزلته فی کتابک. اسئلک یا مولی العالم بأنوار جبروتک و اسرار ملکوتک و بلتالی أصداف بحر حکمتک و بمظاهر أمرک و مشارق وحیک بأن تجعلنی فی کلّ الأحوال ثابتاً علی حبّک و راسخاً فی أمرک بحيث لا تمنعنی سبحات الجلال و لا صلیل سیوف اهل الضلال. ای ربّ ترى عبدک مقبلاً الیک و منقطعاً عن دونک و ناظراً الی افق فضلک. فأنزل علیه من سحاب سماء رحمتک ما یقرّبه الیک فی کلّ الأحوال. انک انت الغنیّ المتعال.

به لسان پارسی ندای الاهی را بشنو، لعمر الله هر نفسی به اصغافا فائز شد، سطوت جابره و شوکت فراغنه او را از مشرق نور احدیه و مطلع آیات قدمیه محروم نساخت،

به یقین کامل و نور مبین ظلمت اوهام را محو نمود. اوست فارس مضمار بیان. فراعنه و جابره که در الواح نازل شده و یا بشود، مقصود ارباب عمائمند یعنی علمایی که ناس را از شریعة الهی و فرات رحمت رحمانی منع نموده‌اند.

در علمای شیعه تفکر نما. در قرون و اعصار یکدیگر را بر منابر سب و لعن نمودند و در لیالی و ایام به کلمه مبارکه یا قائم ناطق و چون عالم به انوار فجر ظهور منور، کل با اسیاف ضغینه و بغضا قصد مقصود عالم و مربی امم نمودند. منصفین می‌دانند که آن قوم چه کردند و چه گفتند. حال هم در ایران بر جمیع منابر به سب و لعن مشغولند. سبحان الله معرضین بیان هم به همان اوهامات متمسک و متشبثند. بر حزب الله واجب و لازم، کمال جهد را در حفظ نفوس مبذول دارند که مباد به شبهات ناعقین و اشارات معتدین به اوهامات حزب قبل مبتلا گردند. مکرر این بیانات از مشرق علم الهی ظاهر که شاید مقبلین به طراز آگاهی فائز شوند و به اسم حق جلّ جلاله خود را از عالم و عالمیان فارغ و آزاد مشاهده کنند. نسأل الله ان یؤیدک و یوقّک علی ما یحبّ و یرضی و علی ما یرتفع به امره بین عباده انه هو ولیّ المخلصین، لا اله الا هو الملك الفرد الواحد الحق العدل المبین. انتهى

لله الحمد آن دوست مکرم به انوار بیان مالک قدم منور و به اثر قلم اعلایش مزین. این نعمت کبری را السن عالم از عهده شکر برنیاید و این مانده عظمی را قلم وصف نداند و ادراک احاطه نکند. یسأل الخادم ربّه و ربکم و ربّ العرش و الثری ان یسقیکم ریحق البقاء، انه هو مولیّ الأسماء و فاطر السماء.

و این که سؤال از روایت قبل نمودند که می‌فرماید، العلم سبعة و عشرون حرفاً فجمیع ما جاءت به الرسل حرفان و لم یعرف الناس حتی الیوم غیر الحرفین. فاذا قام قائمنا اخرج الخمسة و العشرين حرفاً.<sup>(۱)</sup>

بعد از عرض در ساحت امنع اقدس این کلمات عالیات از مشرق علم الهی اشراق نمود، قوله تبارک و تعالی: مقصود از باقی حروف، ذکر مقام کلمه مبارکه جامعه بوده. هر نفسی آن کلمه را یافت از کلمات عالم خود را بی‌نیاز مشاهده نماید و هر نفسی از کوثر مکنون در آن آشامید عطش و ظمأ نفس و هوی او را اخذ ننماید.

اوست آن کلمه‌ای که جمیع علوم و فنون در او مستور. اوست مفتاح مدینه استقامت و صراط امت. اوست قاصم شوکت اصنام و اوهام. هر نفسی به او فائز شد، او فائز است به آنچه که الیوم سزاوار است و آن کلمه علیا از عالم مشیت به عالم اراده تجلی فرمود و از اراده به عالم لاهوت و از لاهوت به جبروت و از جبروت به ملکوت و تجلی آن به صورت کلمه جامعه در لوح جناب حیدر قبل علی و حسین علیهما بهائی و عنایتی نازل و ظاهر. هو در قمیص انا ظاهر و مکنون به انا المشهود ناطق.<sup>(۲)</sup> این است آن کلمه‌ای که صدر مغلین از آن شکافت و بنیان علوم و فنون معرضین و معتدین متزعزع گشت.

اصل حدیث مذکور از رسول الله روح ما سواه فداه بوده. یکی از حروفات فرقان ذکر کرده، هر نفسی فی الحقیقه به این کلمه مبارکه فائز گردد، خود را اعلی الخلق مشاهده نماید و در این امر اعظم ثابت و راسخ شود. شبهات علما و اشارات مطالع اوهام را معدوم صرف و مفقود بحت شمرد. طوبی للفائزین و طوبی للعارفين. و در یک مقام، مقصود از آن علوم و فنون بوده. این مظلوم در این ایام به تفسیر کلمات قبل مایل نه. نظر به عنایتی که درباره آن جناب بوده، ذکر نمودیم آنچه که عرف بیان الهی از آن متضوع و اگر نفسی در آن تفکر نماید و مستقیم شود، از اصحاب سفینه حمرا مذکور و مسطور. البهاء علیک و علی الذین وفوا بعهد الله رب العالمین. انتھی

عنایت حق از اشراقات انوار کلمات ظاهر و هویدا، فضلش اخذ نموده، رحمتش سبقت گرفته و عنایتش احاطه فرموده. هل یقدر احد ان یشکره حق الشکر او یحمده حق الحمد؟ نفس شکر، شکر لازم دارد چه که تأیید شکر از اوست و همچنین حمد. انسان بصیر فی الحقیقه متحیر است در بدایع فضل فضال و عنایات غنی متعال. اولیای آن ارض را تکبیر و سلام می فرستم و به فضل و رحمت و شفقت حق جل جلاله بشارت می دهم و از برای هر یک تأیید می طلبم. امروز اهل بهاء به حزب الله در زبر و صحف و کتاب و الواح مذکور و مسطور. امید هست از فضل بی منتهاش بما ینبغی لأیامه و لأمره قیام نمایند تا از محبتشان عالم به نور محبت منور گردد و از

اشتعالشان مشتعل. انّ ربّنا هو المقتدر القدير و المؤيد العليم. البهاء و الذكر و الثناء عليكم و على الذين شهدوا بما شهد الله انه لا اله الا هو الفرد الواحد العليم الخبير.

در این حین در نظر این خادم فانی جناب مخدوم مکرم آقا علی حیدر علی بهاء الله آمد، کأنّ جنابه حاضر امام وجه الخادم. نسال الله تعالی ان یؤیده و یوقه علی ما یحبّ و یرضی. ولكن این دعا قبل از ذکر به شرف اجابت فائز شده. باری، خدمت ایشان و جناب بیک علی بهاء الله و جناب ع ب علی بهاء الله و ع ط علی ۶۶۹ [بهاء الله] و نفوس مذکوره در نامه ایشان سلام و تکبیر می‌رسانم و می‌طلبم از برای هر یک آنچه را که شبه و مثل نداشته. انّ ربّنا الرحمن هو المقتدر الغفور الکریم.

حضرت محبوب فؤاد جناب امین علی بهاء الله الأبهی در هر نامه ذکر ایشان و اولیای آن ارض را می‌نمایند. فرمودند، امین کتابی است مبین در ذکر اولیاء الله ربّ العالمین. خدمت جمیع اولیای آن ارض سلام و تکبیر عرض می‌نمایم. مخصوص آقایانی که به طراز تخصیص من عند الله مزین و مشرف و مفتخرند. البهاء علیهم و علی من یحبّهم.

## یادداشت‌ها

۱. برای ملاحظه لوح حضرت عبدالبهاء در این باره و مآخذ و سوابق این حدیث که در کتاب مستطاب «ایقان» نیز نقل شده، به صفحه ۱۸۵ و ۱۹۱ کتاب «مآخذ اشعار، ج ۲» مراجعه فرمایید. حدیث مزبور در رساله «نظم جهانی بهائی، ص ۳۴» نیز به وسیله حضرت ولی امر الله نقل و شرح شده است. جناب ابوالفضائل نیز حدیث «العلم سبعة و عشرون حرفا...» را شرح نموده‌اند و آن شرح در «رسائل و رقائم، ص ۲۹-۴۱» به طبع رسیده است.
۲. قسمتی از لوح «جناب حیدر قبل علی و حسین» و عبارتی که از آن نقل فرموده‌اند، در صفحات ۱۶۴ - ۱۶۶ کتاب «مجموعه‌ای از الواح» به طبع رسیده است.

صاحب معظّم و سرور مكرّم جناب على قبل اكبر عليه بهاء الله الأبهى بلحاظ انور  
ملاحظه نمايند.

## بسم الفرد الوتر الغريب المظلوم المسجون

تعالى تعالى صبرك يا الهى، تعالى تعالى ظهور اصطبارك يا محبوبى بحيث  
مع قدرتك التى احاطت الكائنات و اقتدارك الذى غلب الموجودات حملت بنفسك  
الأبهى ما عجز عن ذكره قلم الأعلى و لن يقدر ان يحمله الواح الأبداع و صحائف  
الأختراع. فوعزتك يا الهى لو ترفع الحجاب عمّا ورد و يرد عليك فى السرّ و الجهر  
لتنفطر سموات القدرة و تنهدم اعراش العظمة و تفرّق الكينونات و تنعدم الذوات و لن  
يبقى فى ملكوت اللابدايات و لا اللانهايات شئ موجود كلّ يرجعنّ الى عدم الذى لا  
ذكر له و أنّك بسلطان حلمك و مليك صبرك حملت كلّ ذلك بقلبك الأرقّ  
الألطف المنير و سترته فى سرائر سرّك الأعزّ الأقدس المنيع قد قبلت كلّ البلايا  
لخلاص من فى الانشاء و اجتماعهم على شريعة البقاء و وصولهم الى مقامات الممتنعة  
الرفيعة المنيعة التى لا تذكر باسم و لا توصف بوصف و لا تشار باشارة و لا تدرك  
بدلالة ليقومنّ الكلّ لخدمتك و يعملنّ بدايح اوامرک.

لك الحمد يا الهى بما اظهرت عن خلف حجاب القدرة عباداً يباهى بهم  
الناسوت على اللاهوت و الملك على الملكوت لأنهم فازوا بأيامك التى مات فى  
حسرتها حقايق المقدسين و المقربين و اشتاق لقائها النبيون و المرسلون. بعض منهم يا  
الهى فازوا بما قدرت لهم فى الكتاب من تجليات شمس اسمك الوهّاب و بعض ذاقوا  
كأس التسنيم من ذكر اسمك الأعظم العظيم و بعض منهم تقرّبوا شاطئ البحر الأعظم  
الذى يتموج باسمك المهيم على العالم و بعض منهم ركبوا فلک الحمراء باسمك  
الأبهى و ساروا قلزم الكبرياء ولكن ما وصلوا قطب البحر، لجة التى اضطربت منها بحر  
اللّجى العظمى و سجّر منها بحر البحور الذى بقطرة منه ظهرت بحور الأسماء و الصفات



فى عوالم العلىا. قد قدرت يا الهى لكل واحد من هؤلاء نصيباً من بحر عطائك و حظاً من طمطمام جودك و افضالك.

اشهد يا الهى بأن هذا الاسم الذى سمى بالعلى فى ملكوت الأسماء و زین بتاج الأنوار شمس اسم الأكبر قد فاز بكل الخير من عندك و صعد الى مقام انقطع عن دونك و توجه بكله الى وجه فردانيتك و قام بتمامه على خدمتك و نصره نفسك و هاجر الى الديار مرة بعد مرة و كرة بعد كرة لاطهار امرك و تبليغ حكمك و انتشار آياتك و ارتفاع ذكرك و اعلاء كلمتك بالحكمة التى امرت الكل بها فى محكم آياتك و متقن بيناتك و استقام كلجبل على عبوديتك و طاعتك. بل رأيت يا الهى اعظم من هذا لأن لو يتصاعد ابخرة الأرضية يندك الجبل و يهبط منه ما يهبط ولكن هذا الذى خلقته من احرف قدرتك و كلمة امرك لو يتحرك اباخر اراضى الممكنات و يتهيج ارياح القاصفات عن شمال اهواء الكائنات أنه بحولك و قوتك يكون مستقيماً على امرك. عليه من كل بهائك ابهاه و من كل نورك انوره و من كل جمالك اظهره. اذاً يا الهى، الذى انت ذكرته فى الواح عزك و نزلت ذكره من قلم امرك و اثنت عليه من عرش رحمانيتك و قدرت له مقاماً عند عرش عظمتك و شأناً من شؤون مجدك كيف يقدر ان يثنى عليه هذا المعدوم الذى لا يليق ان يذكر باسم العدم فى ملكك او باسم الفناء بين خلقك. فليس لى سبيل يا الهى الأ العجز البحت عن ذكرك و ذكر احبتك. فسبحانك سبحانك من ان اكون من الذاكرين و اقول: ان الحمد لك اذ أنك انت الله الذاكر المثنى الواصف العليم الحكيم. لا اله الا انت المقدس الممتنع العزيز الرفيع.

نامة مباركة آن جناب كه از افق آن شمس اسم اعظم طالع و مشرق بود و به طراز كلمات دريات و احرف لائحات و بيانات بديعه و معانى منيعه مزین، اين عبد فانى به زيارت آن كتاب روحانى فائز و استنشاق روايح طيبة آن نموده، فيا لها من الأرياح التى ما اخذتها شؤونات الأضداد كأنها هبت عن رضوان الانقطاع و وصلت الى ذروة الامتناع محضر ربى العزيز المناع.

در وقت مخصوص تلقاء عرش حاضر و معروض داشتیم، قد تموجت لجناپک بحور الطاف ربی الأبهی علی شأن عجز عن ذکره قلم الانشاء. هذا ما نطق به لسان الرحمن مخاطباً إياک: یا علی فاشکر الله بما زین رأسک باکلیل الثناء فی ایام ربک مالک الأسماء و هیکلک بطراز خدمته فی الامکان. قد عرفنا توجّهک الی بعض الجهات و هجرتک فی سبیل الله منزل الآیات هذا ینبغی لک و لکلّ مقبل انقطع فی حبه عمّا سواه.

ای علی، در کلّ احوال در اتحاد قلوب و اجتماعهم بر شریعة امریه الهیه سعی بلیغ مبذول دارید. اگرچه به فضل الله به طراز اخلاق مزینی و لکن هرچه بر آن بیفرایی عندالله احبّ بوده تا کلّ به اخلاق حسنه آن جناب به شطر وهّاب توجه کنند و در کلّ احیان مراقب امر باشید چنانچه در الواح قبلیه از قلم امریه نازل شده. مشاهده در فضل و عنایت و الطاف حق نما. سالهاست که یکی از عباد که تو به آن عارفی مع آن که در سرّ سرّ او و تبعه او به کلمات نالایقه و نفحات منتنه و شؤونات نفسانیه مشغول بوده اند و حق بر کلّ مطلع و محیط، مع ذلک ستر فرمودیم و چون در ظاهر به اسم الله و ذکر او ناطق، تعرض نمودیم و در سنین معدودات از مطلع آیات الواح منیعه مخصوص او نازل و ارسال شد و در جمیع آن الواح تصریحاً و تلویحاً او را به مقام پاک که مقدس از شائبه نفس و هستی است، دعوت نمودیم که شاید به مقامات عالیّه ممتنعه فائز شود، کلّ ذلک من فضل ربک و رحمته و عنایت، چه که دوست نداشته و نداریم که نفسی از ما خلق له محروم ماند و از ما قدر له بی نصیب گردد. مع این عنایات متواتره و الطاف متتابعه کأنه حق را غافل دانسته و سبب این ستر حق بوده، قل روحی و نفسی لک الفداء یا ستار العالمین.

ای علی، مشاهده در امر رسول الله نما که اول امر در کمال ترقی و استعلا بوده و بعد توقف نموده. یکی از اسباب مانعه آن که نفوسی برخاستند و به دعوی این که ما اهل باطنیم ناس بیچاره را از شریعة الهیه و مکامن عزّ ربانیه ممنوع نمودند. قل تالله کلّ ظاهر اعلی من باطنکم و کلّ قشر انور من لبکم قد ترک المخلصون بواطنکم کما ترک العظام للکلاب.

این ایام احکام الهیه از مشرق بیان ربانیه مشرق و انشاء الله از بعد ارسال می شود. این دو آیه مبارکه در آن لوح اقدس نازل: من الناس من يقعد صف النعال طلباً لصدر الجلال. قل من انت يا ايها الغافل الغرار و منهم من يدعى الباطن و باطن الباطن. قل يا ايها الكذاب تالله ما عندك انه من القشور تركناها لكم كما تترك العظام للكلاب.<sup>(۱)</sup>

ملاحظه نمایید، هر نفسی از نفوس موهومه که یافت شد، خلیجی از بحر اعظم خارج نمود و به توهمات نفسانیه و شؤونات هواییه به تمام مکر و خدعه قیام کرد و فرقه اسلام را متفرق ساخت. قل يا ايها الموهوم، ان الباطن و باطن الباطن و باطن الذى جعله الله مقدساً عن الباطن و الظاهر الى ما لا نهاية لها يطوف حول هذا الظاهر الذى ينطق بالحق فى قطب العالم. قد ظهر اسم الأعظم و مالک الأمم و سلطان القدم ليس لأحد مقرّ و لا مستقرّ الأ لمن تمسك بهذه العروة النوراء التى بها اشرق الأرض و السماء و لاح العرش و الثرى و اضاء ملكوت الأسماء و انار الأفق الأعلى. اتقوا يا قوم و لا تبغوا اهواء الذين اتبعوا الهوى و لا اوهام الذين قاموا على المکر فى ملكوت الانشاء توجوهوا بوجوه بيضاء و غرر غرّاء الى مطلع آيات ربكم مالک الآخرة و الأولى كذلك قضى الأمر فى لوح الذى جعله الله امّ الألواح و مصباح الفلاح بين السموات و الأرضين. اى على، تفريق امت سبب و علت ضعف کلّ شده ولكنّ الناس اكثرهم لا يفقهون. بعضی از ناس که ادعای شوق و جذب و شغف و انجذاب و امثال آن نموده و می نمایند، کاش به دارالسلام می رفتند و در تکیه قادریه<sup>(۲)</sup> ملاحظه می نمودند و متنبّه می شدند.

ای علی، جمعی در آن محل موجود و مجتمع و نفسی الحق که مشاهده شد، نفسی از آن نفوس زیاده از اربع ساعات متصلاً خود را به حجر و مدر و جدار می زد که بیم هلاک بود و بعد منصعماً بر ارض می افتاد و مقدار دو ساعت ابدأ شعور نداشت و این امور را از کرامات می شمردند. ان الله برئ منهم و نحن برآء ان ربك لهو العليم الخبير يعلم خائنة الأعین و ما فى صدور العالمين.

و همچنین جمعی هستند به رفاعی<sup>(۳)</sup> معروفند و آن نفوس به قول خود در آتش می‌روند و در احیان جذبہ سیف بر یکدیگر می‌زنند به شأنی که ناظر چنین گمان می‌نماید که اعضای خود را قطع نموده‌اند. کلّ ذلك حیل و مکر و خدع من عند انفسهم الا أنهم من الأخسرین. جمیع این امور به رأی العین مشاهد شده و اکثری از ناس دیده‌اند. بسیار محبوب است که یکی از آن نفوس موهومه به آن ارض توجه نماید و تکایای مذکوره و ما یحدث فیها را مشاهده کند که شاید به خطرات نفسانیه و توهمات انفس خادعه از شطر احدیه و مالک بریّه ممنوع نشود.

ای علی، جمعی در جزایر بوده و هستند که خود را از اکل و شرب منع نموده‌اند و با وحوش انس گرفته‌اند و لیالی و ایام به ریاضات شاقّه مشغولند و به اذکار ناطق. مع ذلك احدی از آن نفوس عندالله مذکور نه، مع آن که خود را از اقطاب و اوتاد و افراد ارض می‌شمرند. الیوم رداء افعال و اکیلیل اعمال ذکر اسم اعظم در ظاهر و باطن بوده. انه لکلمة التی بها فصلّ بین کلّ حزب و نسف کلّ جبل و سقط کلّ نجم و کسف کلّ شمس و خسف کلّ قمر و انفطر کلّ سماء و انشقّ کلّ ارض و اغیض کلّ بحر و ارتعد کلّ قنّة و انقعر کلّ جذع و اضطرب کلّ هضب و ارتعش کلّ بطح الأ من شاء ربّک المقتدر القدیر. من اقرّ بما اقرّه الله و اعترف بما اعترفه الله انه من اهل البهائم فی ملکوت الانشاء. كذلك نزل من افق الوحی امر ربّک المبرم العزیز الحکیم. اگرچه لایق نه که قلم اعلیٰ به این بیانات مشغول شود، ولكن نظر به فضل و سبقت رحمت قلم رحمن به امثال این بیان ناطق است. این الأقویاء و این مظاهر الاستقامة فی ملکوت الانشاء و این مطالع الاقتدار فی جبوت الانقطاع؟

ای علی، تا حال اصبع اقتدار خرق استار ننموده ان ربّک لهو الستار. از خدا بطلب که آن نفوس را به استقامت تمام منقطعین عن سواه بر امر مالک انام و سلطان ایام ثابت و راسخ فرماید. لعمری بذلک ترفع اذکارهم و تثبت اسمائهم و تحقّق مقاماتهم و تفتح علی و جوههم ابواب عرفانی الذی کان اصل الأمر و مبدئه و اسّ المقام و سلطانه. طوبی لمن نبذ الدنیا و ما یذکر فیها و توجه بالقلب الأنور الی منظر ربّه المتعالی المقتدر العلیّ العظیم.

زحمت شما بسیار است، ان احمل كما حمل فوقها هذا القلب الأرق الأرق  
 الأشفق اللطيف البديع المنير، چه که باید ناس را به حکمت چنانچه در کل الواح به آن  
 امر شده، از اوهامات نفسیه و شؤونات غیر مرضیه به نصایح بالغه و حکم ربانیه مقدس  
 نمایید و به شطر اقدس کشانید. اول امر و اعظم آن استقامت بر امر بوده، انشاء الله باید  
 در کل احوال به خدمت مشغول باشید، چنانچه هستید. انما البهاء عليك و على من  
 احبك خالصاً لله ربك و رب العالمين. انتهى

الحمد لله که عنایت حق درباره آن جناب لایحصى بوده. امیدواریم که از آن  
 جناب ثمرات کلیه در امر الهی ظاهر شود. بسیار باید در تألیف قلوب سعی فرمایید.  
 اگر بعضی بر خلاف رضای آن جناب حرکت نمایند، باید به اخلاق روحانیه آن نفوس  
 را ساکن نمایید، چه که در سبیل حق آنچه واقع شود، محبوب بوده و بعضی از نفوس  
 که ممنوع شده اند و به وساوس اصحاب شیطان از رحمن محروم مانده اند، آن نفوس را  
 به حکمت و بیان نصیحت فرمایید که شاید از نوم غفلت متنبه شده، آگاه شوند و از  
 فضل اعظم ممنوع نگردند.

مطالبی که ذکر فرموده بودید، تلقاء وجه معروض شد: آنچه در بیت عدل  
 سؤال شده بود، فرمودند، مقصود آقا جمال علیه بهاء الله نصرت امر بوده و لکن این ایام  
 اقتضا نمی نماید، چه که در هر مدینه اگر نفوس مخصوصه معین شوند البته اعدا در  
 صدد دفع آن نفوس بر آیند، آنه مرهون بوقته. اکثری از احکام الهیه را نظر به حکمت و  
 حفظ احبا و ضعف ناس جاری ننمودیم و ارسال این احکام نظر به آن است که  
 صورت حکم در اطراف موجود باشد. بسا از آیات الهیه که در این ظهور در ایام افتتان  
 و امتحان از دست رفته، چنانچه اصل و سواد آن هیچ کدام در میان نیست. انتهى  
 و دیگر در باب دو نفر از احباء ارض طال مرقوم بود. دو لوح امنع اقدس  
 مخصوص ایشان نازل و ارسال شد، برسانید.

و این که مرقوم فرموده بودند که بعضی از احباب خواسته اند که آیات و  
 مناجات الهی را آن جناب اعراب بگذارند، در این باب اذن صریح فرمودند. کتب هم  
 آنچه ممکن شود، انشاء الله این عبد ارسال می دارد.

و این که در تنگی و قحطی ایران مرقوم فرموده بودید، این از وعده الهی بود در الواح، چنانچه در همان سنه که لوح منیع به ید بدیع ارسال شد، در الواح ذکر شداید و بلایا و قحط آن دیار تصریحاً نازل شده و وعید الهی کل را احاطه نموده، چنانچه آیه‌ای نازل که مضمون آن این است، اگر نظر به ملاحظه احباب نبود کل هلاک می‌شدند، و لکن بعد از وصول مکتوب آن جناب تلقاء عرش حاضر شدم و استدعای آن جناب را معروض داشتم. فرمودند، شفاعت ایشان قبول شد. سوف یرون انفسهم فی رخاء مبین. و بعد فرمودند: ای علی، هنوز اثر دم بدیع از ارض محو نشده و تو میدانی که آن مظلوم به کتابی فرستاده شد که ابدأً از برای نفسی در آن عذری باقی نمانده و اصل امر به کمال تصریح اظهار شد. مع ذلک ورد علیه ما ورد. (۴) انتهى

ای محبوب من ناس را بر استقامت بخوانید که به شأنی مستقیم مانند که ما سوی الله را معدوم دانند، چه که مباد به خوار عجلی (۵) از حق محروم و ممنوع گردند، چنانچه در گیلان امری واقع شد، اگرچه بعد ملتفت شدند. امثال این امور ثابت نخواهد ماند. و لکن باید دوستان حق به شأنی راسخ باشند که احدی نتواند ایشان را از صراط مستقیم منحرف نماید و به آنچه از قلم امع اقدس در این مقامات نازل شده، متصلاً بخوانند که شاید محفوظ بمانند و بما اراد الله فائز گردند.

احبای الهی را کلاً و طراً از جانب این عبد فانی تکبیر برسانید، مخصوص جناب ذبیح علیه بهاء الله الأبھی را تکبیر مالانهایه برسانید. انشاء الله امیدوارم که در کل احیان به ذکر رحمن مشغول باشند. الحمد لله نزد حق مذکورند و به عنایاتش مفتخر. الواحی که از قبل از سماء مشیت مخصوص ایشان نازل شده، حسب الأمر آن است که آن الواح را قرائت نمایند که ما نزل فیه در نظر بماند. انشاء الله از بعد لوح منیع مخصوص ایشان ارسال می‌شود، چه که این کره در جواب عرایض ناس نازل. باری، عرض خلوص لا یحصى از قبل این بنده مذکور دارید.

در این ساعت اهل حرم بعد از تکبیر و سلام فرمایش می‌فرمایند، درباره صبیئه مرحوم جناب اسم الله المنیر علیه من کل بهاء ابهاه که وصیت آن وجود مقدس این بوده که به محل اقدس راجع شود و به هر یک در این باب به کمال اصرار پیغام

فرستاده و خواهش نموده و از قرار مسموع از آن شخص طلاق گرفته. اگر بشود، در محلی ساکن و مستریح باشد، تا خبر برسد بسیار محبوب است که شاید اسبابی فراهم آید و به وصیت آن روح مطهر عمل شود.

و دیگر عرض می‌شود، یک قطعه به خطّ جلیّی از خطوط اقدس چسبانده و تذهیب شده، نزد جناب اسم الله المنیر بوده و حال از قراری که ذکر شده، نزد والده ایشان است. هر قسم ممکن باشد، آن جناب اخذ فرمایند و به ید امین ارسال فرمایند. البته در این باب سعی و جهد بلیغ مبذول دارید. انما العزّ و القدس و البهاء علیک. و دیگر آن که آنچه در این مکتوب ثبت شده، به جناب آقائی اسم الله م ه علیه بهاء الله الابهی<sup>(۶)</sup> بنمایند و اگر در آن ارض تشریف ندارند، صورت بیانات الهیه را به ایشان برسانند.

جميع اغصان و افنان سدره الهیه ارواحنا لهم الفداء به بدایع اذکار ربانیه آن جناب را متذکرند و به بدایع تکبیر مکبّر.<sup>(۷)</sup>

## یادداشت‌ها

۱. آیات منقول از فقره شماره ۳۶ در کتاب مستطاب اقدس است. حضرت بهاء الله در یکی دیگر از الواح جناب علی قیل اکبر (ملا علی اکبر شهمیرزادی معروف به حاجی آخوند) که به تاریخ ۱۵ جمادی الاولی سنه ۱۲۹۰ هـ ق / ۱۱ جولای ۱۸۷۳ م مورخ می‌باشد و از لسان میرزا آقا جان خادم الله عزّ نزل یافته، درباره نزل کتاب اقدس چنین می‌فرمایند: «قد ارسل الی حضرتک عریضة من قبل... در این ایام کتاب اقدس از سماء مقدس نازل، طوبی لمن ینظر فیهِ و یتفکّر فیما نزل من آیات ربّه المهیمن القیوم و سبب آن که در سنین معدوده از اطراف بعضی مسائل در احکام الهیه سؤال نمودند. ولكن قلم اعلی متوقّف. در ارض سرّ به

لسان پارسی مختصری نازل، ولكن به طرفی ارسال نشد. حسب الأمر در محل محفوظ بود تا آن که در این ایام مجدداً عرایض سائلین به ساحت اقدس حاضر. لذا به ابداع الحان به لسان آیات این کتاب بدیع منبع نازل...».

۲. قادریه نام سلسله‌ای از اهل تصوف است که پیرو و منسوب به عبدالقادر گیلانی هستند. شرحی دربارهٔ این سلسله در «دایرة المعارف فارسی، ج ۲، بخش اول، ص ۱۹۸۴» مندرج است.

۳. رفاعی پیروان ابوالعباس احمد بن علی معروف به سید احمد رفاعی هستند که در قرن ششم هجری از مشایخ و مشاهیر عصر خود به شمار می‌رفته است. شرحی از احوال و آثار او در «دایرة المعارف تشیع، ج ۸، ص ۲۸۹ - ۲۹۰» مندرج است. پیروان سید احمد رفاعی به داشتن اعمال شگفت آور و مناسک عجیب و غریب مشهورند. نگاه کنید به «رفاعیه» در مأخذ فوق، ص ۲۹۰ - ۲۹۱.

۴. برای ملاحظه شرح مطالب دربارهٔ جناب بدیع خراسانی و اعزام او به دربار ناصرالدین شاه برای تسلیم لوح حضرت بهاء الله به «ثالی درخشان، ص ۳۸۸ - ۴۱۵» مراجعه فرمایید.

در این فقره از لوح مبارک اشاره به احبای طال شده است. حضرت بهاء الله در یکی از الواح جناب علی قبل اکبر که فقره‌ای از آن در ذیل یادداشت شمارهٔ یک نقل گردید، می‌فرماید: «قد ارسل الی حضرتک عریضة من قبل... از احبای ارض طال مناجات خواسته بودند. هر قدر ممکن شود، به ایشان برسانید...» و نیز حضرت بهاء الله در یکی دیگر از الواح جناب علی قبل اکبر دربارهٔ احبای طال چنین می‌فرماید:

«جَبَدًا ید ارادة حق جلّ جلاله مساعد و نجوم از ظلمت سماء سجن فارغ و بازغ و منیر و مشرق... این که دربارهٔ احبای ارض طال و الف و شین و دیار اخری علیهم بهاء الله و عنایت و رحمت و الطافه مرقوم داشته بودند،



این تفصیل در ساحت امنع اقدس عرض شد. هذا ما نزل لهم من سماء العظمة و الاقتدار، قوله جلّت عظمته: يا حزب الله في [الطاء] قد سمعتم النداء اذ ارتفع بين الأرض و السماء ان استمعوه مرّة اخرى من هذا المقام الأبهى الذى يطوفه الملائة الأعلى فى الغدوّ و الاصال قد ورد عليكم ما ناح به الروح و صاح به القلم الأعلى فى مقام قدّسه الله عن الأوصاف يبشركم اهل الفردوس و الجنة العليا و سكّان القصر فى العشىّ و الاشراق.

يا على قبل اكبر، كبر من قبلى على وجوههم و ذكرهم بما نزل لهم من ملكوت بيان ربك المختار. قل اياكم ان تخوفكم سطوة الذين يدخلون بيوتهم فى الأصيل و فى الاشراق تسوقهم ملائكة العذاب الى بسس القرار. انتم الذين سمعتم شماتة الأعداء و ما ناح به الروح و سلطان الرسل فى اعلى الغرفات قد فرتم فى سبيلى بما انزله مالك الأسماء من قلمه الأعلى ان افرحوا بذلك يا اولى الألباب كذلك انزلنا لكم الآيات فضلاً من لدنا ليجذبكم الى مقام لا تحزنكم اشارات الذين كفروا برّب الأرباب. البهاء عليكم و على من فاز بهذا الأمر الذى به نادى الأشياء، الملك لله الواحد الغفار. انتهى

و هذا ما نزل من سماء عناية ربنا المتعال لأهل الطال، قوله جلّ جلاله و عزّ بيانه:

هو الناطق المجيب

يا اهل طال، عليكم بهاء الله الغنى المتعال. مظلوم عالم در سجن اعظم محض فضل به شما توجه نموده، جميع امرا و علما و فقها و ادبا طالب اين يوم و از حق در ليالى و ايام لقایش را طالب و آمل. چون تیر اعظم از افق سماء ظهور طالع و لائح و مکلم طور ناطق و ذاكر، کلّ محجوب مشاهده گشتند الا معدودى قليل. لعمر الله انه نطق بكلمة و انصعق من فى السموات و الأرض الأعدة احرف وجه الله المهيمن القيوم. لله الحمد شما به اين

فیض اعظم و موهبت کبری فائز گشتید، حال از حق بطلید تا به استقامت کبری مؤید شوید.

در علمای شیعه و آن حزب تفکر نمایند. کلّ عجل الله می گفتند، چون امطار علم و عرفان از سحاب عنایت مالک ظهور نازل، کلّ به نعمة الله راجع گشتند. در اعمال آن فئه خبیثه تفکر نمایند، شاید از بعد محفوظ مانید، مجدد به امثال آن اذکار از سبیل مستقیم و راه واضح مبین محروم نمائید. البهاء علیکم و الرحمة لکم و علی من معکم. انتهی...».

۵. «خوار عجل» ناظر به آیه ۱۴۸ در سوره اعراف (۷) است که می فرماید: «وَ

اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ خَلِيهِمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ أَلْمَ يَرَوْنَ أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ.»

۶. مقصد از «اسم الله م ه» سید مهدی دهجی است. برای اطلاع از شرح

احوال و افکار او به آثار ذیل مراجعه فرمائید:

«رحیق مختوم، ج ۱، ص ۷۵۵»

«ظهور الحق، ج ۸، ص ۹۰۰ - ۹۰۱»

۷. فقراتی از این الوح در کتاب «اقتدارات، ص ۱۸۲ - ۱۹۰» به طبع رسیده

است.

## فصل دوم

### مکاتیب حضرت عبدالبهاء

#### توضیحات

جناب اشراق خاوری در ضمن مطالبی که در ذیل «کاشان» در کتاب «آفاق و انفس» مرقوم داشته‌اند، چنین نوشته‌اند که: «... چند لوح از حضرت مرکز میثاق به افتخار علی قلی خان نبیل الدوله ساکن امریکا اخیراً به دست آمد و عکسی از آن الواح را از محفل مقدس ملی ایران دریافت کردم. این الواح بسیار خواندنی و پر اهمیت است و در این جا عین آن عکس‌ها ضمیمه می‌شود...».

با توجه به این مقدمه، الواح صادره از قلم حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب علی قلی خان نبیل الدوله را از روی سواد عکسی آن الواح که در سطور فوق به آن اشاره شده است، در صفحات آتی این یادنامه مندرج می‌سازد و چند لوح دیگر صادره به اعزاز آن جناب و اعضای عائله ایشان را نیز که از منابع سایره به دست آمده است، بر مندرجات این بخش می‌افزاید.

واضح است که مکاتیب حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب نبیل الدوله و اعضای عائله ایشان محدود به مندرجات این فصل نیست و لذا باید امیدوار بود که در آینده ایام مجموعه کامل الواح این عائله به دست طبع و انتشار سپرده شود.

درباره خدمات و احوال و آثار جناب علی قلی خان نبیل الدوله شرحی در کتاب «عالم بهائی»، ج ۱۴، ص ۳۵۱ - ۳۵۳ به انگلیسی به طبع رسیده که می‌تواند مورد مطالعه علاقمندان قرار گیرد. صبیح جناب علی قلی خان، یعنی خانم مرضیه گیل (Gail) نیز کتابی تحت عنوان «Arches of the Years, Oxford, George Ronald»

1991) به رشته تحریر درآورده‌اند که حاوی شرح احوال و خدمات جناب علی قلی خان نبیل الدوله و اعضای عائله ایشان است.

خلاصه سرگذشت آن جناب آن که علی قلی خان فرزند عبدالرحیم خان ضرابی (کلانتر) در حدود سال ۱۸۷۹ م در کاشان به دنیا آمد و تحصیلات خود را در مدارس طهران به اتمام رسانید و در زبان‌های فرانسه و انگلیسی مهارت یافت. جوان بود که به استخدام دولت درآمد و برای زیارت حضرت عبدالبهاء سفری به سال ۱۸۹۹ م به عکا نمود و بیش از یک سال منشی آن حضرت بود.

چون وسایل سفر حضرت ابوالفضائل به امریکا فراهم آمد، علی قلی خان در سال ۱۹۰۱ م در سمت مترجم ایشان، راهی آن دیار شد و سپس به عنوان منشی و مترجم سفیر ایران در امریکا به کار پرداخت.

علی قلی خان در سال ۱۹۰۶ م به ارض اقدس و سپس به ایران معاودت نمود و بعد از مراجعت به امریکا شارژ دافر (Chargé d'Affaires) دولت ایران در واشنگتن بود و در ایام سفر حضرت عبدالبهاء به امریکا، وسایل پذیرائی و ملاقات‌های آن حضرت را با تعداد کثیری از رجال قوم فراهم آورد و همچنین منشی و مترجم هیکل اطهر گردید. علی قلی خان چندی نیز در سفارت ایران در اسلامبول و قفقاز خدمت نمود.

او در سنه ۱۹۲۴ م به زیارت حضرت ولی امرالله در ارض اقدس نائل گردید و در تمام سنین اقامت خود در امریکا مصدر خدمات عظیمه به امر الهی بود. از جمله در سال‌های ۱۹۲۵ و ۱۹۲۶ م عضویت محفل روحانی ملی بهائیان امریکا را پیدا نمود و سال‌ها در محافل عدیده محلی نیز عضویت داشت و مبلغ و ناطقی توانا و سرشناس بود.

علی قلی خان در سال ۱۹۰۴ م با خانم فلورانس برید (Florance Breed) ازدواج نمود و از این ازدواج دو دختر به نام‌های مرضیه و حمیده و یک پسر به نام رحیم به منصفه ظهور رسیدند.

علی قلی خان آثاری از جمال قدم نظیر کتاب ایقان و رسائل هفت وادی و چهار وادی را به انگلیسی ترجمه نمود و نیز مترجم بسیاری از مکاتیب حضرت عبدالبهاء بود.

علی قلی خان نبیل الدوله در اپریل سنه ۱۹۶۶ م در واشنگتن به ملکوت ابهی صعود فرمود. جناب نبیل الدوله و اعضای عائله ایشان مخاطب مکاتیب عدیده از حضرت عبدالبهاء قرار گرفته‌اند که فقراتی از آنها در صفحات بعدی این فصل به نظر خوانندگان گرامی می‌رسد.

توضیحات مربوط به بعضی از نکات مندرج در این مکاتیب در پایان این فصل در بخش «یادداشت‌ها» ارائه گردید.

بوستون

جناب علی قلی خان علیه بهاء الرحمن

### هو الله

ای آواره دیار الهی، از حضور در مجمع قسوس اخبار نموده بودید. آن نفوس مشکل است که مأنوس گردند، زیرا از صحبت یوسف حقیقی گریزند و به دراهم معدود درآویزند. گرگانند، نه شبان. دیوانند، نه انسان. ولی اگر یکی از آنان منقلب گردد، به کلی صبر و قرار منسلب شود، به جوهر امر ملتفت گردد و مستحق فیض ابدی شود، سراجی پرشعله گردد و شعله‌ای پرلمعه زند. امیدواریم که مآء حیات از آن صخور صماء منفجر شود و روح محبت الله در آن نفوس میته سرایت نماید.

از امة الله المنجذبه مسیس گتسنر مرقوم نموده بودید که به واشنگتون رفته و تبلیغ نموده. فی الحقیقه او در تقریر لسانی بلیغ دارد و امیدوارم که نفوذی عجیب کند. جناب مستر اسپراک فی الحقیقه منجذب و متحرک است و جناب مستر هریس نفس نفیس است. امید است که در مواقع بعیده تأثیر نماید. به جناب میرزا بزرگ تحیت این مشتاق برسان.

از امور خویش مرقوم نموده بودی که پریشان است، انشاء الله خاطر مجموع خواهد گشت. امة الله فلارنس خانم را تحیت ابدع ابهی ابلاغ نما و علیک التحية و الثناء. ع ع

\*\*\*\*\*

واشنگتون

جناب علی قلی خان شارح دافر ایران و رئیس شعبه ایران در اکسپوزیسیون علیه بهاءالله  
الأبھی

### هوالله

ای بنده آستان جمال ابھی، نامه‌ای که به تاریخ ۱۷ شعبان سنه حالیه از انزلی مرقوم نموده بودید، رسید. از مضامین نهایت روح و ریحان حاصل شد که الحمدلله به فضل و عنایت جمال مبارک در جمیع موارد مظفر و منصور بودید و به آنچه نهایت آمال دل و جان بود، رسیدید و در پیش جمیع وزراء و امراء محترم گشتید و مورد التفات اعلیحضرت پادشاه شدید و ممنون و خوشنود از ایران به امریکا مراجعت نمودید.

حال وقت آن است که به شکرانه این عنایات غیر متناهی به خدمت امر الله و نشر نفعات الله در آن صفحات پردازید و در هر شهری که وارد می‌شوید، در محافل احباء الله فریاد به ثبوت بر میثاق زنید، زیرا الیوم تأیید و توفیق الهی ظهیر و نصیر ثابتان بر میثاق است، علی الخصوص منادیان به عهد و پیمان. در دنور باید نعره زنی و احبا را بر عهد و میثاق دلالت نمایی. بعضی نفوس لِمَ و بِمَ گویا در نظر دارند، نمی‌دانند. با آنان به مدارا معامله نمایید و آنان را بیدار نمایید و در عهد و میثاق چنان که باید و شاید ثابت کنید و نهایت محبت و مهربانی مجری دار و از قبل من تحیت ابدع ابھی ابلاغ کن.

به امة الله المحترمه خانم تحیت ابدع ابھی برسان و همچنین اطفال را از قبل من دو گونه بیوس. امروز اعظم خدمت شما این است که نفوس را بر میثاق ثابت و راسخ نمایید و یاران را محافظه نمایید که در محافل بهائیان تقی‌أف و امثال او رخنه ننمایند.

به امة البهاء مسيس هرس نهايت مهربانى از قبل من ابلاغ دار. از الطاف الهى اميدوارم كه نوه او مبارك گردد و ترقى فوق العاده نمايد و چنانكه آرزوى اوست در امريكا جلوه نمايد و موفق و مؤيد به عون و عنايت الهى باشد. همت فوق العاده فائقه امة البهاء را فراموش ننمايم و مكافات آن را از جمال ابهى خواهيم و عليك البهاء الأبهى. عبدالبهاء عباس<sup>(۱)</sup>

\*\*\*\*\*

نيويورك

جناب على قلى خان عليه بهاء الله الأبهى

### هو الله

اى بنده الهى، در اين ايام تلغرافى از امريكا وارد. مضمونش زفاف واقع. تبريك تلغرافياً مرقوم شد و انشاء الله مبارك است و سبب شكرانه حضرت احديت كه الحمد لله تأييدى فرموده كه شرق دست در آغوش غرب كرده. قدر اين نعمت عظمى را بدان كه چنين امر محالى به عون و عنايت جمال مبارك سهل و آسان گرديد. لهذا به كلى خود را فراموش كن. جز عبوديت او مطلب و جز جانفشانى خواه، نتيجه آن دارد. ملاحظه عبدالبهاء كن كه به چه صدمات و بلايى گرفتار است، باوجود اين شكر مى نمايد و دقيقه اى آرام ندارد و شرمسار است و ناله و فرياد مى كند، فنعنم ما قال: چگونه سرز خجالت بر آورم بر دوست كه خدمتى به سزا برنيامد از دستم. بارى، انشاء الله متمن و مبارك است. از ضعف رمضان بيش از اين ممكن نه، مستعجلاً مرقوم شد جواب مكاتيب شما انشاء الله بعد ارسال مى شود.

ای پروردگار این عقد الفتی که برستی پاینده دار و این بنده و کنیز را ارتباطی روحانی جسمانی بخش. این اقتران را شگون فراوان ده و این ازدواج را سبب ابتهاج فرما. بر روحانیت هر دو بیفزا و نورانیت بخش تا هر دو در نهایت راستی و حقیقت پرستی به عبودیت آستان مقدست موفق گردند. جز تو نخواهند و جز تو نجویند و جز ذکر تو نگویند. سرگشته کوی تواند و آشفته روی تو. تویی عزیز و مهربان و تویی بخشنده و منان. انت الموفق المؤید الکریم الرحیم. ع ع<sup>(۲)</sup>

\*\*\*\*\*

نیویورک  
جناب علی قلی خان علیه بهاءالله

### هوالله

ای بنده جمال ابهی، چندی است از بابت نقاقت مزاج و ضعف بدن از تحریر و تقریر باز ماندم. مکاتیب شما و جمیع احباب از اطراف بی جواب ماند و از این جهت بسیار متأثر بودم. البته حکمت بالغه در آن، حال الحمد لله اندک صحتی حاصل. دوباره به تحریر و تقریر پرداختم و امیدوارم که منبعد استمرار در ارسال جواب گردد.

جناب مستر مکانات با قرینه محترمه و مسیس کراندی وارد شدند، ولی در نهایت احتیاط، زیرا ارض مقدس مضطرب است به سبب نشریات مضرة جراید مصریه و بعضی از جراید سائره و تآلیف کتب عدیده بر ضد امرالله و مفتریات عظیمه از نفوس کاذبه. این سبب شد که مستر مکانات بیش از سه شب نتوانستند بمانند و این هم به جهت آن بود که مأذون بودند. فی الحقیقه نفس مستعدی است در نهایت روح و ریحان، ملاقات شد، دیگر در این ایام ممکن نیست. عبور و مرور در این جا بسیار مشکل شده است.



جناب ابوالفضائل در پورت سعید تشریف دارند. هنوز میسر نشد که حاضر شوند. باری، مقصود این است که طوفان مفتریات و تعرض و هجوم از جمیع جهات متتابع و متواصل. در چنین حالتی باید احبای الهی در نهایت تضرع و ابتهال و انقطاع تمسک به دین الله و تشبث به تعالیم الهی و جانفشانی قیام نمایند و هر چه در ارض اقدس واقع شود، ابدأ سبب فتور و افسردگی ایشان نگردد، بلکه روز به روز بر استقامت و ثبوت و نشر نفحات الله بیفزایند. مقصد این است که شما مطلع باشید، ولی این حوادث را چندان شهرت ندهید. انشاء الله منبعد جواب نامه‌ها به قدر امکان ارسال می‌گردد و علیک التحیة والثناء. ع ع

\*\*\*\*\*

هو الله

واشنگتون

جناب علی قلی خان علیه بهاء الله

### هو الله

ای بنده جمال ابهی قضیه احترام و رعایت و معاونت به حضرت سفیر بسیار مقبول افتاد. نسبت به اولیای امور - خواه مأمورین دولت بهیه ایران و خواه مأمورین دولت علیه آل عثمان و فقهما الله علی العدل و الاحسان - بر جمیع لازم و واجب، البته در وقت سنوح فرصت خدمت و رعایت لازم است.

تفصیل کتاب ایقان از پیش مرقوم گشت که طبع و نشرش بین احبا موافق و مناسب و تاریخ نزول کتاب ایقان هزار و دویست و هفتاد و هشت است. در خصوص امة الله مسیس مکسول مرقوم نموده بودید، از فضل و موهبت الهیه مستدعی هستم که در جمیع مراتب نظر عنایت شامل باشد.

و اما در خصوص قضیه آن جناب تا توانی صبر و تحمل دار و از کسی به صرف تصور مکدر مشو، چه بسیار امور که به نظر نوع دیگر می آید و چون حقیقت منکشف گردد، واضح شود که صرف تصور بوده، نه تحقق. در جمیع اوقات انسان باید در امور احتمالات خیریه بدهد و حمل بر خیرخواهی کند و یا موانعی مخفی. چون مسلک چنین باشد، راحت جان و آسایش وجدان حاصل گردد، والا انسان همواره معذب است. امیدوارم که این مقام افاضه گردد تا سبب روح و ریحان مستمر شود، ابدأ خاطر نرنجد و اغبرار حاصل نشود، بلکه همواره انوار بدرخشد و علیک التحية و الثناء. ع ع<sup>(۳)</sup>

\*\*\*\*\*

کالیفورنیا

به واسطه مسیس گودال

جناب علی قلی خان علیه بهاء الله الأبھی

### هوالله

ای بنده درگاه جمال مبارک نامه مورخ به ۲۲ جون ۱۹۰۹ واصل گردید. الحمدلله مکاتیب مرسله این عبد واصل گردیده و شما و ضجیع محترمه و نور دیده مظهر نهایت مهربانی در کالیفورنیا شدید. علی العجاله این تابستان را به خوشی و راحت خواهید گذرانید و امرالله به درجه ای قوت گرفته که پرزیدانت، شما را دعوت مخصوص نموده و با امة البهاء در منزل پرزیدانت ملاقات نمودید.

ای خان شکر کن خدا را، بین تأییدات جمال مبارک به عبدالبهاء چه می کند، باوجود این قوت و نصرت ملکوت ابھی، بعضی بی فکران و بی خردان خیال مقاومت دارند و هدم بنیان پیمان خواهند، هیهات هیهات.

باری، از امة البهاء مس بارنی مرقوم نموده بودید. الحمدلله به آنچه باید و شاید قیام نموده و می‌نماید. امیدوارم که در قطب امکان ثابت نماید که امة البهاست. چنان نعره یا بهاء‌الابهی بزند که سامعین را متحیر و مدهوش نماید، چنان نطقی بگشاید که جمیع حاضرین انجمن فریاد برآرند، طوبی لک، طوبی لک یا امة البهاء حقا که تو کنیز بهائی و انشاءالله نطقی که روحانیه در مجمع شیکاگو نمود، سبب تشویق و تحریص بر تأسیس مشرق‌الاذکار گردد. فی الحقیقه روحانیه روحانیه است، در مجامع و محافل نطق‌های بلیغ نموده و می‌نماید و نطقش تأثیر دارد و شما هر وقت در مجامع اغیار از ایران صحبت می‌دارید، حکایه از تأثیرتعالیم جمال مبارک در ایران و تبدیل اخلاق ایرانیان و انتشار بهائیان و ترویج اتحاد و صلح و سلام و وحدت کلمه عالم انسان بنمایید که تعالیم بهاءالله چنین تأثیر کرده است. من به ملکوت ابهی عجز و زاری نمایم و تضرع و بی‌قراری کنم و از برای تو الطاف بی‌پایان طلبم.

از رعایت و احترام و مهربانی میزبان مرقوم نموده بودید. ملاحظه کن که فضل و موهبت حضرت مقصود چه تأثیری در قلب معهود نموده که چنین رفتار نماید. باری، انشاءالله به همت میزبان در محل ییلاق کنار دریای محیط به خدمت امرالله موفق می‌شوید و نوعی حرکت می‌نمایید که سبب حیرت میزبان گردد.

احبای الهی در امریکا باید روح مجسم، تجرد مشخص، تنزیه مصور، تقدیس مکمل باشند. اگر چنین روش و سلوک شود، قسم به جمال مبارک که کلمه الله در نهایت سرعت در عروق و شریان عموم نفوذ نماید. باری، الحمدلله در مجامع سائر طوائف خطاب‌ها می‌نمایید و به مناسبت ذکر از امرالله می‌کنی.

و اما مستر روبرت، خبر صعود آن قلوب را محزون نمود. فی الحقیقه در نهایت خلوص بود. سبحان الله چه شمع نورانی در آن زجاج سیاه افروخت. الحمدلله که آن شمع از زجاج ترابی به ملکوت باقی صعود نمود و در انجمن آسمانی ساطع و لامع گشت و الحمدلله که انگشت مبارک او را به خاتم «قد بدئت من الله و رجعت الیه» مزین نمودید. این نیز دلیل بر خلوص اوست و در خاتمه انفاس به الله ابهی موفق گردید و تأثیر در قلب حاضران نمود:

ای پروردگار، ای آمرزگار، روبرت عزیز را در ملکوت خویش سرفراز کن و در حدیقه جنت ابهی با مرغان چمن همدم و همراز نما. ای خداوند آگاه، هرچند آن بیگناه رنگ سیاه داشت، ولی مانند مردم دیده با رنگ سیاه معدن نور تابان بود. ای آمرزگار، آن مشتاق را فائز به دیدار کن و آن تشنه را از آب حیات سیراب نما. تویی بخشنده و آمرزنده و مهربان.

دستور العملی به جهت تربیت اطفال خواسته بودید. تا به حال فرصت نشد. منبعد مرقوم می گردد و ارسال می شود.

در خصوص مسئله سفارت مرقوم نموده بودید. تشبث نماید، انشاءالله اسباب حصول میسر می شود و من به آستان مقدس تضرع و زاری می کنم و طلب تأیید از برای شما می نمایم و علیک البهاء الأبهی. ع ع

\*\*\*\*\*

جناب علی قلی خان اشتعال ابن کلانتر علیه بهاء الله الأبهی

### هو الأبهی الأبهی

ای مخمور باده میثاق، اشعار آبدار که فی الحقیقه چون آب روان بود و سلسیل عرفان و در نهایت فصاحت و بلاغت و عذوبت و حلاوت، به روح و ریحان تلاوت شد. از شعله جانسوز دل مشتاق آتشی در قلوب برافروخت که به جمیع اعضا و ارکان شعله زد،

نار عشقی برفروز و جمله هستی ها بسوز  
پس قدم بردار و اندر کوی عشاقان گذار

ستایش این عبد در جهان آفرینش، پرستش آستان مقدس است و عبودیت عتبه حضرت احدیت. این است بخشش جاودانی، این است موهبت یزدانی، این است غایت قصوی و این است سدره منتهی. از این شأن عظیم و مقام کریم دم زن و لسان ستایش به این نیایش بگشا، ساز عبودیت ساز کن و به نغمه و آهنگ بندگی جهانی را ایقاز نما. این ماء طهور است، این تجلی نور است، این فیض مشکور است، این فردوس سرور و حبور است، این فضل موفور است، این نهایت آرزوی عبدالبهاست و غایت آمال این مظهر فقر و فنا.

ذکر احبای امزاجرد نموده بودید و رجای توجیه خطاب فرموده بودید. اینک در طی این مکتوب است، برسانید والبهاء علیک. ع<sup>(۴)</sup>

\*\*\*\*\*

### نیویرک

به واسطه مستر ویلهلم علیه بهاء الله الأبهی  
جناب علی قلی خان علیه بهاء الله الأبهی

### هوالله

ای ندیم قدیم همدم عبدالبهاء، نامه‌های مفصل شما رسید و به دقت قرائت گردید و همچنین توبه‌نامه مستر مکنات، به نهایت تأثر قرائت نمودم. جمال مبارک می‌داند که قلب عبدالبهاء چقدر مهربان است. مختصر این است که یک دفعه نتوانستم بخوانم. هر روز نبذه‌ای از آن نامه خواندم تا به پایان رسید. فوراً به درگاه جمال مبارک تضرع و زاری کردم و مناجات نمودم و طلب عفو از ملکوت غفران کردم. یقین است که این تضرع و تبتل عبدالبهاء در درگاه کبریا مقرون به قبول می‌گردد. لهدا تو مستر مکنات را بشارت ده که همچو بداند که صفحه به کلی شسته شده، ابداً غباری باقی

نماند. ولی باید جناب مستر مکانات نوعی رفتار و گفتار و کردار نماید که در درگاه الهی و نزد جمیع بندگان الهی ظاهر و آشکار گردد که این جنبش، جنبش بولسی است و این خلوص خلوص بطرسی است. آن وقت ملاحظه می‌نماید که ملائکه صون و حمایت جمال مبارک او را احاطه نموده است و انوار ملکوت از مرکز اعلی پیوسته او را روشن می‌کند. فی الحقیقه حیف است که مستر مکانات بعد از زحمات چندین سال افسرده بماند. لهذا عبدالبهاء می‌خواهد که مکانات چنان شعله‌ای بزند که غافلین را به حرکت آرد و خفتگان را به قوه معنویه بیدار نماید. مطمئن باش که من این توبه را قبول نمودم و از جان و دل آرزوی تأیید و توفیق از برای مستر مکانات می‌طلبم.

و اما مسئله جناب تقی زاده. شما می‌دانید که من در حق هر انسان خیر خواهم. در لندن یک سال و نیم پیش، روزی آمدند که جناب تقی زاده می‌خواهد با تو ملاقات کند. به نهایت محبت و مهربانی ایشان را ملاقات کردم. تو می‌دانی که من چقدر مهربانم و حال این که می‌دانستم، رفیق حاجی میرزا یحیی هستند و آلتی در دست او، زیرا جناب تقی زاده با احبای کامل معاشر نشده و با حضرات یحیائی‌ها نهایت الفت را داشت. آنچه شنیده بود، از آنان شنیده بود. لهذا نهایت خلوص را با آنان داشت و قلمی بود در دست و پنجه آنان، ولی من به نهایت مهربانی و آشنایی پرداختم و ابداً اشاره‌ای ننمودم. بعد از رفتن، چون او را بسیار افسرده و محزون دیدم، چند مرتبه بازدید او خواستم. سؤال از منزل او نمودم. جواب آمد که حاضر نیست. پس شخص ایرانی فرستادم که برو نزد تقی زاده حاضر باش، باز من سؤال از تقی زاده با تلفون خواهم کرد تا بازدید کنم، بین چه می‌گوید. شخص ایرانی آمد که من در نزد او بودم، آمدند، خبر دادند که فلائی از شما سؤال می‌کند. گفت، جواب بگوئید در منزل نیست! با وجود این من کلمه‌ای نسبت به او معاذ الله بر زبان نراندم.

بعضی از ایرانی‌ها روایاتی کردند که جناب تقی زاده می‌گوید، حضرات مفتون استبدادند و دشمن حریت و مشروطیت. با وجود این کلمه‌ای بر زبان نراندم. مراجعت به شرق کردم. دوباره بعد از سفر امریکا به اروپا آمدم. نفوس ایرانیان متعدده پیش من آمدند و گفتند، جناب تقی زاده اصرار زیاد دارد و به انواع دسایس می‌خواهد

که شما را در انظار عمومی دشمن مشروطی و حامی استبداد ثابت کند و بعضی گفتند که خفياً بسیار پیجوری می‌کند و هر یک از احبا را که می‌یابد به نوع بی‌طرفی دعوت به میرزا یحیی می‌نماید و بی‌نهایت به نکوهش و بدگویی شما مشغول است. با وجود این هیچ نگفتم.

مختصر این است که بسیار با حاجی میرزا یحیی متحد است و خدمت به حضرات می‌کند. حال چون از عضویت مجلس پارلمان در ایران به کلی مأیوس شده است، زیرا شخصی که ریشه آنها و دل و جان و رئیس یحیائی‌هاست او را نیز از طهران خارج کردند و با سوار فرستادند و به بعضی ولایات نوشته‌اند، مبدا که او را این دفعه در انتخاب داخل کنند. مقصد این است که حزب یحیی در انتخاب جدید به کلی خائب و خاسر شده‌اند و در نزد کل رسوا که این حزب نه مشروطی هستند، نه مستبد، مقصدشان چیز دیگر است، تقی زاده نیز منجمله. لهذا چون مأیوس و نومید شد، به خیال آن افتاد که از این جهت کاری بنماید. مقصودش این است که در امر الله در امریکا به انواع دسائس رخنه کند و بدون سبب به این درجه نهایت بغض را به جمال مبارک دارد و هیچ مقصدی جز هدم بنیان بهاء‌الله ندارد و از ایران به کلی مأیوس شده است. کاری هم ندارد، به آنجا شتافته.

عبدالبهاء یک سال پیش کشف این مسئله را نمود. لهذا تلغرافاً مکتوباً به امریکا نوشت، حتی به شما که اگر شخصی ایرانی از بیگانه و آشنا به امریکا آید و در دست اجازه به خط و امضای من نداشته باشد، زنه‌ار زنه‌ار از تقرب به او، ابداً به همچه شخصی تقرب که سهل است، نگاه نکنید. ملاحظه کنید که عبدالبهاء چقدر بیدار است. مکتوب مرا در این خصوص بخوانید، ببینید، منصوص است که از داخل و خارج و آشنا و بیگانه بدون اجازه کسی را قبول نکنید. با وجود این چگونه می‌شود که احبا چنین شخصی را که دشمن جمال مبارک است و نهایت بغض و عداوت را دارد و مقصودش رخنه در امر الله، راه بدهند؟ واضح است که بعد چقدر مضرت دارد. در لندن در این خصوص بسیار کوشید، خود را خائب و خاسر دید. حال به امریکا شتافت.

مختصر این است که این شخص منادی یحیی است و در دسیسه و خدع و تزویر امثال ندارد و هزاران امثال شما نفوس مؤمن را گول می‌زند و عنقریب خواهید دید که در امر رخنه کرده و یقین است که شما به این راضی نمی‌شوید، زیرا این عین مضرت است از برای خود شما و علیک البهء الأبهی.

ای یار قدیم من، عبدالبهاء شما را به امریکا فرستاد و از هر جهت شما را تأیید کرد. الحمدلله نتایج عظیمه گرفتید و حال با وجود آن که جمیع سفرای ایران در عذابند، الحمدلله از الطاف خفیه جمال مبارک از همه ممتاز و در نهایت خوشی و محفوظ، حتی برادر نائب السلطنه نتوانست که میدان گیرد و در خصوص شما میان ما کدورت شد، به قسمی که مراوده قطع شد. من تحریر این گونه مسائل نخواهم. شخص عظیم تعهد صیانت نمود. حال شما به شکرانه الطاف جمال مبارک این عدو الهی را پناه ندهید و یقین است که سبب رخنه در امرالله می‌شود و علیک البهء الأبهی.

عبدالبهاء عباس<sup>(۵)</sup>

\*\*\*\*\*

امریکا

جناب علی قلی خان علیه بهاء الله

### هوالله

ای همدم عبدالبهاء، نامه مرقوم به جناب منشادی ملاحظه گردید و بر مضمون اطلاع حاصل شد.

در خصوص مطالب آن شخص هندی مرقوم نموده بودید. سبحان الله این چه سخن است و چه اندیشه و گمان است که واضح البطلان است. در عالم انسانی نفوسی در عرصه شهود جلوه نمودند که مربی عالم گشتند و مانند آفتاب بدرخشیدند و



مسجود آفاق شدند. مهابط وحی بودند و مشارق نور حقیقت. لهذا در هیکل انسانی ملاحظه فرمایید که این چه علوی است و این چه سموی و همچنین در هیکل بشری نفوسی موجودند که عابد و ساجد سنگ و کلوخند، یعنی جماد که انزل موجودات است. ملاحظه کنید که چقدر ذلیل و حقیرند که مسجودشان انزل موجودات حجر و مدر و جماد است. پس چگونه قیاس به یکدیگر شود؟ فوالله هذا بهتان عظیم. ظاهر عنوان باطن است. صنوف موجودات هر یک ترقی نماید، به مقام مافوق نرسد. مثلاً جماد هرچه ترقی کند، در عالم جمادی قوه نامیه حاصل نماید و همچنین نبات در عالم نباتی هرچه ترقی کند و تربیت شود، قوه حساسه نیابد و همچنین حیوان در عالم حیوانی هرچه تربیت شود و ترقی کند، قوه عاقله حاصل نماید. پس معلوم شد که موجودات را هر یک مقامی و در مقام خود ترقی نماید و همچنین نوع انسان را هر یک مقامی معنوی در رتبه و مقام خود ترقی نماید. شخص بلید هر قدر ریاضت شدید بکشد و سعی بلیغ نماید و خلق جدید گردد، به رتبه مشارق وحی و مطالع الهام نرسد. شجره زقوم نخل باسق نگردهد و حنظل تلخ میوه شکرین بار نیارد. این چه اوهام است و این چه ظن و گمان. عجیب است که نفوس گوش به این اوهامات می دهند.

باری ای جناب خان، بر سر مطلب خویش رویم. این ایام خطر عظیمی در کار شما و احبای الهی. باید به مقامی آید که هر نوع واقع گردد، حتی اگر ارض مقدس به کلی منقلب شود و اعظم از آن، شماها به هیچوجه فتور میارید و قصور ننمایید، بلکه به کلی خود را فراموش کنید و ترک راحت و آسایش نموده، خود را محو و فانی در امر الله فرمایید. نعره و فریاد برآرید و نفحات قدس منتشر نمایید.

امه الله فلورانس خانم را تحیت ابدع ابهی ابلاغ نمایید و رحیم قلبی خان را رو

ببوسید. ع ع

\*\*\*\*\*

## هوالله

ای همدم قدیم، در خصوص مکناات آنچه خواسته بودید، مجری گردید. نامه‌ای در نهایت مهربانی به او و نامه‌ای به حرم او مرقوم گردید و ارسال شد. البته تا به حال رسیده.

و اما قضیه جناب تقی زاده، ملاحظه نمایید که بعد از ورود به امریکا این رساله جوف نشر شده، شما بیدار باشید، در خواب نباشید. چاره این شخص را بنمایید که ضرر شدید به امرالله نرساند.

عبدالبهاء عباس

ملاحظه کنید که عبدالبهاء در افریقا بیدار است، شما در امریکا در خواب نباشید.

عبدالبهاء عباس

سواد کتب و رسائلی از میرزا یحیی در کتابخانه عمومی لندن که به خط خود او و خط پسرش موجود، ملاحظه نمایید و به تقی زاده نشان بدهید تا بداند که ماشاءالله ترویج هدیان چه شخص عالم فصیح بلیغ می‌نماید! این کتب بعد حرفاً به حرف، به دقت تمام از فضلالی عالم ملاحظه خواهد شد و کمالات هر نفسی ظاهر خواهد گشت.

عبدالبهاء عباس

\*\*\*\*\*

نیویورک

به واسطه مستر ویلهلم

جناب علی قلی خان

## هوالله

ای همدم و ندیم عبدالبهاء، نامه چهاردهم یونیو ۱۹۱۳ رسید. ستایش از امة الله المنجذبه مسیس کروک نموده بودی. فی الحقیقه آیت هداست و شمعی روشن در انجمن اماءالله، ولی باید به شوهر خویش مدارا کند و تحمل سرخوشی گاه گاه او نماید، زیرا بد فطرت نیست. اگرچه زود رنج است.

الحمدلله شما در جای باصفای سبز و خرم ایام به سر می برید. ما هم الحمدلله در هوای گرم پورت سعید و رطوبت زیاد و گرد و غبار و تب اعصاب، خوش می گذرانیم. چون یاران راحتند، عبدالبهاء در نهایت مسرت. امة الله مسیس برید را مهربانی شدید برسان و همچنین خانم محترمه را.

اما تقی زاده، این شخص در نهایت عداوت است سرّاً و حضرات یحیائی ها او را مخصوص به امریکا فرستاده اند تا رخنه در امر بهائی نماید و کتبی به همراه دارد. علی الخصوص کتاب های برون تا به انواع دسائس آن را در میان احبا انتشار دهد. البته البته یاران را بیدار کنید و شاید کسان دیگر نیز با او هستند و همچنین از آن کسان دیگر که با او هستند، احتراز نمایند. این یحیائی ها بسیار مزور و محیلند. البته صد البته جلوی فساد آنان را بگیرید.

و اما قضیه مستر مکنات، در این سفر با ناقضین ملاقات کرده است. همین کفایت است، چه نقضی اعظم از الفت با ناقضین و از این گذشته چهاراً ذکر می نموده که مقام عبدالبهاء مقام پطرس است. نتیجه این می شود که جائز الخطاست نظیر پطرس که مسیح را انکار کرد. من مدعی مقام پطرسی نیز نیستم. من بنده جمال مبارک، ولی صون حمایت جمال مبارک پناه من است و در ظل عصمت جمال مبارک افتاده ام، زیرا عصمت ذاتی مختص به جمال مبارک است، نظیر آفتاب که نور او ذاتی است، ولی عبدالبهاء در ظل این عصمت و مقتبس از انوار. لهذا الحمدلله از ظلمت خطا محفوظ و مصون، یعنی جمال مبارک عبدالبهاء را حفظ از خطا می نماید.

مناجاتی در جوف ارسال می‌شود. ملاحظه نمایید. جناب مکانات از آن نامه که در حق دکتر نات مرقوم نمودند، توبه فرموده‌اند، ولی توبه سطحی. حال اگر فی الحقیقه از آنچه گذشته نادم و ثبوت و استقامت بر عهد خواهند، بهتر آن است که توبه بولسی کنند که در بدایت توهین امر مسیح کرد و در نهایت اول خادم صادق بود. لهذا توبه واضح مشهود سبب ثبوت و رسوخ ابدی و حصول تأییدات غیبیه الهی است. اگر در این سفر منادی میثاق بود و تولی و تبراً می‌کرد، قسم به جمال مبارک که امریک به حرکت می‌آمد. سبحان الله مستر مکانات نسبت به دکتر نات چنین خاضع و خاشع شد و از محویت در مرکز میثاق امتناع دارد، بسیار عجیب است.

باری، او را نصیحت کنید که قوای جمیع عالم مقاومت عبدالبهاء نتواند. حضرت مسیح وقت صعود یازده نفر داشت. بعد ملاحظه کنید که چه شد امپراطور رومان و یونان مقاومت نتوانستند. عبدالبهاء بحمد الله به عون و عنایت بهاء الله در جمیع شرق و غرب محب خالص جانفشان دارد. چون الی الآن من به مستر مکانات محبت دارم، لهذا از روی مهربانی بهائی می‌گویم که در کمال جرأت و جسارت توبه بولسی نماید و اعلان دخول تام در ظل میثاق کند. من تأمینات قویه می‌دهم که مانند گل شکفته گردد و مانند سراج روشن شود.

مسئله گرین عکا الحمد لله اندکی انتظام یافت. بسیار بکوشید که مرکز بهائی گردد. جرائدی که راجع به خطابه‌های شما بود، ملاحظه گردید. الحمد لله موفق به این خطابه‌ها گشتی و علیک البهاء الأبھی. عبدالبهاء عباس

\*\*\*\*\*

واشنگتون

جناب علی قلی خان علیه بهاء الله الأبھی

## هوالله

مکاتیب متعدده شما واصل و فرح و سرور حاصل گشت. امروز روز فیروز است. هر پروانه‌ای که جانسوز گردد، به جانفشانی شادمانی نماید، کامرانی کند و جهان را به سوختن بال و پر خویش بیاراید. تا توانی در این میدان جولان کن. این است سبب رستگاری، این است دلیل هشیاری، این است سبب کامرانی در جهان الهی، بدون آن - ولو سلطنت دوجهان باشد - عاقبت خسران است و حسرت بی‌پایان. در پیشینان نظر کن که مخلصین به کلی از جهان و جهانیان در کنار بودند و به نفعه مشکبار انقطاع از ما سوی الله مشام‌ها را معطر کردند.

از خیر صحت و سلامتی جناب میرزا نهایت مسرت حاصل شد. از حق می‌طلبم که آن یار عزیز از فرح و سرور در اعلاء کلمه الله جام لبریز گردند و همواره مورد تأییدات ربّ کریم شوند. بالتیمور اهمیت دارد، مهم شمرند و همچنین مجلس عمومی واشنگتون.

موفقیت امة الله لوا [Lua Getsinger, Louisa Aurora Moore] سبب سرور است. امیدوارم که روز به روز بیشتر مؤید گردد. در خصوص تصمیم امة الله مسیس کول [Helen Ellis Cole] بر طبع ترجمه کتاب ایقان مرقوم نموده بودید. البته صد البته دقت تام در تصحیح نمایید و فصاحت و بلاغت عبارات را ملاحظه نمایید. هر چه فصیح‌تر بهتر.

اما مسئله دخول در مدرسه به جهت اکمال تحصیل، بسیار موافق.

در خصوص مریم خیرالله [Marion Miller Kheiralla] حتی هرن [Sarah Herron] نهایت مدارا را معجری دارند، لعلّ تندگراو تخشی. امر عظیم است، از این گونه امور وهنی بر امر وارد نمی‌شود. ولی بر این عبد بسیار سخت است که زحمت نفسی هدر رود، ولو نفسی در امرالله کشیده باشد، والا معلوم است امر به این عظیمی از این وقوعات بسیار دارد. بعد از حضرت مسیح فوج فوج ارتداد می‌نمودند، بعد از حضرت رسول جمیع عربان بادیه حجاز و یثرب برگشتند و در زمان خود حضرت، بنی

ظفر به جهت واقعه جزئیّه از شدت حمیت جاهلیه برگشتند و نزد دشمنان حضرت رفتند و سلاح بستند و با کمال عناد بر اطفاء سراج الهی برخاستند. این چه حکمی داشت؟ عاقبت رغماً لأنفهم کلمه الله بلند شد و امر الله ارجمند گشت. مقصود این است که مسموع شد شما از رجوع این دو به احوال قدیم بسیار محزون و متأثر و متأسفید، ابداً از این گونه امور حزنی به قلب راه ندهید. همواره مشغول به کار خویش باشید و یأبی الله الا ان یتّم نوره، دو سه سال دیگر ملاحظه می‌نمایید که امریکا چگونه خواهد شد.

در خصوص دخول در مدرسه و اکمال تحصیل علوم لازمه مرقوم نموده بودید. بسیار موافق، در صورت این که مصلحت باشد، اگر امّ المؤمنین چنین مصلحت بداند، خیلی خوب. ع ع

\*\*\*\*\*

واشنگتون

جناب علی قلی خان علیه بهاء الله الأبھی

## هوالله

نامه مفصل شما رسید و بر مطالب مفصله اطلاع حاصل گردید. آنچه سبب عزّت انسان است، خدمت در گاه کبریاست و نشئه جام عطا و حصول نعمت کبری و عبودیت جمال ابھی. سیاسیون قدما جلوه‌ای در عالم انشاء نمودند، ولی بعد از مدت قلیلی به زاویه نسیان خزیدند و به نتایج ابدی فائز نگردیدند. ولی بندگان الهی کالکوکب المتلائی از افق ابدی درخشنده و درّی. حضرت سفیر را به نهایت همت خدمت نمایید، بر کل احترام ایشان فرض و واجب است. امة الله المنجذبه روحانیه خانم و همچنین دو سلیل جلیل را از قبل من تحیت ابدع ابھی ابلاغ دارید. ع ع

\*\*\*\*\*

امة الله المحترمه روحانيه، خانم على قلى خان عليها بهاء الله الأبهى

### هو الله

يا امة الله المحترمه، نامه شما رسيد. از عدم فرصت مختصر جواب مرقوم می گردد. از الطاف الهی امیدوارم که عون و عنایت از هر جهت شمول یابد. جناب خان غیور در خدمت و صبور در مشقت و شکور در غربتند. لهذا سزاوار الطاف الهی هستند. به درگاه احدیت تضرع می نمایم و شفا برای برادرت می خواهم و عليك البهاء الأبهى.

دسمبر ۱۹۲۰، عبدالبهاء عباس

\*\*\*\*\*

### واشنگتون

به واسطه آقا میرزا احمد

امة الله فلورانس روحانيه خانم حرم جناب على قلى خان عليه بهاء الله الأبهى

### هو الله

ای کنیز عزیز الهی، جناب خان عازم ایران شد. البته دل شما تنگ و تنها مانده‌اید. محزون مباش، اسیر اسف و حسرت مشو. امیدوارم که عنقریب جناب خان مراجعت نماید و سبب فرح و سرور و شادمانی و کامرانی تو گردد. من ترا فراموش ننموده و ننمایم و همواره از فضل الهی عون و عنایت طلبم. دو طفل عزیز خویش را از قبل من دو گونه ببوس و عليك البهاء الأبهى. ع ع

\*\*\*\*\*

به واسطه علی قلی خان  
امه الله الموقنه فلارنس خانم علیها بهاء الله الأبھی

### هوالله

یا امه الله، آنچه مرقوم نموده بودید، ملاحظه گردید. فی الحقیقه دالّ بر ابتهال و اشتعال به نار محبت الله بود. از خدا خواهم که آناً فاناً بر این موهبت بیفزاید و این اقتران را سبب ظهور نتایج حسنه فرماید، علی الخصوص چون محمول تولد یابد، قدومش مبارک گردد و از ثدی محبت الله پرورش یابد و در آغوش معرفت الله پرورش گردد. فردوسی می گوید:

نشان از دو کس دارد این نیک پی      ز افراسیاب و ز کاوس کی

حال این نتیجه شرق و غرب خواهد بود. البته قدومش میمنت دارد، زیرا دلیل بر آن است که مکرر در نامه ها مرقوم گشت: خاور و باختر مانند دو دلبر دست در آغوش یک دیگر نموده.

جناب خان را از قبل من تحیت و ثنا برسان و علیکما بهاء فی کلّ آن و حین.

ع ع

\*\*\*\*\*

پاریس

صیبه های حضرت علی قلی خان مرضیه و حمیده علیهما بهاء الله الأبھی



## هوالله

ای دو کنیز الهی، نامهٔ شما رسید. امیدم چنان است که رحیم در مدرسه موفق به تحصیل علوم گردد و از خدا خواهم که اسبابی فراهم آید که به زیارت عتبهٔ مقدسه پیش از رجوع به امریکا موفق گردید.

رؤیایی که دیده بودید، البته خیر است. تحیت شما را به جمیع ابلاغ نمودم و از مهربانی شما خواهران به یکدیگر بسیار مسرور شدم و علیکما البهاء الأبھی.

دسمبر ۱۹۲۰

عبدالبهاء عباس

## یادداشت‌ها

۱. مقصود از «تقی اف» سید حسن تقی زاده است. برای ملاحظهٔ شرح اقدامات و افکار و مقاصد او به الواح مندرج در این فصل که به اعزاز جناب نبیل الدوله عزّ صدور یافته، مراجعه فرمایید.
۲. برای مطالعهٔ مطالب مربوط به بیت «چگونه سر ز خجالت...» به کتاب «مآخذ اشعار، ج ۳، ص ۷۰-۷۷» مراجعه فرمایید.
۳. دربارهٔ کتاب «ایقان» حضرت عبدالبهاء در لوح حاجی میرزا حسن خراسانی «مکاتیب، ج ۲، ص ۳۲۰» چنین می‌فرمایند: «... کتاب ایقان را جناب علی قلی خان ترجمه نمود و به همراهی ایشان ارسال گشت که در آن ارض طبع شده، نشر گردد...»
۴. برای مطالعهٔ مطالب مربوط به بیت «نار عشقی برفروز...» به کتاب «مآخذ اشعار، ج ۵، ص ۱۶۷-۱۷۱» مراجعه فرمایید.

۵. مقصود از تقی زاده که در الواح جناب علی قلی خان نبیل الدوله مذکور شده، سید حسن تقی زاده است. برای ملاحظه شرح احوال، افکار و آثار او به منابع ذیل مراجعه فرمایید:

الف- «دایرة المعارف تشیع، ج ۵، ص ۳۶ - ۳۷».

ب- «دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۶، ص ۶۸ - ۷۷».

در کتاب «فهرست مقالات فارسی، ج ۳، ص ۲۸۰ - ۲۸۲؛ ج ۴، ص ۴۶۲؛ ج ۵، ص ۳۴۲» مقالات مربوط به سید حسن تقی زاده در مطبوعات فارسی به تفصیل صورت داده شده است.

در کتاب «حیات حضرت عبدالبهاء، ص ۱۷۴ - ۱۷۵» به تشریف تقی زاده به حضور حضرت عبدالبهاء اشاره شده و خوانندگان کتاب به «مجله یادگار، شماره ششم و هفتم، بهمن و اسفندماه سال ۱۳۲۷ شمسی» ارجاع گردیده‌اند.

و نیز نگاه کنید به مقاله «ملاقات‌های علامه قزوینی و سید حسن تقی زاده با حضرت عبدالبهاء در پاریس» در مجله «پیام بهائی، شماره ۳۹۳ - ۳۹۴، اگست، سپتامبر ۲۰۱۲ م، ص ۱۱۵ - ۱۲۳».

شرحی از احوال سید حسن تقی زاده به قلم سید محمد علی جمال زاده نیز به رشته تحریر درآمده و آن شرح در کتاب «مشاهیر رجال، ص ۳۰۱ - ۳۴۲» به طبع رسیده است.

## فصل سوم مکاتبات با جناب اشراق خاوری

### توضیحات

در این فصل از کتاب یادنامه اشراق خاوری چند دستخط منیع معهد اعلی، مکتوبی از لجنة امور اداری بهائی در بیروت و دو مکتوب از ایادی امرالله جناب ابوالقاسم فیضی که خطاب به جناب اشراق خاوری مرقوم شده، مندرج گردیده و توضیحات مربوط به مطالب مذکور در این مراسلات در بخش «یادداشت‌ها» به انتهای فصل افزوده شده است.

### ۱- چند دستخط از معهد اعلی

الف - دستخط مورخ ۷ شهر العلم ۱۲۰ مطابق ۲۲ اکتبر ۱۹۶۳

۷ شهر العلم ۱۲۰

۲۲ اکتبر ۱۹۶۳

فاضل جلیل القدر - نفس نفیس مبارک حضرت اشراق خاوری  
علیه بهاء الله،

مکتوب مرغوب آن ستاینده جمال محبوب مورخ ۴ شهر المشیه  
واصل شد و باعث سرور موفور گردید، چه که نگاشته آن یار

وفادار بود که از بدایت اقبال به امر حضرت ذوالجلال پیوسته به خدمات عظیمه تاریخیه موفق و به عبودیت عتبه مقدسه مبارک‌کاهش مؤید بوده و هستند. فی الحقیقه آن بزرگوار شبستان عرفان را مصباح هدایت‌اند و سراج عنایت. از مائده آسمانی مرزوقند و از ریح مختوم مخمور. کاشف اسرار ربانی‌اند و ناشر پیام ملکوت سبحانی. در اذکار مقربین مذکورند و در تسبیح و تهلیل ملاً عالین منظور. گنجینه حدود و احکام را مفتاحی صحیح‌اند و آیات بینات را قاموسی فصیح.

این هیأت در احیان مناجات و دعا در اعتاب مقدسه علیا به یاد آن یار باوفا توجه و تضرع نماید تا به امدادات جنود ملاً اعلی در میدان عبودیت جمال اقدس ابهی کماکان گوی سبقت برابند و مزیداً لما سبق آثار باقیه‌ای از خود در صفحه روزگار به یادگار گذارند که انوارش بر جبین دهور و اعصار الی الابد بتابد و افاضات کریمه آن بزرگوار را دوام بخشد.

باری، از این که مرقوم رفته بود که آن جناب مهیا و مستعدّ تحقق منویات این هیأت می‌باشند، کمال تشکر حاصل است. علی العجاله امر مفید و لازم آنکه نصوص مبارکه‌ای که حضرت ولی عزیز امرالله یا مستقلاً ترجمه فرموده یا استشهاداً در توقیعات منیعه عزیزه خویش به لسان انگلیسی درج نموده‌اند، معین شود. چندی قبل محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران مرقوم داشته بودند که آن جناب و بعضی دیگر از یاران اغلب نصوص مبارکه منقول و مترجم در کتاب مستطاب Gleanings.... را جمع فرموده‌اند. اگر چنین مجموعه‌ای هرچه زودتر توسط محفل ملی به این هیأت برسد، موجب امتنان فراوان است.

تقاضای دیگر آنکه آنچه در نصوص مبارکه راجع به بیت العدل اعظم و ایادی امرالله در دسترس آن جناب است، سوادى جهت این جمع تهیه و ارسال فرمایید. وفقکم الله و ایانا على نشر نفعات قدسه بین خلقه.

با تقدیم تشکر و تحیت و عرض محبت

بیت العدل اعظم<sup>(۱)</sup>

ب- دستخط مورّخ ۱۰ شهر الشرف ۱۲۰ / ۹ ژانویه ۱۹۶۴

۱۰ شهر الشرف ۱۲۰

۹ ژانویه ۱۹۶۴

حضرت ناشر نفعات طیبه الهیه، فاضل بزرگوار جناب اشراق خاوری علیه بهاء الله الابهی امیدوار از حضرت کردگار چنانیم که آن نفس نفیس دانشمند در عین صحّت و عافیت به ادامه خدمات عظیمه به امر اقدس ابهی کماکان موفق و مؤید باشند. انشاء الله کار تسوید و استنساخ الواح و آثار مبارکه که در توابع منیعه حضرت غصن ممتاز سدره مقدسه به انگلیسی نقل گردیده، پیشرفت شایان کرده باشد، البته به وجهی که ضرر و نقصانی به قوه باصره آن جناب وارد نیآورد. بدیهی است، اگر جهت تحریر و مقابله به معاونت شخص دیگری از احبا ضرورت افتاد که در ظل نظارت و هدایت آن حبیب معنوی در اجرای آن مهم شرکت نماید، محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران شید الله ارکانه در این مورد به درخواست آن جناب اقدام خواهند فرمود.

نکته دیگر آنکه اگر مخاطب لوح مبارک اقدس که اخیراً مجدداً در کتاب «آثار قلم اعلی» طبع شده، معلوم باشد، مرقوم فرماید که باعث امتنان است.

با تقدیم مراتب محبت و عرض تحیت

بیت العدل اعظم<sup>(۲)</sup>

ج- دستخط مورخ ۱۸ شهر البهء ۱۲۲ بدیع / ۱۷ اپریل ۱۹۶۵

۱۸ شهر البهء ۱۲۲

۱۷ اپریل ۱۹۶۵

عالم ربانی حضرت اشراق خاوری ناشر نجات الله علیه بهاء الله مرقومه آن جناب مورخه ۱۳ شهر العلا با رسالات مدوئه واصل گردید. این جمع از مجهودات عالیہ آن مقرب حضرت رب البریه در انتشار روائح طیبہ مسکینہ الهیه بی نهایت مسرور و مشعوف است. از آستان قدس جمال ابھی سائل و آمل که تأییدات الهیه کماکان آن فاضل نبیل را در سیل انتشار معارف امر رب جلیل احاطه نماید و بر تدوین و تألیف کتب مفیده امریه توفیق بخشد.

این هیأت مخصوصاً از تألیف رساله ای که حاوی مختصری در معرفی الواح مبارکه به موجب صورت منتخبه حضرت ولی عزیز امرالله بود، تقدیر می نماید و خاطر شریف را مستحضر می دارد که بیت العدل اعظم در صدد است، جلد چهاردهم کتاب «عالم بهائی» را به وقایع جشن افخم اعظم مئوی جمال اقدس ابھی در سنه ۱۹۶۳ اختصاص دهد و از جمله الواح صادره از قلم اعلی را معرفی نماید. علیهذا اجرای این مهم را در کف کفایت آن فاضل

جلیل می‌گذارد. تقاضا آن که مقاله‌ای در معرفی آثار مهمه صادره از قلم اعلی طبق فهرستی که حضرت ولی امرالله در آثار انگلیسی معین فرموده‌اند، مرقوم دارند که حاوی مختصری از شأن نزول و مضمون کلی و نکات تاریخیه مربوطه راجع به هر یک از الواح باشد. توضیح آن که در بعضی از کتب و توقیعات حضرت ولی عزیز امرالله خطاب به یاران مغرب زمین از قبیل «کتاب قرن بدیع» God Passes By برخی از آثار مبارکه جمال اقدس ابهی معرفی و مضامینش مذکور گردیده. در چنین مواردی در مقاله خود عیناً بیانات مبارکه مرکز ولایت عظمی را نقل فرمایند.

باری، رسائل تقدیمی آن جناب در کتابخانه این هیأت به نام آن حضرت محفوظ ماند. مطالب رساله‌ای که در رفع شبهات اصحاب شقاق مرقوم فرموده‌اند، البته در این ایام مفید است، ولیکن طبع و توزیع این رسائل موکول به تصویب محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران است که به ترتیب معمول اقدام خواهند کرد.

راجع به کتاب تاریخ متصاعد الی الله جناب فاضل مازندرانی علیه غفران الله، هنوز فرصت مطالعه و ملاحظه آن تاریخ دست نداده و لهذا بیت العدل اعظم تصمیمی در این موضوع اتخاذ نکرده است. در اعتبار مقدسه مبارکه مزید تأیید آن بزرگوار را از درگاه قدس الهی سائل و آملیم.

با تقدیم مراتب محبت و تحیت

بیت العدل اعظم<sup>(۳)</sup>

۸ شهر المشیه ۱۲۲

۱۴ اکتبر ۱۹۶۵

عالم ربانی و فاضل جلیل، حضرت اشراق خاوری علیه بهاء الله  
الابھی

مکتوب ۱۲ شهر الرحمة [۱۲۲ بدیع / ۵ جولای ۱۹۶۵ م] آن جناب به ضمیمه مقاله الواح مهمه جمال قدم جلّ ثنائه که حسب التقاضاء این هیأت تدوین و تألیف فرموده بودید، واصل و سرور کامل این مشتاقان را باعث گردید. در اعتاب مقدسه مبارکه تأییدات مستمره الهیه را جهت آن نفس نبیل و شخص جلیل ملتمس گردیدم، تا انشاء الله مادام الحیات به نشر معارف روحانیه و اشاعه کمالات معنویه و تعلیم نفوس مستعده موفق و مؤید مانند و به آثار باقیه و اثمار طیبه عالیه نامی خویش را در حدیقه امر الهی مخلّد سازند.

با تقدیم امتنان بی پایان

بیت العدل اعظم<sup>(۴)</sup>

هـ - دستخط مورخ اول شهر الکمال ۱۲۳ بدیع / اول آگست ۱۹۶۶

اول شهر الکمال ۱۲۳

اول آگست ۱۹۶۶

حضرت ادیب فاضل جناب اشراق خاوری علیه بهاء الله مکتوب ۱۹ شهر النور آن جناب و نسخ ترجمه دلیل و ارشاد و تقویم تاریخ بدیع، از آثار اخیره آن بزرگوار واصل و باعث امتنان گردید. مزید تأیید آن فاضل جلیل را در انتشار کلمه الله و بسط



تعالیم مبارکه و اتیان حجج و براهین قاطعه در اثبات شریعه باقیه  
الهیة از آستان قدس الہی راجی و ملتسمیم.

با تقدیم تحیات بدیعه

بیت العدل اعظم<sup>(۵)</sup>

## ۲- مکتوب لجنة امور ادارى بهائى در بيروت

۱۸ شهر الجلال ۱۲۳ / ۲۶ نيسان ۱۹۶۶

لجنة امور ادارى بهائى در بيروت

۱۸ شهر الجلال ۱۲۳ = ۲۶ نيسان ۱۹۶۶

ناشر نفحات الله فاضل جليل القدر حضرت اشراق خاوری عليه  
بهاء الله الابهي

شکر و سپاس آستان قدس جمال ابهي را شايسته و سزااست که  
احبابی مشتاق این سامان را به دیدار خادم عظیم الشان و برازنده  
امر ابهي که حامل بشارات امریه الهیه و ناشر نفحات طيبه مسکيه  
ربانيه است، مفتخر و متباهی فرمود. يقين است محضر آن فاضل  
محترم برای ما لب تشنگان دریای معرفت بسیار عزیز و گرانبها و  
مغتم است. پس به زبان قلب قدوم آن جناب را دمبدم خوش  
آمد و مرحبا گوئیم.

هر چند دست این روزهای کوتاه هرگز به دولت دراز نرسد، اما  
از آنجا که ما لا یدرک کله لا یترک کله، پس امید و آرزوی ما  
این است که در این ایام معدوده قلیله که سعادت فیض حضور  
آن حبیب لیب نصیب است، حد اکثر استفاده از محضر آن  
جناب به عمل آید.

برنامه ضمیمه با رعایت حال آن جناب و اوقات یاران تنظیم شده است. بدیهی است، هر گونه تغییری را در آن صلاح و مناسب دانند، شخصاً مرعی و مجری خواهند داشت. زادکم الله تأییداً و توفیقاً. منشی لجنه [امضاء]<sup>(۶)</sup>

### ۳- دو مکتوب از ایادی امرالله جناب ابوالقاسم فیضی

الف - مکتوب مورخ ۲۵ نوامبر ۱۹۶۴

۲۵ نوامبر ۱۹۶۴

حضور باهر النور حضرت آقای اشراق خاوری روحی فداه  
روحی و ما اعطانی ربی لعظیم عواطفکم الفدا  
خدا می داند که از یوم وصول مرقومه عزیزتان تا به حال آنی از  
دعا و یادآوری صدمات شما غفلت نگشته، همه گاه به یادتان  
هستم و هستیم. اگر مختصر فرصتی دست دهد، که با حضرت  
فتح اعظم و علی جان معظم اندکی ملاقات نمایم، صحبت از  
وجود عزیزتان به میان می آید و برای یافتن مطالب مختلفه به  
کتاب متنوعه آن ذات پاک مراجعه می گردد. شب صعود هم  
حتماً ذکر وجود عزیزتان در حجره مبارک و در مرقد مطهر  
خواهد شد و دعای محبتی تقدیم خواهد گردید.  
دو مطلب است که باید عرض نمایم: اول آن که از اشراقیه خانم  
شما دیگر خبری نرسید و برای تشریف نامه ای نیامد. حضرت حرم  
شاید تا عید رضوان بمانند که برخی امور معطله را انجام فرمایند و  
بعد به سوی افریقا عازمند. ثانیاً ورقه ای که قول دادم تقدیم  
نمایم، شاید باور نفرمایید که بنده تا به حال بی سر و سامانم. گهی

در مسافرخانه، زمانی در زیر سایه علی و گاهی در بهجی، جامه‌دان‌ها که دو سال قبل بسته و در گوشه‌ای گذارده شد، هنوز باز نشده است. مقصود این است که وجود عزیزتان بدانند که فانی در اجرای اوامر آن ذات پاک به جان و دل مشتاقم. حال مدت شش ماه است که قرار است دو اطاقی خالی و برای بنده و به فرموده شما جامه‌دان‌های محبت بنده آماده شود.

تا چند روز پیش که رفتم، فقط یک جای ظرف شویی کار گذارده بودند و دیگر خبری نبود. شکایت از احدی ندارم. تقصیر احدی نیست. امور این جا این طوری است و غیر از این هم نمی‌شود. گناه بخت من است این گناه دریا نیست.

شنیدم جلد ثانی محاضرات هم چاپ شده است. انشاءالله توسط زائرین بفرستند و چون وضع مرتب شود، بسیاری از مطالب این کتب قیمه را فانی به انگلیزی نقل خواهم کرد. به قول حضرت علوی نقل به معنی. دعا فرمایند که این آرزوی فانی برآورده شود که زحمات و فیره شما مورد استفاده یاران در اقطار جهان شود. در جوار این بقعه نورا به نهایت شوق و بندگی و محبت و کمال دعا و استغاثه این ذریعه محبت به حضورتان ترقیم رفت. فدای  
مراحمتان، فانی فیضی<sup>(۷)</sup>

ب - مکتوب مورخ ۷ دسامبر ۱۹۶۵

۷ دسامبر ۱۹۶۵

کین هاگن

حضرت محبوب معظم و استاد مکرم جناب اشراق خاوری  
روحی فداه

قربان عواطف آن بزرگوار گردهم.

چندی قبل نمی‌دانم از کجا بود که در ضمن اسفار، مختصری حضور آن سرور ابرار به عرض رساندم. امروز در حضور حضرت پیمان مشرف بودیم. در ضمن زیارت برخی آثار، به جزوه‌ای خطی برخوردیم که بنده گمان کردم، از آثار حضرت اعلی است. خط بسیار خوب نسخ است و شروع دفتر بدین ترتیب است:

هو الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحيم

ان هذه الصحيفة العظيمة المخزونة قد انزلها الله سبحانه من عنده الى حجتة محمد بن الحسن عليهما السلام و لقد اخرجها الحجة بقية الله صاحب الزمان الى بابہ الاكبر لتكون حجة الله على العالمين من لدى الذكر بليغة و هو الله قد كان بكل شئ شهيدا. و بعد هم قسمتی به عنوان دعا مذکور است: «دعائه في التحميد... دعائه عليه السلام في ليلة العاشورا.»

اگر اجازه می‌فرمایید، این جزوه را بنده بفرستم طهران حضورتان تا ملاحظه فرموده، رأی مصاب عنایت فرمایند، زیرا اقوال امثال فانی را اعتباری نیست و بعد حضرت پیمان آدرسی معین می‌کنند که [در] طهران به چه شخصی عنایت فرمایند که برایشان برگردانند و برای برکت خانه ایشان که مرکز خدمات امریه در این سامان است، محفوظ بماند.

امیدوارم این دفعه که می‌روم انگلستان مدتی بیشتر بمانم که نور چشم عزیز اشراقیه خانم را نیز زیارت کنم.

ذکر خیر آن عزیز در جمیع مجالس بوده و استفاده از کتب و رسائل و تحقیقات علمی و دقیقتان پناهگاه جمیع یاران،

مخصوصاً تلامذه با شوق می‌باشد. کل ثنا خوانند و جمیع تمنای دعا دارند و به عرض بندگی و ارادت حضور آن سرور معظم مفتخر و متباهی می‌باشند.

جناب دکتر رفعت که مهاجر نروژند مرقوم داشته‌اند که بی‌اندازه از درک فیض محضر آن عزیز محظوظ و مفتخرند. بسیار جوان خوب فعالی است و به خدمات امر مداوم و مستمر است.

خدمت خانم فخمیه و همه نور دیدگان عرض بندگی فراوان برسانید. روحی لعواطفک الفدا. فانی فیضی<sup>(۸)</sup>

## یادداشت‌ها

۱. در این دستخط معهد اعلی، به مهمترین آثار قلمی جناب اشراق خاوری، یعنی مائده آسمانی، رحیق مختوم، اسرار ربانی، پیام ملکوت، اذکار المقربین، تسبیح و تهلیل و گنجینه حدود و احکام اشاره شده است. برای ملاحظه شرحی درباره این آثار به مقدمه کتاب «اشراق خاوری» و نیز به ضمیمه شماره ۳ آن کتاب مراجعه فرمایید.

درباره کیفیت جمع‌آوری اصل فارسی و عربی آثار مبارکه‌ای که به وسیله حضرت ولی امرالله به انگلیسی ترجمه و در کتاب Gleanings انتشار یافته، جناب اشراق خاوری در ذیل «طهران» در کتاب «آفاق و انفس» خود چنین مرقوم فرموده‌اند:

«...در آبان ماه ۱۳۴۲ هـ ش [اکتبر - نوامبر ۱۹۶۳ م] نامه‌ای از بیت العدل اعظم الهی دام بقائه از اسرائیل - حیفا به نام این عبد رسید و اشارت فرموده بودند که آنچه را از الواح مبارکه جمال قدم جلّ جلاله که حضرت ولی امرالله جلّ سلطانه به انگلیسی ترجمه فرموده و به نام

Gleanings from the Writings of Bahá'u'lláh تسمیه فرموده‌اند اصلش را یافته‌ام برای بیت العدل اعظم بفرستم. بنده این کتاب Gleanings را چند سال قبل زیارت کردم و یک جلد از آن را جناب عطاءالله متحدین که در مشهد خراسان ساکن است، در حین مراجعت از کنفرانس دهلی به ایران برای من که آن وقت در مشهد مقدس به امر محفل مقدس روحانی ملی ایران شیدالله ارکانه بودم، هدیه آوردند و از همان اوان در نظر گرفتم که اصل این الواح را پیدا کنم. لهذا شروع به مطالعه الواح مبارکه کردم. هر جا مجموعه‌ای از الواح جمال قدم جلّ جلاله چایی یا خطی سراغ داشتم، به دست آوردم و به تدریج پس از رنج و زحمت بسیار قسمتی مهم از آن الواح را به دست آوردم. البته این کار رنج بسیار داشت، زیرا اول باید مضامین همه این الواح در نظر باشد تا در وقت مطالعه الواح خطی و چایی، یکی از آن الواح را که یافتم، استنساخ کنم و سپس مقابله آن لوح با ترجمه انگلیسی آن. خلاصه بدون اغراق تا کنون من بیش از هزار جلد مجموعه‌های خطی و چایی الواح الهیه را دیده‌ام و قسمت اعظم آن را یافته‌ام. مقدار زحمت و مشقتی را که با این چشم مرمود در این راه کشیدم، خدا می‌داند.

به هر حال آن الواح مستخرجه نظم و ترتیب هنوز پیدا نکرده بود که مراسله بیت العدل اعظم الهی رسید. نمی‌دانم بیت العدل از کجا دانسته بود که من این کار را کرده‌ام. اصل مراسله بیت العدل اعظم الهی که در جواب نامه این عبد صادر شده [منظور دستخط مورخ ۷ شهر العلم ۱۲۰ ب / ۲۲ اکتبر ۱۹۶۳ م است]. ضمیمه است. من هم حسب الامر بیت العدل اعظم آنچه را فراهم بود، دادم ماشین کردند و جلد زیبایی برای آن تهیه نمودم و توسط جناب ایادی امرالله آقای ابوالقاسم فیضی تقدیم نمودم...»

و نیز جناب اشراق خاوری در ذیل «غصن الله ممتاز» در یادداشت‌هایی که برای تهیهٔ دائرة المعارف بهائی تهیه نموده‌اند، دربارهٔ کتاب Gleanings شرحی مرقوم نموده‌اند که ذیلاً درج می‌گردد. این شرح در مقالهٔ ایشان نیز که تحت عنوان «آثار مبارکهٔ حضرت ولی امرالله» در «آهنگ بدیع، سال پانزدهم، شمارهٔ ۱۶۵ - ۱۶۷، آبان - دی ۱۳۳۹ هـ ش / ۱۹۶۱ م، ص ۳۰۴» به طبع رسیده، آمده است:

«مندرجات این کتاب مبارک جمیعاً از آثار مبارکهٔ حضرت بهاءالله استخراج شده و به انگلیسی ترجمه فرموده و حاوی الواح مهمّ مبارکه‌ای است که در آنها مطالب متنوعه مندرج است. در امریکا در ۳۴۶ صفحه و نیز در انگلستان در ۳۷۶ صفحه به سال ۱۹۴۹ چاپ شده است. این عبد پس از زیارت این کتاب در صدد برآدم، اصل الواح مبارکه را که ترجمه‌اش در این کتاب مندرج است، به دست بیاورم. در مدت پنج سال تاکنون نود در صد نصوص الوح مبارکه به دست آمده است و بقیه نیز به خواست خدا به دست خواهد آمد.»

۲. دربارهٔ لوح اقدس و مخاطب آن، جناب اشراق خاوری در ذیل مطالب خود دربارهٔ «طهران» در کتاب «آفاق و انفس» چنین مرقوم فرموده‌اند:

«...در نامهٔ ثانی [مقصود نامهٔ مورخ ۱۰ شهر الشرف ۱۲۰ بدیع ۹/ ژانویهٔ ۱۹۶۴ م بیت العدل اعظم است که:] سؤال فرموده‌اند که مخاطب لوح مبارک معروف به لوح الاقدس را که در مجموعهٔ مطبوعه به نام کتاب مبین [آثار قلم اعلیٰ، ج ۱، ص ۱۲۹ - ۱۳۴] مندرج است، برای بیت العدل اعظم بنویسم. بنده... جواب نامهٔ ثانی را هم دادم و مخاطب لوح الاقدس را معرفی کردم و خلاصهٔ آن این است که نبیل زرنندی به امر مبارک از ادرنه مأمور مصر شد و به واسطهٔ تفتین شیعیان و قونسول ایران به حبس افتاد و او را به اسکندریه بردند و حبس کردند. قضا را یکی از کشیشان مسیحی که اهل سوریه بود نیز با نبیل در یک جا محبوس شد و

نبیل زرنندی با او دربارهٔ امرالله سخن گفت و آن کشیش که نامش فارس بود، ایمان آورد و در نهایت اشتعال بود. پس از چندی کشتی نمساوی که جمال قدم جلّ جلاله و همراهانشان را به حبس عکا می‌برد، به اسکندریه رسید و لنگر انداخت. فارس سوری چون این مژده را شنید که حضرت موعود در کشتی است، چون نمی‌توانست از محبس خارج شود، عریضه‌ای بسیار مفصل به عربی دارجه عرض کرد و توسط جوانی مسیحی به نام قسطنطین که در محبس به دیدن او آمده بود، به محضر مبارک تقدیم نمود. جمال قدم جلّ جلاله اظهار عنایت فرمودند و قسطنطین هم مؤمن شد و بعدها موفقیت‌های تبلیغی فراوان به دست آورد.

پس از ورود جمال قدم جلّ جلاله به عکا، لوح الاقدس خطاب به فارس سوری از قلم اعلی نازل شد. صورت عریضهٔ این کشیش را جناب میرزا حیدر علی اسکوئی صنیعی علیه البهاء قریب سی سال قبل که اوایل تصدیق بنده بود، از تبریز به ضمیمهٔ لوح مبارک ارسال فرمودند و برای من فرستادند و لوحی نیز از جمال مبارک جلّ جلاله به عنوان یزد صادر شده که در آن به تفصیل شرح ایمان کشیش و ارسال نامه‌اش را بیان فرموده‌اند و من در جلد سوم درج لثالی هدایت که به چاپ عکسی در اصفهان چاپ شده است، نوشته‌ام. اما نسخهٔ آن کتاب کمیاب است و لهذا قسمتی از عریضهٔ کشیش و لوح مبارک به عنوان یزد را در این اوراق ثبت می‌نمایم، قوله تعالی:

«ارض ی [یزد] - بسم الله الابدی بلا انتقال

یا ایها الناظر الی الوجه، اسمع نداء من سجن مرّة بعد اخری...».

متن این لوح مبارک در «مجموعهٔ آثار قلم اعلی، شماره ۷۳، ص ۳۶۲ - ۳۶۴» و نیز در مجلد سوم کتاب «محاضرات، ص ۲۶ - ۲۷» مندرج است. عریضهٔ فارس سوری نیز در کتاب «محاضرات، ج ۳، ص ۲۷ - ۲۹» به



طبع رسیده است. در این مقام لوح فارس سورى (خورى) را مندرج می‌سازد. این لوح در «مجموعه آثار قلم اعلى، شماره ۸۱، ص ۱۵۳ - ۱۵۷» نیز موجود و مندرج است.

### الاحدى الابدی القدمى

قد حضر کتابک لدى الوجه و وجدنا منه عرف الحبّ و الوداد لذا نزل لك هذا اللوح العظيم. ينبغي لك بأن تشكر الذى اسمعك هدير الوراق و عرفك هذا السبيل المستقيم. قم على نصره امر ربك بالحكمة و البيان انه يؤيد من اراد بسلطان من عنده و انه لهو المقتدر القدير. نسل الله بأن يجعلك فارس الحقايق فى هذا المضمار و يجعلك من الذين ما منعهم الأوهام عن الله ربك و رب العالمين. خذ قدح البقاء باسم ربك مالك الأسماء ثم اشرب منه و قل لك الحمد يا مسقى العارفين.

قد فاحت النفحة و مرّت النسمة و ظهر من صهيون ما هو المكنون و يسمع من اورشليم نداء الله الواحد الفرد العليم. هذا ما نزل من قبل من هذا القلم البديع. قل قد بنى الهيكل بأيدى قدرة مالك العلل و تجلّى الرحمن من هذا المشرق المنير. قل هل الذى بنى بأيدى الرحمن خير ام الذى بنى من الطين؟ قد ينادى الله ما سواه و يبشّرهم بهذا الأمر الذى اشرق و الاح من افق ارادة موليكم القديم. فاعلم أنا لما زينا الملكوت بطراز اسم ربك المختار انصعقت الحيتان فى البحار و سقطت الأثمار من الأشجار و تحيّر اهل الجبوت و ناحت قبائل الناسوت و توقّف اهل مدائن الأسماء و تزلزل اركان من فى الأرض و السماء الأ من شاء ربك الحكيم.

طوبى لك بما ذكر اسمك فى ملكوت ربك و نزل لك ما يثبت به ذكرك بدوام الله. هذا من فضله عليك لو تكون من العارفين. انّ الروح قد اتى بطراز الله و كل ركن من اركانه ينادى انى محبوب العالمين. فلما جاء

الوعد و خرق الغطاء باصبح القضاء اذاً فرع من فى الانشاء و اشتعلت نار  
البغضاء فى قلوب الظالمين و ارتكبوا ما ناح به سگان الفردوس و شقّ ثيابه  
روح الأمين. قل انّ البلايا لا يمنعنا عمّا اردنا ننطق بالحق ولو تستلّ على  
وجهى سيوف العالمين.

قل يا معشر البطارقة قد اتى ما وعدتم به فى الألواح اتقوا الله و لا تتبعوا  
ظنون المتوهمين. ضعوا ما عندكم و خذوا لوح الله بسلطان من عنده هذا  
خير لكم عمّا عندكم يشهد بذلك كلّ عارف بصير. تفتخرون باسمى و  
احتجبتن عن نفسى انّ هذا لشيء عجيب. قل يا معشر المطارنة قد ظهر مولى  
البرية أنّه فى برّ الهدى يدعو الورى و انتم من الميئين. طوبى لمن تحرك  
من نسمة الله و قام عن بين الأموات بهذا الاسم الميين.

قل يا ملأ الأساقفة قد اخذت الزلازل كلّ القبائل و الربّ الأبدى ينادى  
بأعلى النداء بين الأرض و السماء. طوبى لأذن سمعت و لعين رأّت و لقلب  
اقبل الى قبلة من فى السموات و الأرضين.

يا معشر القسيسين قد ظهر يوم الدين و فيه اتى من كان فى السماء و أنّه لهو  
الذى وعدتم به فى كتب الله المقدس العزيز الحميد. الى متى تركضون فى  
بيداء الغفلة و الأوهام؟ توجهوا بالقلوب الى شطر ربّكم الغفور الكريم.  
كذلك نزلنا لك الآيات لتفرح بذكرى اياك و تكون من الراسخين. ان  
اذكر اذ حضر كتابك مرّة الأولى اذ استوى بحر الأعظم على الفلك بما  
اكتسبت ايدى المشركين و هذه مرّة اخرى حضر لدى الوجه قرأناه و  
اجبتناك بهذا الخطاب المبرم المحيط. كن ناظراً فى كلّ الأحوال الى شطر  
الحكمة و كلّم الناس على قدر عقولهم لأنّ الرضيع لو تطعمه اللحم فى  
اول ايامه يموت، كذلك ينصحك ربّك الرحيم.

۳. رساله جناب اشراق خاوری كه «حاوی مختصرى در معرفى الواح مباركه»

مى باشد، تحت عنوان «گنج شایان» به سال ۱۲۴ بدیع در ۲۱۴ صفحه در  
طهران انتشار یافته است.

مقاله‌ای که جناب اشراق خاوری در معرفی آثار جمال قدم مرقوم داشته‌اند در کتاب «عالم بهائی (The Bahá'í World)»، ج ۱۴، ص ۶۲۰ - ۶۳۲ به طبع رسیده است.

مقصود از «تاریخ متصاعد الی الله جناب فاضل مازندرانی» کتاب «ظهور الحق» است که مجلد سوم آن در مطبعة آزردهگان در طهران در ۵۳۲ صفحه به طبع رسیده و به سال ۱۶۵ ب / ۲۰۰۸ م در آلمان در ۴۶۱ صفحه تجدید طبع شده است. مجلد هشتم این اثر نیز در دو قسمت در طهران به سال‌های ۱۳۱ - ۱۳۲ بدیع / ۱۹۷۴ - ۱۹۷۵ م در مجموع ۱۲۱۵ صفحه انتشار یافته است. مجلد چهارم ظهور الحق نیز در سال ۲۰۱۱ م در آلمان به وسیلهٔ لجنة ملی نشر آثار امری در ۴۳۰ صفحه منتشر گردیده است.

۴. «مقالة الواح مهمّة جمال قدم» که در این دستخط به وصول آن تصریح شده، همان طور که در سطور فوق مذکور است، در کتاب «عالم بهائی»، ج ۱۴، ص ۶۲۰ - ۶۳۲ به طبع رسیده است.

۵. کتاب «الدلیل و الارشاد» از آثار جناب احمد حمدی آل محمد است که به زبان عربی نگارش یافته و در سنهٔ ۱۹۶۶ در بیروت در ۱۸۰ صفحه انتشار یافته است. جناب اشراق خاوری این اثر را به فارسی ترجمه نموده‌اند. ترجمهٔ مزبور با عنوان «دلیل و ارشاد» در سنهٔ ۱۲۶ بدیع / ۱۹۶۹ م در طهران در ۲۴۷ صفحه منتشر گردیده است.

کتاب «تقویم تاریخ امر» به سال ۱۲۶ بدیع / ۱۹۶۹ م در ۳۶۵ صفحه در طهران طبع و انتشار یافته است.

۶. نسخهٔ اصلی این نامه به خط و امضای منشی لجنةٔ امور اداری بهائی در بیروت، یعنی جناب عبدالله مصباح است که شرح حال مفصل ایشان در کتاب «یاد نامهٔ مصباح منیر» مندرج است.

جناب اشراق خاوری از تاریخ ۵ تا ۱۹ اردیبهشت سنه ۱۳۴۵ هـ ش / ۲۵  
اپریل - ۹ می ۱۹۶۶ در بیروت اقامت داشته و به خدمات امری مألوف و  
مشغول بوده‌اند.

برای ملاحظه شرحی درباره «ما لا یدرک کله...» که در این نامه مذکور  
شده، به «مجله پیام بهائی، شماره ۱۳۷، آوریل ۱۹۹۱ م، ص ۲۲ - ۲۳»  
مراجعه فرمایید.

۷. شرح حال ایادی امرالله جناب ابوالقاسم فیضی در کتاب «مؤسسه ایادی  
امرالله، ص ۶۸۱ - ۶۸۲» درج شده و نشریه «خوشه‌هایی از خرمن ادب  
هنر، ج ۱۰» به شرح احوال و آثار و سوانح حیات ایشان اختصاص یافته  
است.

در نامه جناب فیضی مقصود از «حضرت فتح اعظم»، متصاعد الی الله،  
جناب هوشمند فتح اعظم است که در آن زمان عضویت معهد اعلی را به  
عهده داشته‌اند. مقصود از «علی جان» نیز عضو سابق معهد اعلی، جناب  
علی نخجوانی است. مقصود از «اشراقیه خانم» صبیئه جناب اشراق خاوری  
است که در ماه فوریه ۲۰۱۲ م. در استرالیا به عالم بقا شتافت.

مصراع «گناه بخت من...» بر اساس مندرجات کتاب (مثلها و حکمتها، ص  
۶۵۸ - ۶۵۹) از اشعار فردوسی و نیز از ابن یمین است.

مقصود از «جلد ثانی محاضرات» کتاب جناب اشراق خاوری است که در  
تهران به سال ۱۲۱ بدیع / ۱۹۶۴ م به وسیله مؤسسه ملی مطبوعات بهائی  
منتشر گردیده است.

مقصود از «حضرت علوی» جناب آقا سید عباس علوی است که شرح  
حال مفصل ایشان در کتاب «مصایح هدایت، ج ۶، ص ۱۶۸ - ۲۹۳»  
مذکور است. جناب اشراق خاوری در محاورات روزمره خود عادت  
داشتند که خیلی از اشیاء را با کلمه «محبت» توصیف کنند. مثلاً  
می‌گفتند: «امروز باران محبت می‌بارد» و یا «چای محبت شما سرد شد».

نظر به عادت استفاده از کلمه «محبت»، جناب فیضی نیز در نامه خود نوشته‌اند: «که قرار است، دو اطاقی خالی و برای بنده و به فرموده شما جامه‌دان‌های محبت بنده آماده شود.»

۸ در این مکتوب مقصود از «حضرت پیمان» جناب شهریار پیمان هستند که سال‌ها مهاجر دانمارک بودند.

جزوه خطی که جناب فیضی عبارتی از شروع آن را نقل فرموده‌اند، عبارت از صحیفه مخزونه است که از قلم حضرت رب اعلی در ایام شیراز عزّ نزول یافته و شرحی درباره آن در کتاب «عهد اعلی، ص ۴۵۱ - ۴۵۲» و کتاب «حضرت باب، ص ۷۵۴ - ۷۵۵» مندرج است.

مقصود از «جناب دکتر رفعت» جناب دکتر هوشنگ رأفت هستند که سال‌ها در نروژ مهاجر بوده و به خدمات امریه مشغول و مألوف می‌باشند.

## فصل چهارم

### اشعار نبیل اعظم زرنندی

### سفر جمال قدم از ادرنه به عکا

#### توضیحات

نبیل اعظم زرنندی مورخ بنامی است که تاریخ دیانت بایه را به رشته تحریر کشیده و آن تاریخ به وسیله حضرت ولی امرالله به انگلیسی ترجمه و با عنوان *The Dawn-Breakers* انتشار یافته است. تلخیصی از این تاریخ با عنوان «مطالع الانوار» نیز به زبان فارسی منتشر شده است.

غیر از تاریخ مزبور، بسیاری از قضایای تاریخی امر بهائی در دیگر آثار منشور و منظوم جناب نبیل به رشته تحریر درآمده است. از جمله آثار تاریخی منظوم آن جناب «مثنوی نبیل زرنندی در تاریخ امر بهائی» می باشد که به انضمام رساله‌ای که به نثر در شرح صعود جمال قدم مرقوم داشته، به سال ۱۹۲۴ م در قاهره به طبع رسیده و سپس در سال ۱۹۹۵ م همان مواد در آلمان به وسیله لجنه ملی نشر آثار در ۱۱۲ صفحه تجدید طبع شده است. غیر از اثر فوق، جناب نبیل را اشعار دیگری درباره وقایع تاریخی امر بهائی در دست است، از جمله می توان به اشعار ایشان درباره سفر جمال قدم از ادرنه به عکا و اشعاری که درباره شهادت جناب میرزا مهدی غصن اطهر سروده‌اند و مثنوی وصال و هجران ایشان اشاره نمود که در فصول بعدی این یادنامه به طبع رسیده است.

درباره شرح احوال جناب نبیل زرنندی، جناب اشراق خاوری شرحی مختصر مرقوم داشته‌اند که آن شرح، همراه با توضیحات بیشتر در ابتدای فصل ششم (اشعار

نبیل اعظم زرندی - مثنوی وصال و هجران) به طبع رسیده و در صفحات بعدی این یادنامه به نظر خوانندگان گرامی خواهد رسید.

با توجه به آنچه مذکور شد، متن اشعار جناب نبیل دربارهٔ سفر جمال قدم از ادرنه به عکا را ذیلاً مندرج می‌سازد:

### بسمه المظلوم المسجون

از دو چشم ای قلب امکان خون بیار  
تا شود خون موج زن از هر کنار  
ای فلک از دیدگان آتش فشان  
نهر ناری کن روان از کهکشان  
از زمین چون لجه سیماب شو  
آتش اندر جان زن و بی‌تاب شو  
ای خراسان از جگر برکش خروش  
همچو دیگ از آتش حرمان بجوش  
زانکه باب الله ربانی حسین  
گشت ظاهر با هزاران شور و شین  
با شهیدان حشر اکبر کرده‌اند  
خاک غم زین غصه بر سر کرده‌اند  
ای بلاد نـور، ای مازنـدران  
چشمه چشمه جوی خون از دل بران  
قصهٔ طبریّه باز از سر گرفت  
نار غم بر جان خشک و تر گرفت  
مشـتعل شو ثانیاً ای ارض فا  
چون که هستی مسکن قطب وفا

پیش از این گویند یک آتشکده  
بس قرون‌ها بوده در تو موقده  
چند گه خاموش گشتی از شرار  
نار لایطفی کنون از دل برآر  
تا بسوزی جمله اهل راز را  
جمله تبریز و همی شیراز را  
زانکه نفس رب اعلی با وحید  
گشته ظاهر با دو صد هل من مزید  
آنچه دیدند آن شهان تجدید شد  
ظلم با تهدید بی تحدید شد  
ای تمام ملک آذربایجان  
از بلای دوست شو آذر به جان  
قصه چهریق و ماکو تازه شد  
دفتر آفاق بی شیرازه شد  
چون هزار آه و فغان کن ای عراق  
ای تو دیده سال‌ها داغ فراق  
از تو شد محبوب امکان جلوه‌گر  
پرده‌ها را بردرید آن پرده‌در  
از عراق آمد عراقینم مراد  
چون که اندر اسم دارند اتحاد  
ای عراق ای غرّه ملک عجم  
ای ز هجران بهاء دل پر ز غم  
سال‌ها از غم دلت ناشاد بود  
روی جاننت جانب بغداد بود  
کی برادر من عراق تو عراق



قسمت تو وصل و زان من فراق  
 مجتمع اندر تو احباب بهاء  
 من غریق بحر هجران بهاء  
 در تو ظاهر شمس تابان بهاء  
 من نمی‌بینم به جز خواب بهاء  
 حالیا بغداد با قلبی کباب  
 اشک ریزان گویدت اندر جواب  
 کی برادر من هم از تیر قضا  
 بر بلایای تو گشتم مبتلا  
 چند گاهی مسکن جانان شدم  
 بر تن مجموع عالم جان شدم  
 هشت جنت جمله در سرّ علن  
 روز و شب بودند طائف حول من<sup>(۱)</sup>  
 کای خوشا حال تو و املاک تو  
 کاش ما بودیم مشّت خاک تو  
 حال، من هم مثل تو ویران شدم  
 در خرابی عبرت ای‌ران شدم  
 زانکه بیرون رفت از من جان من  
 رو به سوی روم شد جانان من  
 بعد خود بگذاشت در من فرقه‌ای  
 فرقه‌ای در بحر هجران غرقه‌ای؟  
 من از ایشان بوی جان بشنیدمی  
 روی جانان را در ایشان دیدمی  
 بعد چندی ظالمین پُر ز کین  
 حمله کردند از یسار و از یمین

همچو مرغان جمله را کردند صید  
در قفس کردندشان با بند و قید  
جمعی از پیر و جوان و مرد و زن  
بسته چون اهل خطا بایک رسن  
جمعی از طفلان خرد شیرخوار  
چون اسیران فرنگ و زنگبار  
جمله را کردندشان از من برون  
حسرتا، تبّالقوم منکرون  
خواست از بغداد شور کربلا  
کربلا کی دیده در خود این بلا  
چار ساعت کربلا پیکار شد  
گل به گل پیوست خارش خار شد  
اهل عصمت سوی ارض شام شد  
پس به شهر خود شد و آرام شد  
لیک اگر از واقعات این زمان  
که شده واقع به شاه کن فکان  
گر شود یک رشحه جاری از قلم  
آتش افتد در نیستان امم  
از شرر فلک فلک مشحون شود  
کوه گردد آب و دریا خون شود  
گرچه توضیحش مرا مقدر نیست  
جان ز جمالش یقین معذور نیست  
بعد از آنی کان شهنشاه انام  
رفت از ری جانب دارالسلام  
چون ده و دو سال بعد از ارض ری

مدتش گردید در بغداد طی  
 شاه ما عازم به سمت روم شد  
 ارض بغداد از لقا محروم شد  
 چارمه چون ماند در شهر کبیر  
 بعد از آن از ظلم اعدان ناگزیر<sup>(۲)</sup>  
 در زمستانی به غایت سرد و سخت  
 جانب شهر ادرنه بست رخت  
 با وجود آن که با ظلم عظیم  
 گشت وارد در ادرنه آن کریم  
 چون دو سالی ماند در آن سرزمین  
 در برش سودند سرها بر زمین  
 جمله اهل بلد از خاص و عام  
 تابع امرش بمانند غلام  
 هر دمی اعلان امرش بیش شد  
 قلب یاران جمله بی تشویش شد  
 ابتدا محبوس بودند و اسیر  
 کم کمک مأنوس گشتند و دلیر  
 شد ادرنه بهتر از دارالسلام  
 جمله یاران به غایت شاد کام  
 از جلال آن جمال بی نیاز  
 راه بغداد و عجم هم گشت باز  
 باز سد اعظم هجران شکست  
 هر که مایل شد سوی شه رخت بست  
 بر ادرنه آمدند از هر طرف  
 بر طواف کوی آن قبله شرف

هر که آمد از وصالش شاد شد  
وز لقاء الله ز غم آزاد شد  
حاسدان چون باخبر گشتند از این  
باز از نو قلبشان شد پُر ز کین  
جمله گفتند این که یک تن بیش نیست  
چيست کز نه کشورش تشویش نیست  
هر دیاری می فرستیمش اسیر  
بعد چندی می شود در وی امیر  
رونقش هر روز افزون می شود  
قلب ما از غصه پر خون می شود  
بعد از این باید که تدبیری کنیم  
تا که از بیخ این شجر را برکنیم  
لیک غافل کاین شجر را دست حق  
غرس کرد و کس نبرد از وی سبق  
گر بر او گردد همه عالم تبر  
دمبدم گردد نموش بیشتر  
آن سفیر اعظم ملک عجم  
که همیشه بود در فکر ستم<sup>(۳)</sup>  
با هزاران جد و جهد و اهتمام  
کرد بر اطفای امر الله قیام  
لیک غافل کاین سراج مستتیر  
نیست تا فجر ابد اطفای پذیر  
شد بر ارکان دولت یک به یک  
حرمت امر خدا را کرد حک  
کرد دولت را به تزویر زبان

با جمال الله ابهیی بدگمان  
 بعد از آن کردند آغاز جفای  
 نی به ظاهر بلکه در سرّ و خفا  
 هر طرف بر ظلم دست افراشتند  
 تا عیان شد آنچه در دل داشتند  
 چون که عرش ذات غیب لایزال  
 مستقر شد در ادرنه پنج سال  
 هشتم دوم ربیع پر بلا  
 از سنن غین و فا و را و ها<sup>(۴)</sup>  
 نه فلک بر خویش لرزیدن گرفت  
 ابر ظلمت نار باریدن گرفت  
 آنچه را فرموده بود آن شاه انس  
 قبل چندین سال در ملاح قدس<sup>(۵)</sup>  
 هم خبرهایی کز آن عالم فرور  
 در ادرنه بود دایم در بروز  
 کاین ادرنه زود برهم می خورد  
 مهر و مه بر حال او غم می خورد  
 زو جمال الله بیرون می شود  
 دوستانش جمله دلخون می شود  
 سوی برّ و سوی بحرش می کشند  
 هر دم از شهری به شهری می کشند  
 چون که آن روز ستم پرور رسید  
 این خبرها پرده از رخ برکشید  
 دور بیست الله را با ازدحام  
 ناگهان بگرفت جمعی از نظام

قلب آل الله را خستند سخت  
راه را بر رویشان بستند سخت  
آن چنان بیدادشان آمد شدید  
کز حرم زلزال اعظم شد پدید  
تا زیست الله از آن قوم جهول  
بسته شد راه خروج و هم دخول  
آن در رحمت که بر کل بود باز  
ظالمان کردند بر عالم فرار  
کاش بر اغیار مانع می شدند  
یا که بر اصحاب قانع می شدند  
بلکه مرغان حرم را از حرم  
ظالمان سنگدل دادند رم  
تا که مجدالدین مهین غصن کلیم  
که همیشه بود با اهل حریم<sup>(۶)</sup>  
مطلع گردید زین موحش خبر  
خواست تا داخل شود آندم ز در  
مانعش گشتند و قلبش سوختند  
آتش غم در قلوب افروختند  
قلب کروین از این غم گشت آب  
هم جگرهای همه عالین کباب  
آن قلوبی را که جز حبّ اله  
چیز دیگری را در آنها نیست  
با هزاران اضطراب آمیختند  
از دو چشم مرسلین خون ریختند  
در تزلزل طفل های شیرخوار

گوئیا گشته قیامت آشکار  
 کی قیامت را بوَد این انقلاب  
 نامداین غوغا قیامت را به خواب  
 طائفان عرش قرب کردگار  
 جملگی چون ابر نیشان اشکار  
 اهل عصمت اشکار و نوحه گر  
 یارب اینها را چه باشد زیر سر  
 ما اگر گردیم اسیر و دستگیر  
 در ره تو سهل باشد ای مجیر  
 لیک می ترسیم بر تو ای احد  
 ما ازین گرگان پرکین و حسد  
 که همیشه بوده اند اندر کمین  
 سوی تو ای شاه یوسف آفرین  
 نیست در حد بیان این داغ دل  
 بگذر از وی عالم از خون گشت گل  
 در همان روز از جفای اهل کید  
 جمله اصحاب هم گشتند قید  
 در سرایه جمله مسجون آمدند  
 از غم محبوب دل خون آمدند  
 جملگی از حالت شه بی خبر  
 که چه ها آن شاه را آمد به سر  
 جملگی زاری کنان چون عندلیب  
 از برای ورد رخسار حیب  
 جمله در فکر هلاک جان خویش  
 از فراق طلعت جانان خویش

ظالمان دیدند کز هجران شاه  
می شوند آن بی کسان یکسر تباه  
لاعلاج آخر بر این آمد قرار  
کز برای دفع خوف و اضطرار  
گاه گاهی با نظام و جندشان  
بر در درگاه شه آرندشان  
تا شوند از حالت شه باخبر  
تا نیندازند خود را در خطر  
پنج روزی با دو صد زاری قرین  
سر بردند آن اسیران حزین  
روز ششم فاش گردید این خبر  
شاه تنها می رود سوی سفر  
منفرد این ظالمان پرگزند  
کس نمی داند کجایش می برند  
چون که ظاهر گشت این سوزان خبر  
بر دل و جان حیوان زد شرر  
هم گدازان ز آن شرر اهل حریم  
هم دل پر خون اصحابش دونیم  
محشری بود و عجایب محشری  
جمله جانها از جسد گشته بری  
هر سری می گفت با تن بی فتور  
کی تن از تومی شوم امروز دور  
هر تنی با سر که از من دور شو  
اندرین بابم بینداز و برو  
در سرای خارج شه هر لیبی



داشت با دل ناله و تاب و تبی  
جام یک تن زان میان لبریز بود  
همچه شمس از خطه تبریز بود  
تاجری معروف و شخصی معتبر  
لیک آتش در زده بر خشک و تر  
سه برادر هر سه تن در عشق فرد  
اولی حاجی حسن آن شیر مرد<sup>(۷)</sup>  
که بسی مردانه نرد عشق باخت  
واندر آخر جان فدای دوست ساخت  
دومی حاجی تقی با وفا  
کاوست از اصحاب یکرنگ بهاء  
سومی ز آنها فزون تر آذرش  
آن که باشد نام حاجی جعفرش<sup>(۸)</sup>  
چون که بوی هجر دلبر را شنید  
چون که خود را در فراق یار دید  
رو به عرش حضرت دلدار کرد  
نعره یا واحد القهار کرد  
تیغ تیزی از بغل بیرون کشید  
بر گلو بنهاد و بیرید آن رشید  
از گلویش گشت جاری سیل خون  
غرق خون گردید بیرون و درون  
خون زرگ های وریش دمدم  
همچه فواره جهیدی ده قدم  
بحر خون گردید در گاه سنا  
شد شناور اندر او آن آشنا

لیک باقی بود از او جان و نفس  
که یکی ز اصحاب بگرفتش ز پس  
تیغ را بگرفت از دستش ولیک  
بود جوشان و خروشان همچو دیگ  
بر سرش جمع آمدند اغیار و یار  
جملگی بر حالت او اشکبار  
لیک او رو کرد سوی عرش یار  
نعره زن کاین است خلاق دیار  
مقصد و مقصود آفاق است این  
آتش دل های عشاق است این  
نعره می زد از جگر منصوروار  
لیک انت الله می گفت آشکار  
بر گلو و سینه اش می کوفت دست  
می خروشید از جگر چون شیر مست  
گفتی اندر پای این شاه فرید  
باز هم ای سر، تو را خواهم برید  
هم ز پایین، هم ز بالا می برم  
تا قفا این بار یک جا می برم  
خلق حیرت داشتند از حال او  
مات بودند از همه احوال او  
چون چنین دیدند ارباب ستم  
بهر او خوردند صد گونه قسم  
صبر کن چندی مداوایت کنند  
بر گلویست بخیه و مرهم زنند  
بعد از آن هر جا که باشد شاو تو

می‌بریمت پیش او بی گفتگو  
چون که بوی وصل زاین گفتن شنید  
انددکی از انقلابش آرمید  
چند روزی بعد شاه آن وجه بر  
ماند با حاجی تقی در ارض سر  
تا گلویش رو به بهبودی نهاد  
چند تن ضبطیه همراهش فتاد  
با برادر هم سفر کردندشان  
تا بر شه سالم آوردندشان  
همنشین طائفان یار شد  
مرغ آبی بود و طیر نار شد  
بر چنین شخصی گوارا باد وصل  
که سر خود را برد از بیم فصل  
این چنین محبوب کی کرده ظهور  
کز عبادش دیده باشند این امور  
شورش عشاق آن سلطان سر  
بر همین یک فعل نبود منحصر  
آن یکی سرباز همنام ذبیح  
عالم و معروف و مشهور و صبیح  
در ره سوادش در دار السلام  
از تن خود سر ببرد بی کلام<sup>(۹)</sup>  
آن یکی محبوب حق را بد غلام  
که غلام و هم حسین اش بود نام  
نوجوان با شکوه و سرو قد  
در جلادت هم نبرد صد اسد

خویش را از خوف مسوم آورد  
که مبادش شاه محروم آورد<sup>(۱۰)</sup>  
آن یکی را شیخ صادق نام او  
سوزد از هجران شه آرام او<sup>(۱۱)</sup>  
از عراق آن عاشق دل پر ز خون  
با سوار تند رو آمد برون  
تا چهل منزل شتابد با سوار  
روز و شب بی توشه و بی غمگسار  
تا به شهر معدن نقره رسد  
دیگرش جانی نماند در جسد  
اندر آنجا جان به جانان بسپرد  
یا بهائی گوید و جان بسپرد  
باز یک تازه جوانی همچو او  
اندر آنجا گردد از غم همچو مو  
زاهل کاشان زاده عابد حسن  
عشق محبوبش کشاند با رسن<sup>(۱۲)</sup>  
اندر آنجا بی معین و غمگسار  
همچو صادق جان دهد در راه یار  
آن یکی در واد عشقش تشنه لب  
آید از بغداد تا شهر حلب  
او هم از کاشان ولی نامش علی  
قلبش از نور بهائی منجلی<sup>(۱۳)</sup>  
نوجوانی پاک طینت چون ملک  
مثل او کم دیده این گردان فلک  
دوست جویان تا رسد اندر حلب

در حلب از غم رسد جانش به لب  
 اندر آنجا رو به خاک ره نهد  
 در ره محبوب ابهی جان دهد  
 چرخ را ناید بیابانی به یاد  
 کاندراو یکک بینوایی جان نداد  
 در فراق قد دلجوی بهاء  
 یا برای نفحه موی بهاء  
 آسمان را نیست شهری در نظر  
 کاندراو بی سر نشد چندین نفر  
 از برای تیغ ابروی بهاء  
 یا به یاد چشم آهوی بهاء  
 در عراق و در عجم بیتی نماند  
 که یکی سوی فنا مرکب نراند  
 در فراق و حسرت روی بهاء  
 یا که بهر زلف و گیسوی بهاء  
 از عجایب‌های این ابهی ظهور  
 که بود مکنوز در کنز صدور  
 گر یکایک در جهان ظاهر شود  
 این جهان از ماسوی طاهر شود  
 با چنین خوش قلم عذب فرات  
 تا به کی در شوره‌زار این خلق مات  
 الغرض چون حاجی فرد و فرید  
 در ادرنه حنجر خود را برید  
 ظالمان دیدند کاصحاب بهاء  
 جملگی هستند در فکر فنا

آن یکی دارد به کف یک مشت سم  
که مرا از خوردن و مردن چه غم  
آن یکی گوید که در آتش روم  
و آن یکی گوید که در وادی شوم  
لاجرم راضی شدند از خوف خویش  
کان گروه بی پناه سینه ریش  
تا گلیبول در پناه شاه خویش  
شاد باشند از لقای ماه خویش  
چون شنیدند این بشارت عاشقان  
اندکی خاموش گشتند از فغان  
جملگی را بود اسباب و دکان  
هم تجارت، هم عیال و هم مکان  
هر که در دکان و خانه هر چه داشت  
جملگی را رایگان بیرون گذاشت  
پس ندا کردند، کی یاران حراج  
نیست ماها را به دنیا احتیاج  
مانه این جا بهر دنیا آمدم  
بلکه بهر عشق مولی آمدم  
چون که اهل سوق دیدند این چنین  
جملگی دادند از کف عقل و دین  
قیمت چیزی که صد دینار بود  
اهل بازارش به دیناری ربود  
چشم از قیمت مجبان دوختند  
بر مراد مشتری بفروختند  
خلق می گفتند تاراج است این

نی حراج است ای گروه مسلمین  
 اکثری از این عمل مقبل شدند  
 و ز منام جهل بی‌دار آمدند  
 ما گمان کردیم کاینان کاسبند  
 جمله در کیش محبت کاذبند  
 هان میرهن شد که ایشان صادقند  
 طالب حقند و حق را عاشقند  
 ز آنچه از تاراج خلقان باز ماند  
 هر کسی یک نفس را در پیش خواند  
 کین همه ما راست اسباب تعب  
 تو بیر بفروش و بفرست از عقب  
 جملگی کردند این معنی قبول  
 لیک دیناری نیامد در وصول  
 در ادرنه قسول از کلّ دول  
 بود و آمد خدمت شاه ملل  
 جملگی گشتند با هم متفق  
 وز غم هجران آن شه محترق  
 جملگی با صد خضوع و صد ادب  
 در بر آن شاه بگشادند لب  
 تو بگو که نسبت من بر مسیح  
 هست از احمد فزون تر ای ملیح  
 تا که ما این حرف را مصدر کنیم  
 و این جفا جو قوم را بر سرزنیم  
 ما ز دولتهای خود مستحضریم  
 کار بر هر جا رسد ما حاضریم

شاه گفتا نیست این در شأن من  
گر همه میذول گردد جان من  
من به جز حق را نمی دانم معاذ  
او بود کافی مرا حصن و ملاذ  
چون شنیدند این سخن را زان عزیز  
پای بوسیدندش از غم اشک ریز  
جملگی گفتند بالله این حق است  
عیسی وقت است و روح مطلق است  
با همه اعدا که دارد رویرو  
جملگی در قصد نفس و جان او  
باز در دل هستش این گونه غنا  
که ندارد بر دولها اعتنا  
الغرض کون و مکان در اضطراب  
منکسف گردیده نور آفتاب  
قلب آل الله مالا مال خون  
خواست تا طاق فلک افتد نگون  
هفت روز از هر طرف صد گون نوا  
گوئیا گشته قیامت ها پیا  
روز هشتم ساز ره آماده شد  
آنچه بر هر کس بیاید داده شد  
در ادرنه بود آن شه پنج سال  
لیک اهلش بی خبر بودی ز حال  
چون شنیدند از قضا بانگ رحیل  
شد روان از دیده هاشان رود نیل  
کای بهاء قدر تو را نشناختیم



وقت خود را در جهالت باختیم  
 حال کز این خواب بیدار آمدیم  
 از کف ما رفتی ای درّ یتیم  
 چون برون آمد شه ما از حرم  
 سر نهادنش خلایق در قدم  
 کای شهنشاه بلاشبه و نظیر  
 کس نداند تو اسیری یا امیر  
 گر اسیری این جلال و جاه چیست  
 ورامیری این فغان و آه چیست  
 کارهایت حیرت اندر حیرت است  
 سرّ این اسرار هم از غیرت است  
 با فغان و ناله و غم چون دو هشت  
 از ربیع الآخر غرفه گذشت<sup>(۱۴)</sup>  
 از ادرنه شد جمال الله برون  
 دم زد از کل الینا راجعون<sup>(۱۵)</sup>  
 جمله یاران بهاء در آن سفر  
 بود عندالله شصت و شش نفر  
 نه نفر اغصان و اقمار بهاء  
 سیزده تن هم ز انوار بهاء  
 پس چهل با چار ز اصحاب بهاء  
 تسع و عشرینش رجل باقی نساء  
 از ادرنه چون که بیرون آمدند  
 دست بر جبل رضا محکم زدند  
 روز و شب راندند بی آرامشان  
 چون اسیران سوی ارض شامشان

لیک آن ایام مخفی بود کار  
شد در آخر قصد ایشان آشکار  
بر گلیبول چون رسید آن شهریار  
چند روزی ماند آنجا برقرار  
ز آن که آنجا آمد از شهر کییر  
شخص مأموری به نزد این امیر  
داشت آن مأمور از دولت رقم  
آنچه سوزد از تفش لوح و قلم  
بود مأمور آن که شه را با سه کس  
دو برادر یک تن از خدّام و بس  
موسی و هارون دو نور منجلی  
شاه و درویش حقش صادق علی<sup>(۱۶)</sup>  
منفردشان سازد از اصحاب و آل  
تا چه باشد بعد از این او را خیال  
اهل بیت و دوستانش را اسیر  
جمله را راند سوی شهر کییر  
چون شنیدند این خبر اهل حرم  
مشعل شد جانشان از نار غم  
مجمع گشتند دور شاه خویش  
با دل پردرد و اشک و آه خویش  
دامن شه را گرفتند از نیاز  
کالامان زاین قصه عالم گداز  
ای شه از اجباب دورت می کنند  
وین خفاشان قصد نورت می کنند  
کس نداند قصدشان زین کار چیست

ای خدا ما را در این غم تاب نیست  
 با تو ما را از بلاها نیست باک  
 بی تو یک دم می شویم از غم هلاک  
 این جفا میسند بر ما ای خدا  
 کز سر ما سایه ات گردد جدا  
 ما به دیدار تو خوشدل بوده ایم  
 گرچه مرغ نیم بسمل بوده ایم  
 بس بلاها را که با تو دیده ایم  
 همچو صهبای لقمانوشیده ایم  
 حال کز ظلّ تو باید گشت دور  
 بهتر از هر جاست ما را قعر گور  
 آن که دیده طلعت بی چون تو  
 کور گردد گر بیند دون تو  
 هر که دیده از رخت فرخندگی  
 نیست ممکن بی تو او را زندگی  
 بی تو بر فرق دو عالم خاک باد  
 اسم ما از لوح هستی پاک باد  
 گر بنا این است ای جانها فداک  
 خود به دست خویش کن ما را هلاک  
 غرق کن ما را به دریای فنا  
 بعد از این زاین جا گذر کن ای سنا  
 ورنه حق تو که بی پروا شویم  
 همچو ماهی غرق در دریا شویم  
 جمله اغصان عزت اشک ریز  
 کز نظر ما را مینداز ای عزیز

بی تو ما از زندگی سیریم، سیر  
رحم کن بر حالت ما ای مجیر  
ما همیشه بوده ایم امیدوار  
جان کنیم اندر قدم تو نثار  
حالی ما را مکن از خود جدا  
در قدم خویش کن ما را فدا  
ز آن طرف احباب شه از مرد و زن  
اشک ریزان غرق دریای حزن  
سر نهاده هریکی بر روی خاک  
کای حیب العاشقین روحی فداک  
ما به دور شمع تو پروانه ایم  
ما ز غیر وجه تو بیگانه ایم  
برقی از نار جمالت برفروز  
جسم و جان ما به یک تابش بسوز  
بی تو ما را زندگانی نیست سود  
بی جمالت خاک بر فرق وجود  
گر ز تو صوت فراق اصغاء کنیم  
خویشتن را غرق در دریا کنیم  
زانکه ما را ای شه ذوالاحترام  
زندگانی بی تو می باشد حرام  
الغرض از اول خلقت جهان  
این چنین روزی نیامد در عیان  
جمله ذرات جهان در انقلاب  
جمله ارکان زمین در اضطراب  
که چه سان خواهد شدن این دار و گیر

پس چه سان شد قدرت حی قدیر  
 گر یدالله بسته و مغلول نیست  
 سیف قهرش پس چرا مسلول نیست  
 چون شنید این ناله‌ها را وجه رب  
 یک تبسم کرد اندر زیر لب  
 گفت کای یاران برآید از حزن  
 زانکه دستی نیست فوق دست من  
 رغم انف این خسیسان ز من  
 من شما را می‌برم با خویشتن  
 جمله را در فلک خود جا می‌دهم  
 در پناه خویش مأوا می‌دهم  
 خواند شه مأمور دولت را به پیش  
 گفت من ملجأ نیم در امر خویش  
 جمله یاران و اهل خویش را  
 می‌برم با خویش بی چون و چرا  
 گفت نی نی حکم شاهانه شده  
 جز رضا چیزی ندارد فایده  
 شاه ما گفتا شه شاهان منم  
 هرچه میلم باشد آن را می‌کنم  
 لیک ملک من نه از آب و گل است  
 شاهم و پاتخت من شهر دل است  
 جمله شاهان پر کبر و غرور  
 پیش من کوچکنند از چشم مور  
 بهر نظم کار و بار این رمه  
 من شهی دادم به این شاهان همه

تا ز گرگان وارهانند این غنم  
مظهر عدلم شوند اندر امم  
حالیاب بر عکس گشته کارشان  
بدتر از گرگان شده اطوارشان  
عنقریب آید از آنها گرگ تر  
ملک آنها را کند زیر و زیر  
زانکه من هستم شهنشاه جزا  
می دهم بر وفق هر فعلی سزا  
چون که آن مأمور این بطش شدید  
از شهنشاه ملل دید و شنید  
بوسه زد بر خاک پایش زاضطراب  
پس برون شد با هزاران انقلاب  
زد همان ساعت به دولت تلغراف  
آن چه بشنید از شه ما بی خلاف  
آمدش فی الفور از دولت جواب  
حکم حکم اوست از وی سر متاب  
آنچه می گوید همان کن ای فلان  
که نشاید پنجه زد با ارسلان  
آن زمان مأمور سرکش رام شد  
مدعای دوستان بر کام شد  
از ادرنه بود باشه یک نفر  
کرده والی هم رهش در آن سفر  
گفت آن شاهش که بر والی بگو  
ظلم و بیداد عزیز آمد ز تو  
عنقریب آیند و گیرند از دو سو

هم رومیلی هم عراق از دست او  
 من نمی گویم، خدا گوید چنین  
 بعد چندی چشم بگشا و بین  
 در گلیبول جام شه سرشار بود  
 در تلاطم همچه بحر نار بود  
 آن چنان بر عرش قدرت متکی  
 که عدو را نیز در وی نی شکی  
 منکرین هم جمله ناطق یک یک  
 فاسجدوا یا قوم هل فی الله شک  
 آن چنان جالس به عرش اقتدار  
 که زهر مویش چه خورشید آشکار  
 که اگر شاهان عالم بالتمام  
 بر خلاف او نمودندی قیام  
 جمله را از یک اشارت همچه برق  
 سوختی از غرب تا سرحد شرق  
 گه چنین قدرت کند ظاهر زخویش  
 گه در آرد جمله شاهان را ز پیش  
 گه چنان مظلوم سازد خویش را  
 گه به جای شهد نوشد نیش را  
 گر به زندان یا که بر دارش کشند  
 یا که بر وی هرچه خواهند آورند  
 مطلقا بر روی خود ندارد که من  
 می توانم کرد دفع این محن  
 بلکه در اعلی علو ارتضا  
 تن دهد بر تیر باران قضا

اصطبارك فى علو الاقتدار  
افتقارك فى سمو الافتخار  
اقتدار فوق كل الاقتدار  
افتخار فوق كل الافتخار  
ها ارى اهل الثرى واهل الفلك  
يشهدون الكل بان الملك لك  
ليك اندر ديدها باشد غشا  
كانت انت الله تفعل ما تشاء  
هست مقصودم بيان ماجرى  
ورنه كس را كى حد چون و چرا  
الغرض شه در گليول چند روز  
بود نار طلعتش آفاق سوز  
از لسانش موج زن آيات حق  
ظاهر از وجه لميعش ذات حق  
آن چنان ايام بى شبه و نديد  
ديده پير فلك هر گز نديد  
كل قدرت كل زارى اين دو ضد  
بود آن ايام با هم متحد  
زارى از ياران و از احباب بود  
اقتدار از قادر وهاب بود  
در تغنى در ترنى روز و شب  
بر لحن ابدعى ورقاء رب  
كانچنان آيات در كل ديار  
از جمال الله نيامد آشكار  
حبذا از طرز اين ابهى شجر



هرچه بر وی بیشتر آید حجر  
 هر مدر گردد برای او مطر  
 جلوه‌اش گردد دمام بیشتر  
 از بلایا سبز و خرم تر شود  
 از ثمارش جمله عالم پر شود  
 چون در آنجا شد معین آن که شاه  
 با جمیع هم‌رهان پوید به راه  
 آل و اصحاب بهاء شادان شدند  
 از پی ویرانی آبادان شدند  
 که تو با ما باش ای روح بقا  
 هرچه آید بر سر ما گویا  
 بعد از آن، آن هیکل تقدیس ذات  
 با مظاهرهای اسماء و صفات  
 جلوه‌گر از مشرق واپور شد  
 از رخس واپور غرق نور شد  
 بحر اعظم کرد در فلکی مکان  
 شد فلک آن فلک رایک بادبان  
 یا تعالی الله از آن فلک هدی  
 کاندراو ذات خدا شد ناخدا  
 فلک را بگذشت سر از نه فلک  
 گشت خندان بر فلک هم بر ملک  
 ای فلک گرد در تو مهر و مه بود  
 در من اشراق جمال الله بود  
 کاورد از یک نظر و ز یک نگاه  
 بس فلک بی حد ملک صد مهر و ماه

الغرض چون فلک احمر شد روان  
سالخور دریای ابیض شد جوان  
از بشارات قدوم شاه جان  
اندر او هر قطره بگشاده زبان  
که قسم بر آن امیر کن فکان  
که منم، من محیی کون و مکان  
فلک ناری مشرق انوار بود  
واندر آن بحر عظم سیار بود  
روز را سر برد و شب شبگیر کرد  
تا مکان در بندر از میر کرد  
چون که ساکن گشت آن فلک کییر  
سر رسید آن روز میقات منیر<sup>(۱۸)</sup>  
آن منیری که اسیر یار بود  
طیر نار عارض دلدار بود  
در هوای عشق آن ابھی جمال  
ساعتی راحت ندیده بیست سال  
هر دیاری رفته آن بدر منیر  
بوده بزم طالبان زو مستتیر  
خلق را داعی همیشه سوی دوست  
خود گدازان در فراق روی دوست  
تا در آخر حلقه گیسوی دوست  
بر کشیدش خون جگر تا کوی دوست  
چند ماهی در وصال یار بود  
لیک از غم دائماً بیمار بود  
از بلای دوست جانش می گذاخت

یاد هجران استخوانش می گداخت  
 بود تا این محشر عظمی رسید  
 چون بلایای جمال الله بدید  
 بیشتر شد شدت بیماریش  
 سوختی جانها ز آه و زاریش  
 از غم دلدار بس بی تاب بود  
 بی قرار و بی خور و بی خواب بود  
 روز و شب می گفت کای جانان من  
 از فنا یک ممتی بر جان من  
 بعد از اینم تاب هجران تو نیست  
 طاقت آلام و احزان تو نیست  
 تا که تابان است خورشید لقا  
 فانی ام فرمای ای شاه بقا  
 که فنا در وجه تو ای شمس جان  
 بهتر است از صد بقای جاودان  
 بس فغانها از دلش مرفوع شد  
 تا دعایش نزد شه مسموع شد  
 حالت ضعفی عیان شد در تنش  
 که مضر شد در سفینه ماندنش  
 امر شد تا سوی از میرش برند  
 در یسد بیمارداران بس پرند  
 لیک چون بوی فراق شه شنید  
 ناله‌ای از قلب پر حسرت کشید  
 شد به پیش آن کشته ابروی دوست  
 تا دگر باره بیند روی دوست

سر به پای حضرت دلبر نهاد  
بر دل کون و مکان آذر نهاد  
آن چنان نالید از سوز جگر  
که به جان جمله یاران زد شرر  
کای خدای بی شریک و بی نظیر  
روح این خونین جگر را در پذیر  
در بساط امرت ای شاه السنت  
بر نیامد خدمتی ما را ز دست  
محض فضل و جود ای شاه جزا  
این دم آخر ز عبادت شور رضا  
شاه باب مرحمت بر روی گشاد  
دست رحمت بر سر و رویش نهاد  
گفت رو، هر جا که هستی با منی  
از فنا اندر بقایم ایمنی  
پر جان بگشاکه این تن فانی است  
موطن تو کشور روحانی است  
غم مخور ملک بقایت می دهم  
در جوار خویش جایت می دهم  
هر که بردارد به راهم یک قدم  
آن قدم هرگز نمی گردد عدم  
تو که عمری در بیابان فراق  
طاقت اندر هوایم بوده طاق  
من تو را با دست خود پرورده ام  
مرغ بستان لقایت کرده ام  
هیچ کس جز من نداند قدر تو

ای هلال از هجر رویم بدر تو  
 فارغت کردم ز دنیای دنی  
 بعد از این لزال در وصل منی  
 نیست این وصل ترا فصلی ز پی  
 هر که مرد از بهر من گردید حی  
 الغرض آن شاه شاهان بقا  
 کرد سرمستش ز صهبای لقا  
 چون ز دریاسوی ساحل راه یافت  
 هم ز ساحل سوی علین شتافت  
 جسمش اندر تربت از میر ماند  
 لیک جانش جانب فردوس راند  
 خیل کروینش استقبال کرد  
 آشیان نزد علیّ عال کرد  
 روحش از الطاف ابهی شاد شد  
 در وصال از بند هجر آزاد شد  
 هر دمی از این اسیران فنا  
 باد بروی صد بها و صد ثنا  
 بعد از آن، آن فلک فضل و داوری  
 رفت وساکن گشت در اسکندری<sup>(۱۹)</sup>  
 از قضا محبوس بود آنجان نیل  
 خون جگر از هجر آن شاه جلیل  
 از ادرنه چار مه ز آن پیشتر  
 رفته سوی مصر ز امر دادگر  
 چار روزی مانده در مصر ستم  
 کز جفای قنسول ملک عجم

بی گنه در مصر محبوس آمده  
با غل و زنجیر مأنوس آمده  
اربعینی بوده آنجا اشکبار  
نی ز زندان بلکه از هجران یار  
بعد از آنش با غل و زنجیر و بند  
وارد اسکندریه کمرده‌اند  
چند روزی بوده در زندان پست  
همره دزدان و گرگان پای بست  
بعد از آن چون دیده‌اندش بی گناه  
کرده‌اند اظهار عذر و انتباه  
باب رحمت بر رخسار بگشاده‌اند  
جاش در حبس اکابر داده‌اند  
تا کنند از حال او تحقیق تام  
لاجرم بوده در آنجایش مقام  
اندر آن مسکن نبیل خون جگر  
دیده از قوم نصاری یک نفر  
عالم و معروف و مشهور بلاد  
ظاهر از وجهش صلاح و هم سداد  
چون نبیلش دیده ذی قدر و رفیع  
کرده تبلیغش بدین امر منیع  
چند روز کرده با وی گفتگو  
تا شده خرق حجاب از وجه او  
منقطع از آخر و اول شده  
سوی محبوب بهاء مقبل شده  
مهر حق تاییده بر ایوان او

عشق حق آتش زده بر جان او  
 بوده شاکر روز و شب سوی بهاء  
 که مرا بر حبس کردی مبتلا  
 تا مرا بخشی ز غفلت‌ها نجات  
 ساغرم نوشانی از آب حیات  
 هر شب و هر روز، هر دم، هر نفس  
 فکر و ذکر او بهاء بوده است و بس  
 هم‌قفس مانند بلبل با نیل  
 در فغان از هجر محبوب جلیل  
 هم‌نفس بودند با سوز جگر  
 تا شدند از قصه شه باخبر  
 این خبرشان فاش شد وقت غروب  
 صد شرر افتادشان اندر قلوب  
 تا طلوع آفتاب آن شب مدام  
 ناله می‌کردند در بالای بام  
 کای بهاء امشب تو در این ساحلی  
 کی ز حال بی‌کسالت غافل  
 گرچه ما هم در کنار این یمیم  
 لیک ممنوعیم و در سجن غمیم  
 از عنایت یک نظر بر سوی ما  
 و از عطا بگشادری بر روی ما  
 بود فارس نام آن فرخنده ذات  
 شد نیل از حالت او محو و مات<sup>(۲۰)</sup>  
 فارس روح آن شب پر سوز و تاب  
 با دو صد آه و حنین و التهاب

نامه‌ای از خون دل مرقوم کرد  
بس شررها اندر او مکتوم کرد  
کز صفای قلب هر کس خواندیش  
بر شرار عشق حق بنشاندیش  
نغمه‌ها در وی به الحان مسیح  
جانگداز و عقل‌پرداز و فصیح  
مندرج در وی بسی اشعار عشق  
ظاهر از هر حرف او انوار عشق  
هم مناجاتی در او بس جانگداز  
کرده با محبوب خود راز و نیاز  
آنچه او کرده در آن صفحه بیان  
قاصر است از وصف و نعت او زبان  
گوئیا صد سال بوده زاهل‌ها  
مستتیر از وجه محبوب بهاء  
چون نبیل زار آن مکتوب دید  
اشک راند از دیده کای رب مجید  
کنزها مکنوز داری در صدور  
امرها مستور داری از امور  
که کسی را سوی آنها راه نیست  
غیر تو ز آنها کسی آگاه نیست  
اسم تو مفتاح آن خوش کنزهاست  
کز بهاشان جمله عالم پر بهاست  
سابق و لاحق ندارد راه تو  
حدّ و سدی نیست در درگاه تو  
ای بسا کس که دویده بیست سال



حال هم نشنیده بویی از وصال  
 ای بسا شخصی که دیروز آمده  
 روز او از وصال فیروز آمده  
 الغرض چون فارس میدان روح  
 کرد صبح آن لیل را گریان چون نوح  
 او نوشته بود لوح خوش سرشت  
 پس نیل زار مکتوبی نوشت  
 فارس آن مکتوبها را سر بیست  
 پس به هر سو چون غریق انداخت دست  
 تا جوانی از نصاری پیش خواند  
 با هزار آداب در پیشش نشاند  
 گفت خود را پای تا سر هوش کن  
 آنچه می گویم به صد جان گوش کن  
 در بغل بگذار مکتوب مرا  
 با دو صد حکمت به واپور اندرا  
 اندر آنجا تاجداری جالس است  
 دلبر ابهی عذاری جالس است  
 این فلک مات است در رفتار او  
 فلک مشحون است از انوار او  
 هست او را خادمی با این نشان  
 که شباهت نیستش با دیگران  
 دست او مکتوب را تسلیم کن  
 وز من زارش دو صد تعظیم کن  
 پس بگو کای خادم دلدار من  
 رحمتی فرما به حال زار من

من که محرومم ز بزم دلستان  
تو مرا یاد آر در آن گلستان  
بر قدم دلبهر من بوسه زن  
پس بخوان در محضرش مکتوب من  
بعد از آنم از جوایی شاد کن  
از غم هجران مرا آزاد کن  
الغرض با آن مکاتیب آن جوان  
شد به شادی سوی فلک الله روان  
همت خود را بر آن خدمت گماشت  
داد دست خادم الله آنچه داشت  
خادم الله سوی عرش الله شد  
همره مکتوب نزد شاه شد  
خواند مکتوب نبیل اندر حضور  
گشت نازل لوحی از عرش سرور  
آن جوان هم بر لقاء الله رسید  
آنچه عیسایش ندیده بوده دید  
شد محل رحمت رب جلیل  
داده شد بر دست او لوح نبیل  
فلک دیگر بیش از این فرصت نداد  
در همان دم رو به سوی ره نهاد  
بعد از آن مکتوب فارس در حضور  
خوانده شد در محضر رب غفور  
طرفه مکتوبش بسی مقبول شد  
لوح اعظم بهر او منزول شد  
لیک مانع گشت تقدیر از وصول

گرچه قصد فارس آمد در حصول  
 چون که رافع گشت راجع سوی او  
 همچو گل آمد شکفته روی او  
 چشم رافع را ببوسید از شعف  
 کز جمال الله تو گشتی پرشرف  
 بعد از آن پرسید از رافع بنام  
 حال شاه و دوستانش را تمام  
 بعد از آن بگرفت توقیع نیل  
 خواند اشکش شد روان چون رود نیل  
 بود یک آیه اشاره سوی وی  
 چون که دید او را دوباره گشت حی  
 آتش عشقی فتادش در وجود  
 کز لهیبش سوخت هر بود و نبود  
 هم در آن ایام بیرون شد ز بند  
 آتشی اندر نصاری در فکند  
 گشت از زندان خلاص و همچو نار  
 شعله زد بر جان سگان دیار  
 انقلابی در نصاری در فتاد  
 گویا ماینشان محشر فتاد  
 اکثری واقف براین مطلب شدند  
 منقلب از ابن، سوی اب شدند  
 ز آن طرف هم آمد آن رعنا جوان  
 از ملاقات بهاء آذر به جان  
 او هم اندر خلق بی‌انبار بود  
 شهره قسطنطین ساعت‌ساز بود

گفتی آن کس که مسیح او را پسر  
بوده من دیدم رخش با این بصر  
نار او در دیگران هم بر فروخت  
چندتن از کیش سابق دیده دوخت  
شد ندیده عاشق روی بهاء  
قبله دل گشتشان کوی بهاء  
این چه رخسار است ای سبحان پاک  
دیده و نادیده جانش شد فداک  
الغرض تا چند روز و چند شب  
گاه آرام و گهی با تاب و تب  
بود آن فلک فلک سیما روان  
اندر آن دریای بی حد و کران  
تا حصار شهر عکاشد پدید  
کاوست شهر محبس رب مجید  
خواستند آنجای یاران چار تن  
منفصل سازند از شه ای حزن  
تا که آنها بی کس و تنها روند  
مبتلای حبس در قبرس شوند  
حضرت سیاح با مشکین قلم  
باقر و غفار غرق بحر غم<sup>(۲۱)</sup>  
هر یکی اندر محبت بی بدیل  
هر چه گویم وصفشان باشد قلیل  
چون که عازم شد شه بی چند و چون  
کاید از آن فلک پر حسرت برون  
وان اسیران را گذارد در فراق

ناله‌ها برداشتند از احتراق  
 سر نهادندش به زاری در قدم  
 کی قدیر بی‌نیاز ذوالکرم  
 بی‌جمالت زندگانی چون کنیم  
 چون خیالت را ز دل بیرون کنیم  
 گر شویم اندر حضورت ریز ریز  
 به ز یک دم فرقت تو ای عزیز  
 دیگران را باز پائی هست باز  
 که به سویت آید از راه دراز  
 ما اسیران، مرغ پر بشکسته‌ایم  
 بی‌دل و زندانی و پاسبان  
 ای خدا، قبرس کجا، عکا کجا  
 شد ز ما یک باره گی قطع رجا  
 نی ز شهر تو سفیری می‌رسد  
 نی ز احوالت خیری می‌رسد  
 نی نسیمی جانب ما می‌وزد  
 گر بسوزیم از فراق تو می‌سزد  
 منقلب شد قلب‌ها از حالشان  
 عرش حق بگریست بر احوالشان  
 جمله اغصان عزت با حرم  
 بهر ایشان اشک ریزان لاجرم  
 بلکه هر خشک و تری در بحر و بر  
 ریخت بر احوالشان خون از بصر  
 کی خدا داد از وداع باز پس  
 اندر آن ساعت تو خود فریادرس

از چنین بزمی کسی چون دل کند  
ترک فردوس لقا را چون کند  
چون بلای طلعت تو ای فرید  
شد بلای دوستانت هم شدید  
الغرض شه امرشان بر صبر کرد  
رفت و گریانشان بسان ابر کرد  
عبد غفار بهائی زان چهار  
چون که شد محروم از دیدار یار  
در دلش افروخت مصباح جمال  
رفت فوق عرشه آن فلک عال  
گفت یارب عرصه بر من گشت تنگ  
زندگانی بی توام تنگ است، تنگ  
بوده ام شش سال در درگاه تو  
روز و شب روشن ز مهر و ماه تو  
وز جمال غصن اعظم بهره ور  
روز و شب در خدمتش بستم کمر  
هم ز نور عارض نجم هدی  
بوده قلبم مستتیر ای مقتدا  
هم ز نور طلعت سلطان روح  
موج زن اندر دلم بحر فتوح  
هم ضیاء الله را چون بدر تام  
داشتم اندر بغل هر صبح و شام<sup>(۲۲)</sup>  
هم ز انوار دگر زان بحر نور  
بوده هر دم در دل من صد سرور  
ای خدا این گونه پروردی مرا

ماهی بحر لقا کردی مرا  
 حالی از بحر م بیرون انداختی  
 وز تلبیل روح من بگداختی  
 رفتی و بر صبر خواندی مرا  
 خوش به جان انداختی آذر مرا  
 نیست از امر توام بالله گریز  
 لیک صبرم رفته بر باد ای عزیز  
 خود همی دانی مرا تقصیر نیست  
 جز به بحر افتادم تدبیر نیست  
 یا بهائی گفت با صوت بلند  
 خویش را از فلک بر دریا فکند  
 چون که شه آن ماجرا از دور دید  
 یک نگاهی کرد و آهی برکشید  
 گفت از هر جا که بیرون می‌رویم  
 باعث اهلاک قومی می‌شویم  
 هر که عاشق شد به روی مهوشم  
 یا نمایم غرق یا در خون کشم  
 عشق رویم را چنین است اقتضا  
 بر قضای من بیاید شد رضا  
 نامدم از لامکان سوی مکان  
 جز برای جذب قلب سالکان  
 می‌کنم مجذوبشان، مفتونشان  
 غرقشان سازم، کشم در خونشان  
 تا نمایم قابل دیدارشان  
 تا نمایم مشرق انوارشان

تا ره‌انم از کمنند خاکشان  
تا کشانم فوق نه افلاکشان  
در مقام قرب بدهمشان نشست  
کاندرو افلاک چون خاک است پست  
نامزد کردم ولا را بر بلا  
تا نیامزد به الا حرف لا  
غیر واقف نیست بر اسرار من  
واژگونه می‌نماید کار من  
لیک اگر قدری بصر گردد جدید  
هر دمی بیند دو صد سر جدید  
آن زمان داند که کارم محکم است  
بحر حکمت در امورم مدغم است  
اقتضا دارد که اینگونه امور  
در بساط من بیاید در ظهور  
تا نمایند اهل عالم اعتراف  
که منم غیب هویت بی‌خلاف  
زانکه امر انبیا را دیده‌اند  
هرگز این اطوارها نشنیده‌اند  
چون ندارند آن بصیرت، آن شکوه  
که مرا بر من شناسند این گروه  
کرده‌ام بر خرق عادت‌ها قیام  
تا که حجت بر جهان گردد تمام  
خرق عادت کی بود شق القمر  
زانکه او را بهر دل‌هانی ثمر  
گر سما را آورد کس بر زمین



نیست اعظم تر از این آیت بین  
 که جوانی با چنین عقل و رشد  
 دست و دل از زندگانی برکشد  
 گفته در قرآن خداوند یقین  
 مرگ خواهد هر که هست از صادقین<sup>(۲۳)</sup>  
 این زمان بگذشته کار از خواستن  
 خود به دست خویش می رانند تن  
 گشته از جذب بهاء پیش از اجل  
 مرگ اندر کامشان همچون عسل  
 الغرض از بهر آن دل پُرشرار  
 خون چکید از دیده اغیار و یار  
 چون معلق شد چو مرغ اندر هوا  
 از غمش نالید کل ماسوی  
 اهل عصمت با همه یاران شاه  
 بهر او خونین جگر با اشک و آه  
 آن چنان افروخت در دلها شرر  
 که فرامش شد بلاهای دگر  
 انقطاعی دیده شد از آن جوان  
 کز خجالت مرد روح رهروان  
 چون که شد در قعر دریا سرنگون  
 خیل غواصان کشیدندش برون  
 عمیری از نو داد او را کردگار  
 ماند از وی این حکایت یادگار<sup>(۲۴)</sup>  
 یا مجبین افتحوا ابصارکم  
 وحدوا اعلانکم واسرارکم

لو اخذتم حبّ محبوب السننا  
ینضح ممّا بکمل الإننا<sup>(۲۵)</sup>  
فی لهیب النار هل یوجد برد  
هل شهدتم نار فی ماء جمّد  
لا و محبوب البهی المستقر  
تعرف الاشیاء جمیعاً بالأثر  
لو یکن اقوالنا عین العمل  
ربنا فی القرب یعطینا محل  
نزهوا عمّا سوی الابهی بصر  
فاشهدوا سرّ الخفی المستر  
اوقدوا فی القلب مصباح اللقا  
فاصعدوا حالاً الی عرش البقا  
فاخرقوا الاحجاب عن وجه القلوب  
فانظروا ریح العطا یا فی الهبوب  
فاشربوا فی الحبّ اکواب البلا  
شرب غفّار البها روح الولاء  
الغرض آن روز را با صد گزند  
شاه و لشکر وارد عکا شدند  
در جمادی الاول غرفه ز سال  
وارد عکا شد آن شاه جلال<sup>(۲۶)</sup>  
من چه گویم کاندرا آن روز ورود  
بر بهاء و اهلشان چه رونمود  
آل و اهل الله را همچون غنم  
می شمردندی یکایک دم به دم  
که مبادا خویش را بیرون برند

بی خبر کاینان اسیر دلبرند  
 ای فلک مهر منیرت خون نشد  
 جمله اطباق تو وارون نشد  
 هیچ می دانی کیانند این گروه  
 خسروان لامکانند این گروه  
 در مکان این نوعشان جا می دهی  
 در چنین جاشان تو مأوا می دهی  
 از قدم تو روز و شب گردیده ای  
 این چنین مظلوم هرگز دیده ای؟  
 کو کند با جمله عالم عطا  
 جمله عالم کند با وی خطا  
 خاک برفرق تو ای دهر دنی  
 کس ندیده درتویک دم روشنی  
 تو همیشه پروری فرعون را  
 خوار سازی موسی بی عون را  
 پروری نم رود در ظل ظلیل  
 واندر آتش افکنی جسم خلیل  
 بر یهود نحس بخشی اقدار  
 روح عیسی را کشی بالای دار  
 ملک بخشی بر ابو جهل دنی  
 وز ستم دندان احمد بشکنی  
 تاج عزت را نهی فرقی یزید  
 تا حسین از ظلم او گردد شهید  
 اهل بیت زمرة اهل زنا  
 ساکن اندر قصر عزت باغنا

اهل بیت شاه ابھی در به در  
در سر بازار در هر رهگذر  
گاه از ری سوی بغدادش کشی  
گه به روم از جور و بی دادش کشی  
گه به سوی کشور شامش کشی  
هر طرف ناخواه و ناکامش کشی  
از قدم کار تو این بوده است، این  
بر تو بادا لعن ربّ العالمین  
رذل پروردن همیشه کار توست  
وز ارذل رونق بازار توست  
رذل تر از تو نباشد در وجود  
ای رفیق اهل طغیان و جحود  
ارذل از تو آن که شد خواهان تو  
چشم خود را دوخت بر احسان تو  
با خدای خود چه کردی ای دنی  
که به یاران و محبانش کنی  
الغرض کردندشان در یک حصار  
بر همه بستند در را استوار  
قطع کردند آب و نان را چند روز  
زان سلاطین بقا، ای دل بسوز  
سینه جای پیرهن باید درید  
در بلا و سجن این شاه فرید  
زانقلات مسکن و آب و هوا  
جمله افتادند یک باره ز پا  
غیر آن شه جملگی عیان شدند

وزمرض چون هیکل بی جان شدند  
 فوت شد از آن مرض زایشان سه تن  
 اولی بوالقاسم بی ما و من<sup>(۲۷)</sup>  
 بوده از اهل عراق و شهر نو  
 در هوای عشق جانش در گرو  
 جز بهاء نشناخته هرگز کسی  
 نامده ناظر به هر خوار و خسی  
 از همه آرایش این کون، پاک  
 جمله دنیا در برش چون مشت خاک  
 بهر حق گشته ز شهرش در به در  
 با فرح آن بحر عزت را گهر  
 هر دو گشته در بیابان ها دو سال  
 تا رسانده دست حقشان بر وصال  
 چار سال اندر ادرنه غرق نور  
 در فنای قرب سلطان ظهور  
 چون همیشه بود سائل از خدا  
 که کند در پای جانان جان فدا  
 آن چنانش عاقبت گردید کار  
 با دو تن آمد بلاگردان یار  
 او برفت و آن دو تن بعد از سه روز  
 سوختند احباب را از حزن و سوز  
 دو برادر هر دو رعنا و جوان  
 در محبت هر دو مشهور جهان  
 هفت بودند ابتدا از یک پدر  
 از بهاء هر هفت را در دل شرر

زاهل کاشان این وفا کیشان ها  
اکبر ایشان رضای با رضا<sup>(۲۸)</sup>  
در محبت مستقیم و پهلوان  
دستگیر و رهنمای رهروان  
شد شرفیاب لقماندر عراق  
بعد از آن شد قسمتش جام فراق  
در فراقش آتشش اندر دل فتاد  
نطق بر تبلیغ امرالله گشاد  
آنقدر دم زد ز جانان آن اسد  
تا که شد محبوس ارباب حسد  
با غل و زنجیرش اصحاب خطا  
جای دادندش به سجن ارض طا  
همچه شیرش جای در انبار شد  
لیک کی از کار خود بی کار شد  
روز و شب سرگرم ذکر یار بود  
بی خفا تبلیغ امرش کار بود  
اکثری گشتند از وی مهتدی  
بر بهاء گشتند چون وی مقتدی  
مدتی چون شیر در زنجیر بود  
آن رضا راضی بر آن تقدیر بود  
تا که در انبار عمرش سر رسید  
پر زد و بر سدره دلبر رسید  
غرق شد در بحر انوار بهاء  
شاد شد روحش ز دیدار بهاء  
وین دو تن را کز خداوند انام

باقر روح است و اسماعیل نام<sup>(۲۹)</sup>  
 مشتعل شد جانشان بعد از رضا  
 شد به کاشان تنگ بر ایشان فضا  
 هر دو با هم سوی بغداد آمدند  
 از ملاقات بهاء شاد آمدند  
 هر دو تن خیاط و کامل ز آن هنر  
 ز آن هنر بودند دائم بهره‌ور  
 زانکه تن پوش مبارک هر چه بود  
 با همه اثواب اغصان و دود  
 قسمت خیاط‌باشی آن دو بود  
 که بدوزند از وداد آن سه وجود  
 روز و شب این بود دائم کارشان  
 مست از صهای وصل یارشان  
 چار سال از وصل ابهی شاد کام  
 این چنین بودند در دارالسلام  
 چون شه از بغداد عزم راه کرد  
 این دو را هم از کرم همراه کرد  
 هر دو تن مشغول خدمت در سفر  
 از گل صد برگ، خندان روی‌تر  
 در همه جا همراه ابهی بُدند  
 تا بدین سان وارد عکاشدند  
 هر دو را بوده است در دل دایما  
 کای خدا یک فضل خاصی کن به ما  
 این دو را از یک دگر منما جدا  
 تا شویم این هر دو یک بارت فدا

چند روزی چون که در عکای یار  
آمدند آن دو برادر برقرار  
یک شبی با هم بنا گذاشتند  
دست خود را بر دعا برداشتند  
کای خدا ما را به خود قربان نما  
هم به اغصانت بلاگردان نما  
ما دو تن را کن قبول اندر فدا  
وین بلا از خود بگردان ای خدا  
چون که بُد باراستی آن قرع باب  
شد دعاشان در بر شه مستجاب  
چند روزی اندکی کردند تب  
از شکایت، وز دعا بستند لب  
هر دو در یک شب فدا کردند جان  
در قدم خالق کون و مکان  
آتش غم در قلوب افروختند  
بلکه قلب الله را هم سوختند  
مسلمین از دفنشان مانع شدند  
کاین جماعت کافرند و فاسدند  
جایشان نی در قبور مسلمین  
داد از بی داد و ظلم ظالمین  
آن که از یک حرف او کل رسل  
منبعث گشتند و هادی سبیل  
اهل فرقان دوستانش را چنین  
منع کردند از قبور مسلمین  
روح پاک مصطفی اندر جنان



می‌کند از دست این امت فغان  
 کای منافق‌ها دلم را خسته‌اید  
 خویش را بر اسم من وابسته‌اید  
 نی کتاب محکمم را حاملید  
 نی به امر مبرم من عاملید  
 من شما را داده‌ام وعده لقا  
 تا شوید آگه به اسرار بقا  
 حالیا غیب لقا کرده ظهور  
 شاه اقلیم بقا کرده ظهور  
 در شما ظاهر فزون از بیست سال  
 وز شما هرگز ندیده جز ملال  
 آنچه با او کرده‌اید از ظلم و جور  
 هست دریایی که او را نیست غور  
 عروة الوثقیای من بگسیختند  
 آبرویم را بر حق ریختند  
 هیچ نسبت بر شما نبود مرا  
 از شما بیزارم اندر دو سرا  
 آن که من هستم ورا کهتر عیب  
 می‌کنیدش حبس ای قوم عنید  
 نسبت کفر و فساده می‌دهید  
 اعتماد خویش بر من می‌نهیید  
 جهلکم حتی متی فاستبصروا  
 قبل اتیان العذاب استغفروا  
 لا تکونوا فی فناء خائین  
 واسع غفرانه للثائین

قد اتی بالحق ما لا تزعمون  
قائلاً یا لیت قومی یعلمون  
باری اندر خارج اهل قبور  
یک مکان کنند بهر آن دو نور  
هردوتن دریک محل مدفون شدند  
متصل چون لیلی و مجنون شدند  
دست در آغوش هم، آن هر دویار  
بهره بردند از لقای کردگار  
ز آن دو بایند اتحاد آموختن  
متصل گشتن به هم بی دوختن  
روحشان بر عرش جان مرفوع باد  
باد هجر از شطرشان ممنوع باد  
کاین سه تن هر سه شهیدان رفتند  
طیر نار مشتعل وجه اللهند  
هریکی را گوید ارواح ملک  
کای فلان یا لیتنا کنا معک  
چون که از احباب رفتند این سه تن  
یک دعا نازل شد از شاه زمن  
هر که خواند او را ز مردن شد خلاص  
جز به سوی وصل او این المناص  
این دعا از زاری اصحاب بود  
قصده تسلیم در این باب بود  
تا که هر چه ظاهر آید از قدر  
در پندیزد بی ملال و بی کدر  
الغرض حبسی به این شدت شدید

زاوَلِ خَلْقِ جِهَانِ چشَمی ندید  
 مَن ز تَفصیلش لسانم قاصر است  
 حضرت محبوب دانای سر است  
 این بود معنی ایام شداد  
 کامده نازل در الواح سداد  
 دوستان زاین داستان عبرت برید  
 جامه صبر و سکون را بردید  
 فکر در سجن شه دوران کنید  
 وز بالای خویشتن نسیان کنید  
 شاه ما با این همه سجن شدید  
 باز گوید دم به دم هل من مزید  
 ظاهر است از جمله الواح این کلام  
 جمله شاهان فدای این غلام  
 هر که باشد مدعی حب دوست  
 اتصافش لاجرم بر وصف اوست  
 در بلا و نزهت و صبر و سکون  
 در رضا و شوق و در کل فتون  
 یا که باید فعل او سرمشق کرد  
 یا که باید ترک حب و عشق کرد  
 زانکه از محض کلام و ادعا  
 نیست حاصل هیچ کس را مدعا  
 دوستان طرز وفا پیشه کنید  
 در هوای خویش اندیشه کنید  
 در هوای عشق حق پران شوید  
 متصف بر وصف آن جانان شوید

پایتمان هرگز نلغزد از بلا  
ز آن که فانی می شود این ابتلا  
عزت و ذلت همیشه فانی است  
آن چه باقی، دلبر روحانی است  
عزت امرش به جان طالب شوید  
تا به کل ما سوی غالب شوید  
دوستان محزون مباشید از حرج  
زانکه اینک می رسد از حق فرج  
و عده حق است در وی خلف نی  
هر شبی را هست یک صبحی ز پی  
گر همه عالم بیند بر تو صف  
ناصر امر بهاء شو لا تخف  
زانکه نصر حق بود با ناصرین  
هر جزا با فعل می باشد قرین  
گر دودل یک دل شود در حب ها  
می رباید کوه اعظم را ز جا  
ای بهاء ای کاشف کل کروب  
بذل کن حب بدیعی بر قلوب  
تا که دل از حب تو روشن کنند  
جمله آفاق را گلشن کنند  
منتهی آمد به حب الله کلام  
حب او ما راست مرجع والسلام<sup>(۳۰)</sup>

## یادداشت‌ها

۱. درباره «هشت جنت» به یادداشت‌های فصل ششم در صفحات بعد مراجعه فرمایید.
۲. منظور از شهر کبیر مدینه اسلامبول است که حضرت بهاء‌الله از اول ربیع الاول ۱۲۸۰ هـ ق / ۱۶ آگست ۱۸۶۳ م تا ۱۹ جمادی الثانی ۱۲۸۰ هـ ق / اول دسامبر ۱۸۶۳ م، یعنی به مدت چهار ماه در آن اقامت داشته‌اند. لوحی درباره ایام جمال قدم در اسلامبول در «مائدة آسمانی، ج ۴، ص ۳۶۹» به طبع رسیده است.
۳. مقصود از «سفیر اعظم ملک عجم» میرزا حسین خان سپهسالار قزوینی است. برای ملاحظه شرحی درباره او به ذیل «سفیر عجم» در «رحیق مختوم، ج اول» مراجعه فرمایید. و نیز نگاه کنید به یادداشت‌های فصل سیزدهم و «بهاء‌الله شمس حقیقت، ص ۵۹۹ - ۶۰۱» و «مائدة آسمانی، ج ۴، ص ۱۱۰».
۴. مقصود هشتم ربیع الثانی سنه ۱۲۸۵ هـ ق / ۲۹ جولای ۱۸۶۸ م است.
۵. مقصود نزول لوح ملاح القدس در پنجم نوروز سنه ۱۲۷۹ هـ ق / ۲۶ مارچ ۱۸۶۳ م در مزرعه و شاش نزدیک بغداد است. متن این لوح در «آثار قلم اعلی، ج ۵، ص ۱۷۶ - ۱۸۵» به طبع رسیده است.
۶. مقصود مجد الدین ابن میرزا موسی کلیم است. مادر مجد الدین دختر جناب شیخ سلطان کربلانی بود. مجد الدین با صمدیه، صبیئه حضرت بهاء‌الله که مادرش مهد علیا، مادر میرزا محمد علی ناقص اکبر و میرزا بدیع الله بود، ازدواج کرد. مجد الدین عداوت شدیدی با حضرت عبدالبهاء داشت و همو بود که میرزا محمد علی ناقص اکبر را به مخالفت با حضرت عبدالبهاء وادار نمود. مجد الدین صد سالی زندگی نمود و به ذلت و حقارت به فلج مبتلا شده، به دیار دیگر شتافت. حضرت ولی امرالله در توفیق مورخ نوروز ۱۱۳ بدیع درباره مجد الدین چنین می‌فرمایند:

«...مجد الدین لعین محرک ناقض اکبر میثاق رب العالمین به ذلتی مبین به اسفل السافلین ساقط گشت. این عدو لدود و خصم حقود و بغض مجسم که از قلم میثاق جمال رحمن به مظهر شیطان موصوف و در اطوار و حرکات و مسلک و رفتارش رجعت سید لثیم اصفهانی که یحیی بی حیا را در ایام جمال ابهی اغوا نمود، پس از صعود نیر آفاق به کمال تدلیس و تزویر و عزمی راسخ در هدم میثاق الهی همت بگماشت...».

و نیز نگاه کنید به توفیق مورخ نوروز سنه ۱۱۱ بدیع در «توقیعات مبارکه، ص ۵۷۸ - ۵۷۹».

۷. اشاره است به سه برادران تبریزی: حاجی حسن، حاجی جعفر و حاجی تقی.

شرح احوال این نفوس در «تذکره الوفا، ص ۱۲۲ - ۱۲۵» آمده است.

۸. شرحی درباره حاجی جعفر تبریزی در ذیل «یکی از اصحاب در مفارقت

محبوب الهی حنجر خود را به دست خود برید» در «رحیق مختوم، جلد ۲» مندرج است. و نیز نگاه کنید به «بهاء الله شمس حقیقت، ص ۵۹۷».

۹. مقصود جناب آقا سید اسماعیل زواره‌ای ملقب به ذبیح است. شرحی درباره

او در ذیل «ذبیح کعبه وفا» در «رحیق مختوم، جلد اول» مندرج است. و نیز نگاه کنید به مطالب فصل چهاردهم در این یادنامه.

۱۰. این ابیات در پاورقی «ظهور الحق، ج ۴، ص ۳۳۶ - ۳۳۷» نیز آمده است.

۱۱. مقصود شیخ صادق یزدی است که شرح احوال او را حضرت عبدالبهاء در

«تذکره الوفا، ص ۴۳ - ۴۴» مرقوم فرموده‌اند. و نیز نگاه کنید به «ظهور الحق، ج ۴، ص ۳۳۶».

۱۲. مقصود آقا محمد حسن کاشانی فرزند آقا عابد شهرباف است. نگاه کنید به

«ظهور الحق، ج ۴، ص ۳۳۶».

۱۳. مقصود آقا علی مسگر کاشانی معروف به علی عرب است. نگاه کنید به

«ظهور الحق، ج ۴، ص ۳۳۶».

۱۴. عدد "غرفه" به حساب ابجد برابر با ۱۲۸۵ است. مقصود روز ۱۶ ربیع الثانی سنه ۱۲۸۵ هـ ق / ۱۶ آگست ۱۸۶۸ م است.

۱۵. اشاره است به آیه قرآنی شماره ۹۳ در سوره انبیاء در قرآن مجید.

۱۶. اشاره است به درویش صدق علی که شرح احوالش در «تذکره الوفا، ص ۳۶ - ۳۸» آمده است.

۱۷. «مرغ نیم بسمل» تمثیلی است که در «امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۴۸۷» درباره آن چنین آمده است: «مثل مرغ بسمل (یا) نیم بسمل. طیان. پیچان. ز غمت چو مرغ بسمل شب و روز می طیدم چو به لب رسید جانم، پس از این دگر تو دانی.»  
(عطار)

۱۸. اشاره است به میرزا آقای منیر، ملقب به منیب که در «تذکره الوفا، ص ۱۴۴ - ۱۴۶» شرح حالش مذکور است. و نیز نگاه کنید به «بهاء الله شمس حقیقت، ص ۶۱۵ - ۶۱۶». در این مقام یکی از الواح حضرت بهاء الله خطاب به جناب منیب را مندرج می سازد. درباره این لوح، جناب فاضل مازندرانی در «اسرار الآثار، ج ۱، ص ۱۸» چنین مرقوم داشته اند:

«و از مشاهیر مسمیان به نام آقا در این امر و مذکور در آثار میرزا آقا منیر کاشی است که در الواح و آثار به لقب منیب ذکر می باشد و خطاب به وی در یکی از الواح صادر در ادرنه که آغاز بروز داستان میرزا یحیی ازل را شرح می دهند و وی را با لطافت بیان امر به سیر در بلدان می فرمایند و او به صدور لوح مذکور مسافرت در بلاد ایران نموده، ابلاغ اولی امر را به انجام رساند و مورد ملاحظت و عنایت گردید، چنین مسطور است:

"هو الله [تعالی] شأنه التقدیس. این نامه این مسجون است به اسم منیر و قمیص یوسف مصر الهی...».

متن کامل لوح مزبور که در «مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۳۸، ص ۹۳ - ۹۶» نیز به طبع رسیده، به شرح ذیل است:

## هو الله تعالى شأنه التقديس

این نامهٔ این مسجون است به اسم منیر و قمیص یوسف مصر الهی است به کلمهٔ بصیر. قمیص غلام کنعانی بصر ظاهر بخشید و قمیص غلام رحمانی بصر باطن بخشود. فیا طوبی لک بما جعلک الله بصرک الیوم حدیداً. زفرت قلبت مشهود و حرقت فؤادت معلوم و انک فی کلّ ذلك اقتدیت بنفسی و ورد علیک فی سبیلی ما ورد علی جمالی. در سبیل محبوب دمی نیاسودی و ساعتی نیارمیدی، چه مسافت‌های بعیده که مقابل وجه پیاده طی نمودی و چه بادیه‌های صعبه که با رجل حییه دویدی، جمیع در نظر بوده و خواهد بود. و حال هم به معاشرت انفس افسرده و هیاکل پژمرده و عباد محتجبهٔ مرده مبتلا شده از محضر انس و مقررّ قدس دور مانده. ولکن چون مراد ما اراد الله بوده و مقصود ما قصد به الله و مشیت ما شاء و قضی کل مطلوب بوده و محبوب خواهد بود. انشاءالله در کل ایام انام را به ذکر ربهم المهیمن العلام متذکر دارید.

اگرچه کوثر حیوان قسمت معشر حیوان نه و تسنیم رضوان رحمان نصیب اهل ضلال و خسران نخواهد شد و المخلصون یشربون عن خمر الی کانت من انامل القدس معصورا، ولکن چون اریاح رحمتیه الهیه در هیوب است و نفحات قدسیهٔ فضیله در مرور، شاید جمعی به سلسبیل عرفان از کدورات اکوان طاهر شده، به مقرر امنع ارفع ایقان درآیند و به لقاء جمال رحمان فایز شوند. و این ایام باید به کمال خضوع و خشوع و عبودیت صرفه مابین عباد مشی نمایند، چه که ظهور امر و استقرار انفس ضعیفه منوط به این امور است و این است نصر حقیقی، چه که اعدا به مکرری ظاهر شده‌اند که ابلیس متحیر شده، فسوف تعرف و تکون من المطلاعین.



و اگر سیر بلاد را مصلحت دانید، مجراست، ولكن به کمال حفظ، چه که حفظ آن جناب اهمّ امور بوده و اگر از قضایای وارده در این ارض بخواهید مطلع شوید، تالله عجز القلم بل کل شیء عن ذکره. ای کاش از امّ متولد نمی‌شدم و از ثدی لبن مطهر نمی‌نوشتیدم و یا بعد از بلوغ اظهار امرالله نمی‌نمودم، چه که سبب و علت بغضای اعدا این رتبه بوده و خواهد بود. فوالذی طیر طیر البقاء فی صدری، بسیار جهد نمودم که اصلاً اظهار امری نشود و ناس را در مقرّوهم بگذارم، ولكن الروح ما ترکنی فارغاً و اقامنی علی الامر و انطقنی بین السموات و الأرضین.

باری، به شأنی ظلم وارد شده که در امکان شبه آن ممکن نه و مع ذلك قلم کذب برداشته و افعال نفس خبیث خود را به جوهر تقدیس نسبت داده‌اند. چون ملاحظه نمودند که این فضل مشهود را ستر ممکن نه و لابدّ جمیع ناس اکمه نیستند، البته صاحبان بصر حدید یافت می‌شود که بین شمس و ظلّ و موجود و معدوم فرق گذارند، لذا در قطع شجره کمر بستند و چون خود را خائب و خاسر مشاهده نمودند، جمیع ظنون خود را در اطراف به اسم این عبد شهرت دادند که شاید به این سبب غلّی در صدور القا نمایند، چه که جمیع ناس را بی‌تمیز و شعور یافته‌اند. از جمله اخوی نوشته به اطراف که برای لقمه نان از من تجنب نموده‌اند. حال ملاحظه نمایید که هیچ رذلی چنین سخن می‌گوید، وانگهی نسبت به نفسی که اگر جمیع ثقلین بر مضیفش وارد شوند و الی آخر الآخرین متنعم شوند، آثار کره مشاهده نمایند تا چه رسد به منع. از این بیان معلوم است که به چه درجه بر ضرّم قیام نموده‌اند و چه مقدار بر تضییع امر مستقیمند. ذرهم فی کفرهم و کذبهم یلعبون. حیف است قلم به ذکر جعل و افعالش بیالاید. این کاش تفصیل اول این امر را تمام به آن جناب ذکر می‌نمودم تا معلوم می‌شد که چه مقدار عنایت درباره او شده و چه رتبه بر کفران نعمت قیام نموده. باری، انشاءالله در امرالله چون جبل حدید ثابت و راسخ باشید. (انتهی)

- برای ملاحظه لوح جمال قدم درباره جناب میرزا آقای منیب کاشانی به «مائده آسمانی، ج ۴، ص ۳۵۶ - ۳۵۸» مراجعه فرمایید.
۱۹. اشاره به وصول کشتی جمال قدم و همراهان به بندر اسکندریه در مصر است.
۲۰. اشاره است به فارس خوری (کشیش اهل سوریه) که با نبیل زرنندی مسجون بوده است. برای ملاحظه شرح مطالب درباره فارس به «محاضرات، ج ۳، ص ۲۷ - ۳۰» و نیز به مندرجات فصل سوم این یادنامه مراجعه فرمایید.
۲۱. جناب مشکین قلم، میرزا علی سیاح مراغه‌ای، آقا محمد باقر قهوه‌چی و آقا عبدالغفار نام چهار نفری است که از ادامه سفر با حضرت بهاء‌الله محروم شده، به قبرس فرستاده شدند. برای ملاحظه شرح این وقایع به کتاب «بهاء‌الله شمس حقیقت، فصل ۳۰» مراجعه فرمایید.
۲۲. مقصود، ضیاء‌الله برادر میرزا محمد علی ناقض اکبر است. برای ملاحظه شرح احوال او به «قاموس توفیق صد و هشت، ص ۱۵۴» مراجعه فرمایید.
۲۳. اشاره به آیه شماره ۹۴ در سوره بقره در قرآن است که می‌فرماید: «فتمنوا الموت ان کنتم صادقین».
۲۴. برای ملاحظه شرح احوال جناب عبدالغفار اصفهانی به کتاب «بهاء‌الله شمس حقیقت، ص ۶۰۵» و «تذکره الوفا، ص ۵۹ - ۶۰» مراجعه فرمایید.
۲۵. اشاره است به مثل «کل انا یرشح (او ینضح) بما فیه» (معجم کنوز، ص ۱۷۶) که یادآور مثل فارسی است که می‌گوید: «از کوزه همان برون تراود که در اوست». «امثال و حکم، ج ۱، ص ۱۴۲».
۲۶. ورود حضرت بهاء‌الله و همراهان به عکا در تاریخ ۱۲ جمادی الاول سنه ۱۲۸۵ هـ ق مطابق با ۳۱ آگست ۱۸۶۸ م بوده است.
۲۷. مقصود، صعود جناب ابوالقاسم سلطان آبادی است که شرح احوالش در «تذکره الوفا، ص ۱۶۸ - ۱۶۹» مسطور است.
۲۸. مقصود جناب پهلوان رضای کاشانی است که شرحی از احوالش در «تذکره الوفا، ص ۱۶۵ - ۱۶۶» مندرج است.

۲۹. برای ملاحظه شرح صعود جناب آقا محمد باقر و جناب آقا محمد اسماعیل به «تذکره الوفا، ص ۱۶۵ - ۱۶۷» مراجعه فرمایید.

۳۰. ذیل این فصل را به درج لوحی از جمال قدم که از لسان میرزا آقاخان خادم الله عزّ صدور یافته، اختصاص می‌دهد که در شرح وقایع حرکت از ادرنه و استقرار در مدینه عکا است. فقراتی از این لوح در کتاب «حضرت بهاء‌الله، ص ۱۹۵ - ۱۹۷» نیز به طبع رسیده است. متن لوح مزبور چنین است:

«این عبد فقیر معروض می‌دارد که اگرچه تفصیل حرکت از ارض سرّ و بلایای وارده در آن ایام از ذکر و بیان و خامه و بنان خارج است لم یحصیها الاّ الله ربّی و ربّ کلّ شیء، ولکن حسب الامر مختصر عرض می‌شود که شبی از شب‌ها - پنج ساعت گذشته - امر فرمودند که جناب اسم الله جمال با دو نفر همراه ایشان که قاصد حرم مقصود بودند، در همان وقت از شب بروند، مال بگیرند و از آن ارض خارج شوند. این بنده متحیر که سبب چیست.

حسب الامر مأمور شد و حضرات علی الصباح خارج شدند. بعد از چند ساعت از حین خروج ایشان، آمدند و استفسار احوالشان نمودند که چه شدند و کجا رفتند. جواب مختصری ذکر شد و رفتند. یوم بعد بغتة ساعت هشت جمیع احبا را از تاجر و غیره که در سوق مشغول بودند، جمیع را گرفته به باب بردند و حبس نمودند و اطراف بیت را بغتة ضباط عسکریه گرفتند و از باب شخصی آمد خدمت غصن اعظم معروض داشت که حسب الحکم باید به گلی بولی تشریف ببرند. دیگر چه عرض کنم که چه واقع شد، به قسمی که جمیع آن چه در بیت بود، به اسم حراج به تاراج رفت و بعد در سرایه به اصحاب ذکر کردند که هر که بخواهد، در محل خود برود و به کسب و تجارت خود مشغول شود. دوازده نفر که در خدمت حضرت ابهی به ادرنه وارد شده‌اند، باید در خدمتشان بروند، باقی خود مختارند. نفسی قبول توقف نمود و جمیع از اشیاء و اسباب و اوضاع خود گذاشتند و مفارقت اختیار نمودند. مخصوص چند نفر تاجر بودند که سنه قبل وارد ارض سرّ شده

بودند، کلّ از اسباب خود گذشتند و ضرر کلی بر آن نفوس وارد شد و مبلغی اسباب را به قیمت بسیار نازل فروختند و نفوسی که خریدند، در دادن وجه تعلّل نمودند و ایشان معطل نشدند و از مال گذشتند و به جنود اجلال ملحق شدند و یک نفر هم خود را فدا نمود که ولوله در شهر افتاد و اکثری از قناسل دول به حضور آمدند و بسیار سخن‌ها به میان آمد. فرمودند که این سفر حتم است و باید برویم، علی الله فی کلّ الامور توکلی.

باری، اگر بخواهم تفصیل بیانات حضرات را معروض دارم، به طول خواهد انجامید، ولكن بسیار به محبت آمدند و تفصیل امور را کلاً و طراً به جمیع دول نوشتند و در روز حرکت غوغای غریبی برپا شد. با هفتاد و دو نفر از ارض سرّ به ارض سجن توجه فرمودند. دیگر چه عرض کنم که در راه چه حالت خوشی دست داد. والله جمیع به مثل آن که به عیش می‌روند و دیگر چه عرض کنم از آیات بدیعه که در هر حین ظاهر و هویدا می‌گشت، فیالیت کنت معنا. و بعد وارد گلی بولی شدیم. عمر افندی مین باشی مخصوص با پنج نفر اون‌باشی وارد شدند. معروض داشت، باید به عکا تشریف ببرید. بعد در بآبور لمسه [وآبور دولت نمسه] متوجه سمت عکا شدیم. قرب به مدینه فلک ایستاد و [جمال قدم] به قایق تشریف آوردند و چهار نفر را از حضور منع نمودند. جناب سیاح و جناب مشکین قلم و آقا محمد باقر و آقا عبدالغفار. عمر افندی مذکور داشت که: مأمورم، این چهار نفر را به قبرص ببرم. حضرات به ناله آمدند. بعد از چند دقیقه مفارقت، جناب آقا عبدالغفار خود را از عرشه کشتی به بحر انداخت، فیالروحاً من حبه و انقطاعه و توکله و استقامته و بعد به عکا وارد شدیم.

در قشله عسکریه منزل دادند و شب ورود چیزی در حرم نبود. پاشا شام فرستاد و آن هم به اطفال داده شد و هوا در شدت حرارت و گرمی و آب شور و غذاهای مخالف، دیگر معلوم است که چه گذشته، ولكن از فضل الهی در کمال روح و ریحان بوده و هستیم. فسوف ینصر الله عباده بالحق و انه

موفی وعده و انه بكلّ شیء علیم. چنانچه هر چه در الواح قبل در تفصیل انقلاب ارض سرّ مرقوم، کلّ ظاهر شد. آنچه هم از نصرت که مرقوم شده، البته ظاهر خواهد شد و سه نفر در این ارض غربت و سجن فدا شدند. دو برادر جناب باقر و اسمعیل علیهما رحمة الله و عنایتة دست به گردن هم در یک شب فدا شدند. از اول ابداع تا حال چنین امری واقع نشده که دو برادر به این قسم متحداً متفقاً از ارض تیره به مقر اطهر منیر طیران نمایند، طوبی لهما و لاصلاب حملهما و لرحم خرجا منه. تفصیل عنایاتی که دربارهٔ ایشان ظاهر شد، حال نمی توانم عرض کنم، چه که السبیل مقطوع و القلم ممنوع و هم چنین جناب آقا ابوالقاسم از اهل سلطان آباد. با همهٔ این بلاها فی الحقیقه در کمال راحت و روح و ریحان بودیم، چه که به لقا فائز بودیم، ولكن محزون از طرف احبای عراق، چه که از حضور دور بودند و به بلای دیجور مبتلا، ولكن چون که لله و فی الله بوده، بأسی نیست و حزنی نه.

و اما آن چه دربارهٔ جناب آقا سید مهدی نوشته بودید، در حین رجوع مشافههٔ به ایشان امر شد که در کمال ستر باشند. به این جهت معاشرت نکرده اند و دیگر در ثبوت بعضی از احباب نوشته بودید، نحمد الله و نشکره بما جعل اولیائه ثابتاً علی امره و راسخاً فی حبه.

و دربارهٔ جناب زین دستور العمل خواسته بودید. فرمودند، الیوم تکلیف کلّ، صبر بر قضایا و انتشار ذکر الهی است مابین عباد به حکمت محضه و قضایای متوالیه و بلاهای متواتره نفوسی را که فی الحقیقه از کوثر حیوان آشامیده اند، منع ننماید. اگرچه زحمت ایشان فوق قوه واقع شده، ولكن چون مرجع امور به حقّ است، آن چه وارد شده، سهل است. به هر محل از بلاد که مصلحت بدانند، مکتوب بنویسند و بفرستند و چون اصل شجره از اریاح قضائیه در نموّ است، لذا اوراق هم در حرکت. احزان کلّ و بلاهای کلّ معلّق به اصل شجره است. فسوف ینزل ما یفرح به قلوب احبائه.

جمع را فرداً فرداً تکبیر و سلام برسانید، مخصوص نفوسی که آثار استقامتشان منتشر شده و عندالله مذکور گشته. اگر ممکن بود، به کلّ توقیع ارسال می‌شد، ولکن این ایام مقتضی نیست، چنانچه مشاهده می‌کنید و دیگر به هر مدینه که رسیدی، احبای الهی را تکبیر برسان و بگو که الیوم یوم ثبوت و نصرت است، به هیچ وجه محزون نباشید، چه که آنچه وارد شد، از قضاهای محتومه بوده و در الواح قبل ذکر شده. فسوف یظهر حکمة ما ظهر و نحن فی شکر مبین.»

و نیز نگاه کنید به لوح دیگر حضرت بهاءالله در «مائدة آسمانی، ج ۴، ص ۳۵۶ - ۳۵۸» و الواح مندرج در ذیل عنوان «تبعید از ادرنه برای عکا و شداید در سفر دریا و سجن عکا» در «امر و خلق، ج ۲، ص ۲۸۷ - ۲۹۲».

## فصل پنجم

### اشعار نبیل اعظم زرنندی

### شهادت جناب غصن اطهر

#### توضیحات

جناب اشراق خاوری شرح احوال جناب میرزا مهدی غصن اطهر را مرقوم داشته و آن شرح تحت عنوان «حضرت غصن الله الاطهر - المخلوق من نور البهاء» در سنه ۱۲۷ بدیع در ۲۵ صفحه در طهران انتشار یافته است. در یادداشت‌های جناب اشراق خاوری نیز چنین آمده است که:

«...غصن الله الاطهر میرزا مهدی برادر حضرت عبدالبهاء است. پدر بزرگوارش جمال قدم و اسم اعظم جل جلاله و مادرش سرکار نواب ورقه مقدسه علیا حرم محترمه جمال قدم جل جلاله است. مشارالیه در سال ۱۲۸۷ هـ ق / ۱۸۷۰ م در حین تلاوت قصیده عز و ورقائیه<sup>(۱)</sup> و توجه به ساحت اقدس حق تعالی از بام قشله به زیر افتاده، به شهادت رسید و سن مبارکش در آن اوان بیست و دو سال بود. برای تفصیل بیشتر به رحیق مختوم [ج ۲، ص ۲۰۰ - ۲۰۸] مراجعه شود.

روز وفات و صعود آن بزرگوار مقارن غروب روز ۲۳ ربیع الاول سال مزبور، مطابق با ۲۳ جون سال ۱۸۷۰ میلادی بود.

الواح متعدده از قلم جمال قدم جل جلاله به اعزاز مشارالیه نازل، از جمله پس از سقوطش از بام قشله در ضمن لوحی می‌فرمایند، قوله تعالی:

اشعار نبیل اعظم زرنندی شهادت جناب غصن اطهر

«هذا يوم فيه استشهد من خلق من نور البهاء اذ كان مسجوناً بايدي الاعداء...»

(انتهی)

شرح احوال و شمه‌ای از آثار مبارکه درباره جناب غصن اطهر در کتاب «ماکن تاریخی بهائی در ارض اقدس، ص ۱۲۱ - ۱۲۴» نیز به طبع رسیده است. درباره اشعار نبیل در شرح شهادت جناب غصن اطهر، جناب اشراق خاوری چنین نوشته‌اند که: «...نبیل زرنندی در ضمن قصیده‌ای، به تفصیل شرح احوالشان را به نظم آورده و در این مقام عین آن مثنوی نقل می‌شود، زیرا نسخه آن کمیاب است و حاوی نکات مهمه تاریخیه است.»

### مثنوی نبیل زرنندی درباره حضرت غصن اطهر

صرصری جنیید از شطر قدر  
کامد از وی ملک جان زیر و زیر  
کرد بر هر باغ و بستانی مرور  
منقعر شد از وی اشجار سرور  
روز روشن را چو لیلِ داج کرد  
بحر خون از هر دلی موج کرد  
جاری از هر بحر چندین نهر کرد  
قطره‌ها را بر مثال بحر کرد  
نهرها بر هیئت سیار سیل  
نعره زن بر هر طرف کردند میل  
کای تمام کائنات از خشک و تر  
شعله‌ور آئید از این اعظم شرر  
کز وی ارکان حقایق بر فروخت



ذاب گشت و آب گشت پاک سوخت  
 یک شرر هم شد نصیب جان من  
 کاین چنین شد مشتعل ارکان من  
 جان، جگر را ز آن شرر بگداخته  
 از وی آذرگون مداوا ساخته  
 تا ز وی مرقوم سازد این خبر  
 کز تمام خلق بگدازد جگر  
 نهر خون جاری است ز آنسان از دلم  
 کز رقم ممنوع گردیده قلم  
 غفلتی ای دل ز اشک و آه کن  
 ذکری از احوال غضن الله کن  
 آن که نارش سوخته اکباد را  
 ساخته لبریز خون هر واد را  
 گرچه ذکرش نیست لایق زین لسان  
 لال از وصفش لسان مخلصان  
 آن که مداحش خدای اکبر است  
 کی ورا لایق مدیح دیگر است  
 لیک این مسکین دل پر اضطراب  
 یکدلی دارم ازین ماتم کباب  
 ره ندارم چون سوی دیدار او  
 خویش را تسکین دهم زاذکار او  
 ورنه بعد از وی رمادم بر دهن  
 گر بخواهم رانم از عالم سخن

چارده مه در عرا نالیدهام  
سپیل‌ها جاری شده از دیدہام  
تارسم بر وصل آن ابھی شجر  
چینم از اغصان اعلایش ثم  
با سرور دل به قربانش شوم  
جان نثار جملہ اغصانش شوم  
حالیہا اینم ثم شد ای خدا  
کہ نویسم غصنی از وی شد جدا  
کاش هرگز از عدم می‌نامدم  
یا کہ کاش از پیش فانی می‌شدم  
کاین چنین ذکر نیارم در رقم  
چون کنم مقهور در دست حق  
می‌گذارد چون منی را در جهان  
چون تویی را می‌برد ای غصن جان  
جان فدای نامت ای غصن بھی  
از حنین و احتراقم آگهی  
نیستم بعد از تو راضی یک نفس  
کہ بمانم مبتلا در این قفس  
هین بخوہ از دوست ای بحر حیات  
تا دہد زودم از این زندان نجات  
پر و بالی خاص و ممتازم دہد  
وز کرم سوی تو پروازم دہد  
اولین طیرم کند کز تیرہ خاک

سوی کویت پر زند ای روح پاک  
 تا جمالت بینم ای غصن بقا  
 وز بهاء نوشانیم کأس لقا  
 گر چنین باشد مرادم حاصل است  
 ورنه جاری جوی خونم از دل است  
 می‌پسندی که رسم بر وصل یار  
 وندر آن بزم‌ت بینم باده خوار  
 می‌پسندی آندم ای غصن غفور  
 من در آن جا و تو غایب از حضور  
 می‌پسندی کاندلر آن مأوای تو  
 باشم و خالی بینم جای تو  
 نی نی از مهر و وفایت دور باد  
 بی‌جمال تو دو چشمم کور باد  
 وصل می‌خواهم ولی با بود تو  
 تا خورم جام وصال از جود تو  
 بی‌جمال مه‌رت ای غصن بقا  
 کی گوارايم شود جام لقا  
 ای بهاء جانم فدای صیر تو  
 تا کی آتشبار باشد ابر تو  
 غیر آل الله دیگر کس نبود  
 وین همه حبس و اسیری بس نبود  
 کاین قلوب پاک نادیده فراق  
 در رسد این داغشان بالای داغ

نی به حقت قلب عالم لایزال  
این چنین داغی ندیده تا به حال  
زانکہ ہر داغی دواپی داشته  
ہر علیی یک شفایی داشته  
لیک این داغ ای خداوند مجید  
ہست درمانش بہ عالم ناپدید  
کی چنین طلعت دگر پیدا شود  
تالقایش شافی دلہا شود  
گرچہ بر ہرچہ بخواہی قادری  
لیک نشکید دل از ہر نادری  
جز فنا این داغ را نبود دوا  
کن دوایم ای فدایت ماسوی  
خواستم ذکری کنم از غصن تو  
آن کہ بود آیینہ وار حسن تو  
سیل دیدہ بر شط آبم فکند  
شط ہجر خون بہ گردابم فکند  
ساعتی بیرون ز گردابم نما  
تا کنم ذکری از آن میر عما  
چون کہ این در ظاہر آمد از صدف  
بود دایم تیر قہرت را ہدف  
چون کہ از طا با حریم خویشتن  
سوی بغداد آمدی ای ذوالمنن  
داشت این غصن مکرّم چار سال

کز بلا بروی دگر گون گشت حال  
 در اوان هجرتت بیمار شد  
 رفتی و هجر تو او را یار شد  
 بود وصل تو دوی درد او  
 خار هجرت شد قرین ورد او  
 از وریست ای امیر ذوالکرم  
 ماند دور از غصن اعظم در حرم  
 در فراق کورد ناله هفت سال  
 تا مقدر گشت بهر او وصال  
 غصن اکبر با حرم شد سوی او  
 در شگفت از سوی وصل روی او  
 آن دو غصن سدرهٔ اعضای دل  
 چون به هم گشتند چون جان متصل  
 گویا بودند یک جان و بدن  
 چون دو تن رفتند در یک پیرهن  
 انس بگرفتند با هم آن چنان  
 که دمی از هم نگشتندی نهان  
 هر یکی بگرفته خوی آن دگر  
 هر یکی حاکی ز روی آن دگر  
 چشم اگر بودش لطافت اندکی  
 آن دو را در هر جهت دیدی یکی  
 تا که هر دو با حرم هودج نشین  
 خارج از طهران چون نخل آتشین

دوست گویان سوی بغداد آمدند  
وز ملاقات بہاء شاد آمدند  
چونکہ بعد از ہفت سال آن غصن جان  
گشت از دیدار جانان شادمان  
شد مطرّز سدرہٴ روح رخش  
فرّ حق ظاہر ز روی فرّخش  
روز و شب ہمراہ غصن اعظمت  
چون دو طیر روح اندر محضرت  
شمس و جہت روز و شب بی افتراق  
داشت بر آن مہ جینان اشتراق  
مستظل در ظل غصن اعظمت  
چون دو نہر روح جاری از یمت  
مجلس احباب زایشان پر ز نور  
طالع از رخسارشان شمس سرور  
پنج سال این گونہ در دارالسلام  
از لقاشان دوستانت شاد کام  
تا ز تقدیر تو ای شاہ قدیر  
ساز رہ شد جانب شہر کییر  
این دو غصن اطہرت چون مہر و ماہ  
نور بخش بزم یارانست بہ راہ  
بود بس مستور این غصن منیر  
اندکی شد شہرہ در شہر کییر  
جوہر ابہائی از وی در فروز

شد جمال فضل او عالم فروز  
 گرچه اندر ظاهر از اطفال بود  
 لیک وجهش مشرق اجلال بود  
 در وفا و حلم و مهر و حوصله  
 متصف بر وصف ابهی یکدله  
 گرچه عالم را رخس پر نور داشت  
 لیک دست قدرتش مستور داشت  
 تا که نامحرم نبیند روی او  
 نشنود هر مغز مشکین بوی او  
 چون که ارض سر مکان الله شد  
 دست وصف از دامنش کوتاه شد  
 هر دمی ظاهر به یک طرزی جدید  
 لیک درچشمی که حق کردش حدید  
 گشته فاتح باب‌های بسته را  
 نطق او مرهم قلوب خسته را  
 منکشف هر نکته معضل از او  
 مشکلات سالکان منحل از او  
 مه به مه، هفته به هفته، دم به دم  
 بر شؤن ابدعی می‌زد قدم  
 هرچه شمس فضل بر وی پیش تافت  
 لعل انوارش تلثلاً بیش یافت  
 هر مسافر کامدی از ره جدید  
 چون شدی این غصن ابه‌ایش پدید

زنگ تحدید از دلش زائل شدی  
سوی تقدیس ہدی نائل شدی  
سال آخر در ادرنہ این کمین  
زان مکرم غصن ربّ العالمین  
بس ثمرہای معانی چیدہام  
بس امارات بزرگی دیدہام  
کہ یکی در خوردِ حدّ حرف نی  
در خور این آب صافی ظرف نی  
فاش می دیدم کہ بگشودی دهن  
عاشق و معشوق در یک پیرهن  
مشعل در عشق او اہل سلوک  
مستقل در نفس چون قطب ملوک  
ہر کہ دیدی سن او با آن بیان  
قدرت اللہ را در او دیدی عیان  
چون کنم زین ماجرا لال است دل  
از جنود حزن پامال است دل  
ہر الف کز یاد قدش می کشم  
الف الف از وی فروزد آتشم  
بہر او ہر نقطہ ای پامی نہم  
داغ ہا بر کلّ اعضا می نہم  
چون خلد جیم جمالش در دلم  
از شرر، ہم دست سوزد ہم قلم  
چون نویسم دال دورانش ز غم



می شوم فی الحین یسان دال خم  
 های چشمانش چو آرم در گمان  
 می شود قدم چو ابرویش کمان  
 ای که میم ملک مجدت میم تو  
 ای جهان‌ها جان و دل تسلیم تو<sup>(۲)</sup>  
 های ابهای هویت‌های تو  
 از هزاران سر تراب پای تو  
 دال دیمومیست و دین دال تو  
 ای سلاطین بندهٔ اجلال تو  
 یا یمن وهم یقین از یای تو  
 ای دو عالم غرقهٔ دریای تو  
 بار الها حق این غصن طهور  
 که مرا نوشان ز صهای سرور  
 کی شوم مسرور جز از روی او  
 ساکنم کن از کرم در کوی او  
 تا از آن چشمی که او بیند ترا  
 بینمت من نیز ای میروری  
 لایق دیدار تونی این بصر  
 این بصر کی بیندت خاکم به سر  
 هر که دیدت یک نظر طیار شد  
 در هوای قدس جان سیار شد  
 ما همه بالله به دعوی کاذبیم  
 نی تو را مجذوب ای خوش جاذبیم

ورنہ بہر تیر آن غصن شرف  
می شدیم از روح جان ودل هدف  
در قدم سدرہ قربان می شدیم  
ہم بلا گردان اغصان می شدیم  
ای خدا باشیم تا کی در دروغ  
از صفای صدقمان بخشان فروغ  
رحم فرما بر دل مجروح ما  
کن قبول از فضل احسان روح ما  
این پریشانی مرا ندهد امان  
تا سخن پایان رسد یا مستعان  
در ادرنہ چون کہ این غصن جلال  
مشرق شمس لقا شد پنج سال  
دفتر آفاق را بر ہم زد  
گاہ بر صحرا، گہی بر یم زد  
در حضورت بود او ہم مستمر  
تا شدی در حصن عکا مستقر  
گشت در عکا مبدل خوی او  
شمس دیگر جلوہ کرد از روی او  
خوی خلقی نیم جو در وی نماند  
دامن از گرد حوادث برفشانند  
شد بہ کلی حاکی از وجہ قدم  
شد پیا در خدمت اللہ چون خدم  
راقم آیات وحی اللہ شد

روز و شب یکتا ندیم شاه شد  
 گاه گاهی بهر جذب سالکان  
 می شدی در بزم احبابش مکان  
 هر که یک مجلس شدی با او قرین  
 می شدی کل وجودش آذریں  
 آن چه می گویم ز کس نشنیده ام  
 بلکه با این چشم گریان دیده ام  
 هفت مه چون شاه در عکا بماند  
 این پریشان را به بزم وصل خواند  
 بود از فضل ملیک مستدام  
 در لقا هشتاد یک روزم مقام  
 بارها آن غصن روح انورم  
 سایه افکند از عنایت بر سرم  
 هر دمی حاضر شدش اندر حضور  
 دیدمش موج مانند بحور  
 قلب او مستغرق دلدار او  
 عکس قلبش ظاهر از رخسار او  
 بحر معنی موج زن در صورتش  
 وه چه خوش آراست دست قدرتش  
 لوح محفوظ الهی هیکلش  
 گشته آسان از بهاء هر مشکلش  
 چشم بسته از شؤونات جسد  
 روز و شب سرگرم از خمر احد

رستہ از آسایش خود بالتمام  
کرده بر اعلائی امرالله قیام  
می شدی با هر که یک دم رویرو  
از وفا بگماشتی همت بر او  
تا دهد از عالم ملکش صعود  
بخششش پرواز در جو شہود  
ای مہین غصن بہاء شمس الہدی  
ای ہزاران جوہر جانست فدا  
ای بہ قربان وفا و حلم تو  
جملہ معلومان فدای علم تو  
ای فدای صبر و عفو و بخششت  
ای فدای جملہ حالات خوششت  
ای بقربان تبسم ہای تو  
وان تکلم ہای جان بخشای تو  
گر ہزاران درد و رنج و ابتلا  
داشتی ای شاہ اقلیم ولا  
باز ہم چون صبح بودی مبتسم  
وہ ندانستم لقایست مغتنم  
جان فدایت گر چنین دانستمی  
رشتہ جان را بہ جلت بستمی  
پیش از آن کز طلعتت گردم جدا  
در قدمت می نمودم جان فدا  
می نمی دانم ز من تقصیر شد

یا چنین تقدیر از تقدیر شد  
 عهدها بهر لقایت ناصبور  
 حال باید بردن این حسرت به گور  
 هشت مه نالیدم اندر کوهسار  
 در فراق دوست در شب‌های تار  
 تا که از حق یافتم اذن حضور  
 وارد عکاشدم با صد سرور  
 چون که یک شب رفت قوم کافرون  
 با ستم کردندم از عکابرون  
 ره ندادندم رقیبان سوی تو  
 تا ببینم بار دیگر روی تو  
 کاشکی می‌دیدمت یک بار نیز  
 می‌نمودندم از آن پس ریز ریز  
 آه دست از دامنست کوتاه شد  
 قلب پر حسرت قرین آه شد  
 مرحمت فرمای ای غصن قدم  
 زود پروازم بده سوی عدم  
 آن عدم کاصل قدم آنجا بود  
 زانکه در آنجا تو را مأوا بود  
 چون کنم دستم زهر سو کومه است  
 روح پاکت از دل من آگه است  
 کاش اذنم می‌شد از شاه زمن  
 تا چو پروانه بسوزم جان و تن

تا مگر یک بار بینم روت را  
بشنوم یک نفحہ مشکین موت را  
حایل من گشتہ اکنون این جسد  
از میان بردارش ای ربّ احد  
شعلہ دل سرفرازی می کند  
جان من با خویش بازی می کند  
دم بہ دم ز آن غصن روح الطقم  
رشتہ مطلب درآید از کفم  
بی دلم ای دوست معذورم بدار  
از لقای خویش مسرورم بدار  
لیک از آن ابھی لقا کان غصن جان  
دم بہ دم می نوشد از جانم نہان  
چونکہ در عکا مکین شد شہ دوسال  
جام این غصن قدم شد مال مال  
آن چنان مست آمد از خمر لقا  
کہ ندانستی سر از پا مطلقا  
روز و شب با وجہ رحمن روبرو  
وحی سبحان دم بہ دم نازل بر او  
ساعتی زین شغل اگر بودش فراغ  
زاشتیاق افروختی همچون چراغ  
می شدی مستانہ در بالای بام  
با بہاء گرم مناجات و کلام  
اندر آن حالت اگر صد تیغ و تیر

می‌شدی وارد بر آن وجه منیر  
می‌بودی هیچ از خود باخبر  
تا که ظاهر آیدش ز آنها اثر  
بود این سان تا که از هشتاد و هفت  
هم محرم، هم صفر بگذشت و رفت  
لیل جمعه وز ربیع اولین  
اربع و عشرین شد و قد حان حین  
آن زمان آن شمس افلاک وصال  
اول اثنین و عشرینش ز سال  
نیم ساعت چون که بگذشت از غروب  
مست شد از باده ربّ الربوب  
بی تأمل بر بساط الله شد  
عاشقانه در حضور شاه شد  
بود هر شب آن دمّش وقت لقا  
که نویسد وحی سلطان بقا  
چون که شه بر طلعتش دیده گشود  
سخت مستبشر دید از جام شهود  
قامتش را همچو رستاخیز دید  
جامش از خمر قدم لبریز دید  
آیت قربان بر او منزول دید  
روحش از بحر فدا مقبول دید  
گفت شه کای مهدی سرمست یار  
رو که امشب با تو ما را نیست کار

با تو کار و بار ما انجام شد  
رو به بام اکنون کہ وقت بام شد  
از لسان اللہ چہ این بشری شنید  
شد بہ بام آن غضن ابہای مجید  
با مناجات و دعا ہمراہ شد  
محو و مدہوش جمال اللہ شد  
آنقدر غرق نیاز و راز شد  
تا در دیگر بہ رویش باز شد  
با طرب آن سرو روح خوش خرام  
مشی می فرمود در بالای بام  
مست از جام لقامی زد قدم  
لیک چشم انورش بر روی ہم  
در لسان با نغمہ ہائیشہ اش  
آتشین ایبات و رقائیشہ اش  
تا بہ مضمون بکل البسط خواند  
بر کشید آہی و اشک از دیدہ راند<sup>(۳)</sup>  
کای بہاء من سالہا این خواندہ ام  
این بیان از منطق جان راندہ ام  
بودہ ہر دم این منای جان من  
ای ملیک روح و ای جانان من  
کہ شوم مبسوط با کل وجود  
در قدمت خالی از گفت و شنود  
چیست عصیان من ای رب ودود



که زمن این فعل نامد در شهود  
 هین قرین با فعل کن قول مرا  
 از کرم برگو، قبول است، اندر آ  
 تا که جان در مقدمت قربان شود  
 ره برای رهروان آسان شود  
 من بیازم روح خود با انجذاب  
 تا شود بر دوستانت فتح باب  
 زانکه از رخسارشان هستم خجل  
 که نکردمشان به وصلت متصل  
 خدمتی از دست من ناید دگر  
 جز که جانبازی کنم ای دادگر  
 تا شود ره باز بر احباب تو  
 بر لقا واصل شوند اصحاب تو  
 هین ز لطف خویش روحم در پذیر  
 باز کن ره را به این مشیت فقیر  
 چون مناجاتش به این عنوان رسید  
 نغمه‌ای از لحن غیبانی شنید  
 کی شده خویم سراسر خوی تو  
 صد جهان جان، فانی یک موی تو  
 هست یک مویت به پیشم در جهان  
 بهتر از چندین جهان پر روح و جان  
 لیک چون بس صافی و روشن دلی  
 بهر جان بازیم الحق قابلی

ریخت در راہم چو دریاہای خون  
شد بہ پایم وہ چہ سرہا سرنگون  
تا کہ شد اعلیٰ و قدوسم فدا  
لیک خود ہستم گواہ ای مقتدا  
کز قدم تا حال این سدرہ مجید  
چون تو قربانی بہ راہ خود ندید  
ای رسا قامت این خلعت تو را  
بس قبولی، بس قبولی، اندر آ  
اندر آ، آفاق را پر نور کن  
راہ را بر عاشقان مفتوح کن  
بر احبایم مجلی چون تو نیست  
پس سزای این شفاعت جز تو نیست  
اندر آ، ای طرفہ محبوب بہاء  
اندر آ، ای عین مظلوم بہاء  
اندر آ، ای مشرق جود بہاء  
اندر آ، ای مایۃ سود بہاء  
اندر آ، ای تازہ بستان بہاء  
اندر آ، ای نو گلستان بہاء  
اندر آ، ای سبز خط نور بہاء  
اندر آ، ای کنز مستور بہاء  
چون بہ گوشش نغمہ محبوب شد  
مرغ جانش پر زد و مجذوب شد  
یک در چہ بود در بالای بام

شد در او ناگه معلق چون حمام  
 آن که محبوب بهاء را عرش شد  
 منبسط در آستان چون فرش شد  
 آن که تاج خسرو لولاک شد  
 در محل رجل شه چون خاک شد  
 شد ز بام آن طیر قدسی منهبط  
 در فناء الله بکلی منبسط  
 در هبوطش صیحه زد روح الامین  
 «عرش ابھی باژگون شد بر زمین»<sup>(۴)</sup>  
 شد همین یک مصرعش تاریخ سال  
 یا تعالی الله ازین جاه و جلال  
 اندر آن ساعت که از بام اوفتاد  
 خواست کز هم باشد ارکان بلاد  
 آسمان می خواست کافتد بر زمین  
 که اشارت کرد آن شه از یمین  
 کای زمین، وی آسمان ساکن شوید  
 بر قضای مبرمم را کن شوید  
 کس نکرد این کار، من خود کرده‌ام  
 بهر اینش زابتدا پرورده‌ام  
 من به دست خود فدایش کرده‌ام  
 روح بخشش ماعدایش کرده‌ام  
 بی رضایم کی فتد برگ از شجر  
 این که ما را بود غصن پرثمر

گو کہ در ظاہر جدا از سدرہ شد  
سدرہام را عون گردید و عضد  
سدرہام را سبزی با اعزاز کرد  
صد ہزاران باب بستہ باز کرد  
چون صدا شد مرتفع، اہل حرم  
مضطرب گشتند پرسنان لاجرم  
کہ چہ بود، از چہ برآمد این صدا؟  
زیر لبشان گفت خلاق ہدی  
مہدی من بود شد قربان من  
پر زنان شد جانب رضوان من  
چون بہ سر رفتندش انوار حریم  
شد بہ پا از ہر طرف حشری عظیم  
منہدم دیدند غصنی را بہ خاک  
کہ بگفتش روح حق روحی فداک  
چون نویسم کان زمان چون بود حال  
برگ ریزان جملہ اغصان جلال  
آن یکی سویش برادر گوروان  
وان یکی کای جان مادر الامان  
آن یکی نالان ز جان کی جان عم  
جان من بادت بلاگردان غم  
دیگران گریان کہ ای آقای ما  
باد قربانت ہمہ جانہای ما  
او ہمی ناظر بہ رخشان چون قمر

که ندارد این حکایت‌ها ثمر  
 سال‌ها من طالب این بوده‌ام  
 با رضا این راه را پیموده‌ام  
 شادمانم من، شما نیز این زمان  
 شادمان باشید بهرم، شادمان  
 شادمان باشید، وقت شادی است  
 کاین جوان را موسم دامادی است  
 بهر من حور شهادت عقد شد  
 لیک مهرش بذل روح نقد شد  
 آن زمان برداشتندش از زمین  
 لیک غلغل در یسار و در یمین  
 مرتفع کردند چون جان پیکرش  
 جایگه دادند اندر بسترش  
 غصن اعظم بر قدم شاه فتاد  
 وز شفا در محضر الله لب گشاد  
 گفت شاه دعه بر به در جواب  
 کانچه حق خواهد همان باشد صواب  
 غصن اعظم چون که بشنید این بیان  
 بر قضاء الله رضا آمد ز جان  
 جمله را شه بر رضا فرمود امر  
 جمله نوشیدند زان فرخنده خمر  
 سرخوش از این خمر زیشان مام او  
 کز دگرها در فزوده جام او

خدمت محبوب عالم با ادب  
سجدہ کردو عرض کرد ای وجہ رب  
کردی آیا از من این قربان قبول  
داد شاہش مژدہٴ قرب و وصول  
کافرین بر طینت نورانی ات  
شاد شو، مقبول شد قربانی ات  
بایدت از این عنایت افتخار  
بر سموات و زمین لیل و نہار  
شکر کن محبوب خود را با سرور  
کز تو ظاہر شد چنین اغصان نور  
باشد از این غصن و غصن اعظمت  
صد ہزاران فخرها بر عالمت  
گشستہ از شرق تو انواری پدید  
کاین جهان ہمتایشان ہرگز ندید  
سجدہ کردو گفت کای ربّ شاکرم  
تا بقا دارم بہ ذکرت ذاکرم  
در دو عالم ای خداوند جلیل  
بر سر ما باد این ظل ظلیل  
وجہ ابہای تو ما را کافی است  
ہر مرض را طلعت تو شافی است  
بعد از آن گفتندش ای غصن منیر  
حاضر آریمت بر ربّ قدیر  
یا کہ شہ حاضر شود بر بسترت

سایه اندازد ز رحمت بر سرت  
گفت محبوب روانم امر اوست  
هر چه آن محبوب خواهد، آن نکوست  
شاه بر بالینش آمد ساعتی  
از لقای خویش دادش راحتی  
عاشق و معشوق با هم در عیان  
گفتگو کردند بی نطق و بیان  
کاندر آنجا راه نی بیگانه را  
شاه خلوت کرد خلوت‌خانه را  
در گذر از این سخن ای خون جگر  
بیش از این خود را مزن بر جان شرر  
بعد از آن شه رفت و او تنها بماند  
سرگران از باده ابهی بماند  
شب گذشت و گشت طالع روز غم  
مطلع گشتند یاران نیز هم  
زان که شب فرمان نداد آن شاه جان  
که شوند آگه جمیع دوستان  
روز گردید و تمامی اشکبار  
آمدند آن غصن حق را در کنار  
هر طرف بوسه زنان بر مقدمش  
بس پریشانان چو زلف در همش  
لیک خندان همچو گل آن غصن یار  
جمله را آمر به صبر و اصطبار

عذر خواهان از همه کای دوستان  
جمله معذورم بدارید این زمان  
زان که قادر نیستم من بر قعود  
در محبت عفو خواهید نمود  
در چنین حالی بینیدش ادب  
ای فدایش جمله مر بوبات رب  
حیف کاین دور زمان فرصت نداد  
کاین مهین سلطان اقلیم و داد  
آنچه مکنون دارد از بحر البحور  
رشحه‌ای را آورد اندر ظهور  
قابلیت یافت نامد در زمان  
کاید از آن بحر یک قطره عیان  
آن رحیق خاص حق مختوم ماند  
بلکه کس خط ختامش هم نخواند  
طرفه مختوم آمد و مختوم رفت  
سخت مکتوم آمد و مکتوم رفت  
می‌گدازد روح از این دردها  
رحمتی کن ای امیرِ فردها  
قابلیت بخشش این ارواح را  
یک صفایی بخش این اریاح را  
تا چو این غصن قدم لیک گو  
سر بیازیمت به مقدم روبرو  
ای بهاء زین بیش مغموم مکن



زین عطای خاص محروم مکن  
 کم نمی‌گردد تو را از اقتدار  
 گر شود موری به پایت جان‌نثار  
 بیش ازین در سجن ملکم جا مده  
 جز بر آن طلعتم مأوی مده  
 ای بهاء حق همین غصن بقا  
 کز عنایت مستجاب آر این دعا  
 ای دل انجام آر ایمن اوراق را  
 ده سکونی قلب پُرا حراق را  
 در همان ساعت که آن میر عما  
 منهبط گردید بر ارض از سماء  
 در حقیقت روح او تسلیم شد  
 این قدر مهلت ز شه تکریم شد  
 تا حریم الله و کل دوستان  
 نوگلی چینه از آن گلستان  
 با تمام دردهای بی‌دوا  
 با عظامی کامده از هم جدا  
 از جگر آن روح حق آهی نکرد  
 وای برناورد و آوایی نکرد  
 صبر کرد و با تبسم همچو گل  
 مستعد شاه راه و شاه کل  
 ساعت آخر بفرمود این چنین  
 غصن اعظم را اله العالمین

کز زبان من بگو بر مہدیم  
کای جمالت مایہ دلشادیم  
آنچه می خواهی بخواه از من کنون  
کہ عطا فرمایمت بی چند و چون  
گر شفا خواهی شفایت می دہم  
تا ابد کوب لقایت می دہم  
بلکہ گر خواهی ہمہ اموات را  
زنندہ گردانم، بلا چون و چرا  
آنچه باشد خواہشت از کل باب  
ہست در پیشم بہ کلی مستجاب  
مسئلت فرمای تا بخشم کنون  
ای زمن حاکی تو در کل فنون  
چون کہ امراللہ را اصفا نمود  
با تبسم ہمچہ غنچہ لب گشود  
کی تو غصن اعظم محبوب من  
وی جمالت مقصد و مقصود من  
عرض کن از من بہ جانان کی عزیز  
می نخواہم از تو جز تو ہیچ چیز  
از برای خود چہ خواہم غیر دوست  
شاکرم کاین جان بلاگردان اوست  
لیک دارم از عطایت یک رجا  
کہ نبیلت را رسائی بر لقا  
ہمرہ خان علی بعد النبیل

شاد و ریانش کنی زین سلسیل  
 بر دگر مهجورها هم مطلقا  
 بعد ازین بگشایی ابواب لقا  
 شاه استدعاش را مقبول داشت  
 بهرش آیات وفا منزول داشت  
 کی فدایت جمله عشاق من  
 وی نثارت هر که شد مشتاق من  
 در چنین وقتی هم ای روح روان  
 می نخواهی جز سرور دوستان  
 در حقیقت عاشق فردم تویی  
 در وفا داری جوان مردم تویی  
 ختم شد بر نام تو مهر و وفا  
 بی تو بر دنیا و مافیها عفا  
 ای مکرم غصن جانان نیل  
 چون فراموشت کند جان نیل  
 که دم آخر نبردیش از نظر  
 خواستی از حق سرورش بی حذر  
 ای نثار تربتت روح نیل  
 ای فدایت قلب مجروح نیل  
 تا به آخر پافشردی در وفا  
 گر بمانم بی تو یک دم واجفا  
 کاش فرمودی به من هم آن جلیل  
 آنچه می خواهی ز من خواه ای نیل

تا بہ شوق جان بگویم کای نگار  
کن مرا بر خاک غصنت جان نثار  
یک دمی مپسند بی او بودم  
کو فتادہ آتش اندر خرمم  
بود لازالم رجای وجہ ہو  
پیش از آن کز این شجر واغصان او  
گردد از باد خزان یک برگ کم  
سریبازم با سرورّت در قدم  
ماندم و شد غصنی از مولای من  
بعد از این ہم گر بمانم، وای من  
سائلم از طلعت غفاریش  
کاندرین فلک نجات ناریش  
در کشد از بحر غم بر ساحلم  
ننگرد بر مزرع بی حاصلم  
ز آب غفرانش پر از حاصل کند  
رحم بر این طایر بسمل کند  
آتشم ننشیند از آب بیان  
ای بہاء عالم بوّد پیشت عیان  
ساعت اثنین و عشرین از نزول  
پر زد آن ورقا بہ رضوان وصول  
آشیان در بوستان و باغ کرد  
قلب عالم را از این غم داغ کرد  
ظاہر از ہر سو دو صد شور و نشور

هر زبان ناطق به ذکر و ثبور  
 در میان قشله شد خیمه به پا  
 از پیی تجهیز آن روح بقا  
 هر که بر آن خیمه افتادش نظر  
 شعله‌ور شد در درونش صد شرر  
 در گمان کاین خیمه بهر شادی است  
 غضن اکرم را دم دامادی است  
 وه چه می گویم، زمین شد بی سکون  
 جمله ذرات زمان بارید خون  
 چون برون آمد ز تن پیراهنش  
 یک جهان گل رخ شدی از گلشنش  
 خوش منقش گشته بود از خون او  
 ای به قربانش همه مادون او  
 چون حسن آن شاه ما را ابن عم  
 دید آن پیراهن رنگین ز دم<sup>(۵)</sup>  
 در ربود و بر سر دیده نهاد  
 صیحه زد ز آن سان که بی هوش افتاد  
 چون به هوش آمد بگفتا بر کفم  
 آمده خونین قمیص یوسفم  
 آن قمیص از سرخ از دم کذب  
 این قمیص از دم صادق منخضب  
 جانب کنعان نورش می برم  
 سوی پیر ناصبورش می برم

تا نشان این قصص خون آغشته‌اش  
بخشد از آن یوسف گمگشته‌اش  
سوی بابای غمینش می‌برم  
سوی پیر پر حینش می‌برم  
تا کہ بوی یوسف خود بشنود  
پرس پرسان جانب کویش رود  
چون بشد تجهیز آن جسم بلور  
همچہ در موضوع در صندوق نور  
روحیان و عرشیان و قدسیان  
در ربودندش چو یاقوت از میان  
چون برون شد از آن در یتیم  
مرتفع شد غلغل اهل حریم  
پشت عکا از شمالش جانی  
بود جایی اسم او صالح نبی  
جملہ اصحاب از خورد و کبار  
با جنود لایبرای کردگار  
چون رسانیدند بر آن مسکنش  
مستقر کردندش اندر مکمنش  
اندر آن حین از نشاط و اعتزاز  
در زمین آمد هویدا اهتزاز  
چونکہ غصن اللہ در آن مسکن گرفت  
از شغف چون مہد جنیدن گرفت  
عصر جمعہ وجہ مہدی وین ذلیل

مستقر پیش علی بعد النبیل<sup>(۶)</sup>  
 در یکی از حجره‌های ناصره  
 شد عیان این اهتزاز نادره  
 سه دقیقه زلزله اما خفیف  
 مطلع زان هر وضع و هر شریف  
 بعد از آن آمد خیر از هر طرف  
 که همان دم ارض جنید از شعف  
 روز سیم چون به ما معلوم شد  
 کشف بر ما این سرّ مکتوم شد  
 که بفرموده اله العالمین  
 بهر غضن الله جنیده زمین  
 چون نجید چون بیاساید زمین  
 که صدف شد بهر این درّ ثمین  
 زابتدا کارض و سماء آمد پدید  
 ارض در خود این چنین درّی ندید  
 چون محل روح مجد آمد زمین  
 لاجرم در شوق و وجد آمد زمین  
 بار الها حق وجه اظهرت  
 حرمت این غضن و نور اظهرت  
 حق حزن سرّ غضن اعظمت  
 که بود دارای امر مبرمت  
 حق تنهایی غضن اکبرت  
 که بود دل غرق خون اندر برت

حق سوز قلب آل الله تمام  
کہ ز سوز از دستشان رفتہ زمام  
حق انس قلب محزون کلیم  
بر جمال آن مہمین در یتیم  
حق سوز سر افنانت ہمہ  
حق حزن قلب یارانانت ہمہ  
حرمت صبر و سکونت ای بہاء  
کز قفس این مرغ ہا را کن رہا  
صبر و طاقت طی شد آل الله را  
باز کن از دست فضل این راہ را  
زین چہ تاریک کن آزادشان  
وز عنایات خفی کن شادشان  
گرچہ شادی بعد از آن غصن جلال  
ہست بر آل و احبایت محال  
لیک ہستی مقتدر کز ہر رہی  
قلب ہا را بہجت و شادی دہی  
بعد از آن کامد قلوب از غصہ داغ  
برفروز از دست قدرت یک چراغ  
تا کند پر نور شرق و غرب را  
نورش از دل ہا زداید کرب را  
ای قلم دیگر نہان شو در غمد  
کاین دو دیدہ کور گشتند از رمد  
ای زبان دیگر خمش شو، لال شو



ای روان سرگرم استقبال شو  
 که دعایت نزد حق شد مستجاب  
 بر رخت از غیب آمد فتح باب  
 رخت از این دنیای دون بیرون کشی  
 برپری اندر هواهای خوشی  
 در فنای غصن انور جا کنی  
 بی لب و ساغر بسی صها زنی  
 بی جسد بینی جمال الله را  
 بی کدر بینی زلال الله را  
 کاین جهان صافش بود عین کدر  
 باید از بزمش بزودی شد به در  
 ورنه هر دم زو خدنگی می رسد  
 تیره‌های رنگ رنگی می رسد  
 مثل این حملی که آمد لایطاق  
 زاحتمالش طاقت جان گشت طاق  
 دیگرت ای دل بقا قسمت مباد  
 منزلت یک دم در این ساحت مباد  
 ای بهاء آزادم از این بند کن  
 وز لقای دائم خرسند کن

## یادداشت‌ها

۱. قصیده عز و ورقائیه در «آثار قلم اعلی، ج ۲، ص ۳۲۱ - ۳۳۹» به طبع رسیده است.
۲. در این بیت و چند بیت بعدی نبیل حروف اسم «مهدی» (م، ه، د، ی) را نعت کرده است.
۳. اشاره به بیت زیر در قصیده عز و ورقائیه «آثار قلم اعلی، ج ۲، ص ۳۲۴» است:  
«...بسطتُ بكلِّ البسط لالقاء رجلها علی قلبی و هذا من اول منیتی\*»  
\* به معنی آرزو.
۴. مصرع «عرش ابهی بازگون شد بر زمین» از نظر ابجدی برابر با رقم ۱۲۸۷ است. شهادت حضرت غصن اطهر در سنه ۱۲۸۷ هـ ق مطابق سنه ۱۸۷۰ م بوده است.
۵. درباره «حسن» جناب اشراق خاوری در رساله «حضرت غصن الله الاطهر» که وصف آن در توضیحات مندرج در صدر این فصل مذکور شده، چنین مرقوم داشته‌اند:  
«...این آقا میرزا حسن پسر عموی جمال مبارک بود و نام پدرش میرزا زین العابدین بوده است. جناب آقا میرزا حسن مزبور از جمال قدم جلّ جلاله الواح بسیار دارد و از جمله در مجموعه اقتدارات لوحی که مصدر به جمله «ای پسر عمّ حمد کن خدا را...» است، به اعزاز همین آقا میرزا حسن است. جمال قدم به مشار الیه در اوقات تشریفش هفتاد لوح دادند که در ایران به صاحبانش برساند، و لکن مشارالیه صعود کرد و الواح مزبور به صاحبانش نرسید و همه آن الواح به دست شاه سلطان خانم که همشیره جمال قدم بود و

از مادر جدا بود، افتاد و مشارالیه با یحیی ازل رابطه داشت و با امرالله عناد می‌ورزید. شرح این موضوع را جمال مبارک در لوح ابن الذئب و در لوح دیگری که در مجموعه اشراقات مندرج است، بیان فرموده‌اند. (ص ۱۰۱ مجموعه اشراقات).

باری، آقا میرزا حسن از ارض اقدس وارد طهران شد و عوانان ستمکار او را به زندان افکندند و پس از مدتی از زندان خلاص شد و به تا کر نور رفت و در آنجا صعود فرمود...».

۶. اشاره به اسم الله المهدی و نبیل زرنندی و آقا محمد علی (محملاً قاننی) است که در حین شهادت جناب غصن اطهر در مدینه ناصره بوده‌اند.

## فصل ششم

### اشعار نبیل اعظم زرنندی

### مثنوی وصال و هجران

#### توضیحات

شرح احوال و آثار و اشعار جناب نبیل اعظم زرنندی در کتبی نظیر «تذکره الوفا، ص ۳۲-۳۵» و «تذکره شعرا، ج ۳، ص ۴۱۰-۴۳۵» به رشته تحریر درآمده و نشریه شماره ۷ (خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر) نیز اختصاص به درج الواح، اشعار و مقالات مربوط به جناب نبیل یافته است.

جناب اشراق خاوری نیز در یادداشت‌های خود شرحی به اختصار درباره جناب نبیل اعظم زرنندی مرقوم داشته و سپس قسمتی از مثنوی او را که به مثنوی وصال و هجران معروف است، نقل نموده‌اند. ذیلاً شرح جناب اشراق خاوری و مثنوی مزبور را مندرج می‌سازد:

#### نبیل زرنندی

نبیل در تاریخ خود شرح حال و شرح تصدیق خود را نوشته است و در ضمن اشعار خود، به بعضی از سنوحت حیات خویش اشاره کرده. مشارالیه در بغداد قبل از اظهار امر جمال مبارک جل ثنائه در مقابل ادعاهای باطل یحیی و دیان و امثاله که مدعی من یظهره اللهی بودند، ادعای من یظهره اللهی کرد و اشعاری مشعر بر ادعا برای یحیی و غیرهم فرستاد و در ضمن آن این شعر را هم مخاطباً للحق نوشت که:

ای بهایت بر بهای حق دلیل جان خود در راه ما میکن سبیل  
ولی پس از اظهار امر طلعت قدیم فوراً مؤمن شد و به مراسم عبودیت و  
محویت و فنا در درگاه حضرت کبریا قیام فرمود. قسمتی از وقایع امریه را در مثنوی  
خود به رشته نظم کشیده که آن قسمت در مصر به طبع رسیده است<sup>(۱)</sup> و سایر اشعار و  
غزلیات او در بین احباب پراکنده است و تا کنون جمع نشده.  
در لیلۀ زفاف حضرت غصن الله الاعظم جلّ سلطانه در عکا حاضر بوده و  
قصیده‌ای پر شور در آن خصوص به رشته نظم آورده است که قسمتی از آن را این  
عبد در کتاب مشاهد الفدا که درباره شهادت نورین نورین نوشته‌ام ذکر کرده‌ام.<sup>(۲)</sup>  
نبیل سفرهای تبلیغی بسیار نمود و جناب بدیع خراسانی به واسطه او به امر  
مبارک تصدیق کرد، به شرحی که حضرت ولی امرالله جلّ ثنائه در لوح مبارک گاد  
پاسزبای بیان فرموده‌اند<sup>(۳)</sup> و بعد از صعود جمال قدم جلّ جلاله خود را غرق کرد. شرح  
آن را هم در کتاب محاضرات نوشته‌ام.<sup>(۴)</sup>  
از جمله آثار او به نظم که خیلی نسخه‌اش کم و نایاب است، مثنوی وصال و  
هجران اوست که عده تشریف‌های خود را به ساحت قدس جمال قدم جلّ جلاله ذکر  
کرده و بنده در این جا از آن قسمتی را انتخاب می‌کنم، به طوری که ارتباط مطالب از  
هم گسیخته نشود و می‌نویسم، قوله:

بنام خدای سریع الحساب  
که در نزد او هست ام الكتاب  
چو فرمود حاسب بنفسک مرا  
در این شب محاسب شوم خویش را<sup>(۵)</sup>  
شنیدم چنین از ملیک جمال  
که نیکوست ما بین هجر و وصال

در این دم بر آنم که بی‌ارتیاب  
ز وصل و فراقم نمایم حساب  
کز آنها کدامین فزون یا کم است  
مرا حاصل از وی فرح یا غم است  
من روسیه با هزاران خطا

به توفیق شاهنشاه ذوالعطا

به بغداد در بدو هفتاد و پنج  
فرورفت پای مرادم به گنج<sup>(۶)</sup>  
مشرف به تشریف‌هایی شدم  
ز ظلمت گذشتم، بهائی شدم  
یکی از گدایان کویش شدم  
گرفتار و پابند مویش شدم  
فتادم به خاک درش روز و شب  
بدین سان سه مه با دو صدتاب و تب  
مرا آن سه مه بود اول وصال  
که مرزوق گشتم ز کأس جمال  
از آن پس به هجران دوچار آمدم  
شناور به دریای نار آمدم  
به امر خدا سوی ایران شدم  
منادی به قزوین و طهران شدم  
که کفر مرا دوست ایمان نمود  
ز من دید عصیان و احسان نمود  
زمانی به سر رفت در کوه و دشت

شدم بعد از آن عازم بازگشت  
 رسیدم به جانان و جان یافتم  
 نشیمن بدارالامان یافتم  
 شدم پنج مه ساکن شهریار  
 ز وصلش مفرح چو کشت از بهار  
 مرآن پنج مه بود دوم وصال  
 که مرزوق گشتم ز کأس جمال  
 دگر باره پابند هجران شدم  
 به سوی صفاهان و کاشان شدم  
 منادی شدم بر همه خشک و تر  
 الا ان موعودکم قد ظهر  
 گهی در مدن گاهی اندر جبال  
 فروزان ز هجران میر جمال  
 به سر رفت چون ماجرای فراق  
 رسیدم به پایبوس میر وثاق  
 شدم هفت مه ساکن کوی دوست  
 منور دل و دیده از روی دوست  
 مرآن هفت مه بود سوم وصال  
 که مرزوق گشتم ز کأس جمال  
 دگر باره هجران سفر ساز کرد  
 روانم سوی شهر شیراز کرد  
 منادی شدم بر همه ارض فاء  
 که ای اهل فاء جاء روح الوفا

به سر رفت چون آن زمان مدید  
دگر باره شد شهر جانان پدید  
مشرف شدم چون به پا بوس یار  
شدم پانزده ماه مأنوس یار  
بدان پانزده ماه چارم وصال  
که مرزوق گشتم ز کأس جمال  
چو دلدار ساز سفر ساز کرد

صلای ره روم آغاز کرد

مرا با گروهی به آتش نشانند  
سفر کرد و بر جمله دامن فشانند  
زمانی چو بگذشت از دوریش  
به دل شعله زد نار مهجوریش  
زمام شکیب از کفم شد به در  
شدم مثل دیوانگان در به در  
دویدم چو سگ از پی قافله  
به هر روز طی شد دو سه مرحله  
به ما بین راهم خدا یار شد  
نصیبم می وصل دلدار شد  
به همراه خدّام شاه قدیر  
به ظلّ بقا تا به شهر کبیر<sup>(۷)</sup>  
در آن راه فرخنده یک مه تمام  
چشیدم ز کوب لقاصیح و شام  
در آن شهر هم چار مه روز و شب



ز وصل و لقا داشتم صد طرب  
 مرا پنج مه بود پنجم وصال  
 که مرزوق گشتم ز کأس جمال  
 چو سوی ادرنه شد آن بی نیاز  
 مرا سوخت در آتش هجر باز  
 به سوی عراق و به ایران شدم  
 به هر جا شدم اشک ریزان شدم  
 به هر شهر و هر قریه کردم گذر  
 که از حق کنم خلق را باخبر  
 به یک سال کامل به مانند طیر  
 شب و روز بودم به پرواز و سیر  
 ز تبریز و تفلیس با صد زفیر  
 دوباره شدم تا به شهر کبیر  
 شدم چون به پایش عریضه نگار  
 نشد اذن حاصل مرا ز آن نگار  
 به صدسوز دل اشک ریزان شدم  
 دوباره به بغداد و ایران شدم  
 چو سالی به سر شد مرا بعد از آن  
 شب و روز از هجر آذر به جان  
 چو بخت بلندم به طهران رسید  
 به من لوحی از عرش جانان رسید  
 که باید روی مشتعل همچو برق  
 به تبلیغ امرم سوی غرب و شرق

در اول به سوی خراسان شدم  
ز تعویق امرش هراسان شدم  
به هر شهر و هر قریه وارد شدم  
به جبت و به طاغوت آتش زدم  
چو پرداختم از خراسان زمین  
به یزد و صفاهان فکندم یمین  
که ناگه به من سوره حج رسید  
که بر شطر شیراز باید دوید<sup>(۸)</sup>  
پی طوف بیت خدا یک دله  
ز شوق و شعف پوی با هروله  
به آداب منزل در لوح یار  
شدم طائف بیت پروردگار  
از آنجا چو راجع شدم با سرور  
شد از لوح اعظم دلم پر ز نور  
که باید سوی بیت اعظم روی  
به بغدادش از شوق طائف شوی<sup>(۹)</sup>  
چو وارد شوی بر سرای حرم  
نیوشی ز هر نغمه ام لاجرم  
اگر نشنوی نیست بهرت گریز  
عمل را به اخلاص از سر بگیر  
بحول الله از سدره ارتفاع  
به ظاهر شد آواز شه استماع  
به شکرانه ساجد شدم بهر دوست

که این فضل هم از عنایات اوست  
 به هر جا به جسم و جسد حاضر است  
 به اعمال هر عاملی ناظر است  
 از آنجا شدم عازم ارض سر<sup>(۱۰)</sup>

که فائز شوم زود بر کلّ بر  
 به موصل عجب لنگ شد پای من  
 که بر آسمان می شد آوای من  
 به حول بهاء با همان پای لنگ  
 رسیدم به دریا به مثل نهنگ  
 گذشتم ز دریا به وجد و طرب  
 ولی تن مرا بود در قید تب  
 به هر حال با قالب نیمه جان  
 رسیدم به شهر بهاء بی گمان  
 مشرف به دیدار ابهی شدم

بری از همه تاب و تبها شدم  
 چنان بود کاهیده آن دم تنم  
 که نشناختی هیچ کس، من منم  
 چو شام چنان دید چون گل شکفت  
 تبسم کنان با دو صد لطف گفت  
 که باید به هر روز بالاتفاق  
 شوی نیم حقه در این شهر چاق<sup>(۱۱)</sup>  
 همان نوع شد از عنایات او  
 به جان نبییش بلیات او

چو بگذشت در وصل یک چند روز  
شدم چاق چون برّه اندر تموز  
چو بگذشت در وصل او پنج مه  
قضا جانب هجر بنمود ره

مرا این پنج مه بود ششم وصال

که مرزوق گشتم ز کأس جمال

در آن وقت شد امر جانان چنین  
که سوی سفر بایدت رفت حین  
که رفته کلیم بهاء در سفر  
ندانند کسش آشیان و مقرر  
بیاید به هر جا بود یابی اش  
ز غربت به شهر لقا خوانی اش  
شدم از ادرنه به صد خوف و بیم  
گدازان و سوزان به سوی کلیم  
کریمماز لطفم تو یاری نما  
در این غم مرا غمگساری نما  
به واپور بحر به واپور بر  
نمودم به از میر و مردین گذر<sup>(۱۲)</sup>

رسیدم چو چوپان به کوی کلیم  
نیلت فدای کلیم حلیم  
مهی بودم این بنده در خدمتش  
منور دل و دیده از طلعتش  
در آن مه مرا بود فردوس جای

تعالی از آن خلق عالم ربای  
 ز یک ذره خلقش چنان آشکار  
 بود هشت جنت از او یادگار<sup>(۱۳)</sup>

به همراه آن آفتاب هدی

شدم باز راجع به شهر خدا<sup>(۱۴)</sup>

شرفیاب دیدار جانان شدم  
 سه مه باز از وصل شادان شدم  
 شب و روز گسترده خوان لقا  
 منور عیون از شوموس بقا  
 دو صد جان به آن اعظم فدا  
 به مثل منش جان عالم فدا  
 که من تا ابد شرمسارم از او  
 شناور به بحر شرارم از او  
 اگر هر دمش در قدم جان دهم  
 گمان نی کزین شرمساری رهم  
 سه مه چون که بگذشت بر این نسق  
 دگرگون شد از چرخ گردان ورق

مرا آن سه مه بود هفتم وصال

که مرزوق گشتم ز کأس جمال

در آن وقت بحر بلا موج زد  
 که امواج او بر فلک اوج زد  
 اشارت مرا جانب مصر شد  
 برافروختم نار در جان خود

چه گویم از آن بحر عالم نهب  
الهامبادا به کافر نصیب  
نهادم چو در مصر فانی شدم  
گرفتار شرّ عجم آمدم  
بدون تصوّر بلا چون و چند  
به زنجیر و غل آمدم پای بند  
دو ماهی چو آزار جانم نمود  
به اسکندریه روانم نمود  
در آنجا هم از حبس شادان شدم  
چو از حبس جانان به یاد آمدم  
در آن محبسم چون زمانی گذشت  
لویای بهائی نمودار گشت  
به واپور با اهل و اغصان او  
به همراه اصحاب و یاران او  
به عکای پُر آتشش می‌برند  
به جایی که نی راحتش می‌برند  
چو واقف شدم بنده زین ماجرا  
بین تا چه حال است آن دم مرا  
که محبوب ابھی و یاران او  
گرفتار در دست ظلم عدو  
من و این چنین زخم بی‌التیام  
به‌ایم روان شد به عکای شام  
چو ماهی از این ماجرا درگذشت

مرا نیز جسمم دگرگونه گشت  
 به صد ذلت و نامرادی مرا  
 نشانند بر فلک بادی مرا  
 مکین اندر آن فلک ده روز و شب  
 که ساحل نمودار شد با طرب  
 سپردندم آنجا به دست کسی  
 از آن مرد دیدم من احسان بسی  
 از آنجا به قبرس مسافر شدم  
 چو بر غصن سیاح سامر شدم  
 از آن چار تن چار شد جان من  
 دهدشان می وصل جانان من<sup>(۱۵)</sup>  
 از آنجا به عکا روانه شدم  
 چو در قلعه یار مأوی شدم  
 هنوز از می وصل نالوده لب  
 که اخراج گشتم به رنج و کرب  
 به کوه و بیابان شتابان شدم  
 چه گویم، چه سان در بیابان شدم  
 پس از پنج مه دست رحمانیم  
 علی رغم دجال شیطانیم<sup>(۱۶)</sup>  
 به حصن وصالش مکانم بداد  
 ز وصلش دگر باره جانم بداد  
 سه مه ساغر وصل سرشار بود  
 عنایت ز هر گونه بسیار بود

مرا این سه مه بود هشتم وصال  
که مرزوق گشتم ز کأس جمال  
در آن وقت هجران نمودار شد  
رفیق موافق به من یار شد  
بفرمود آن دم مرا شاه فرد  
برو چون هوا سرد شد بازگرد  
در این شب که سبت است و هشتم ز صوم  
ز نار فراقم ز سر رفته نوم  
بود شش مه و هفت روز ای صنم  
که در نار هجران فروزان منم  
زمستان رسید اندر این ماجری  
نخواندی به شهر جمالت مرا  
کنون بر سر این حساب آمدم  
که او مقصد از این کتاب آمدم  
بود اول ملک هفتاد و پنج  
الی الان دو شش سال از من به رنج  
اگر نیم هجر است و نیمی وصال  
بود شش سنه سهم دور وصال  
سه سال است و نه مه وصالم عجب  
دو سال و سه مه دارم از تو طلب  
به وصلت مرا خوان و چالاک کن  
حساب وصال مرا پاک کن  
به قربان تو کاین عدد کامل است



فراق نهم گره زیر گل است  
 اگر اختلافی بود در حساب  
 بگو، ورنه از عرض من رو متاب  
 نیل ذلیلت دگر پیر شد  
 هم از درد سینه زمین گیر شد  
 در این آخر عمر شادش نما  
 ز کأس لقا با مرادش نما  
 در آخر فدایی چو مهدیش کن  
 روانه به رضوان باقیش کن  
 به همراه مهدی و اسم منیر  
 ز شمس لقايش نما مستتیر  
 مراد در قدومت فدایی نما  
 اجب دعوتی یا ملیک البهاء<sup>(۱۷)</sup>

## یادداشت‌ها

۱. برای ملاحظه شرحی دربارهٔ این مثنوی به توضیحات مندرج در ابتدای فصل چهارم مراجعه فرمایید.
۲. به کتاب «نورین نیرین»، ص ۲۴ - ۲۶ مراجعه فرمایید.
۳. نگاه کنید به «کتاب قرن بدیع by God Passes by» ص ۴۰۱.
۴. نگاه کنید به «محاضرات»، ص ۴۳۵ - ۴۳۷.

۵. اشاره است به بیان حضرت بهاءالله در کلمات مبارکه مکنونه (مجموعه الواح، ص ۲۴) که می‌فرمایند: «حاسب نفسک فی کلّ یوم من قبل ان تحاسب لآلّ الموت یا تیک بغتة و تقوم علی الحساب فی نفسک».
۶. اشاره است به ایمان نبیل زرنندی در سنه ۱۲۷۵ هـ ق / ۱۸۵۹ م در مدینه بغداد.
۷. مقصود از «شهر کبیر» مدینه اسلامبول است.
۸. برای ملاحظه مطالب درباره سفر جناب نبیل به شیراز و انجام مراسم حج بیت حضرت ربّ اعلی به (محبوب عالم، ص ۳۳۶ - ۳۵۸) مراجعه فرمایید. سوره حج بیت شیراز در «آثار قلم اعلی، ج ۲، ص ۴۰۸ - ۴۲۹» به طبع رسیده است. و نیز نگاه کنید به «فرایض حجّ بیت اعظم و بیت مکرم» در «رحیق مختوم، ج ۲».
۹. لوح مبارک حج بیت بغداد در «آثار قلم اعلی، ج ۲، ص ۵۱۱ - ۵۳۰» مندرج است.
۱۰. مقصود از «ارض سرّ» مدینه ادرنه است.
۱۱. جناب اشراق خاوری نوشته‌اند که «حَقّه واحدی از اوزان عراق و بلاد روم در آن ایام بود و امروز هم در عراق عرب مرسوم و معمول است.» حَقّه بنا بر مندرجات لغت نامه دهخدا «تحریفی از اوقیه و وقیه» است. بنابر مندرجات کتاب «اوزان و مقیاس‌ها در اسلام، ص ۵۵ - ۵۶» اوقیه سوریه بنابر تداول آن در بلاد مختلفه از حدود ۱۵۴ تا ۱۹۰ گرم بوده و در عراق معادل ۳۳/۸۵ گرم بوده است.
۱۲. «واپور» مأخوذ از لاتین به معنی کشتی است. «واپور برّ» به معنی کشتی صحرا نورد، اشاره به «شتر» است که آن را «سفینه صحرا» نیز می‌گویند. از میر و مردین نام دو شهر از بلاد عثمانی است.
۱۳. درباره «هشت جنت» در «فرهنگ اشارات، ص ۱۹۱ - ۱۹۲» چنین آمده است: «بهشت دارای هشت در است. نام‌های بهشت که در قرآن کریم آمده است و آن را به هشت در بهشت تفسیر کرده‌اند، از این قرار است: ۱- خلد ۲- دار

السلام ۳- دارالقرار ۴- جنت عدن ۵- جنت المأوی ۶- جنت النعیم ۷-  
علیین ۸- فردوس...».

۱۴. شرحی دربارهٔ نبیل و میرزا موسی کلیم که به از میر رفته بوده است، در کتاب  
«بهاءالله شمس حقیقت، ص ۳۱۷» مندرج است.

۱۵. جناب اشراق خاوری دربارهٔ این بیت چنین نوشته‌اند که: «مقصود چهار نفر از  
بهائیان است که حکومت به همراه یحیی ازل آنان را به قبرس فرستاده بود و  
میرزا علی سیاح مراغه‌ای یکی از چهار نفر بوده است». شرحی از احوال میرزا  
علی سیاح در کتاب «بهاءالله شمس حقیقت، ص ۵۹۵ - ۵۹۶» مندرج است. و  
نیز نگاه کنید به مندرجات فصل سی‌ام کتاب «بهاءالله شمس حقیقت».

۱۶. «دجال شیطان» اشاره به سید محمد اصفهانی است. شرحی دربارهٔ او در کتاب  
«رحیق مختوم، ج ۱، در ذیل «سید لثیم اصفهانی» مذکور است.

۱۷. در پایان این اشعار جناب اشراق خاوری چنین نوشته‌اند: «نسخه‌ای که بنده از  
روی آن نوشتم خوش خط ولی پر غلط بود و محلی که جناب کلیم رفته  
بودند و نبیل رفت و پیدا کرد و با ایشان به حضور مبارک برگشت، معلوم  
نشد که کجا بوده، زیرا کلمهٔ آن در این نسخه خوانده نمی‌شود و بدین گذر  
نسخهٔ دیگری هم عجاله در دست نیست که صحیح آن فهمیده شود.

مقصود از مهدی که در آخر مثنوی گفته که مانند او فدا شود، جناب میرزا  
مهدی غصن الله الاطهر است که در سال ۱۲۸۷ هـ ق / ۱۸۷۰ م در عکا فدا شد  
و شرح آن به تفصیل در «رحیق مختوم» مندرج است. [نگاه کنید به ذیل  
«غصن البهاء المخلوق من نورالبهاء» در «رحیق مختوم، ج ۲ و مندرجات  
فصل پنجم این یادنامه.]

مقصود از «منیر» میرزا آقای منیب کاشی است که در از میر صعود کرد و شرح  
آن در جلد اول «محاضرات، ص ۲۴ - ۳۱» نوشته شده است. (انتهی)

اشعار نبیل اعظم زرنندی مثنوی وصال و هجران

شرح احوال جناب منیب در «تذکرۃ الوفا»، ص ۱۴۴ - ۱۴۶ و نیز در کتاب  
«بهاءالله شمس حقیقت»، ص ۶۱۵ - ۶۱۶ مندرج است. و نیز نگاه کنید به  
مندرجات یادداشت شماره ۱۸ در فصل چهارم این یادنامه.

## فصل هفتم اسامی شهدای یزد

### توضیحات

درباره شهدای یزد در وقایع سنه ۱۳۲۱ هـ ق / ۱۹۰۳ م جناب اشراق خاوری شرح کوتاهی در یادداشت‌های خود مرقوم داشته و سپس به درج مراسله محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران پرداخته و صورت اسامی شهدای آن مدینه را که به وسیله جناب آقا سید محمد افنان تهیه شده است، نقل فرموده‌اند. ذیلاً مطالب مزبور را مندرج می‌سازد:

### شهدای یزد

در سال ۱۳۲۱ هـ ق / ۱۹۰۳ م در یزد به فتوای علما و حکم جلال الدوله پسر ظل السلطان جمعی از احبا را در ضمن چند روز به شدیدترین وجهی به شهادت رسانیدند. جناب افنان سدره مبارکه آقا سید محمد<sup>(۱)</sup> در شیراز فهرستی از اسامی شهدا و قاتلین آنان تهیه فرموده و به محفل ملی ایران فرستاده‌اند و صورت آن در این جا درج می‌شود:

محفل روحانی ملی بهائیان ایران

تاریخ ۴ شهر الملک ۱۱۹

مطابق ۱۳۴۱/۱۱/۲۱

یک ورقه صورت اسامی شهدای یزد که اشاره به نام قاتلین و محرکین هم نموده و خادم محترم امرالله جناب آقای سید محمد افنان سدره مبارکه علیه بهاءالله از شیراز ارسال فرموده‌اند، به ضمیمه فرستاده می‌شود که در موقع لزوم مورد استفاده قرار گیرد.

با رجای تأیید

منشی محفل

### بسم الله الرحمن الرحيم

صورت اسامی مقتولین در یزد و نواحی که بدون تقصیر و گناه آنها را کشته و جسد ایشان را آتش زده و خانه‌های آنها را خراب کرده، تمام هستی آنها را به غارت و تاراج برده و عیال و اطفال آنها برهنه و پریشان رو به صحرا و بیابان گذارده‌اند و تا حال هنوز معلوم نشده که چند نفر از آنها در بیابان‌ها از گرسنگی و برهنگی تلف شده‌اند.

امیدواریم که این صورت از خاک پای مبارک اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواح العالمین فدا بگذرد، آن چه مقتضی عدالت شاهانه است، امر و مقرر شود.

در اصل بلده یزد به تحریک و فتوای مشیر الممالک وزیر یزد و آقا میرزا محمد حسن نواب و آقا سید ابراهیم امام جمعه و آقا میرزا ابوالحسن مدرس و آقا میرزا نصرالله خان نائینی نایب الحکومه:

مقتول: حاجی میرزا حلبی ساز	قاتل: حسن رسول معیدی، گماشته نواب میرزا محمد حسن. با ساطور قصابی او را تکه تکه کرد.
----------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------

مقتول: آقا علی ولد آقا غلام حسین ترمه باف	قاتل: حاجی صادق بقال. با کارد او را تکه تکه کرده بود. جمعیت او را با نفت آتش زدند.
مقتول: آقا محمد ولد ملا محمد باقر	قاتل: خلیل، کالسکه چی مشیر الممالک. در حالت ناخوشی او را از بستر کشید و کشته.
مقتول: آقا مشهدی حسن شاطر حکومتی	قاتل: محمد علی بافقی، گماشته مشیر الممالک. کاردی بر سینه او زده بوده. جمعیت او را سنگسار کرده، عاقبت آتش زدند.
مقتول: حاجی عبدالحسین	قاتل: حاجی سید محمد دلال. با قداره او را کشته.
مقتول: آقا سید علی آقا سید حسن	قاتل: خلیل، کالسکه چی مشیر الممالک. با طپانچه او را کشته.
مقتول: آقا محمد جواد ولد آقا محمد رضا شعراف	قاتل: جواد ولد علی ذاکر. چماقی آنقدر بر فرق او زده که مغز سرش از دماغ و دهن بیرون آمد.
مقتول: آقا محمد رضا شعراف	قاتل: خلیل کالسکه چی مشیر الممالک. شش میله بر شکم او زده بوده، جمعیت او را تکه تکه کردند.
مقتول: آقا علی اکبر زرگر	قاتل: جواد خیک دوز و تقی خیک دوز. این دو نفر با کارد او را تکه تکه کردند.
مقتول: شاطر حسین خباز	حضرت والا جلال الدوله او را دم توپ گذاشتند.

<p>به حکم حضرت والا جلال الدوله روی میدان میرغضب سر او را برید.</p>	<p>مقتول: استاد مهدی بنا</p>
<p>قاتل: سید علی رضای حاجی سید علی اکبر قناد و پسر سید که شهره، با طپانچه او را کشتند.</p>	<p>مقتول: آقا عبدالرحیم مشکی باف</p>
<p>قاتل: پسر کدخدای محله ابوالمعالی مشهور به چاوش‌ها، با خنجر شکمش را درید.</p>	<p>مقتول: آقا محمد گردن کج</p>
<p>قاتل: سلمانی دلاک و حسین خان ولد علی رضا خان. یکی با چماق و یکی با کارد او را کشتند.</p>	<p>مقتول: آقا محمد ولد آقا ابوالقاسم مشکی</p>
<p>قاتل: استاد محمد حسین، معمار مشیر الممالک و ولد او اسدالله، با شش لول او را کشته - شش هزار منات روسی و چند امپریال و قدری جواهر از جیب و بغل او بردند.</p>	<p>مقتول: استاد علی اکبر بنا که یک هفته بود از عشق آباد آمده.</p>
<p>قاتل: خلیل کالسه‌چی مشیر الممالک، به اعانت اهل محله مسکونه، او را سنگسار کردند.</p>	<p>مقتول: آقا عبدالکریم دباغ</p>
<p>قاتل: باقر پیس طباخ. با طپانچه او را کشته و در تاراج اموالش هم شریک بوده.</p>	<p>مقتول: آقا میرزا عبدالله تاجر شیرازی</p>
<p>قاتل: آقا یحیی اخوی زاده میرزا محمد حسن نواب. با کارد شکم او را دریده، کل اموالش را بیغما بردند.</p>	<p>مقتول: آقا میرزا اسدالله صباغ</p>



مقتول: آقا علی رضا شعرباغ	قاتل: حاجی احمد شعرباغ و شش نفر دیگر.
مقتول: آقا میرزا جواد صباغ	قاتل: تا معلوم شود.

در قصبه اردکان من توابع یزد به تحریک و فتوای ضیاء العلماء که فعلاً در طهران است و مجد العلماء و مباشرت و اقدامات کلیه آقا شیخ علی که جمع کننده جمعیت و عمده قاتل مقتولین ذیل بوده.

آقا شیخ محمد باقر صدر السلطان	آقا شیخ محمد حسین معتمد الشریعه
آقا شیخ محمد رضا نظام الشریعه	آقا سید اسدالله ضیاء الشریعه
آقا محمد هاشم وکیل الرعایا	آقا ملا حسین تاجر مشهور به غفور
حاجی ملک حسین تاجر	آقا محمد باقر تاجر
استاد محمد حسن حاجی حسن علی	آقا میرزا حسین اشکذری
استاد محمد نبی نداف	آقا محمد ابراهیم آقا بابا

یک نفر طفل رضیع را آب جوش سماور به حلق او ریخته تا هلاک شد. در قصبه تفت من توابع یزد به تحریک و فتوای آقا شیخ حسین پیش نماز و سید علی رضای مدرس شهره و سید حسین کلانتر و حاجی عبدالمجید که هر یک در هر امری اول محرک فسادند.

مقتول: آخوند ملا محمد حسن حکیم	قاتل: رجب علی بی بی جانی که در قتل و سرقت بسیار جری است.
مقتول: آخوند ملا محمد حسین	قاتل: حاجی سید علی اکبر که از مشاهیر الواط تفت است.
مقتول: آقا عبدالصمد	قاتل: علی و جواد و محمد علی، سه پسران حسین خان خباز که از مشاهیر

الوطنند.	
قاتل: همان سه پسر حسین خان خباز که هشت نفر از مسلم و فارس را تا حال کشته‌اند.	مقتول: آقا شهباز
قاتل: رجب علی بی‌بی جانی که در قتل و سرقت بسیار جری است.	مقتول: آقا محمد ولد کمال
قاتل: سید حسین مشهور به سید عرب که دو سال قبل به سبب کشتن دو نفر فارسی مدتی در انبار دولتی طهران محبوس بود.	مقتول: آقا سید مرتضی گیوه‌فروش
قاتل: ایضاً سید عرب مزبور و سه پسران حسین خان خباز. او را در مقابل مادرش سر بریدند.	مقتول: آقا شیخ محمد از مشاهیر طلاب
قاتل: ایضاً سید عرب مزبور و حاجی علی اکبر سید محمد علی که از مشاهیر الواط تفت است.	مقتول: پسر ملا غلام علی قاری
قاتل: جمعی اهل محله به سرکردگی پسران حسین خان خباز مرقوم.	مقتول: حاجی اسمعیل گیوه‌فروش

دو نفر طفل صغیر دو ساله و سه ساله احمد نام و جواد نام را از پشت بام انداختند که هلاک شدند.

در قریه منشاد من توابع یزد به تحریک مشیر الممالک و آقا میرزا محمد حسن نواب و سردسته الواط و قاتلین آقا زین العابدین عطار یزدی و صادق آبشاهی بوده‌اند.  
مقتول: آخوند ملا محمد مجتهد و پیش‌نماز منشاد.  
مقتول: آخوند ملا علی اکبر با تیشه نجاری او را تکه تکه کردند.

- مقتول: آقا محمد اسمعیل کہ بعد از قتل جسد او را با نفت آتش زدند.
- مقتول: شاطر حسن خباز.
- مقتول: آقا علی اکبر خباز.
- مقتول: اسدالله خباز.
- مقتول: آقا حسین ولد آقا محمد کاظم.
- مقتول: آقا رمضان ولد حاجی
- علی اکبر حاجی رجب. قاتل: جماعتی.
- مقتولہ: خدیجہ سلطان زوجہ حاجی علی نقی. او را از تکیہ بہ زیر انداختہ، کشتہ اند.
- قاتل: حسین علی زہرا.
- مقتول: آقا غلام رضا حاجی علی نقی.
- مقتول: آقا غلام رضا ولد آقا حسن حاجی رجب.
- مقتول: استاد حسین کفاش.
- مقتول: آقا سید جواد ولد آقا سید تقی.
- مقتول: آقا سید علی ولد آقا سید تقی.
- مقتول: آقا محمد علی ولد حاجی نصرالله.
- مقتول: ملا بابائی نجار، او را زندہ با نفت آتش زدند.
- مقتول: آقا حسین علی ولد ملا بابائی
- مقتول: آقا محمد ولد ملا بابائی
- مقتول: آقا سید باقر ولد سید احمد.
- مقتول: آقا سید حسن آقا سید احمد.
- مقتول: آقا غلام حسین دلال.
- مقتول: آقا غلام حسین ترمہ باف.
- مقتول: آقا محمد علی و حاجی حسین ترک.
- مقتول: آقا سید میرزا.
- مقتول: آقا میرزا حسین.

مقتوله: یک نفر دیگر زن محترمه را هم برهنه کرده، دست و پایش بسته بر روی ساج تابیده داغ کرده، نشانیدند تا هلاک شد.

در قریهٔ هنزا من توابع یزد به تحریک آقا میرزا هدایت، ضابط آنجا:

مقتول: آقا میرزا احمد مشهور به آرام. به حکم میرزا هدایت مزبور او را با میخ بردرخت کوبیده، با نفت آتش زدند.

مقتول: آقا سید محمد علی گازر. قاتل: معلوم نیست.

مقتول: استاد رضا سوهان کار

مقتول: بی‌بی بیگم همشیرهٔ آقا سید محمد علی گازر. او را شکم دریده، نفت در شکم او ریخته، آتش زدند.

در قریهٔ بنادک ایضاً به تحریک آقا میرزا هدایت، ضابط آنجا:

مقتول: آقا میرزا محمد هدی که از مشاهیر طلاب بوده و در علم و فضل نزد کل مسلم بوده. اشرار گفته بودند که می‌خواهیم در مغز سر او رسیدگی کنیم که چه بوده که این قدر تعریف هوش و فراست و فضل او می‌نمایند، لهذا با خنجز کاسهٔ سر او را بریده و برداشته و هنوز نفس داشته که نفت بر مغز او ریخته، آتش زدند و او را تمام سوزانیدند.

مقتول: آقا حسین ولد آقا باقر. هیمةٔ زیادی جمع کرده، نفت بر آن ریخته، آتش داده، او را دست و پا بسته در میان آن آتش انداخته، زنده سوزانیدند.

مقتول: آقا غلام رضا

مقتول: آقا میرزا محمد ابراهیم حکیم باشی در درهٔ قرب بنادک او را کشتند.

قاتل: اهالی آن دره.

مقتول: شاطر حسن خباز ایضاً در درهٔ مرقوم که مزرعه‌ای است قرب بنادک او را کشته، قاتل: اهالی دره.

مقتول: آقا عبدالرسول در قریهٔ هرش مشهور به ده بالا. او را کشتند.

قاتل: اهالی آن قریه.

در مزرعه عباس آباد ملکی جدید الاحداث حضرت والا جلال الدوله به تحریک و فتوای آقا سید یحیی به مباشرت دو پسر آقا سید یحیی مرقوم.

مقتول: حاجی محمد حسن باقر  
قاتل: مقنی‌هایی که در آن جا کار می‌کردند.

مقتول: حاجی احمد سقط فروش  
قاتل: اهالی مزرعه آخوند، قرب مزرعه عباس آباد است.

مقتول: آقا علی اکبر قصاب  
قاتل: اهالی مزرعه آخوند که قرب مزرعه عباس آباد است.

مقتول: حاجی سید جواد  
قاتل: اهالی قریه فراشاه

در عز آباد بلوک:

مقتول: حاجی احمد مقنی

قاتل: مقنی‌هایی که آن جا کار می‌کردند او را با کلنگ کشته، در چاه انداختند.

در قصبه مهریز، من توابع یزد:

حاجی محمد ولد حاجی رسول مهریزی قریب دو هزار نفر جمعیت جمع کرده، با تفنگ و یراق اطراف دوازده نفر سادات محترم از تجار معتبر شیرازی را محاصره کرده که آنها را بکشند. سادات مرقوم ملجأ شده، حیوان و بینه و وجوهات نقدینه و پاره‌ای جواهر آلات، کلاً را گذارده، فراراً به خاک فارس رفتند و حاجی محمد مزبور تمام آن اموال را تصرف نموده بود و در مراجعت آقا محمد هاشم یزدی را گرفته، او را تکه تکه کرده، تمام هستی او را نیز برده است.<sup>(۲)</sup>

## یادداشت‌ها

۱. برای ملاحظه شرح احوال جناب آقا سید محمد افنان، فرزند جناب حاجی میرزا محمد تقی افنان و کیل الدوله، به کتاب «خاندان افنان، ص ۱۲۹ - ۱۳۰» مراجعه فرمایید. و نیز نگاه کنید به «منسوبان آستان طلعت اعلی، ص ۸۵ - ۸۶»
۲. شرح وقایع یزد و کشتار بهائیان در آن سامان را جناب حاجی محمد طاهر المیری در کتاب «تاریخ شهداء یزد» به رشته تحریر کشیده‌اند که در ۶۲۳ صفحه به سال ۱۳۴۲ هـ ق / ۱۹۲۳ م در قاهره به طبع رسیده است. جناب آقا سید ابوالقاسم بیضاء نیز تاریخ وقایع و شهادت شهدای یزد را مرقوم فرموده‌اند و سه فصل از تاریخ ایشان درباره وقایع تفت، عباس آباد و هنزا در کتاب «یادنامه بیضاء نورا» به سال ۲۰۱۱ م انتشار یافته است.
۳. تاریخ امر بهائی در اردکان و شهدای آن مدینه به قلم جناب صدری نواب زاده اردکانی به رشته تحریر درآمده و این کتاب در سال ۲۰۰۹ م در ۴۳۸ صفحه منتشر گردیده است.

## فصل هشتم اسامی شهدای ساری

### توضیحات

جناب اشراق خاوری از جناب محمد علی ملک خسروی<sup>(۱)</sup> تقاضا نموده بوده‌اند که شرحی از نتایج مطالعات خود را درباره شهدای ساری به رشته تحریر درآورند. در اشاره به این موضوع، جناب اشراق خاوری در ضمن مطالبی که درباره ساری در کتاب «آفاق و انفس» مرقوم فرموده‌اند، چنین نوشته‌اند:

«...در ساری و اطراف آن عده‌ای در زمان‌های مختلف به شهادت رسیده‌اند و شرح آن را جناب ملک خسروی نوشته‌اند، به درخواست این عبد که عین آن ورقه ضمیمه است... اینک شرحی را که جناب ملک خسروی نوشته‌اند، بخوانید.»

پس از تحریر این مطالب جناب اشراق خاوری عین نوشته جناب ملک خسروی را که به خط خود مرقوم فرموده‌اند، ضمیمه نموده‌اند که ذیلاً نقل می‌گردد:

اسامی شهدای ساری و نقاط تابعه آن که جهت حضرت اشراق خاوری تهیه شده:

### ساری

۱. ملا جلیل ارومیه‌ای (از اصحاب قلعه طبرسی)، مقتل روبروی سرای وکیل ساری. در تاریخ حاجی میرزا جانی و آقا میرابوطالب شه میرزادی ذکری نیست که در ساری شهید شده باشد، ولی در تاریخ نبیل و ظهور الحق شهادتشان در ساری مذکور گشته.<sup>(۲)</sup>

۲. ملا سعید رزه کناری بارفروشی (از اصحاب قلعه)، مقتل روبروی سرای وکیل ساری. در تاریخ نبیل و ظهور الحق مذکور است و در تاریخ آقا میرابوطالب هم ذکر است.
۳. مشهدی علی محمد علی آبادی ساروکلانی (از اصحاب قلعه). فقط در تاریخ آقا میرابوطالب شه میرزادی ذکر شده که در ساری شهید شده‌اند.
۴. کربلایی امیر سوادکوهی خرجی بایکلانی (از اصحاب قلعه). فقط در تاریخ آقا میرابوطالب شه میرزادی ذکر شده که در ساری شهید شده‌اند.
۵. فتح الله اولادهی (از اصحاب قلعه). فقط در تاریخ آقا میرابوطالب شه میرزادی ذکر شده که در ساری شهید شده‌اند.
۶. ملا میرزا محمد تلخیص (از اصحاب قلعه). فقط در تاریخ آقا میرابوطالب شه میرزادی ذکر شده که در ساری شهید شده‌اند.
۷. ملا ابورحیم شه میرزادی (از اصحاب قلعه). فقط در تاریخ آقا میرابوطالب شه میرزادی ذکر شده که در ساری شهید شده‌اند.
۸. مشیر التجار اخباری جزو شهدای خمسه ساری. شهید در دوره انقلاب محمد علی شاهی به سال ۱۳۳۰ قمری (۱۹۱۲ م) (مشهد روی تپه خارج شهر، ولی مدفن قبرستان مسلمین است).
- میرزا حبیب الله خرازی (جزو شهدای خمسه ساری)، میرزا اسمعیل امین الضرب (جزو شهدای خمسه ساری)، میرزا محمود ساعت ساز (جزو شهدای خمسه ساری)، حاجی محسن صباغ کشمیری (جزو شهدای خمسه ساری).  
به موجب مرقومه محفل روحانی ساری که ضبط پرونده لجنة اماکن متبرکه است، این چهار نفر بهائی نبوده، فقط به واسطه این که مشروطه خواه بوده‌اند، کشته شدند- دوره انقلاب محمد علی شاهی به سال ۱۳۳۰ قمری (۱۹۱۲ م).<sup>(۳)</sup>
۹. آقا شیخ تقی، اهل یورخیل ارطه (مجاور ماه فروجک). در دوره هرج و مرج محمد علی شاهی به سال ۱۳۳۰ (هـ ق / ۱۹۱۲ م)، شهید در قریه ارطه به دست اسدالله سوادکوهی (قبرش معلوم است).



۱۰. میر صفر، اهل ماه فروجک، در دوره هرج و مرج محمد علی شاهی به سال ۱۳۳۰ (ه ق / ۱۹۱۲ م)، شهید در قریه ماه فروجک به دست اسدالله سوادکوهی (قبرش معلوم است).

### اشرف (بهشهر فعلی)

۱۱. دکتر عزیزالله روح بخش، شهادت به دست اشرف الملک اشرفی با ضرب گلوله به سال ۱۳۳۸ قمری (۱۲۹۸ یا ۱۲۹۹ شمسی / ۱۹۱۹ - ۱۹۲۰ م) در زمان سلطنت احمد شاه. مقتل در بازار سابق اشرف، مدفن در قبرستان امام زاده علی اصغر است.

### بندرجز

۱۲. آقا میرزا جواد اعتماد التجار. شهادت به سال ۱۲۹۸ شمسی (۱۳۳۸ قمری)، با گلوله نزدیک منزل خودش معاندین شهیدش کرده‌اند، در زمان سلطنت احمد شاه. در صفحات ۲۵۲-۲۵۳ «کواکب الدریه»، [ج ۲] مذکور است.<sup>(۴)</sup>

### قریه ایول هزار جریب (بیلاقی ساری)

۱۳. میرزا اسمعیل خان شیرازی. شهید به سال ۱۳۰۴ شمسی، مطابق ۱۳۴۴ قمری در حکومت موقت رضا شاه. شهادت در راه بین ایول و ساری بوده است.

۱۴. میرزا آقا جذبانی. شهید در اوایل آذر ۱۳۲۰ شمسی (۱۹۴۱ م) متعاقب شهادت درویش ابراهیم در پنبه چوله، در دوره اعلیحضرت فعلی [محمد رضا شاه پهلوی]، نزدیک منزل خودش با سه گلوله تفنگ.<sup>(۵)</sup>

### قریه پنبه چوله (بیلاقی ساری)

۱۵. درویش ابراهیم مداح امری
۱۶. یعقوب علی، فرزند درویش ابراهیم
۱۷. یوسف علی، فرزند درویش ابراهیم
۱۸. نرگس خاتون، فرزند درویش ابراهیم

این چهار نفر را در پاییز ۱۳۲۰ شمسی (۱۹۴۱ م) و اول دوره سلطنت اعلیحضرت فعلی [محمد رضا شاه پهلوی] هم در کنار رود تجن و هم در منزل، معاندین شهید نمودند و

مدفنشان در قریه ماه فروجک است. یعنی از پنبه چوله و ساحل رود تجن به ماه فروجک نقل شده‌اند.<sup>(۶)</sup>

با تقدیم ارادت و رجای توفیق

محمد علی ملک خسروی

## یادداشت‌ها

۱. جناب محمد علی ملک خسروی (۱۲۸۱ - ۱۳۶۳ هـ ش / ۱۹۰۲ - ۱۹۸۴ م) یکی از مورخین بنام بهائی بوده و صاحب مقالات و کتب عدیده درباره تاریخ امر بهائی‌اند. برای ملاحظه شرحی درباره حیات، خدمات و آثار ایشان به کتاب «حضرت باب، ص ۵۱-۵۲» مراجعه فرمایید.
۲. درباره «تاریخ حاجی میرزا جانی» شرحی مبسوط در مقاله «منابع تاریخ امر بهائی» به قلم جناب دکتر نصرت الله محمد حسینی به رشته تحریر درآمده و آن مقاله در «خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، ج ۷، ص ۸۸-۱۲۴» انتشار یافته است.  
برای مطالعه مطالبی از «تاریخ آقا میرابوطالب شه میرزادی» به کتاب «ظهور الحق، ج ۳، ص ۱۵۹ - ۱۶۰» مراجعه فرمایید.  
تاریخ نبیل و تاریخ ظهور الحق نیز در مقاله جناب دکتر محمد حسینی (مذکور در فوق) معرفی شده است. و نیز نگاه کنید به مقاله «تاریخ نبیل زرنندی» در «خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، ج ۷، ص ۷۶-۸۵».
۳. شرح شهادت شهدای خمسه در ساری در کتاب «حیات حضرت عبداله‌ها، ص ۱۷۵ - ۱۸۰» به رشته تحریر درآمده است. شرحی به اختصار در این باره در «کواکب الدریه، ج ۲، ص ۱۶۶ - ۱۶۷» نیز مسطور است.

۴. در یادداشت دیگری که جناب ملک خسروی برای جناب اشراق خاوری ارسال نموده‌اند، چنین مذکور است: «حضرت آمیرزا جواد اعتماد التجار که یکی از احبای خدوم بوده، در زمان احمد شاه تقریباً در سال‌های ۱۲۹۷ - ۱۲۹۸ شمسی (مطابق سال ۱۳۳۸ هجری قمری [۱۹۱۹ م]) معاندین و منافقین در بندر جز نزدیک منزل خودشان با ضرب گلوله شهیدش می‌سازند. پسری داشتند به نام آقا میرزا محمد رضا اعتماد زاده که ارشد اولاد ایشان بود. بیش از این بنده اطلاعی از شرح حال ایشان ندارم و تا کنون هم موفق به تحقیق کامل نشدم، اما آن چه را که در کتاب کواکب الدریه، جلد دوم، ص ۲۵۲ - ۲۵۳ نوشته شده، ذیلاً سواد کرده، تقدیم می‌دارم.»

مندرجات «کواکب الدریه» در اختیار علاقمندان است و نیازی به نقل آن در این مقام نیست.

شرحی از احوال جناب میرزا جواد اعتماد التجار و زیارت‌نامه‌ای که از قلم حضرت عبدالبهاء به اعزاز ایشان عزّ صدور یافته، در کتاب «حیات حضرت عبدالبهاء، ص ۲۹۵ - ۲۹۶» به طبع رسیده و در این مأخذ شهادت ایشان به سال ۱۳۳۶ هـ ق / ۱۹۱۸ م مذکور شده است. شرح احوال جناب اعتماد التجار در «ظهور الحق، ج ۸، ص ۷۲۲ - ۷۲۶» نیز مذکور است. در این مأخذ، تاریخ دقیق شهادت جناب اعتماد التجار ۲۳ حوت (اسفند) ۱۳۳۶ هـ ق ارائه شده که با ۱۴ مارچ ۱۹۱۸ م مطابق است.

۵. حضرت ولی عزیز امرالله در توفیق مورخ ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ درباره شهادت جناب جذبانی و احبای پنبه چوله چنین می‌فرمایند:

«...راجع به واقعه مؤلمه شهادت جناب آقای جذبانی علیه بهاء‌الله و ثنائی و رضوانه فرمودند، بنویس: این فاجعه اخیره و حادثه جدیدی در قریه ایول مازندران علت ازدیاد احزان و آلام گردید. هرچند غبار و دخان ظلم، آن اقلیم را در ایام پراقتلاب احاطه نموده و آفات و بلیات گوناگون تزیید یافته و بنیان سکون و اطمینان متزعزع گشته و اشرار و محرکین و دشمنان دیرین دست

تطاول گشوده و امیدوار و جسور گشته‌اند، ولی حزب مظلوم بالمآل غالب و امر جمال قیوم قاهر بطشش شدید است و انتقامش عظیم، ید غیبی‌اش در کار است و تصرفات عجیبه غریبه‌اش در عالم کون آشکار. سوف یرون الظالمون اثمار ما غرسوا و جزاء ما عملوا الا انهم فی خسران مبین. ستمدیدگان و بازماندگان آن مظلوم را تسلی دهند و به قرب طلوع فجر آسایش و سعادت و عزت ظاهره موعوده لاریبیه بشارت دهند.

فرمودند، بنویس: تلغرافاً پس از اطلاع بر حادثه اولی در قریه پنبه چوله به جناب ورقا امین حقوق الله تأکید گردید، مراقد آن فداییان جمال ابهی را از قبل این عبد تعمیر نمایند و مبلغ هزار تومان به بازماندگان تسلیم کنند. حال نیز سفارش دیگر راجع به حادثه مؤلمه اخیر به ایشان ابلاغ می‌گردد و آن محفل نیز باید به قدر امکان در تهیه وسایل راحتی آن عزیزان همت بگمارند و در مرکز به قدر مقدور اقدامات لازمه برای تأدیب و تنبّه غافلان و ستمکاران به عمل آرند و به مراکز امریه نیز سفارش و تأکید نمایند، به کمال حزم و متانت در این انقلابات حالیه سلوک نمایند و از حد اعتدال تجاوز نکنند و از آن چه علت از دیاد عدوات جهال است، اجتناب و احتراز نمایند...». (توقیعات مبارکه، ج ۳، ص ۲۳۳-۲۳۴).

۶. درباره شهدای پنبه چوله غیر از توقیع فوق، حضرت ولی امرالله در توقیع مورخ ۶ ژانویه ۱۹۴۲ م چنین می‌فرمایند:

«...راجع به شهادت چهار نفر از یاران مظلوم الهی از اهالی پنبه چوله مازندران فرمودند، بنویس: به مجرد اطلاع بر این حادثه مؤلمه، تلغرافی به واسطه آن محفل دال بر تأسف شدید از آن چه واقع گشته، مخبره گردید. به بازماندگان آن مظلومان اطمینان دهند که در این جوار از منتقم قهار مره آخری وسایل نجات و استخلاص قطعی کامل آن فئه مظلومه را به کمال تضرع و ابتهاج مسئلت نمایم. اهراق دماء بریئه در آن خطه مبارکه اثرات عجیبه بخشد و نتایج کلیه از آن به مرور ایام ظاهر گردد.

اشتداد بلايا و رزايا و تابع محن و آفات لا تعد و لا تحصی که آن فئه قليله را در این ایام از تمام جهات احاطه نموده، به نفسه علائم و تباشیر عصر جدید موعود است. این ليله دلماء که ظلماتش سنين عديده بر اطراف و اکناف آن کشور مستولی گشته، هر چه تاریک تر گردد و طوفان و طغيانش عظیم تر و هولناک تر شود، میقات طلوع صبح نجات و اشراق نیر سعادت و آزادی و سطوع انوار عزت و اقتدار و استقلال آئین حضرت پروردگار نیز نزدیک تر شود و سقوط و هبوط و انقراض و اضمحلال اهل کین و عدوان در آن سامان واضح تر و نمایان تر گردد.

جند بهاء جمهور ستمديدگان در آن اقليم پرابتلا کل به يقين مبین بدانند، امرالله عظیم است و قوه تأییدش محیی عظم رميم، توفيقش شامل است و دشمنانش صائل و از شش جهت مهاجم و از تزعزع ارکان و انهدام بنیان خویش هراسان و مضطرب و از سکون و متانت و تحمل و اصطبار اهل بهاء حیران و متعجب. روز استقامت است و هنگام دفاع و شهادت، تا اهریمنان که در کمین گاهان ایستاده اند، به کلی مأیوس و مهزوم و مغلوب گردند و وعود محتومه الهیه من دون تأخیر تحقق پذیرد...» (توقیعات مبارکه، ج ۳، ص ۲۳۰-۲۳۱).

## فصل نهم امر بهائی در قفقاز

### توضیحات

جناب اشراق خاوری در یادداشت‌های خود شرحی مختصر دربارهٔ قفقازیه مرقوم داشته و سپس مقاله‌ای را که بنا به خواهش ایشان به قلم جناب حسن رضا قلی زاده نادری دربارهٔ تاریخ امر الهی در قفقاز به رشتهٔ تحریر درآمده است، نقل فرموده‌اند. ذیلاً مطالب مزبور را به نظر خوانندگان گرامی می‌رساند:

### قفقازیه

سرزمینی است کوهستانی مابین دریای سیاه و بحر خزر و جبال قفقاز در این منطقه است که در الواح مبارکهٔ مرکز پیمان جل اسمه آن را همان قاف مذکور در احادیث و اخبار فرموده‌اند و می‌فرمایند که کوه قاف معروف همان قفقاز است و این لوح را در رحیق مختوم در ذیل قفقاز نقل کرده‌ام.<sup>(۱)</sup> قبل از ظهور مبارک نفوس مقدسه‌ای در خطهٔ قفقاز قیام کردند و مبشر به ظهور مبارک بودند و این جمله در لوح مبارک جمال قدم جل جلاله مذکور و در رحیق مختوم مندرج است.<sup>(۲)</sup> جمعی از نژاد روسی و ارمنی و گرجی و تاتار و چرکس و لزگی و ایرانی در قفقاز زندگی می‌کنند. از جمله بلاد قفقاز تفلیس است که شیخ الاسلام تفلیسی شیخ عبدالسلام، شیخ الاسلام بلاد قفقاز ردیه بر کتاب مبارک ایقان نوشت و جناب ابوالفضائل در سال ۱۳۱۵ هـ ق / ۱۸۹۷ م کتاب الفرائد را در جواب اعتراضات او تألیف فرمودند.<sup>(۳)</sup>

امر مبارک از آغاز در آن اقلیم پرتو افکن بوده و جناب حسن آقا رضا قلی زاده نادری شرحی دربارهٔ تشکیلات امریه و احبای قدیم آن منطقه مرقوم فرموده‌اند که عیناً در این جا نقل می‌شود. نگارش این مقاله بر حسب درخواست این بنده بوده و این است آن مقاله:

### مختصر تاریخ امرالله در بادکوبه قفقاز

همان طوری که در تاریخ شیروان<sup>(۴)</sup> ذکر شد، موقعی که جناب سید عبدالکریم در بادکوبه بود، چندین نفر به امر حضرت باب مؤمن شدند. پس از صعود جناب سید عبدالکریم، احبای بادکوبه سرگردان گردیدند. تا این که ملا صادق شهید در قزوین تصدیق امر حضرت باب و حضرت بهاءالله را نموده، به بادکوبه برگشت.<sup>(۵)</sup> قبل از ایشان هم خبر ظهور حضرت بهاءالله به بادکوبه رسیده بود و چند نفر مؤمن شده بودند. از آن جمله جناب عبدالمناف، جناب مصطفی بیگ، آقا بیگ اف، جناب زرگراف بزرگ، آقا جواد سلیمانی و چند نفر دیگر، اما از امر مبارک اطلاعات کافی نداشتند. وقتی جناب ملا صادق شهید وارد بادکوبه شدند، همراه خود کتاب مستطاب ایقان و الواح و آثار زیادی داشتند و خودشان نیز در مدت سه ماه توقف در قزوین اطلاعات کافی از مبلغین امرالله کسب نموده بودند، به این سبب ورود ایشان به قفقاز برای احبا نعمت بزرگی بود.

جناب ملا صادق شهید چند نفر را فوراً تبلیغ می‌کنند. از جمله ملا ابوطالب کریم اف، جناب عبدالؤمن زرگراف، جناب میر علام، جناب کربلانی آفاکشی علی اف و همچنین در گنجه و کوکچای سلیمان بالا خانلی [بالاخانی] امرالله ابلاغ می‌شود و چند نفر هم تصدیق می‌کنند. وقتی امرالله در بادکوبه انتشار پیدا می‌کند و احباب اطلاعات امری پیدا می‌کنند، تبلیغ شروع می‌شود و مردم برای تحقیق به منازل احباء می‌آیند. از آن طرف علمای شیعه شروع به اذیت و آزار احبا می‌کنند.

موقعی که جناب میر علاّم مؤمن می‌شود، خانه خود را به بیت تبلیغ اختصاص می‌دهد. لذا از تاریخ ۱۸۹۰ احبا در بادکوبه محل اجتماع داشتند و بعداً همان منزل حظیرة القدس بادکوبه شد. در تاریخ ۱۹۰۶ شروع به ساختن حظیرة القدس می‌کنند و بین مسلمانان ضوضاء بلند می‌شود که بای‌ها مسجد می‌سازند، باید مسجدشان را خراب کنیم. جناب استاد علی اشرف و جناب استاد بالا دو برادر بودند که امور ساختمان را اداره می‌کردند. جناب بالا قدری قلدور و نترس بود. برای آنان پیغام می‌دهد، هر کس برای خراب کردن حظیرة القدس بیاید، او را خواهم کشت. جناب بالا همیشه خودش سر ساختمان بود و یک آژان از دولت گرفته بود که اراذل و اوباش اسباب زحمت نشوند. چند نفر از احبای بالا خانلی و جوان‌های بادکوبه و پیرمردها نیز پیوسته در حظیرة القدس بودند و مواظبت می‌کردند و به علاوه چون جناب استاد اشرف و استاد بالا کارشان ساختمان ساختن بود، همیشه چهل یا پنجاه عمله و بنای دائمی داشتند، این بود که کارگراها هم مواظب بودند، کسی بنا را خراب نکند. جناب بالا اجازه حمل اسلحه کمری داشتند.

یک روز سر ساعت دوازده تقریباً دویست نفر ملا، سید، کسبه، حمّال، عمله، دزد، لات و غیره به تحریک ملاها برای خراب کردن بنای حظیرة القدس به خیابان چادروی هجوم می‌کنند. وقتی جماعت مزبور نزدیک می‌شوند، اول آژان مانع می‌شود، ولی چون عدّه آنان زیاد بود، نمی‌تواند جلوگیری کند. مردم داخل بنا می‌شوند. جناب بالا از بالای بنا داد می‌زند: «بزنید!». بچه‌ها از هر طرف و عمله و بنا با چوب و چماق و آجر و بیل و کلنگ هجوم می‌کنند. اشرار فرار می‌کنند. تقریباً بیست و پنج نفر دستگیر می‌شوند که سه نفر آنها ملا و دو نفر سید و سه نفر طلاب و دو نفر دزد سابقه‌دار و الباقی کاسب، عمله، حمال بودند. همه را به اداره پلیس برده، حبس می‌کنند و سپس با گرفتن التزام آنها را آزاد می‌نمایند. از آن به بعد کسی جرئت نکرد، به طرف حظیرة القدس قدم بگذارد، ولی علما ساکت نبودند، همیشه مردم را تحریک می‌کردند که احبا را اذیت کنند. در کوچه به احباب فحش می‌دادند، لباسشان را کثیف می‌کردند، جنس به احباب فروخته نمی‌شد. از دکاندارهای بهائی چیزی



نمی‌خریدند. چون مسلمانان به احبا خیلی اذیت می‌کردند، به این جهت بیشتر احباب در اطراف حظيرة القدس که محل سکناي روس‌ها و ارامنه و يهود بود، منزل گرفته بودند.

يك روز جناب حاجی قلندر<sup>(۶)</sup> جناب موسی نقی اف<sup>(۷)</sup> را برای ناهار دعوت می‌کند. حاجی قلندر برای خرید گوشت به قصابی می‌رود. دستش را به گوشت می‌زند، قصاب با ساطور به دست حاجی می‌زند و انگشت حاجی را می‌شکند و چند فحش دین و مذهب به او می‌دهد و می‌گوید: «باید پول تمام این ده کیلو گوشت را بدهی!». جناب حاجی چیزی نمی‌گوید و پول همه گوشت را می‌دهد و می‌آید به حظيرة القدس، ناهار را درست می‌کند و جریان را به خادم حظيرة القدس هم نمی‌گوید. (خادم حظيرة القدس از احبا و مرد شجاع و نترسی بود).

موقع ناهار جناب حاجی با دست چپ غذا می‌خورد. جناب موسی نقی اف از ایشان می‌پرسد: چرا دستتان را بسته‌اید؟ حاجی چیزی نمی‌گوید. موسی قسم می‌دهد. حاجی موضوع را بیان می‌کند. موسی نقی اف فوراً به استاد بالا تلفون می‌کند که هرچه زودتر به حظيرة القدس بیا. جناب استاد بالا برای بنده تعریف می‌کرد که من خیال کردم، اراذل و اوباش به حظيرة القدس هجوم کرده‌اند. این بود که ده پانزده نفر بنا و عمله با چوب و چماق و بیل و کلنگ برداشته، به اتفاق دو نفر از احبا که همیشه با من بودند، به خیابان حظيرة القدس آمدیم. کسی جلوی حظيرة القدس نبود. گفتم، حتماً رفته‌اند توی حیاط. داخل حیاط شدیم، دیدیم کسی نیست. رفتم اطاق حاجی قلندر، دیدم موسی خادم و حاجی ناهار می‌خورند. برگشتم، بنا و عمله را سر کارشان فرستادم. خودم با آن دو نفر از احبا نزد حاجی و موسی آمدیم. گفتم: چه خبر است که مرا فوری خواسته‌اید؟ خیلی ترسیدم، خیال کردم، حظيرة القدس را خراب می‌کنند. جناب موسی گفت: بدتر از خرابی حظيرة القدس اتفاق افتاده است. دست جناب حاجی را شکسته‌اند و کتک زده و فحش داده‌اند. دیگر می‌خواستید، چه بکنند! جناب بالا نزد قصاب می‌رود. ابتدا به قدر کافی او را کتک می‌زند و تمام گوشت‌های داخل دکان را به خیابان می‌ریزد و تمام بساطش را خراب می‌کند و می‌گوید:

پدر سوخته من بهائی هستم، اگر جرئت داری، به من فحش بده! مردم جمع می‌شوند و قصاب را از دست استاد بالا آزاد می‌کنند.

در نزدیکی حظيرة القدس بادکوبه خیابان بزرگی بود به نام وارانسواسکی. چهل، پنجاه مغازه بزرگ قصابی داشت. محل فروش آذوقه بود. این خیابان در دوپست متری حظيرة القدس قرار داشت. کسبه آن مسلمان یا ارمنی بودند. فقط چند دکان مال یهودی بود. تمام آنها احبا، به خصوص استاد بالا را می‌شناختند. هر قدر استاد علی اشرف مظلوم بود، در عوض جناب استاد بالا ظالم بود. حضرت عبدالبهاء در لوح جناب استاد بالا می‌فرمایند، ای بالا! همه به تو می‌گویند «بالا»، اما من به تو می‌گویم «بلا». چون تو بلا هستی به جان دشمنان امر حضرت رحمان. دیگر دکاندارها تکلیف خودشان را می‌دانستند که اگر به احبا اذیت کنند، با چه کسی طرف هستند. یک روز جناب استاد بالا به احبا می‌گوید: تا من زنده هستم، شما نباید بترسید، چون تکلیف من غیر از شماها است.

جناب آقا عباس میرزا اورچ اف برای من تعریف کرد که من بچه دوازده ساله بودم. روزی از مدرسه به منزل می‌رفتم. وقتی به دکان جناب میرزا عبد الخالق رسیدم، ایشان فرمودند: عباس میرزا برو دکان آن خوراک‌پز، بگو برای من آبگوشت بیاورد. من وقتی وارد دکان خوراک‌پز شدم، گفتم، جناب عبد الخالق آبگوشت می‌خواهد. دکاندار از من سؤال کرد: تو هم بهائی هستی؟ جواب دادم: بلی، بهائی هستم و همشیره زاده جناب عبد الخالق. فوراً دکاندار یقه مرا گرفت و سیلی محکمی به صورتم زد. من به زمین افتادم و چند لگد هم به من زد و گفت: بچه‌ها او را بگیرید و ببرید پشت دکان فلان فلان بکنید. من فوراً فرار کردم. آنها مرا دنبال کردند، اما وقتی از گرفتن من ناامید شدند، برگشتند. من به جناب میرزا عبد الخالق جریان را گفتم. جناب میرزا چیزی نگفت، شروع کرد به خندیدن. من گریه کردم، جناب میرزا می‌خندید. گفتم: دانی جان چرا می‌خندید؟ گفت: برای این که وقتی آدم در راه حق کتک بخورد، ایمانش محکم می‌شود. تو از امروز بهائی شدی، پسر جان. راضی باش که بنام بهائیت کتک خوردی، نه بنام دزدی.

در این موقع جناب بالا آمد دکان میرزا عبد الخالق سیگار بگیرد. دید من گریه می‌کنم. از میرزا سؤال کرد: چه کرده‌ای که بچه گریه می‌کند؟ جناب میرزا گفت: کاری نکرده‌ام. جناب میرزا به من اشاره کرد، به بالا نگویم، چرا گریه می‌کنم. جناب بالا از من سؤال کرد: عباس، چرا گریه می‌کنی؟ چه شده؟ پدرت زده؟ عیب ندارد، کتک پدر نصیحت است. من دیگر طاقت نیاوردم، گفتم: نه جناب استاد بالا، من رفته بودم دکان رستوران بگویم برای دانی جان آبگوشت بیاورد. دکاندار از من پرسید: بچه، تو بهائی هستی؟ من هم جواب دادم: بلی. آن وقت مرا زد و به شاگردانش گفت: او را بگیرید، ببرید پشت دکان فلان فلان بکنید. من فوراً فرار کردم. جناب استاد بالا به میرزا عبد الخالق می‌گوید: با عباس میرزا برویم دکان یارو. در آنجا شما فقط تماشا کنید و کاری نداشته باشید. هر سه نفر می‌روند. جناب بالا در دکان می‌ایستد و می‌گوید: آقای دکاندار، بهائی چه بدی به تو کرده؟ مالت را برده؟ بالای سر زنت آمده؟ کتک زده؟ چه کار کرده که تو این بچه را زده‌ای و بعد دستور داده‌ای ببرید پشت دکان. دکاندار جواب می‌دهد: حالا چطور شده، مگر قندیل امام زاده خرد شده که این قدر عصبانی شده‌ای؟ بابی زدن که این قدرها حرفی ندارد. اگر کم زده‌ام حالا زیاد بزنم. دکاندار جلو می‌آید که بزند، ولی استاد بالا که عصبانی شده بود، ظرف مملو از غذا را به سر او می‌ریزد. مردم جمع می‌شوند. دکاندار و شاگردانش را که سوخته و کتک خورده بودند، از دست جناب استاد بالا نجات می‌دهند. در این اثنا پلیس می‌آید و همه را جلب می‌کند. جناب استاد بالا ثابت می‌کند که آنها چه خیالی درباره بچه داشتند. دکاندار حبس و شاگردانش آزاد می‌شوند.

آقایان شما خیال نکنید، بالا فقط اغیار را کتک می‌زد، بلکه هر بهائی که عمل بدی از او صادر می‌شد، استاد بالا او را تنبیه می‌کرد. جناب استاد بالا می‌گفت، وقتی کوچک بودم، پدرم از دست اشرار زیاد اذیت دیده، حالا نزد حضرت عبدالبهاء خیلی خوش است.

جناب ملاصادق موفق می‌شود، چند نفر را تبلیغ کند. از آن جمله ملا ابوطالب کریم اف، میرزا عبد الخالق یعقوب زاده، جناب میر علام، جناب کربلائی آفاکشی و

جناب عبد المؤمن زرگراف و مشهدی غلام حسین. از بادکوبه به سلیمان می‌رود. در آنجا جناب آقا جواد علی یوسف و مشهدی شکر [الله] فرج زاده و در لنگران جناب ملا آقا و جناب مشهدی خیرالله را تبلیغ می‌کند. بعد به بادکوبه مراجعت کرده، چند روزی به بالاخانلی منزل کربلائی عمران رفته، ایشان را تبلیغ می‌کند. جناب ملا صادق ترس نداشت، کارهایی انجام می‌داد که کار هیچ کس نبود. آبروی علما را می‌برد.

ملا صادق برای زیارت جمال اقدس ابهی از طریق باطوم و دریای سیاه با کشتی به اسلامبول می‌رود. در آن جا اطلاع می‌یابد که حضرت بهاءالله را به عکا تبعید کرده‌اند. چند ماهی در اسلامبول برای تهیه خرج سفر به شغل چای دارچین فروشی مشغول می‌شود. با چند نفر از احبای آن جا آشنا می‌شود. پس از سه ماه و خرده‌ای به عکا می‌رود. در آن موقع حضرت بهاءالله در قشله عسکریه حبس بودند و خیلی سخت می‌گرفتند. جناب ملا صادق نزد صاحب منصب کشیک می‌رود و می‌گوید: من اهل قفقاز هستم و ترک، خرجی راهم تمام شده. این جا هم کاری نیست. خواهشمندم اجازه بدهید، بروم خدمت شیخ بزرگ ایرانی که در حبس است، از ایشان خرج سفر بگیرم و به وطن خود برگردم. افسر کشیک می‌گوید: فردا صبح موقع خرید آذوقه بیا، ترا به جای حمال به حضور ایشان می‌فرستم. فردا ملا صادق می‌روند و آذوقه را برمی‌دارند و حضور جمال اقدس ابهی به پای مبارک می‌افتند و دور آن حضرت طواف می‌کنند. حضرت بهاءالله یک لیره به ایشان مرحمت فرموده، می‌فرمایند: فوراً به قفقاز برای تبلیغ برگرد، موفق و مؤید خواهی شد. خداوند یار و یاور شماست.

جناب ملا صادق دیگر آن ملا صادق سابق نبود، بلکه یک پارچه آتش عالم سوز بود و از همان راه به بادکوبه برمی‌گردد. در بین راه در باطوم، تغلیس، کوکچای با احباب ملاقات می‌کند. از بشارت جمال اقدس ابهی آنان را مسرور می‌سازد. جناب ملا صادق پس از صعود حضرت بهاءالله خیلی فداکاری می‌نمایند تا بین احباب ناقض پیدا نشود، آنها را به عهد و میثاق الهی تشویق می‌کرد.

احباب قفقاز از بی پروایی و بی حکمتی ملا صادق هراسان بودند و به ایشان ایراد می گرفتند. ملا صادق قسم خورده بود، آبروی ملاها را ببرد، این بود که در خیابان با عمامه آب را در شیشه ریخته و به جای مشروب در خیابان سر می کشید و خودش را به مستی می زد. بعضی از احباب از حرکات ایشان به حضور مبارک حضرت عبدالبهاء شکایت می کنند. حضرت عبدالبهاء در جواب سکوت می فرماید. جناب ملا صادق در تاریخ ۱۸۹۷ عریضه‌ای به حضور مبارک حضرت عبدالبهاء عرض نموده، تقاضای شهادت می کند. در جواب لوحی از قلم مبارک نازل می شود که یک بیت آن نشان می دهد که شهادت ایشان قبول شده است.<sup>(۸)</sup> وقتی این لوح می رسد، جناب ملا صادق قیامی عاشقانه می کند. در تمام مساجد و بازارها و خیابان‌ها به اعلاء کلمه الله می پردازد. برای وداع با احباب به اطراف می رود. پس از مدت کوتاهی به بادکوبه برمی گردد.

در نزدیکی بادکوبه دهی است به نام زابرات. خواهر ملا صادق آنجا بود. چون فصل تابستان بود، جناب ملا صادق چند روزی نزد خواهرش رفته بود. خواهر ملا صادق مؤمن بود، ولی به واسطه ترس از پدر و قوم و خویشان و این که مبدا مانند برادرش از ارث محروم شود، ایمانش را آشکار نمی کرد، ولی در هر حال مؤمن بود و به برادرش کمک مالی می کرد. شوهر خواهرش نیز محب بود، همچنین اولادشان. جناب ملا صادق به خواهرش علاقه داشت.

یک روز ملا صادق در ایوان خانه (ساعت ۶) مشغول ادای نماز بود که ایشان را هدف گلوله قرار دادند. گلوله به پیشانی ایشان خورده بود و جان به جانان تسلیم نمود. خواهرش جریان را به احباب بادکوبه خبر داد. احباب آن شهید را در باغ خواهرش دفن کردند، چون اهالی ده حاضر نشدند که در قبرستان دفن شود. پس از سه سال خواهر ملا صادق شهید مرحوم شد. آن خانم وصیت کرده بود که اگر در زابرات مُردم، جنب قبر برادرم مرا دفن کنید. این بود که شوهر و پسران و دخترانش او را در همان جا دفن کردند.

وقتی خبر شهادت جناب ملا صادق به حضرت عبدالبهاء رسید، این لوح و زیارتنامه از قلم مبارک به افتخار آن شهید نازل شد، (به محاضرات مراجعه شود).<sup>(۹)</sup>

جناب میر علام اهل بادکوبه و یکی از بزرگان آن دیار بود. تمام فامیل ایشان مسلمان و ثروتمند و بین شیعه معروف بودند. جناب میر علام را جناب ملا صادق تبلیغ کرده بود. جناب میر علام منزل بزرگی در مرکز شهر بادکوبه داشت که تقریباً دارای پنجاه اطاق و تمام آنها مستأجر روس و ارمنی و یهودی داشت و چون محل اروپایی نشین بود، فقط در آن جا جناب میر علام و زنش مسلمان بودند. جناب میر علام اولاد نداشت. وقتی مؤمن شد، خانه‌اش را به امر تقدیم کرد. ابتدا چند اطاق برای بیت تبلیغ در اختیار احباب می‌گذارند. در تاریخ ۱۸۹۶ چند نفر از مستأجرین را خارج و یک سالن برای جلسه عمومی درست می‌کند (چون ساختمان کهنه بود). در تاریخ ۱۹۰۰ میلادی پانزده نفر از کرایه نشین‌ها را بیرون می‌کند. فقط شش اطاق نگاه می‌دارد و بقیه را خراب کرده، تبدیل به حیاط می‌کند.

در نزدیکی بادکوبه دهی بود، به نام بالاخانلی. در آن ده یک نفر به نام مشهدی امیر زندگی می‌کرد که شغلش آدمکشی بود. پول می‌گرفت و آدم می‌کشت. روزی مشهدی امیر نزد ملائی می‌رود و می‌گوید: ای ملا، من خیلی آدم کشته و گناهکارم. چه کنم که خداوند مرا ببخشد؟ ملا می‌گوید: اگر سه کار را انجام بدهی، خدا ترا می‌بخشد و در بهشت غرفه عالی به تو عطا می‌فرماید. (اسم آن ملا، عبدالله و ایرانی بود). عرض می‌کند: جناب ملا آن سه کار چیست؟ ملا عبدالله می‌گوید: اول یک قرآن طلاکوب، مذهب بخر و به من بده. هر روز می‌خوانم، ثوابش مال تو. دوم ده روز در ماه محرم به فقرا احسان کن. سوم یک بهائی را بکش. دیگر کار تمام است، خداوند ترا می‌بخشد.

جناب مشهدی امیر اول قرآن را می‌خرد و به ملا عبدالله می‌دهد. پس از بیست روز که ماه محرم می‌رسد، تمام ده روز به فقرا احسان می‌دهد. روز پانزدهم محرم فکر می‌کند، چه کسی را بکشم که ثوابش بیشتر باشد. پس از تفکر زیاد تصمیم می‌گیرد، به بادکوبه برود و جناب میر علام را که رئیس بهائی‌هاست، بکشد. روز شانزدهم محرم

وارد باد کوبه می‌شود و می‌رود جلوی حظیره القدس، چون منزل جناب میر علام در آنجا بود. وقتی میر علام مشهدی امیر را می‌بیند، بدیشان سلام می‌کند و می‌گوید: جناب مشهدی امیر چه عجب از ما یاد کردید. تشریف بیاورید، قدری صحبت کنیم. مشهدی امیر فکر می‌کند، عجب خوب گیر آوردم، الان می‌کشم و فرار می‌کنم. در خیابان هم کسی نیست که مرا دستگیر کند. جناب میر علام دست او را می‌گیرد و پهلوی خود می‌نشانند. شروع به صحبت می‌کند و مشهدی امیر را نصیحت می‌نماید که عزیزم، خداوند تعالی ما را برای اطاعت و خدمت به بندگانش خلق کرده. ما باید مطیع پیغمبران و اولیاء و ائمه باشیم، نه شیطان. در حدود دو ساعت با او صحبت می‌کند. نزدیک ظهر جناب میر علام او را برای صرف نهار دعوت می‌کند. مشهدی امیر قبول می‌کند و در دل می‌گوید، چه بهتر! در منزلش او را می‌کشم و کسی هم نمی‌بیند. پس از صرف نهار صحبت شروع می‌شود. نزدیک ساعت هفت مشهدی امیر منقلب می‌شود و تصدیق می‌کند.

شب در آنجا می‌خوابد. صبح پس از صرف چای به بالاخانلی وارد شده، ظهر به مسجد می‌رود. ملا عبدالله را از منبر پایین می‌کشد. اول قرآن را از او می‌گیرد. بعد می‌گوید: تو بی‌دین به من گفتی که بهائی‌ها دین ندارند. به پیغمبر و قرآن و اولیاء فحش می‌دهند. اما من تحقیق کردم، دیدم مسلمان حقیقی آنها هستند، نه تو بی‌دین. من بهائی شدم. دیگر با شما کاری ندارم. خداوند شما را هدایت فرماید. از مسجد یکسره به منزل جناب کربلانی عمران و جناب امیر خلیل می‌رود و می‌گوید، من بهائی شده‌ام. آنها خیلی خوشحال می‌شوند. مشهدی امیر پس از بهائی شدن آدم خوش اخلاقی می‌گردد و از ده تیر [تفنگ یا طپانچه‌ای که در مخزن آن ده تیر جای می‌گیرد] دست می‌کشد.

پس از دو ماه یک نفر از دشمنان، مشهدی امیر را در خیابان با تیر می‌زند و فرار می‌کند. او را برای معالجه به مریض خانه می‌برند. پلیس از ایشان سؤال می‌کند: چه کسی به شما تیر زد؟ می‌گوید: او را نمی‌شناسم. بعد برای ضارب پیغام می‌فرستد که چون من بهائی هستم، تو را به پلیس معرفی نمی‌کنم و از تو انتقام نمی‌گیرم. آن

شخص نزد مشهدی امیر می‌آید و از او عذر خواهی می‌کند. مشهدی امیر هم او را می‌بخشد.

حضرت عبدالبهاء در امریکا به احبای الهی می‌فرمایند: مشهدی امیر که آدمکش بود، وقتی بهائی شد، مظلوم شد. بنام قدرت حضرت بهاء‌الله را که از دست مشهدی امیر هفت تیر را گرفت، او را مظلوم کرد. این است حقیقت و ایمان به حق.<sup>(۱۰)</sup> در تاریخ ۱۹۰۴ میلادی جناب میر علام صعود فرمود.

در تاریخ ۱۹۰۵ احبای بادکوبه و قفقاز شروع به ساختن حظیره القدس بادکوبه نموده و در ۱۹۰۷ ساختمان مزبور تمام شد.

در تاریخ ۱۹۱۷ جنب حظیره القدس مدرسه‌ای برای کودکان ساختند.

در تاریخ ۱۹۱۹ برای جوانان سالون نطق و تأثر ساخته شد.

خانم جناب میر علام در سنه ۱۹۰۶ صعود فرمود.

جناب میر علام از جمال قدم و حضرت عبدالبهاء لوح داشتند.<sup>(۱۱)</sup>

جناب ملا ابوطالب فرزند ملا کریم اهل بادکوبه، پدرش اهل منبر بود. جناب ملا ابوطالب را ملا صادق تبلیغ کرده بود. وقتی جناب ملا ابوطالب بهائی شد، از مسجد و منبر دست کشید. جناب ملا ابوطالب فوراً بین مردم به بابی شدن مشهور شد. مردم به ایشان خیلی اذیت می‌کردند.

جناب استاد علی اشرف برای بنده تعریف می‌کرد که پدرم وقتی به خیابان می‌رفت و باز می‌گشت، تمام لباسش را کثیف می‌کردند. دکاندارها آنچه تخم مرغ گندیده و گوجه فرنگی له شده داشتند، به سر و صورت او می‌زدند. چون ما دو برادر کوچک بودیم، نمی‌توانستیم از پدرمان حمایت کنیم. (جناب استاد علی اشرف و استاد بالا پسران ملا ابوطالب بودند). وقتی پدرم می‌خواست به خیابان برود، مادرم مانع می‌شد، می‌گفت: اگر بروید، لباستان را کثیف می‌کنند و شما را اذیت می‌نمایند. جواب می‌داد: من باید بروم، خلق را تبلیغ کنم و این اذیت و کتک خوردن هم یک نوع تبلیغ است.



جناب ملا ابوطالب مرد ساکت و مظلومی بود. همیشه ابلاغ امرالله می کرد و آن چه الواح از حضور مبارک می رسید، آنها را استنساخ کرده، بین احبا انتشار می داد. آخر حیات خود را در حيفا در حضور حضرت عبدالبهاء گذرانده، در حيفا صعود فرمود. (۱۲)

جناب استاد علی اشرف فرزند ملا ابوطالب کریم اف اهل بادکوبه و بهائی زاده بود. استاد علی اشرف معمار معروفی بود. همیشه ساختمان های بزرگ دولتی و ملی را می ساخت و در درستکاری معروف و از حیث وضع مالی خوب بود. جنب حظيرة القدس بادکوبه، خانه بزرگ پنج طبقه ای داشت. موقعی که حضرت عبدالبهاء می خواستند، مقام اعلی را بسازند، جناب استاد علی اشرف را احضار فرموده و امر فرمودند، یک نقشه تهیه کند. به دستور مبارک، ایشان نقشه را تهیه و تقدیم هیکل مبارک می کند. حضرت عبدالبهاء آن را اصلاح فرموده، اجازه شروع کار را می فرمایند. (بنده آن نقشه اصلاح شده را نزد جناب استاد علی اشرف دیدم).

جناب استاد علی اشرف حکایت می کرد که وقتی کار را شروع کردیم، حضرت عبدالبهاء فرمودند: جناب علی اشرف، شما اهل قفقاز هستید، هوای آنجا سرد است. شما به هوای گرم عادت ندارید. باید چتر به دست بگیرید. حضرت عبدالبهاء چتر خودشان را به من عنایت فرموده، تشریف بردند. بنده هرچه به بنا و عمله دستور می دادم، حالی نمی شدند. این بود که چتر را کنار گذاشتم و شروع به کار کردم. کار بنا و عمله را جور می کردم، آنها هم عمل می نمودند. تا عصر (ساعت ۶) کار کردیم، اما من مریض شدم، چون هوا گرم بود، من هم زیاد کار کرده بودم. فردا با حال مریضی سر کار حاضر شدم. مشغول کار کردن بودم که حضرت عبدالبهاء تشریف آوردند. یکی حضور مبارک عرض کرد، استاد دیروز گرما زده شده و مریض شد. سرکار آقا فرمودند: جناب علی اشرف، من به شما گفتم، هوا گرم است، چتر بردار، مریض می شوی. عرض کردم: قربانت گردم، اگر من چتر بردارم، آن کاری که شما میل داری، کی انجام دهد؟ شما به هوای این جا امر بفرمایید، با بندگان جمال مبارک بسازد. اگر شما نکنید، می روم روضه مبارک دامن جمال مبارک را می گیرم. حضرت

عبدالبهاء تبسم فرموده، فرمودند: جناب اشرف، شما ما را با طبیعت به جنگ انداختید. دیگر مریض نشدم، هر روز مشغول کار بودم، تا تمام شد.

یک روز رفته بودم عکا. سرکار آقا به بنده فرمودند: جناب اشرف، این عرب یک باغ دارد و خیلی ارزان می‌فروشد. اگر پول دارید، آن را بخرید. فوراً اطاعت کردم. حضرت عبدالبهاء فرمودند: حالا شد باغ اشرف. بعداً به نام باغ اشرف معروف شد.

وقتی مقام اعلی را می‌ساختیم، یک روز چند نفر مفتش آمدند سر ساختمان. از من سؤال کردند: این جا چه می‌سازید؟ عرض کردم: چهار اطاق، یک آب انبار. گفتند: می‌گویند، عباس افندی این جا قلعه می‌سازد. عرض کردم: قربان، عباس افندی اهل صلح است، نه جنگ. وانگهی، این چهار اطاق که قلعه نمی‌شود و تازه این بناها و عمله‌ها همگی اهل عثمانی هستند و می‌دانند که ما چهار اطاق می‌سازیم. بعد از من سؤال کردند: شما کجایی هستید؟ عرض کردم: قفقازی. سؤال کرد: بهائی هستید؟ عرض کردم: بلی. فردا حضرت عبدالبهاء تشریف آوردند. فرمودند: آفرین جناب اشرف، مرحبا، مرحبا.

وقتی مقام اعلی تمام شد (آن ساختمان اولی) حضرت عبدالبهاء یک در آن را به نام اشرف و یک در را به نام بالا نامیدند (باب اشرف، باب بالا).<sup>(۱۳)</sup>

جناب استاد علی اشرف پنج پسر و سه دختر داشت. نام پسرها: آقا حبیب، آقا عزیز، آقا عنایت، آقا حسین، آقا اسمعیل - نام دخترها: فرنگیس، ثریا، مهرانگیز بود. تمام اولادهای ایشان تحصیل کرده و مؤمن، ثابت و راسخ بودند.

جناب علی اشرف در سال ۱۹۳۳ [م] در بادکوبه صعود فرمود. حضرت ولی امرالله پس از صعود ایشان در حق مشارالیه خیلی عنایت فرمودند.

جناب استاد بالا فرزند ملا ابوطالب کریم اف اهل بادکوبه و بهائی زاده و مانند برادر معمار بودند. جناب استاد بالا مرد شجاع و غیوری بود. از بیست سالگی قیام

به خدمت نمود، مخصوصاً در موقع ساختن حظيرة القدس بادکوبه کوشش فراوان کرد.

چون مسلمانان نمی گذاشتند، احبا حظيرة القدس بسازند و می خواستند خراب کنند، جناب استاد بالا با چند نفر از جوانان بادکوبه و بالاخانلی شب و روز سر ساختمان کشیک می دادند و چند دفعه با حمله کنندگان طرف شده، همه را پراکنده نمودند. استاد بالا همه جا حافظ احبا بود. جناب استاد بالا برعکس پدر و برادرش مظلوم نبود، کتک نخورد، بلکه کتک زد. در دواير دولتی هم حرمت داشت. مردی سخاوتمند بود. جناب بالا می گفت، در هر زمان یک قلچماق لازم است. در زمان حضرت محمد عمر ابن خطاب، در زمان حضرت باب ملا حسین بشرویه، در زمان حضرت عبدالبهاء بالا کریم اف. جناب بالا حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شدند و چندین لوح داشتند. حضرت عبدالبهاء بالا را بلا به جان دشمن می فرمودند. یکی از درهای مقام را به نام بالا نامیدند. اگر از شجاعت این مرد یک کتاب بنویسم، کم است. برای حفظ احباب و امرالله خیلی زحمت کشیده، مخصوصاً برای جوانان. جناب بالا همیشه عضو محفل روحانی بودند.

وقتی که در قفقاز انقلاب شد، ملت هایی که در اقلیت بودند، آزاد شدند و دیگر بین مردم بابی، بهائی، یهودی معنی نداشت. کسی هم جرئت نمی کرد، به دیگران اذیت کند. ملا، آخوند، سید، قوچی، آدمکش نبود و کسی هم دیگر هفت تیر، قداره، چاقو نداشت. ارادل نیز از طرف دولت زندانی شده بودند.

جناب بالا در زمان دولت تزار جواز اسلحه گرم داشت (برای حفظ جان خودش و احباب و مالش). چون احبا از این حیث آسوده خاطر شدند، دیگر احتیاجی به بالا نداشتند. لذا چند نفر از کوته بینان و جاه طلبان بین احباب انتشار دادند که دیگر نباید بالا را به عضویت محفل روحانی انتخاب کرد، زیرا بالا ظالم و بداخلاق است، فحش می دهد و چنین و چنان است. محفل روحانی از احباب خواهش دارد که او را انتخاب نکنند.

در عید رضوان سال ۱۹۱۸ احباب برای انتخابات در حظیرة القدس جمع شده بودند. همه اغلب آرای خود را به صندوق انداختند و منتظر استخراج آراء بودند. در این هنگام نامه رسان دو تلگراف از حضور مبارک آورده، احبا برای استماع تلگراف مبارک در سالن جمع شدند. آن دو تلگراف مبارک این بود:

تلگراف اول: در آستان مبارک برای موفقیت شما دعا می‌کنم. عبدالبهاء عباس.

تلگراف دوم: جناب استاد بالا فرزند ابوطالب کریم اف از طرف عبدالبهاء همیشه عضو محفل روحانی بادکوبه است. شما نه نفر خودتان را انتخاب فرمایید. عبدالبهاء عباس.

وقتی این تلگراف خوانده شد، همه خجل شدند که چه خبط بزرگی کرده‌اند. چند نفر گفتند، از نو ورقه بنویسیم. جناب بالا می‌گوید، صندوق را باز کنید، رأی‌ها را بخوانید. صندوق را باز می‌کنند و رأی‌ها خوانده می‌شود. جناب بالا حتی یک رأی هم نداشتند.

جناب بالا بیست روز دیگر می‌رود ارض اقدس. به پای حضرت عبدالبهاء می‌افتد. عرض می‌کند: قربانت گردم، بنده را از عضویت محفل روحانی معاف فرمایید. یقین احباب از من راضی نبودند که مرا انتخاب نکردند. حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند، رضای خلق، رضای من است. باید اخلاق خوب نشان دهم تا احباب از من راضی باشند. جناب بالا به احبا می‌گفت: حضرت عبدالبهاء مرا زنجیر کرده بود. رفتم خدمتشان زنجیر را از گردنم باز کردم. با آن تلگراف مبارک مرا حفظ فرمودند.

جناب بالا دو دفعه حضور مبارک حضرت عبدالبهاء مشرف شد. ایشان فقط یک دختر داشت. مشارالیها زن جناب حاجینسکی بود (عضو پارلمان تزار). در تاریخ ۱۹۲۰ وقتی قشون شوروی وارد بادکوبه شد، حاجینسکی را تیر باران نمودند. اما زنش دو سال بعد مرحوم شد. جناب حاجینسکی یک پسر داشت که در سال ۱۹۲۲ به ایران فرار کرد، ولی در سال ۱۹۴۱ قشون روس در ایران او را گرفته، به روسیه بردند و در آنجا تیرباران نمودند. جناب حاجینسکی و پسرش مؤمن نبودند. زن جناب بالا در سال

۱۹۲۵ مرحوم شد. اما جناب بالا در سال ۱۹۲۳ سکتۀ ناقص کرده، همیشه در منزل بستری بود.

در تاریخ ۱۹۲۵ یک حواله ۲۵ لیره انگلیسی توسط جناب ضیاء الله اصغرزاده از لندن رسید. آن ۲۵ لیره را حضرت ولی امرالله عنایت فرموده بودند. وقتی این پول را به ایشان دادند، ایشان گریه کرد، بعد خندید. جناب اسدالله زرگراف، رئیس محفل روحانی گفت: عمو جان (چون خانم زرگراف دختر استاد علی اشرف بود) چرا گریه کردید، بعد خندیدید؟ گفت: اسدالله، گریه کردم که در زمان حضرت ولی امرالله هیچ خدمت نکردم، خندیدم که چه مولای مهربانی دارم. بالا را فراموش نکرده و در موقع ناتوانی و مریضی او را یاد فرموده.

جناب استاد بالا کریم اف در سال ۱۹۲۷ صعود فرمود. تمام احبای بادکوبه، بالاخانلی، بی بی هیبت، کارخانه نقی اف، چوقوریورد [Chukhuryurd]، نفت آلان و نماینده محفل گنجه، کوکچای، سلیمان و بردع در تشییع جنازه او شرکت کردند. سه روز احبا در حظیره القدس برای ایشان جلسه تذکر منعقد نمودند.<sup>(۱۴)</sup>

#### جناب موسی نقی اف

جناب موسی نقی اف اهل بادکوبه، در قریه بلجری متولد شدند. ایشان دکان علافی داشتند و جناب ملا صادق مشارالیه را تبلیغ کرده بود.

جناب استاد علی اشرف کریم اف برای بنده حسن نادری (رضا قلی زاده) چنین حکایت فرمودند که بنده بدون کم و زیاد آن مطالب را می‌نگارم:

جناب موسی در بلجری دکان علافی داشت. زمین هم داشت. چون در اطراف بادکوبه، بالاخانلی، بلجری، نفت آلان، چوقوریورد، صابونچی معدن نفت کشف شده بود، دیگر مردم زمین را زراعت نمی‌کردند، بلکه چاه می‌کنند، نفت استخراج می‌کردند. (آن زمان چاه نفت را مثل چاه آب می‌کنند و با دلو نفت می‌کشیدند.)

یک روز چند نفر مسلمان پولدار برای خرید زمین پیش موسی می آیند، ولی ایشان زمین را نمی فروشند. آنها می گویند: اگر حاضر به فروش نیستید، بیاید با هم شریک شویم. پول از ما، زمین از شما. هرچه نفت استخراج شد، نصف مال ما، نصف مال شما. موسی راضی می شود و با سند رسمی قرارداد می بندند و شروع به کار می کنند. تقریباً در مدت دو سال، بیست چاه می کنند. همه چاه ها یا به آب می رسد، یا به سنگ. تقریباً چهل هزار منات بدون نتیجه خرج می شود.

یک روز شرکا کتک خوبی به موسی می زنند و می گویند: فلان فلان شده بابی، چون نیت تو خراب و دینت ناحق بود، خداوند از ما هم قهر کرد که با تو بی دین شریک شدیم. یا پول ما را بده، یا تو را می کشیم. موسی راضی می شود، زمین خود را برای دو سال با سند رسمی نزد آنها گرو بگذارد، اگر پول را نداد، زمین مال آنها باشد. موسی با یکی از احبا سر زمین می رود و به مقنی می گوید، دیگر چاه نکند. مقنی می گوید: آقا موسی، من دو سال تمام این جا کار کردم و تمام پول ها را من گرفته ام. اما نفت در نیامده. خواهش دارم، اجازه بدهید، من یک چاه دیگر بکنم. اگر نفت درآمد، مزد به من بدهید، اگر در نیامد، پول ندهید. و من به شما سند می دهم که پول به من رسیده.

موسی قبول می کند. برای نوشتن سند به بادکوبه می آید. وقتی تنظیم سند تمام می شود، یک سره به حظیره القدس نزد حاجی قلندر می رود و جریان را تعریف می کند. جناب حاجی ابوالحسن هم آنجا تشریف داشتند. موسی عریضه ای می نگارد و به جناب حاجی امین می دهد که حضور مبارک حضرت عبدالبهاء تقدیم کنند. جناب حاجی قلندر نیز عریضه ای عرض می کند و از حاجی خواهش می کند، دامن حضرت عبدالبهاء را بگیرد تا در حق موسی عنایتی فرمایند، چون موسی بیچاره شده است. جناب حاجی امین حضور مبارک می روند، عریضه ها را تقدیم و دامن مبارک را می گیرند و تقاضا می کنند در حق موسی عنایت فرمایند. حضرت عبدالبهاء می فرمایند: به حاجی قلندر تلگراف کنید، در روضه مبارکه در حق او دعا می کنم، انشاء الله موفق می شود. وقتی تلگراف به بادکوبه می رسد، جناب حاجی قلندر برای موسی پیغام

می فرستد که تلگراف رسیده، بیا شهر کار دارم. موسی نزد حاجی قلندر می آید. بعد از ظهر مقنی خبر می آورد که چاه به نفت رسیده و فواره می زند.

موسی دیگر آن موسی چند روز قبل نبود، بلکه یک میلیونر شده بود. وقتی موسی پولدار شد، زودتر از موعد پول آن شرکا را داد و به آنها گفت: پس معلوم می شود که دین من حق و قلبم پاک بود که خدا به من نفت داد. در این صورت قلب شما و نیت شما ناپاک بود که به شما نداد. پس از این که موسی ثروتمند شد، ماشین حفاری خرید، چاههایی که به آب و سنگ رسیده بود، کند و پائین رفت و به نفت رسید. جناب موسی یکی از ثروتمندان درجه اول روسیه شد. بیش از صد و پنجاه عمارت چهار و پنج طبقه داشت.

موسی نقی یوف یک پسر و یک دختر داشت. وقتی زن اولش (مادر بچه‌ها) مرحوم شد، یک زن روسی گرفت. پسرش در سال ۱۹۱۰ مرحوم شد. به نام او یک عمارت بزرگ ساخت و وقف کرد (خیریه اسماعیلیه). دختر موسی با پسر شمس‌اسدالله عروسی کرد. او مسلمان و ثروتمند بود. موسی در بیرون شهر بادکوبه مریض‌خانه‌ای به نام ارمنی‌کندی ساخت. این بنا را از سال ۱۹۱۳ شروع کرد. چهار سال ساختمان آن به طول انجامید. بیش از ۲۵۰۰ تخت داشت. ساختمان مریض‌خانه تمام شد، ولی تهیه لوازم داخلی طبی به علت انقلاب در روسیه و قطع رابطه با کشورهای خارجی ممکن نشد و به همان حال ماند. در سال ۱۹۲۵ دولت شوروی آذربایجان آن را تمام کرد. این مریض‌خانه اول به نام موسی نقی یوف بود، حالا بنام عزیز بیگ اف است (یکی از انقلابیون قفقاز).

اسماعیلیه را در سال ۱۹۱۸ موقعی که مسلمانان و ارمنی‌ها جنگ می کردند، آرامنه آتش زدند. اما در سال ۱۹۱۹ موسی آن را تعمیر کرد. فعلاً آن محل کتاب‌خانه‌ای است به نام صابر شاعر معروف.

موسی برای آموختن سواد روسی و ترکی سه معلم از استادان دانشگاه که خیلی معروف بودند، برای خود گرفت. موقعی که موسی ثروتمند بود، یک روز

انقلابیون او را می‌زدند. پس از گرفتن ۲۵۰ هزار منات آزادش می‌کنند. این بود که موسی همیشه همراهش پلیس مخفی بود و اطراف منزلش پلیس مخفی کشیک می‌داد. وقتی موسی مرحوم شد (در سال ۱۹۱۹) تمام ثروتش به دخترش رسید، یعنی به داماد ملیونرش. جناب موسی مردی مؤمن و با حقیقت و مهربان بود. مخصوصاً خیلی خاضع بود. مانند ثروتمندان دیگر قمارباز، الواط و شراب‌خوار نبود. مردی بود پرهیزکار. جناب موسی در سال ۱۹۱۳ به اتفاق جناب کربلائی آقا کشی علی یوف به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شد. موسی در سال ۱۹۱۱ میلادی یک قطعه زمین بزرگ در بهترین نقطه شهر بادکوبه برای مشرق‌الاذکار خرید و نقشه آن را بهترین مهندسین کشیده بودند. وقتی حضور مبارک مشرف بود، تقدیم کرد. حضرت عبدالبهاء فرمودند، بسیار نقشه خوبی است، من امضاء می‌کنم، اما شما حالا نسازید. بعداً دستور می‌دهم که بسازید. روبروی این زمین در سال ۱۹۱۶ آرامنه یک کلیسا ساختند. در تاریخ ۱۹۲۰ شوروی آن را با دینامیت خراب کرد و تبدیل به میدان نمود. چون زمین مشرق‌الاذکار گل‌کاری بود و دیوار داشت، قسمتی از آن را باغ ملی و قسمتی را باغ کودکان به نام نریمان نریمان اف درست کردند.

جناب موسی همیشه عضو محفل روحانی بود و مرتب در جلسات حاضر می‌شد. خرج یک مبلغ را که در حظیره القدس بود و کلیه مخارج حظیره القدس و خرج‌های دیگر را می‌داد. اعانه ماهیانه می‌پرداخت. کمک‌های فوق العاده اگر پیش می‌آمد، می‌داد ولی نسبت به ثروتش کم بود. هر وقت جناب حاجی ابوالحسن امین به بادکوبه تشریف می‌آوردند، موسی مبلغی به عنوان مال الله می‌پرداخت و جناب امین ناراضی بود و می‌فرمود: موسی تو باید بیش از این بپردازی. موسی می‌گفت: حاجی، زیاد خرج دارم.

یک بار جناب امین به سرکار آقا از موسی شکایت کردند که مال الله را کم می‌دهد. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: موسی خودش مال ماست، اما ثروتش مال ما نیست.



یک روز یک نفر از احباب که در یکی از محل‌های پست منزل داشت، موسی را برای ضیافت دعوت می‌کند. موسی هم سر ساعت در آن محل حاضر می‌شود. بعضی از احبا به او می‌گویند: چرا این جا آمدید، این محل برای شما خطر دارد. ممکن است، شما را بدزدند. خوب بود، نمی‌آمدید. موسی در جواب می‌گوید: اگر من نمی‌آمدم، قلب این شخص از من رنجیده می‌شد. جمال مبارک راضی نیست که بنده قلب او را برنجانم. تمام قفقاز و اغلب ثروتمندان روسیه می‌دانستند که موسی بهائی است، چون خودش به همه می‌گفت: من بهائی هستم.

در تاریخ ۱۹۱۳ در جشن سیصد ساله سلطنت رمانف تمام اعیان و اشراف و ثروتمندان شرکت داشتند. موسی هم در آن جشن بود. وقتی جام شراب را به سلامتی نیکولای بالا بردند، موسی لیوان آب را بلند کرد. بعضی‌ها به این عمل او اعتراض کردند. موسی در جواب گفت: من بهائی هستم. در دین ما شراب حرام است. تمام ثروتمندان داخل حزب و یا سیاست بودند، اما موسی دخالت نداشت. در هیچ کلویی شرکت نمی‌کرد، زیرا آن جا محل قماربازی و شرابخواری و سیاست بود.

یک روز موسی به حاجی زین العابدین [تقی یوف] می‌گوید: حاجی، این معلم شما خیلی عرض اندام می‌کند، میل دارید با یک مبلغ بهائی صحبت کند و ما تماشا بکنیم، ببینیم کدام بهتر صحبت می‌کنند؟ تقی یوف قبول می‌کند. قرار می‌گذارند، روز پنج شنبه ساعت سه بعد از ظهر به منزل تقی یوف بروند. روز پنجشنبه به حظیره القدس می‌رود که با آقایان میرزا علی اکبر نخجوانی و میرزا عبد الخالق به منزل تقی یوف بروند. موقع سوار شدن بر کیتکا [Kibitka، درشکه، کالسکه] جناب میرزا اسماعیل مشکاة می‌رسد. عرض می‌کند: کجا تشریف می‌برید؟ می‌گویند: برای مذاکره امری می‌رویم منزل تقی یوف. خلاصه جناب مشکاة را هم با خود می‌برند.

پس از صرف چای و شیرینی صحبت شروع می‌شود. اول معلم تقی یوف آقای جلیل با جناب میرزا عبد الخالق مشغول صحبت می‌شود. در بین صحبت جناب مشکاة می‌بیند که جلیل خیلی ناغولا است. خودش رشته صحبت را به دست می‌گیرد. جلیل عاجز می‌شود و یک مرتبه می‌گوید: من ایمان به خدا و محمد و عیسی ندارم که

از کتاب آنها دلیل می‌آورید. همه‌اش حرف مفت است. مشکاة می‌گوید: جناب تقی یوف، اجازه بفرمایید، اول جلیل را مسلمان کنم، بعد بهائی! جناب مشکاة حقانیت پیغمبران و ائمه و اولیاء را اثبات می‌کند. جلیل عاجز می‌شود. ضمناً از تعالیم حضرت بهاء‌الله صحبت می‌کند. در ساعت پنج بعد از ظهر جلسه ختم می‌شود.

تقی یوف به موسی می‌گوید: این مبلغ شما عالم بزرگی است، یقین امام بهائی‌ها می‌باشد. موسی می‌گوید: جلیل لیاقت بهائی را ندارد. این آقا یک نفر کاغذ فروش است که در کوچه و بازار می‌گردد و کاغذ و مرکب می‌فروشد. تقی یوف باور نمی‌کند، اما پس از چند روز او را در خیابان می‌بیند که جعبه‌ای در دست دارد و مرکب و کاغذ می‌فروشد. کالسکه‌چی را دنبال او می‌فرستد و او مشکاة را نزد تقی یوف می‌آورد. تقی یوف به کالسکه‌چی دستور می‌دهد: جعبه را بگیر و جلوی پایت بگذار. و به مشکاة می‌گوید، سوار شود. به منزل تقی یوف می‌روند و چند ساعت در آن جا صحبت می‌کنند. موقع خداحافظی تقی یوف یک پاکت به مشکاة می‌دهد. جناب مشکاة از محتوی آن سؤال می‌کنند. تقی یوف می‌گوید: پول است، هر چند لیاقت شما را ندارد. اما خواهش دارم با این پول یک دکان برای خود تهیه کنید. جناب مشکاة می‌گوید: از لطف شما خیلی ممنون و متشکرم، اما بنده نمی‌توانم این پول را قبول کنم، زیرا برای شما کاری انجام نداده‌ام که اجرت زحمت بگیرم. وانگهی بنده نمی‌توانم دکان باز کنم. من باید همیشه در سیر و سفر باشم و به اعلاء کلمة الله مشغول باشم. به قدر خرجم هم از این شغل عایدی دارم. هر چه تقی یوف اصرار می‌کند، ایشان قبول نمی‌کنند. این عمل سبب می‌شود که در کارخانه خود احبا را آزاد می‌گذارد و به امرالله خوش بین می‌شود و به جناب مشکاة اجازه می‌دهد، هر وقت بخواهند، به منزل ایشان بروند.<sup>(۱۵)</sup>

همان طور که عرض شد، جناب موسی در سال ۱۹۱۹ مرحوم گردید. جنازه ایشان را خیلی آبرومندانه با آداب بهائیت دفن کردند. قبر ایشان در جنب قبر حاجی قلندر می‌باشد. تمام ثروت مشار الیه به دختر و دامادش رسید. فوت موسی سبب اعلاء امرالله در قفقاز گردید.

به طوری که گذشت، جناب موسی وقتی ثروتمند شد، سه نفر از اشخاص مهم را برای معلمی خود تعیین کرد. این سه نفر عبارت بودند از ۱- سلطان مجید حمید بیک اف، ۲- حسن بیک آقا بیک اف، ۳- آقا حمید جهانگیر بیک اف.

جناب حمید بیک اف در حکومت مساوات وزیر فرهنگ بود. آقای بیک اف وزیر داخله بود (حمید بیک اف عضو مجلس شورای ملی آذربایجان نیز بوده است).

این سه نفر پس از فوت موسی ادعا کردند که طبق قانون بهائی باید ارث ببرند و چند نفر هم برای موسی پسر خواهر و پسر برادر پیدا می‌شود. زنش که روس بود، بهائی شده بود. از محفل روحانی کاغذ گرفتند که موسی بهائی بود و طبق قانون بهائی دفن شده و همیشه اعانه داده و در سال ۱۹۱۲ حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شده و چند لوح داشته و تمام اینها را در روزنامه چاپ نمودند و به دادگستری دولت مساوات عرض حال دادند. چند نفر وکیل درجه یک گرفتند و با داماد جناب موسی وارد مرافعه شدند. پس از چند جلسه، محکمه حکم صادر نمود که باید مطابق قانون بهائی املاک و ثروتش تقسیم شود. و کلا شروع به کار کردند، اما طبیعت هم کار خود را کرد و پنج روز قبل از تقسیم، قشون بلشویک یعنی حکومت شوروی وارد بادکوبه شد. دیگر حساب پاک شد. همان طور که حضرت عبدالبهاء فرموده بودند که موسی خودش مال ماست، نه مالش. همان روز که قشون شوروی وارد شد، داماد و دختر و نوه‌اش را تیرباران کردند (در منزل خودشان) دیگر پرونده بسته شد.

خوشا به حال موسی که زودتر مرحوم شد. تمام ثروتمندان را حبس کردند. هر روز بایستی خیابان‌ها را جارو و مستراح‌ها را بشویند. در زیرزمین‌های مرطوب بخوابند. پس از ده بیست روز آنها را تیرباران می‌نمودند. نه قبری، نه کفن و دفنی، نه نماز و نه دعایی. اما آن بزرگوار را آبرومندانه و با آداب دیانتی دفن نمودند. جلسه تذکر در حظيرة القدس و مسجد منعقد و بیش از هزار دسته گل نثار مقبره‌اش نمودند. (۱۶)

۱. نگاه کنید به ذیل «قفقاز» در «رحیق مختوم، ج ۲».
۲. نگاه کنید به مأخذ فوق و «مائده آسمانی، ج ۴، ص ۲۱۱ - ۲۱۲».
۳. کتاب فرائد در سال ۲۰۰۱ در آلمان به وسیلهٔ لجنة ملی نشر آثار امری در ۴۸۹ صفحه تجدید طبع شده است. برای ملاحظهٔ شرحی مبسوط دربارهٔ این کتاب به «زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی، ص ۳۹۵ - ۴۱۰» مراجعه فرمایید.
۴. تاریخ شیروان به نظر حقیر نرسیده است. برای ملاحظهٔ شرحی دربارهٔ جناب سید عبدالکریم و آثار حضرت بهاء‌الله دربارهٔ او به ذیل «قفقاز» در «رحیق مختوم، ج ۲» مراجعه فرمایید.
۵. شرح احوال جناب ملا صادق بادکوبه‌ای در «ظهور الحق، ج ۸ ص ۱۰۵۵ - ۱۰۵۶» مذکور است و نیز نگاه کنید به «محاضرات، ص ۱۹۴ - ۲۰۰» و «تذکرهٔ شعرا، ج ۴، ص ۲۱۵ - ۲۲۱» و «مائده آسمانی، ج ۹، ص ۳۰ - ۳۱ و ص ۱۱۹ - ۱۲۰».
۶. مقصود از «حاجی قلندر» جناب درویش غلام حسین همدانی است. مختصری از شرح حال ایشان در «ظهور الحق، ج ۸ ص ۸۸۴ - ۸۸۵» مندرج است.
۷. شرح احوال جناب موسی نقی اف در صفحات بعدی همین مقاله به نظر خوانندگان گرامی خواهد رسید.
۸. ظاهراً اشاره به لوح حضرت عبدالبهاء است که با مطلع «ای صادقم، ای صادقم محفله نور بارقم...» در «مائده آسمانی، ج ۹، ص ۱۲۰ - ۱۲۱» به طبع رسیده است.
۹. نگاه کنید به «محاضرات، ص ۱۹۴ - ۲۰۰».
۱۰. بیان حضرت عبدالبهاء به نقل از «بدایع الآثار، ج ۱، ص ۱۷۴» چنین است: «...همچنین می‌فرمودند، اعمال خیریه چون ممدوحیت پیدا کرده، لذا نفوس محض شهرت و جلب منفعت خود و تحسین خلق عمل خیر می‌کنند. اما این

سبب استغنا از تعالیم انبیا نمی‌شود، زیرا اخلاق روحانیه سبب تربیت فطری و ترقی ذاتی است که نفوس به جان یک دیگر را خدمت و حمایت نمایند، محض خدا و ادای فرایض عبودیت و انسانیت، نه محض شهرت و ممدوحیت. (بعد ذکر آقا مشهدی امیر قفقازی را فرمودند که) قبل از ایمان به درجه‌ای بی‌باک و بیرحم بود که نفوس کثیره را به قتل رسانیده بود، ولی بعد از ایمان به قسمی خلق جدید شد که گلوله بر او انداختند، ابداً دست به دفاع نگشود. در ظل ایمان، نفوس این گونه تربیت می‌شوند و همچنین بهائیان در عشق آباد از قاتل خود شفاعت نمودند. انتهی»

۱۱. در این مقام چند فقره از الواح صادره از قلم جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب میر علام را مندرج می‌سازد:

باد کوبه

جناب میر علام علیه بهاء الله

### هو المنادی بین الارض و السماء

قد حضر ما ارسلته و عرضه العبد الحاضر لدى المظلوم انا سمعناه و اجبتك بهذا اللوح المبین، قل:

سبحانك يا من اعترف العلماء بعجزهم عن الطيران الى هواء معرفتك و اقرّ العرفاء بقصورهم عن حق ثنائك. اسئلك بمشرق وحيك و مطلع آياتك الكبرى و مظهر صفاتك العليا بأن تجعلني في كلّ الأحوال مستقيماً على حبك. اى ربّ انا الذى اقبلت الى افقك الاعلى اذ سمعت ندائك الأحدى. اسئلك بأن لا تخيننى عمّا عندك و قدرته لأصفيائك بأى ادى امرك. انك انت الذى لا تعجزك شؤونات العالم و لا ضوضاء الأمم. تفعل ما تشاء بقدرتك و تحكم ما تريد بارادتك لا اله الا انت القوى الغالب المقتدر القدير.

\*\*\*\*

باد کوبه

جناب آقا میر علام علیه بهاء الله الابهی

### هو الأبهی

ای ربّ هذا عبدك الذی توجه الی نور رحمانیتك و انجذب بنفحات ریاض احدیتك و انفق روحه و جسمه و مسكنه و بینه فی سبیلک و انقطع عن كل شیء مشتعلاً بنار محبتك. ای ربّ ابن له بیتاً فی ملکوتك و انشأ له قصوراً فی فلک جبروتك جوار رحمتك الكبرى و ریاض جنتك العیا. ای ربّ اقبل منه کلّ ما انفق و قدر له کلّ خیر خلق و قدر و اجعله مظهر الطافك و مطلع انوار احسانك. انك انت المقتدر علی كل شیء و انك انت العزیز المهیمن القیوم.

عع

\*\*\*\*

باد کوبه

جناب میر علام علیه بهاء الله الابهی

### هو الله

ای بنده رب علام، همیشه درخاطری و در نظری و پیش بصری، فراموش ننموده و نخواهم نمود. ایام حضور را به خاطر آر و مانند جام صهبا سرشار شو

و با یار و اغیار مهربان باش. آنچه خواهی از حق بخواه و هر چه گویی محامد و نعوت حق بگو. از بیگانه بیزار شو و به یگانه امیدوار گرد. عون و صون حق همدم است و عنقریب نصرت ملکوت را دمبدم یابی. از حزن و غم آزاد شو و در کمال سرور دلشاد گرد و به وعد الهی مطمئن باش. ان الله لا یخلف المیعاد. بدان که چه می گویم و علیک التحیة و الشاء. ع ع

۱۲. شرح احوال و درگذشت جناب ملا ابوطالب در کتاب «الرحلة البغدادیة» مذکور شده و آن شرح و بعضی از الواح ایشان در فصل دهم این یاد نامه مندرج است.

۱۳. حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه درباره تسمیة ابواب مقام اعلی چنین می فرمایند:

### هوالله

جناب آقا بالا علیک بهاء الله و ثنائی، انشاء الله در کهف حفظ و حمایت الهیه محفوظ بوده و هستید. مقام مقدس حظیرة القدس را سفید نموده، درهای آهنین گذاشتیم. سه در حال دارد، یکی را باب بالا و دیگری را باب اشرف نام نهادیم، به اسم شما و آقا علی اشرف. این شأن و شرفی است که در جهان الی الابد سبب عزت ابدیه است تا جهان باقی و قرون و دهور متوالی، این عنوان عالی در سلاله و دودمان شما باقی. باید به شکرانه این لطف جلیل و فضل عظیم زبان بگشایی و حمد و ثنا گویی و جمیع یاران الهی را مهمانی نمایی و این ورقه را تلاوت کنید. ع ع

و نیز نگاه کنید به کتاب «ملکة کرمل، ص ۱۱۰ - ۱۱۶».

۱۴. برای ملاحظه شرح مطالب درباره ملا ابوطالب بادکوبه‌ای و فرزندان ایشان، جناب استاد بالا و جناب استاد اشرف به آثار ذیل نیز می‌توان رجوع نمود: (محاضرات، ص ۱۱۱۶-۱۱۱۷) و (ظهور الحق، ج ۸، ص ۱۰۵۶).  
در این مقام چند فقره از الواح مبارکه خطاب به اعضای این عائله کریمه را مندرج می‌سازد:

بادکوبه

جناب آقا بالا علیه بهاء الله

### هوالله

ای ثابت بر پیمان مکتوبت ملحوظ گردید، مضمون به روح و ریحان مشحون بود. حمد کن خدا را که به چنین تأییدی ابدی مؤیدی و به خدمت آستان حضرت احدیت موفق.

در خصوص مشرق الاذکار نهایت اهتمام را نمودی و انشاء الله به کمال روح و ریحان انجام خواهد یافت. جناب علی اشرف عنقریب رجوع به وطن مألوف خواهند نمود. در این جا زحمت کشیده‌اند، اجر موفور مقرر و محتوم است و به یقین مبین بدان که مبارکی و میمنت خدمات درگاه احدیت جمیع آن خاندان را بلکه آن دودمان را به عزت ابدی مؤید فرماید و علیک التحية و الثناء. ع ع

\*\*\*\*

جناب آقا بالا یار روحانی آقا علی اشرف علیه بهاء الله



## هوالله

ای منجذب به نفحات قدس حق، جناب علی اشرف خواهش تحریری به جهت آن دوست حقیقی نمودند و من نیز به خط خویش مرقوم می‌نمایم تا بدانی که چه قدر نزد ایشان عزیزی و در این انجمن مقرب و محترم از عنایات حضرت مقصود راجی هستم که دائماً به رشحات سبحان رحمت تازه و با طروات باشی. ع ع

\*\*\*\*

بادکوبه

جناب آقا بالا علیه بهاء الله الأبهی

## هوالله

ای بنده آستان حضرت رحمن، هر دم ترا به خاطر آرم و به یادت اتم و از خدا طلبم که در عبودیت جمال ابهائش آرایش جهان گردی و سبب آسایش نوع انسان و چنان ملتهب به نار موقده در شجره رحمانیت شوی که آوازه قفقاز گردی و مشهور آفاق و علیک البهاء. ع ع

\*\*\*\*

هوالبهی

بادکوبه

جناب استاد بالا ابن جناب ملا ابوطالب علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند.

## هو الابهی

ای دل بسته عالم بالا و ملاً اعلی آن چه به چشم ظاهر مشهود و موجود از عالم پست و سفلی است و آن چه مدرک و مشهود چشم جان و دیده بصیرت است، بالا و علوی است. در عالم پست و جسمانی انقلابات و کون و فساد متتابعاً جاری و حکم تعزّ من تشاء و تذلل من تشاء و تحیی من تشاء و تمیت من تشاء ساری، لهذا بلندیش پستی است و هستیش نیستی، نورش ظلمات است و کشفش حجبات، عزتش ذلت است و راحتش مشقت، دارائی اش فقدان است و سودش زیان و ربحتش خسران، چه که عاقبتش محرومی است و منتهایش مهجوری. پس اگر عالم بالا طلبی و ملکوت غنا جویی، به افق ابهی نظر کن و به ملاً اعلی تعلق نما تا علوی بی پایان بینی و بالائی و سمو بیکران مشاهده کنی.

ع ع

ورقة موقنة مطمئنه والده را به تکبير ابدع ابهی مکبر شوید و از قبل این عبد تسلی دهید. نسل الله بان یفرغ علیها الصبر، انه کریم رحیم. ع ع

\*\*\*\*

باد کوبه

امة الله الموقنه حرم جناب آقا بالا علیه بهاء الله الأبهی

## هو الله

ای امة الله الموقنه آن خانواده الحمد لله از کأس هدی سرمستند و در ظل شجرة مبارکه مستریح از هر محنت و گزند و در بحر لطف مستغرقند و مستحق الطاف بی مثل و مانند. پس شکر کن خدا را بر این فضل و الطاف. ع ع

۱۵. شرح احوال جناب مشکاة در «تذکره شعرا، ج ۴، ص ۲۱۰ - ۲۱۴» مندرج است.

۱۶. درباره جناب موسی نقی اف می توان به آثار ذیل نیز رجوع نمود:  
 «گنجینه حدود واحکام، ص ۱۰۴»، «یادگار، ص ۲۲ - ۲۳»، «خاطرات حبیب، ج ۱، ص ۶»، «تاج وهاج، ص ۱۶۶» و «مائده آسمانی، ج ۹، ص ۴۰».  
 ذیل مطالب مربوط به تاریخچه امر مبارک در قفقاز را به درج چند اثر منبع مبارک که به اعزاز احبای آن سامان شرف صدور یافته، اختصاص می دهد:

### هوالبهی

یا احباء الله و امنائه، قد فاض الآن من سحاب الفضل غیث هاطل و ابل منهمر و سالت الأودية بهذه المياه الفائضة من غمام ملکوت الرب المقتدر و سقى الله بها الأرض الميتة و احياها فاهتزت و ربت و انبتت ازهاراً و ریحاناً عقبت انفاس طیها فی کل قطر قریب و شطر بعید. فیا حبذا من هذا الفضل الجدید و الکریم العظیم و انکم انتم یا احباء الله عموا صباحاً و انعموا اصطباحاً بما خصکم ربکم و اصطفاکم بین العالمین و افاض علیکم امطار الرحمة و اسبغ علیکم النعمة و زادکم فوزاً و فلاحاً و نعماً و نجاحاً فاستبشروا ببشارات الله و استشهدفوا سهام الطعان من کل متکبر مرتاب. لعمر الله هذا فخر لکم فی ملکوت الله و نور لوجهکم فی الملاء الأعلى و ذخر لکم فی خزائن ربکم الرحمن الرحیم و البهاء علیکم اجمعین.

حمد خدا را که نفحات الله از آن شطر در انتشار است و نسیم محبت الله در اهتزاز. عنقریب شمع هدی در آن انحاء چنان روشن گردد که شعاعش به اطراف رسد، فی الحقیقه کوه قاف که قفقاز گویند، لانه و آشیانه عنقاء محبت و سیمرغ معرفت الله گردد. لعمر الله ان هذا هو الفضل العظیم. ای دوستان الهی بکوشید، تا گوی سبقت و پیشی از میدان خدمت برابید. الیوم جمال قدم و

اسم اعظم از ملکوت غیب بندگان آستان تقدیش را به جنود لم تروها  
نصرت می فرماید و البهاء علیکم یا احباء الله. ع ع

\*\*\*\*

باد کوبه

احبای الهی علیهم بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

### هو الله

ای سرمستان جام الست، شکر حضرت قیوم را که در ظل خباء عظیم داخلید و  
در جنت ابهی در حدیقه نورا وارد از باده الست مدهوشید و از حرارت نار  
محبت الله در جوش و خروش. از فضل و الطاف جمال ابهی امیدوارم که  
سرحلقه احرار گردید و سرخیل جمع ابرار، مرکز آثار حی قیوم شوید و مطلع  
انوار حضرت معلوم؛ آیات توحید شوید و شؤونات تجرید نجوم بازغه شوید  
و سرج لامعه آتش عشق الهی در قطب امکان و قلب جهان چنان برافروزید  
که به اطراف و اکناف شعله زند و نفحات قدس از گلشن عرفان به جمیع  
قفقاز انتشار یابد.

الهی هذه مدينة اشتعلت فيها نار محبتك و سطعت فيها انوار معرفتك فاجعلها  
منورة الارحاء معطرة الانحاء رحیبة الساحة عظیمة السعادة بسطوع نور  
توحیدك منها الی سائر الجهات من تلك الآفاق و اجعل احبتك فيها امواج  
بحر احديتك و افواج جنود معرفتك و اشجار حدیقة موهبتك و اثمار سدره  
عنايتك انك انت الکریم المتعال. ع ع

\*\*\*\*

به واسطه آقا سید اسدالله  
مشهدی عبدل قره باغی علیه بهاءالله

### هوالله

ای مظهر ایمان و ایقان، نامه شما رسید. از عدم فرصت مجبوراً به اختصار پردازم. ایامی به تبلیغ امرالله مشغول بودی، حال نیز به تمام قوت قیام کن و متوکلاً علی الله به هدایت ناس پرداز. قفقازیا بسیار استعداد دارد، ولی مبلغ کم و نادر، لهذا شما و یاران دیگر عموماً باید به تبلیغ قیام نمایند، تا قفقاز جبل قاف گردد و سیمرخ الهی در آن شهرت تقدیس بگشاید و آهنگ ملاً اعلی بلند گردد.

اذن حضور خواسته بودید. حال به تبلیغ پردازید، بعد از موفقیت و فتوح انشاءالله اسباب فراهم آید و بعتبه مقدسه مشرف خواهید شد.

الیوم تبلیغ امرالله اعظم امور است و هر نفسی قیام بر آن نماید، نفحات معطره تربت مقدسه از دور به مشام او رسد و حکم زائر یابد، تأییدات غیبیه احاطه کند و توفیقات صمدانیه رخ بگشاید.

دیروز روی بر عتبه مبارکه نهاده بالنیابه از تو زیارت نمودم و رجای تأیید بر تبلیغ امرالله کردم و علیک البهاء الأبهی. ع ع

امر بهائی در قفقاز

و نیز نگاه کنید به لوح دیگر حضرت عبدالبهاء درباره قفقاز با مطلع: «ای عاکفان کوی دوست...» که در «مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۲۰۲-۲۰۳» به طبع رسیده است.

## فصل دهم

### دکتر ضیاء بغدادی و کتاب «الرحلة البغدادية»

#### توضیحات

در سال ۱۳۴۵ هـ ش / ۱۹۶۶ م جناب اشراق خاوری برای ملاقات احبای لبنان سفری به آن دیار نمودند. در این سفر امکان ملاقات ایشان با خانم زینت بغدادی، همسر جناب دکتر ضیاء بغدادی، فراهم گشت. جناب اشراق خاوری خود درباره این سفر و ملاقات با خانم بغدادی و مطالعه کتاب «الرحلة البغدادية» که به قلم جناب دکتر بغدادی به رشته تحریر درآمده، چنین نوشته‌اند:

«... امروز پنجشنبه هشتم اردیبهشت ماه ۱۳۴۵ هـ ش [۲۸ آپریل ۱۹۶۶ م] است. دیشب در منزل جناب ضیاء الله عدل‌پرور محفل ضیافت نوزده روزه بود. قریب چهل نفر از احبا حاضر بودند. سخنان بنده اول توسط جناب لیب شهید به عربی و بعد توسط جوان روحانی رمزی زین به انگلیسی ترجمه می‌شد. دیشب زینت خانم بغدادی، زوجه مرحوم دکتر ضیاء بغدادی، در محفل تشریف آوردند. من از ایشان رجا کرده بودم که کتاب «الرحلة البغدادية» تألیف مرحوم دکتر ضیاء بغدادی را بدهند، مطالعه کنم. ایشان هم آوردند و مرحمت فرمودند.

این کتاب دو جلد است، به خط خود دکتر ضیاء و حاوی شرح ایام تشریف او به حضور حضرت عبدالبهاء جلّ شأنه است و آنچه را از بیانات مبارکه در آن ایام فرموده‌اند، او به عربی ترجمه کرده و نوشته و گاهی هم اصل بیان مبارک را به فارسی نوشته است.

من در طهران پیش از این، در نزد جناب عبدالحسین بشیرالهی قسمتی از آن کتاب را دیده بودم، ولی تمام نبود. اما اینجا تمام آن را پیدا کردم و در نظر دارم، در این اوراق قسمتی از آن را که به نظر جالب است، به یادگار بنویسم که بماند. البته من خلاصه آنچه را که نوشته است، می‌نویسم و از نقل عین کلمات او که به عربی درج است، صرف نظر می‌کنم.

مطالب این کتاب همه از حضرت عبدالبهاء شنیده شده و من بعضی از مطالب را انتخاب کردم و نوشتم، ولی چنان که می‌دانید، چون حکم حدیث دارد، مورد اعتماد در عمل و قول نیست، مگر قسمت‌های تاریخی آن و از همین نظر من هم اغلب مطالب تاریخی آن را نقل می‌کنم و خلاصه کرده می‌نویسم، مبادا که بعدها با نصوص مشتبّه شود. اینک خلاصه بعضی از مندرجات کتاب «الرحلة البغدادية».

جناب اشراق خاوری پس از تحریر توضیحات فوق به نقل بعضی از مندرجات کتاب «الرحلة البغدادية» پرداخته‌اند که ذیلاً به نظر خوانندگان گرامی خواهد رسید، اما قبل از آن که به نقل آن مطالب پردازد، توضیح چند مطلب را مفید می‌داند:

مطلب اول آن که جناب دکتر ضیاء بغدادی در سنه ۱۸۸۴ میلادی در بیروت تولد یافته و فرزند جناب محمد مصطفی بغدادی بوده‌اند. جناب دکتر بغدادی در امریکا به تحصیل طب پرداخته، سال‌ها منشی محفل روحانی ملی آن سامان و از ناشرین مجله «نجم باختر» بوده، مخاطب الواح مبارکه قرار گرفته و سرانجام در سنه ۱۹۳۷ میلادی در اتلانتای امریکا به ملکوت ابدی صعود نموده است. شرح حال مفصل و خدمات عدیده مستمره جناب دکتر بغدادی در کتاب «عالم بهائی» (ج ۷، ص ۵۳۵ - ۵۳۹) شرح و بسط یافته و در اختیار علاقمندان است.

مطلب دوم آن که مشخصات نسخه‌ای از کتاب «الرحلة البغدادية» که مورد استفاده جناب اشراق خاوری قرار گرفته، بر حقیر معلوم نیست، اما نسخه‌ای از این کتاب که به نظر حقیر رسیده، در دو جلد به خط دست نگارش یافته است. مجلد اول آن حاوی ۲۵۱ صفحه و مجلد دوم شامل ۲۳۹ صفحه و چندین صفحه فهرست الفبایی



مربوط به مندرجات هر دو جلد است. در مقدمه کتاب، دکتر ضیاء بغدادی به توضیح این مطلب پرداخته است که آنچه در این کتاب از بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء و اقوال احباء مرقوم داشته، خلاصه مطالبی است که شنیده و فهمیده و از حافظه خود به روی کاغذ آورده و عین کلماتی که بر زبان نفوس جاری شده، نمی باشد.

دکتر بغدادی تصریح می کند که اکثر محتویات کتاب به زبان عربی و بعضی به فارسی است و شامل مواعظ، حکم، اخبار و روایات تاریخی، وقایع اتفاقیه و نیز شامل اشارات به حوادث گذشته و حال است و در آن، قصص و مطایبات لطیفه نیز آمده است.

یادداشت‌های دکتر بغدادی که به صورت کتاب «الرحلة البغدادية» تدوین یافته، مربوط به سفر ایشان و زینت خانم بغدادی، همسرشان و پروین خانم دختر سه ساله ایشان به ارض اقدس در کانون اول (دسامبر) سنه ۱۹۱۹ میلادی است.

دکتر بغدادی نوشتن کتاب را در ۸ دسامبر سنه ۱۹۱۹ در ارض اقدس آغاز نموده و آن را در ۲۸ آگست سنه ۱۹۲۰ میلادی به اتمام رسانده و اراضی مقدسه را به صوب امریکا ترک نموده است. عائله بغدادی در ۱۴ اکتبر ۱۹۲۰ م به نیویورک رسیده و در ۱۱ اکتبر ۱۹۲۰ به مدینه مألوف، یعنی شیکاگو وارد شده‌اند.

با توجه به این توضیحات، حال مستخرجات جناب اشراق خاوری از کتاب «الرحلة البغدادية» را ذیلاً نقل می نماید و شماره جلد و صفحه کتاب را مطابق نسخه‌ای که در اختیار حقیر بوده است، به آخر هر فقره می افزاید.

### خلاصه بعضی از مندرجات کتاب «الرحلة البغدادية»

- حضرت مولی الوری فرمودند، وقتی که سنین عمر من به سی و دو سال رسید، والده و خویشان اصرار کردند که ازدواج کنم. من قبول نکردم. قبل از آن هم در بغداد می خواستند، دختری را به من بدهند،

ولی من قبول نکردم. یکی از احبا زنش مرده بود. گفتم، آن دختر را به او بدهید، زیرا زنش از دستش رفته و محزون است.

بعضی از زن‌ها این مطلب را به حضور جمال قدم جلّ کبریائه عرض کردند. فرمودند، ازدواج شرطش آن است که از روی میل قلبی باشد و نباید به زور باشد. در ادرنه می‌خواستند، دختری ترک به من بدهند، باز هم قبول نکردم. بعد آقا علی اصغر در ادرنه دختری داشت و بدون آن که به من چیزی بگوید، همه آنچه را که داشت، جهاز دختر خود کرد و او را به عکا نزد من فرستاد. نام آن دختر حسنیه خانم بود. چون آن دختر به عکا رسید، گفتم، او را به محمد جواد قزوینی دادند. ببینید، من چقدر در حق این فرد خوبی کرده‌ام و او با من چطور رفتار می‌کند. همیشه به اذیت و آزار من می‌پردازد.<sup>(۱)</sup>

مرتبه چهارم به حضور مبارک جمال قدم جلّ جلاله عرض کردند که دختری در طهران است که برای من خوب است. جمال مبارک فرموده بودند، بسیار خوب. من هم چون رضای مبارک را در آن دیدم، راضی شدم، ولی عمه خانم (مقصود خانم بزرگ، عزیزه، خواهر ابی و امی یحیی ازل است) نگذاشت که این وصلت صورت بگیرد و با میرزا یحیی همدست شد و برای آن که قلب اهل البیت را محزون کند و دل آنها را بسوزاند، آن دختر را در طهران به پسر صدر اعظم داد.

بعد از شهادت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء احبا به حضور جمال قدم جلّ جلاله عریضه کردند و منیره خانم را پیشنهاد کردند. جمال مبارک فرمودند، بسیار خوب است. لهذا من قبول کردم، زیرا رضای مبارک در آن بود و اگر این مسئله نبود، ابداً ازدواج نمی‌کردم و مجرد باقی می‌ماندم.<sup>(۲)</sup> [ج ۲، ص ۲۵]

- فرمودند: العماء فى اللغة العربية بمعنى السحاب الغير الممطر الذى يرى و قد لا يرى و لاجل صعوبة رؤياه يعبر به عن مقام الأحدىة. سئلوا النبى، اين الهك؟ قال: فى العماء. سئلوا الشيخ على المغربى فى عكا (رئيس الطائفة الشاذلية) عن معنى العماء، فظن العمى و لذلك غمض عينه و قال: يعنى مايشوف شئ.<sup>(۳)</sup> [ج ۲، ص ۱۴۹ - ۱۵۰]
- فرمودند: الدنيا قلابة دائماً من حال الى حال فالعاقل هو الذى لا يعتمد على تقلباتها. [ج ۲، ص ۱۴۱]
- فرمودند: حياة الانسان لازم يحصل منها نتيجة. الاهمية ليست بطول العمر ام بقصره اذا عاش الانسان ثلاثين عاماً ام ثلاث مائة فما الفائدة من طول عمره ام قصره اذا لم يظهر منه ثمرة. [ج ۲، ص ۱۳۰]
- فرمودند: حمام در حقيقت نعمت بزرگى است. در روميلی، در تمام خانه‌ها حمام و آب موجود بود، آب بکر. اگر خانه کوچک هم بود و دو سه اتاق بیشتر نداشت، البته حمام داشت. در قشله عكا حمام مخروبه بود. من آن را تعمیر کردم و جمال مبارک در آن شست و شوى می‌فرمودند. پس از دو سال که از قشله خارج شدیم، در جایی منزل کردیم که حمام نداشت. ما در آن وقت دستمان از مال دنیا خالی بود. دو دفعه از جمال مبارک درخواست کردم که اجازه فرمایند، حمام تهیه کنم. فرمودند، نه، ما حالا پول نداریم. مختصر پولی که هست، باید به فقرا بدهیم، این بهتر است. و جمال قدم در میان طشت شست و شوى می‌فرمودند. اما من رفتم مبلغی قرض کردم، یک صد و پنجاه لیره، از قرار منفعت صدی بیست و چهار. بعد دکانی اجاره کردم، به پنجاه لیره. مقداری گندم در دکان آوردم و یکی از مسیحیان را سر دکان گذاشتم و آقا رضای قناد را ناظر دکان کردم. در ظرف چهار ماه قرض خود را پرداختم و بقیه درآمد را خرج بنای حمام کردم. حمامی ساختم که در این حدود نظیر

نداشت. به فاصله نیم ساعت گرم می‌شد و هشتاد لیبره منفعت داشت.

[ج ۲، ص ۱۲۳ - ۱۲۴]

• در روز سیزده حزیران، پس از زیارت روضه مبارکه در عکا، هیکل مبارک مرا با خود بردند به باغ فردوس و در آنجا دیدم، جناب ملا ابوطالب زیر درخت زردآلو نشسته است. هیکل مبارک خواستند او را با خودشان به حیفا ببرند، در کوه کرمل. ولکن او عرض کرد که اجازه فرمایید، در همان جا بماند. تا آن که دیروز خبر صعودش رسید. هیکل مبارک فرمودند، ملا ابوطالب از احبای قدیم بادکوبه بود. شصت سال پیش مؤمن شد و پنجاه سال قبل به حضور جمال مبارک مشرف شد و در آن وقت مرد پیری بود. او مردی بود بی‌نهایت صابر و ثابت و قانع. با آن که در بادکوبه دارای ثروت و تمول بود، بهتر آن دید که در مسافرخانه این جا (حیفا) بماند و به قلیل قانع باشد. او به نان و آب گوشت قانع بود. گاهی هم گوشت و سبزی می‌خورد. به همین خوراک مسافرخانه راضی بود. در تمام مدتی که در کرمل بود، ابداً مریض نشد. با آن که عمرش از یک صد سال بیشتر بود، مدت‌ها در کرمل در مسافرخانه بود تا آن که میل کرد، به عکا برود. چند هفته قبل به عکا رفت و ماند. من در بستان او را دیدم و به او گفتم، بیا از من بشنو و به جای اول در کوه کرمل مراجعت کن. گفتم، نه. دوست دارم، همین جا باشم، زیرا سروش و عائله‌اش اینجا هستند و به من مساعدت می‌کنند. گفتم این درست، ولی اینجا مرطوب است و کرمل بهتر است، بیا با هم برویم. من می‌بینم که عزرائیل دور سرت می‌گردد. درخواست کرد که چند روز دیگر هم همان جا باشد. بالأخره دیروز صعود کرد. اگر با من می‌آمد، نمی‌مرد. پسرها و نوه‌های او ثابت بر امرالله هستند.<sup>(۴)</sup> [ج ۲،

ص ۱۲۰ - ۱۲۱]

• فرمودند: انسان باید از میوه‌هایی که در محل سکونت و اقامتش موجود است، تناول نماید. مثلاً در صحرا خرما موجود است، لهذا خوردن خرما برای ساکنین صحرا لازم و ضروری است. [ج ۲، ص

[۸۸]

• فرمودند: قائم مقام حيفا به نهایت عداوت منع عمارت مقام اعلی کرد. گفت به مأمور طاپو [ثبت اسناد] که این بنیان که در جنوب حيفا است، مجهول است و مخالف نظام است و چون دور از شهر است، به موجب نظام باید به امر سلطان ساخته شود. آن هم تقریر نوشت که محذور سیاسی [است]. متصرف عکا هر چند مؤمن نبود، ولی محبت داشت. متصرف، امین افندی جراح از احباب (و رئیس بلدیة عکا) و صالح افندی مهندس که با ما ارتباط داشت، یکی از اعضای مجلس در حکومت حيفا را تعیین کرد که تفتیش کنند. تفتیش کردند و گفتند، این محذوراتی ندارد. شش عقد عمارت و جبل کرمل محصور به این عمارت نیست (یعنی در کوه کرمل ابنیه دیگر غیر از این بنا موجود است)، زیرا بالای کوه کلیسای بسیار عظیمی هست و آلمانی‌ها بنايات دارند و هیچ محذور سیاسی نیست. این راپورت را به متصرف دادند و متصرف به قائم مقام فرستاد. قائم مقام رد کرد و گفت: رأساً از مابین (دربار خلیفه عثمانی) سؤال کنند. آن وقت جواب شافی می‌دهم. حضرات به مابین نوشتند که عبدالبهاء می‌خواهد، از برای باب مقامی درست کند. از مابین سؤال آمد، مسئله اهمیت پیدا کرد. دیگر معلوم است، سلطان عبدالحمید، چه دشمنی بود. گفتم که به هر وسیله، من قائم مقام را باید درستش کنم. خیلی کوشیدم. گفت، من عداوتی ندارم، می‌ترسم که بعد مؤاخذه شوم. گفتم، چه محذوری هست؟ گفت، من می‌دانم. گفتم، چه ضرری دارد؟ گفت، من می‌دانم. از سرایه [دارالحکومه] با هم آمدیم

بیرون. گفتم، شاید با او به خانه‌اش بروم، نتیجه می‌بخشد. در خانه‌اش رسیدم، دیدم نمی‌شود. پای اول و پای دوم و پای سوم که برداشت، در پله سوم افتاد و مرد. گفتم، ای قائم مقام! ای قائم مقام! خیر، مرد. لیس فی الموت شماتة، الحمد لله الذی امانه.<sup>(۵)</sup> [ج ۲، ص ۷۴ - ۷۵]

• فرمودند: مظاهر الهیه گاهی حکم می‌کنند به موجب ادله ظاهره، یعنی مسائل را ظاهراً می‌گیرند. مثلاً صفت ستاریت اقتضا می‌کند که اگر شخصی می‌خواهد غیر واقع بگوید، مظهر الهی کذبش ننماید، ولو آن شخص کاذب گمان می‌کند که العیاذ بالله، مظهر الهی گول می‌خورد یا جاهل است، یا حقیقت را نمی‌داند. اگر این ستاریت نبود، بشر تحمل نمی‌کرد و امور منتظم نمی‌شد. مثلاً در ایام حضرت رسول ما بین مردی و زنی مرافعه حاصل شد. پیش حضرت رفتند. مرد گفت که این زن وعده کرده بود که زن من می‌شود و فی الحقیقه زن من است. زن انکار کرد که ابداً. حضرت سؤال فرمودند، اگر شاهد دارند. مرد دو شاهد آورد. قسم خوردند که حرفش راست است. زن هیچ شاهی نداشت. حضرت فرمودند به زن که باید به شوهرش برگردد و اطاعت کند. هرچه قسم‌ها خورد که دروغ است، فرمودند، نمی‌شود. رفتند. بعد زن زود برگشت. عرض کرد، سؤالی دارم، آیا این حکمی که فرمودید، از دل و وجدان شما بود، یا نه؟ فرمودند، خیر، به موجب قانون بود. من می‌دانم که آن مرد دروغ می‌گوید، ولی قانون با او بود و دلیل و برهان بر ضد شما بود، زیرا «شاهدان» داشت. زن راضی شد و رفت. اگرچه حکم در اشیاء به ظاهر گاهی به ضرر عاید می‌شود، ولی منافع هم بسیار است، زیرا همه مجبور می‌شوند که به قانون متمسک شوند و این سبب نظام کون است، مظلوم هم مکافات دارد. [ج ۲، ص ۲۱۱ - ۲۱۲ و ج ۱، ص ۴۱]

- فرمودند: حاجی عرب در عراق (سلطان آباد - اراک) سبب شهادتش این است که سه چهار سال قبل در عراق یک عائله را شهید کردند (میرزا علی اکبر) و هیچ کس نمی‌توانست، دفن کند. حاجی عرب او را دفن کرد. مشهور شد که بهائی است. حال چون ایران منقلب است، برخاستند و تهمت سوزاندن قرآن - بدون برهان - به او زدند، آویزانش کردند. بعد از دو روز پائینش آوردند، نفت ریختند، آتشش زدند، بعد در چاه انداختند. <sup>(۶)</sup> [ج ۲، ص ۲۱۱]
- فرمودند: بعضی نفوس هستند که بدون سبب عداوت می‌کنند و اهل غرض هستند. مثلاً مدیر یکی از جراید فارسی که سابقاً در هندوستان (کلکته) به اسم حیل‌المتین چاپ می‌شد (مؤید الاسلام) با ما بسیار عداوت داشت، ولی بدون سبب. خود مدیر (مؤید الاسلام) همیشه مست می‌شد و مقالات، مانند بی‌دین‌ها، می‌نوشت، بی‌دین بود. از جمله بعضی از مکاتیبی که نوشتم، یکی در خصوص نساء بود. او هم این مکتوب را با مکاتیب دیگر حرقاً به اسم خود در جریده‌اش چاپ کرده است. واقعاً سارق بود و همچنین بر ضد ما تحریک و تهییج می‌کرد و کنایه می‌نوشت که مانند عرب سابق هستیم، چطور ایران را خراب کردند. ولی به جزای عملش رسید: اولاً حکومت انگلیس جریده‌اش را بست. ثانیاً خود او کور شد و انشاءالله کر هم می‌شود. <sup>(۷)</sup> [ج ۲، ص ۲۱۰ - ۲۱۱]
- فرمودند: (درباره زردشتیان) فی الحقیقه هزار و سیصد سال عذاب کشیدند، مظلوم هستند، اخلاقشان خوب است، ساکنند و متین و صبور و کمی سادگی هم دارند. در این امر عضو مهمی شدند. جمال مبارک بسیار عنایت در حقشان فرمودند. در الواح مبارکه و از زبان مبارک همیشه مذکور می‌شدند. [جمال قدم] وعده فرمودند که ترقی می‌نمایند. در بغداد یکی از بزرگان ایشان (مقصود مانکچی صاحب

است) به زیارت جمال قدم رفت. اگرچه در حضور مبارک شاهزاده‌های مشهور مثل شجاع الدوله و سیف الدوله و رکن الدوله مشرف بودند، ولی وقتی که این شخص فارسی رسید، جمال قدم بالای همه چنان عنایت فرمودند [به طوری] که شاهزاده‌ها استغراب کردند، باطناً. جمال مبارک فرمودند، این شخص پیش من عزیز است، چون ایرانی اصلی حُرّ است. نخواستند به آنها بفرمایند که شماها ترک هستید و به ایران آمدید.<sup>(۸)</sup> [ج ۲، ص ۲۱۰]

• فرمودند: اگر چهار یا پنج نفس مثل میرزا ابوالفضل (گلپایگانی) شوند، من از این عالم مسرور و مطمئن می‌روم، خدا مبعوث خواهد کرد.<sup>(۹)</sup> [ج ۲، ص ۲۲۸]

• فرمودند: مردی عرب با زنش بالای بام خفته بود. نیمه شب تعدادی از طیور قطا را زن دید که پرواز می‌کنند. فهمید که خطری در پیش است. گفت لو ترک القطا لنام<sup>(۱۰)</sup> و به شوهر گفت، برخیز تا فرار کنیم. شوهر گفت، نیمه شب این اوهام را رها کن و بخواب! ساعتی بعد جمعی سارقین ریختند، اموالشان را بردند و خودشان را اسیر کردند. مرد در آن حال گفت:

إذا قالت حذام فصدقوها فان القول ما قالت حذام  
ولولا المزعجات من اللیالی لما ترک القطا طیب المنام<sup>(۱۱)</sup>

(حذام اسم زن آن مرد است.) [ج ۱، ص ۱۶۷-۱۶۸]

• فرمودند: روزی جمال قدم قصد کردند که در برج عکا مشی نمایند. مردم از هر طرف مجتمع شدند و فریاد کردند، بیایید، خدای عجم را ببینید! میرزا یحیی می‌ترسید از خانه‌اش خارج شود. یحیی خیلی بخیل بود. شکر و قند را در میان کیسه می‌گذاشت و سر آن را می‌بست و بعد یک موی از خود می‌کند و در دهانه کیسه می‌نهاد که اگر کسی به آن دست بزند، بفهمد و بازخواست کند، زیرا



می‌ترسید، زن‌هایش قندها را بدزدند. زن‌های خود را مجبور می‌کرد که آب گوشت را در محضر او بپزند، زیرا می‌ترسید، گوشت‌ها را بخورند. روزی با یکی از زن‌هایش کتک کاری کرد. زنش غضبناک شد و... او را گرفت و فشار داد و ازل بی‌حال شد. طیب آوردند و طیب دو ساعت او را معالجه می‌کرد. <sup>(۱۲)</sup> [ج ۱، ص ۱۵۹]

• فرمودند: ناقضین قصر را از ما گرفتند و حتی یک اطاق هم به ما ندادند. من هم زمینی خریدم و مسافرخانه را در آن ساختم، برای مسافرین و سایر احبا. ناقضین عبدالغنی بیضون را تحریک کردند که با ما مخالفت کند. او ادعا کرد که به واسطه زمینی که در آن جاست حق شفعه دارد و نباید من در آنجا بنایی بکنم و او باید زمین را مالک باشد و شکایت کرد به حکومت. ولی حکومت او را محکوم کرد. او هم دیوار مسافرخانه را خراب کرد. من آن را ساختم و باز خراب کرد. مرتبه سوم ساختم، باز خراب کرد. به او گفتم، هرچه تو خراب کنی، ما خواهیم ساخت. خداوند او را جزا داد. مرض قند گرفت. اطبای عکا از معالجه او عاجز شدند. برای تغییر آب و هوا به بیروت رفت و برگشت و در جوار ما منزل کرد، نزدیک برج ابو حیدر. همسایگان او را وادار کردند که مسجدی بسازد، شاید شفا یابد. بیضون سر کیسه باز کرد، نصف ثروت خود را صرف ساختن مسجد کرد و نصف دیگر را به اطبا داد، ولیکن قبل از اتمام بنای مسجد مرد. <sup>(۱۳)</sup> [ج ۱، ص ۱۵۰ - ۱۵۱]

• فرمودند: البلشفيك ستسرى من روسيا و متى يعم شرّها يتفق العالم على سحقها. (۱۴) [ج ۱، ص ۱۰۵]

• فرمودند: جمال مبارك از چهار چیز خوششان می‌آمد: ۱- غیرت و شجاعت، ۲- تبسم و سرور و بشاشت وجه، ۳- و من ينظر الاشياء

بعینه لا بعین غیره، ۴- هر که کاری را شروع کند، تمام کند. [ج ۱، ص ۶۵]

## یادداشت‌ها

۱. حضرت بهاء‌الله در سوره اصحاب «آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، ص ۳۴۵» خطاب به محمد جواد قزوینی چنین می‌فرماید: «... ثم ذکر الجواد بما یدکره حینئذ قلم الامر من ذکر الذی به ارتفع خباء القدس و استقر الشمس علی عرش مجد عظیم. ثم اشربه من كأس التی اعطیناک لیطمئن بها قلبه و یکون من الشاکرین...».

جناب اشراق خاوری در یادداشت‌های خود نوشته‌اند که: «مقصود از جواد قزوینی برادر آقا محمد باقر قزوینی است. جواد مدت‌ها در تبریز بود و چون شهادت آقا سید مصطفی و آقا شیخ احمد معموره‌ای در تبریز پیش آمد، ترسید و مقداری وجه نقد که از بابت حقوق الله نزد او امانت بود، به عنوان رشوه به دشمنان امر داد و خود را از کشته شدن رهایی بخشید و بعدها در عکا به محضر مبارک مشرف و جزو کاتبین وحی درآمد و به کتابت الواح مشغول شد و بعد از صعود مبارک، جواد مزبور به ناقضین پیوست و با مرکز عهد الهی مخالفت شدید آغاز کرد و در همان حال نقض مرد.

مشارالیه تاریخ امر را از اول تا دوره حضرت عبدالبهاء به عربی نوشته و در ارض اقدس چاپ شده و ادوارد برون انگلیسی آن را در کتاب «اسناد و مدارک - تحقیق در شریعت باب» منتشر کرده است. مطالب تاریخی این کتاب تا دوره صعود مبارک جمال قدم صحیح و درست است، ولی آن چه درباره ناقض اکبر نوشته، باطل است و سخنانی که درباره مرکز عهد غصن اعظم الهی نگاشته، جمیعاً تهمت و افترا است. برادر جواد آقا، محمد باقر،

همان است که ثروت خواست و از امتحان بد بیرون آمد و از امرالله اعراض کرد و چون فقیر شد، متنبه شد و با عاقبت خوب از دنیا رفت. شرح احوالش را در کتاب محاضرات [ص ۴۱۷ - ۴۱۸] نوشته‌ام.

۲. حضرت عبدالبهاء در خصوص ازدواج خود در یکی از الواح مبارکه مکاتیب عبدالبهاء، ج ۵، ص ۷۷ چنین می‌فرمایند: «... یکی از بنات اعمام از صغر سن به اراده مبارک، نامزد این عبد شد. چون به بغداد آمدم عم بزرگوار به ساحت اقدس شتافت و گریه‌کنان رجای تحکیم و توثیق این ارتباط نمود، ولی این عبد قبول نمی‌نمود. عاقبت به امر قطعی جمال مبارک قبول نمودم، معذلک همواره آرزوی تجرد داشتم، تا به ادرنه آمدم. در ادرنه بودیم که عمه خانم بزرگ چون ارتباط به یحیی داشت، محض سرور خاطر آن کوشید، تا آن بیچاره را به پسر صدر اعظم میرزا علی‌خان داد. از قرار مذکور گریه‌کنان هراسان و لرزان رفت و ایام معدود نگذشت که به مرض سل مبتلا گردید، مسلولاً وفات نمود. رحمة الله علیها...»

خانم روحا محبوبی مغزی در کتاب «در افشان» که در سنه ۱۰۱ بدیع در ۶۳۷ صفحه با چاپ ژلاتینی در اصفهان انتشار یافته، درباره ازدواج حضرت عبدالبهاء با منیره خانم چنین نوشته‌اند (ص ۱۴۳ - ۱۴۵) که:

«... [حضرت ورقة مبارکه علیا، بهائیه خانم] در شب زفاف عباس، برادر با جان‌برابرش - حضرت عبدالبهاء - لباس سفیدی که از هزاران استبرق و سندس بهشتی اعلی‌تر بود، از دست خود به اندام زیبای عروس نازنین برادرش، حضرت منیره خانم، دوخته و پوشانید. تا آن که ساعت سه از شب لیلۃ القدر مبارک رسید... این خانم آسمانی با آن عروس ربانی در حضور جمال مبارک حاضر که در این وقت لسان عظمت به این بیانات مبارک ناطق: خوش آمدید! خوش آمدید! بعد خطاب به عروس آسمانی می‌فرماید: یا ورقتی و یا امتی انا اخترناک و قبلناک لخدمۃ غصنی الأعظم و هذا من فضلی الذی لا یعاد لهُ کنوز السموات و الأرض. تا آن که می‌فرماید، چقدر از

دخترها از بغداد و ادرنه و این سجن اعظم امید این عنایت را داشتند و قبول نشد و تو باید شکر کنی خدا را که به این موهبت عظمی و عنایت کبری فائز شدی. و می‌فرماید، ما شما را وقتی داخل این سجن کردیم که باب سجن بر روی احباب مسدود بود. تا آن که اقتدار حق بر کل واضح و مشهود گردد. و بعد از عنایت‌های بسیار می‌فرماید، فی امان الله، در این ساحت با این همه عنایات الهی و این همه موهبت‌های ربانی و این لیلۃ القدر سبحانی، معلوم است که در عکا و حيفا چه قیامتی برپا می‌شود و عروس مبارک لوح قد فتح ابواب الفردوس و طلع غلام القدس را در حضور حضرت عبدالبهاء در جنت المأوی خویشت با حضور حضرت ورقه مبارکه علیا، نوابه معظمه، مادر حضرت عبدالبهاء، عیال آقای کلیم و غیره تلاوت می‌کنند. دیگر ببینید، چه قیامتی بوده...».

لوح مبارک «قد فتح ابواب الفردوس...» مشهور به لوح «غلام الخلد» در فصل سوم کتاب «ایام تسعه» به طبع رسیده است. شرح مراسم ازدواج حضرت عبدالبهاء به قلم منیره خانم، حرم آن حضرت نیز به رشته تحریر درآمده و آن شرح در رساله «مختصری از تاریخ حیات و تشرف به ارض مقدس» که در حيفا به سال ۱۹۳۴ م به طبع رسیده، مندرج است.

در این مقام اشعار جناب نبیل اعظم زرنندی را که به مناسبت ازدواج حضرت عبدالبهاء سروده شده است، مندرج می‌سازد. این اشعار از جمله در «درافشان، ص ۱۴۶ - ۱۴۸» و در رساله «مختصری در شرح حال حضرت ولی امرالله، ص ۱۷ - ۱۹» نیز آمده است.

الا ای عاشقان شادای

که عالم گلشن است امشب

مزین بزم عشاقان

ز سرو و سوسن است امشب

همه اشیاء غزلخوان شد  
 همه ذرات رقصان شد  
 تو نیز ای دل، بزن بشکن  
 که بشکن بشکن است امشب  
 زمان پُر روح و ریحان شد  
 زمین رشک گلستان شد  
 که در بزم از گل و سنبل  
 هزاران خرمن است امشب  
 هلا وقت عروسی شد  
 زمان دیده بوسی شد  
 تمام اهل ابهی را  
 دو دیده روشن است امشب  
 به ماشادی مسلم شد  
 نشاط غضن اعظم شد  
 که دست افشان و پاکوبان  
 همه مرد و زن است امشب  
 به نوشانوش مُل‌ها بین  
 به بوسابوس گل‌ها بین  
 که زین نُقل فرح افزا  
 جهان پُر دامن است امشب  
 همان شادی که در کنز بهاء  
 مکتوم و مخزون بود  
 هویدا گشت و سرالله

امین مخزن است امشب  
نه تنها فرشیان رقصان  
تمام عرشیان رقصان  
که آن دلداده بلبل را  
ز گل پیراهن است امشب  
همه آفاق در شادی  
گه وجد است و آزادی  
که خورشید درخشان را  
قمر در مسکن است امشب  
به رضوان حوریان رقصان  
به محفل نوریان رقصان  
که هنگام قرآن  
جان شادی با تن است امشب  
همه ارواح قدوسین  
همه اشباح سبوحین  
تماشا جوی این محفل  
ز پشت روزن است امشب  
بیا مطرب سرودی زن  
رباب و چنگ و رودی زن  
که مجلس، مجلس یار و  
زاغیاریمن است امشب  
بیا ساقی ز خمر جان  
خمار عاشقان بشکن

که بر پا محفل شادی  
 به ابهی مأمن است امشب  
 سرور غصن ربّ آمد  
 طرب اندر طرب آمد  
 سرور اندر سرور آمد  
 شبِ وجدِ من است امشب  
 الا ای یار دیرینم  
 بفرما کام شیرینم  
 که سرخ از آتش بهجت  
 دلم چون آهن است امشب  
 مبارک لیلۃ القدری  
 که در آن یک مه بدری  
 به برج وصل و الفت شان  
 مقام و موطن است امشب  
 بساط فضل بر پا کن  
 عنایت ها مهیا کن  
 که وقت رأفت و احسان  
 به وجه احسن است امشب  
 حریم حضرت سبحان  
 مبارک باد شادی تان  
 از آن چیزی که می خواهم  
 لسانم الکن است امشب  
 پذیرید از کرم نظم

اگرچه بس پریشان است  
که جذب غصن رحمانی  
خرد را رهن است امشب

تاریخ ازدواج حضرت عبدالبهاء بنابر قرائن موجود در چهارشنبه ششم رمضان سنه ۱۲۹۰ هـ ق مطابق با ۲۹ اکتبر سنه ۱۸۷۳ م بوده است.

۳. برای مطالعه مطالب مربوط به «عما» به «یادنامه مصباح منیر، ص ۳۱۹ - ۳۲۲»

مراجعه فرمایید و نیز نگاه کنید به «سفینه عرفان، ج ۲، ص ۵۳ - ۵۸».

۴. در این مقام یکی از الواح صادره به اعزاز جناب ملا ابوطالب بادکوبه‌ای و ابناء ایشان را نقل می‌نماید:

هوالبهی

بادکوبه

جناب ملا ابوطالب و ابناءش علیهم بهاءالله الابهی ملاحظه نمایند.

### هوالبهی

ای ناظرین به ملکوت ابهی، جناب میرزا ورقاء علیه بهاءالله الابهی چندی بود که به زیارت تربت مبارکه فائز و به استنشاق نفحات قدس مؤانس بودند. حال به نیت الله و نشر آثار رحمت الله و اعلاء آیات هدایت الله و تبلیغ امرالله به دیار الله مرور نمایند، لهذا خواهش نمودند که به یاد و ذکر شما خامه حرکت نماید و در این میدان جولانی کند. این عبد نیز قلم برداشته و این نامه نگاشته که ای بندگان صادق جمال مبارک، شکر کنید حضرت پروردگار را که در این ظهور اعظم، مظهر الطاف طلعت مبارک شدید و به هدایت کبری موفق گردیدید و امید از عنایت کلیه الهیه چنان است که تا



جان در بدن و آثار حیات مشهود و مبرهن است، چنان ثابت و راسخ و مستقیم باشید که من علی الارض به ثبوت شما ثابت گردند. باری، در عتبه مقدسه در هر حین و آن به ذکر شما و دوستان مشغول و مألوفیم و از تأییدات ملکوت ابهی امیدواریم که بر عهد و میثاق چنانچه باید و شاید ثابت و مستقیم مانید.

عبدالبهاء عباس

\*\*\*\*

لوح دیگر صادره به اعزاز جناب ملا ابوطالب بادکوبه‌ای به شرح ذیل است:  
 بادکوبه  
 جناب ملا ابوطالب علیه بهاء الله الابهی

### هوالله

ای بنده خالص جمال ابهی، یار قدیمی و حبیب دیرین، نامهات سبب سرور و حبور شد، زیرا مانند نغمه طیور فرح انگیز، بلکه جام صهبای لبریز بود. پرتو عنایت جمال ابهی بر سر داری و نور محبت شمس هدی در دل و رداء موهبت در بر. این است فضل عظیم، این است نور مبین و علیک التحیه و الثناء ع

شرحی درباره جناب ملا ابوطالب بادکوبه‌ای و ابناء ایشان در فصل نهم این یادنامه نیز مذکور است.

۵. این بیانات در «خاطرات حبیب، ج ۱، ص ۳۱۴ - ۳۱۵» نیز نقل شده است.

۶. دربارهٔ شهادت جناب حاجی عرب و شهادت میرزا علی اکبر برادر و عائلهٔ ایشان به «کواکب الدریه، ج ۲، ص ۲۴۹ - ۲۵۱» و «محاضرات، ج ۳، ص ۳۴۱ - ۳۴۸» مراجعه فرمایید.
۷. دربارهٔ مؤیدالاسلام و جریدهٔ حبل المتین به مندرجات فصل پانزدهم این یادنامه مراجعه فرمایید.
۸. دربارهٔ زردشتیان، حضرت عبدالبهاء در موضع دیگری از کتاب «الرحلة البغدادیة، ج ۱، ص ۱۰۹» چنین می‌فرمایند: «... حضروا الزردوشتیون من یزد، قال المولی: قلوبهم مثل المرایا الصافیة، انهم من المخلصین...».
۹. شرح احوال و آثار جناب ابوالفضائل به تفصیل در کتاب «زندگانی میرزا ابوالفضائل گلپایگانی» مندرج است.
۱۰. دربارهٔ «لو ترک القطا...» در «لطایف الامثال، ص ۱۴۹ - ۱۵۰» چنین آمده است: «لو تُرِكَ الْقَطَا لِيَلَأَ لَنَا م: اگر گذاشته شود سنگ خواجه به شبی، بخسبد. اصل این مثل آن است که قطا به شب بر راه نشیند و چون رهگذری را ببیند، بگریزد. باز چون رهگذری دورتر شود، باز آید و همهٔ شب کارش این باشد و هیچ نخسبد. چنین گویند که کعب بن مامه شب به نزدیک طایفه‌ای از قبیلهٔ مراد فرود آمد. مگر در شب قصد او کردند و روی به جایگاه او نهادند. قطا از راه برخاست و به چپ و راست پریدن گرفت. زن کعب بن مامه چون آن حال بدید، شوهر را بیدار کرد و این مثل بگفت و مفضل گوید که اول کس که این مثل بگفت، حذام بنت الریان بوده است و بر این، حکایتی دراز بیارد. این مثل آنجا باید گفت که کسی را بی‌مراد او کاری مهیب و مکروهی صعب و آفتی عظیم افکند.»
۱۱. در ذیل «القول ما قالت حذام» در «لطایف الامثال، ص ۱۴۲ - ۱۴۳» چنین مذکور است: «القول ما قالت حذام: گفتار صواب آن است که حذام گفت. ابن الكلبي گوید که اول کسی که این مثل گفت، لُجَيم بن صعب است و

حذام زن اوست و این مثل لجیم در آخر بیتی گفته است و بیت این است،  
بیت:

اِذَا قَالَتْ حَذَامٌ فَصَدَّقُوهَا      فَإِنَّ الْقَوْلَ مَا قَالَتْ حَذَامٌ

و نیز روایت است: «فَأَنْصِتُوهَا». این مثل آنجا باید گفت که سخن کسی را بستایی و تصدیق کنی.»

۱۲. اصل عربی فقره اخیر در «الرحلة البغدادية، ج ۱، ص ۱۵۶» چنین است: «... مرة تضارب مع واحدة منهنّ فقبضت عليه من محل موجه مخطر و ألمته بدرجة التي احضر الطيب و بقى الطيب عنده ساعتين يعالجه...».

۱۳. حق شفعه در اصطلاح فقه اسلامی عبارت از حق همسایگی و شراکت است. به این نحو که اگر کسی بخواهد ملک یا سهم خود را بفروشد، همسایه و یا شریک فروشنده نسبت به دیگر خریداران حق تقدم دارد. برای ملاحظه شرح مطالب در این باره به ذیل «شفعه» در «فرهنگ معارف اسلامی، ج ۳، ص ۹۵ - ۹۷» مراجعه فرماید. متن عربی الرحلة البغدادية در صفحه ۳۲۵ کتاب «خاطرات حبیب، ج. ۱» با تصرف جزئی نقل شده است.

۱۴. منظور از «بلشفيك»، بولشویك و بولشویزم از کلمه روسی بولشه (bolshe) است که به معنی «بیشتر» به کار می‌رود. درباره این اصطلاح در کتاب «فرهنگ سیاسی، ص ۵۰» از جمله چنین آمده است:

«بولشویزم

[از bolshe در زبان روسی به معنای «بیشتر»]

این اصطلاح را و. ای. لنین در ۱۹۰۹ برگزید و پیش از آن بعضی نویسندگان گاهگاه آن را استعمال می‌کردند. بولشویك به طور کلی، عنوان گروهی در «حزب سوسیال دموکرات کارگران روسیه» بود که در پایان دومین کنگره‌ی حزب در ۱۹۰۳ اکثریت حزبی با آنها بود (در مقابل منشویك‌ها که «اقلیت» بودند) و این عنوان برای آنها و نظریاتشان علم شد. مختصات بولشویزم، از نظر خود بولشویك‌ها هواداری از مارکسیزم ارتودوکس در مقابل تجدید

نظرطلبی (ریویزیونیزم) و سازمان متمرکز حزبی با سلسله مراتب منظم و هسته‌ای از انقلابی‌های حرفه‌ای به عنوان عنصر رهبری کننده، در مقابل احزاب وسیع با سازمان نامتشکل و تاکتیک‌های انقلابی، در مقابل رفورمیزم احزاب دیگر است.

از ۱۹۱۷ که بولشویک‌ها در روسیه قدرت را به دست گرفتند، شماره‌ی هواخواهان و دوستان و نیز مخالفانشان در دنیا افزون شد و جنبش بین‌المللی کارگری به دو پاره شد و هواداران بولشویک‌ها در خارج از روسیه نیز گاهی به همین نام نامیده شدند. عنوان «بولشویک‌ها» از ۱۹۱۲ تا ۱۹۵۲ یکی از عنوان‌های رسمی حزب کمونیست روسیه بود.

لنین دو تعریف از بولشویزم کرده است: (الف) مارکسیزم انقلابی در روسیه؛ (ب) انطباق مارکسیزم انقلابی با اوضاع خاص عصر...».

جناب دکتر بغدادی در موضع دیگری از کتاب «الرحلة البغدادية، ج ۲، ص ۱۵۱» دربارهٔ بلشویک‌ها چنین نوشته‌اند:

«سئلت المولى عن الفرق بين التعاليم البهائية و البلشفكية بخصوص حلّ المشاكل الاقتصادية، فاجابنى قائلاً: هم عندهم المساوات و نحن عندنا ليس فقط المساوات بل المواساة. هم يطلبون المساوات كرهاً بالضرب و القتل و نحن نقول بان لازم يكون المساوات و العدل و الانصاف بارادة و ميل الاغنياء لا جبر. لأن ما الفائدة بالاجبار؟ نعم، يمكن الحصول على المساوات بالجبر و القوة ولكن هكذا نتيجة لا تدوم اكثر من سنة ام بضع سنين. نحن لازم نهدي الناس الى سبل حلّ المشاكل الاقتصادية و نفهمهم كيف لازم نبتدى فى القرى و الضيعة الصغيرة اولاً ثم المدن و البلاد الكبيرة و ينبغى ان نبرهن لهم بانه يمكن العيش بالهناء و الرخاء ولو بحفظ المراتب لأن لا بد للجيش المنظم من قائد و لا بد من الجندى لا يمكن لكافة افراد الجيش ان يصيروا قواداً كما انه لا يمكن الجميع ان يكونوا افراداً بدون قائد. و كما ان الجسم يلزمه كل الاعضاء باختلاف وظائفها هكذا الهيئة الاجتماعية لا بد لها من اختلاف المراتب و

الدرجات. فی ایران الاحباء يعملون بالمواساة، مثلاً اذا كان احدهم عريانا و الثاني عريانا و الاول يجد رداء فأنه يعطيه الى الثاني بميله و ارادته و من طيب خاطره.»

مضامین فارسی مطالب فوق را جناب ممتازی در «خاطرات نه روزه، ص ۹۱ - ۹۲» آورده‌اند. برای ملاحظه لوح حضرت عبدالبهاء دربارهٔ بلشویک‌ها به لوح مصدر به عبارت «ای صحرانورد سیل الهی...» در «آیات بینات، ص ۴۴۹ - ۴۵۰» مراجعه فرمایید.

در این مقام یکی از الواح حضرت بهاءالله دربارهٔ معانی و مفاهیم «مساواة» را مندرج می‌سازد. این اثر در «مائده آسمانی، ج ۴، ص ۳۵۵ - ۳۵۶» نیز مذکور است:

### بنام مقصود عالمیان

حمد محبوبی را لایق و سزا است که لم یزل بوده و لایزال خواهد بود. رحمتش جمیع من فی الوجود را احاطه نموده و سبقت یافته و این رحمت در رتبهٔ اولیه اظهار برهان است که از مشرق عنایت رحمن ظاهر می‌شود تا کلّ به عرفان آن بحر قدم که مقصود اصلی از خلق عالم است، فائز شوند و در رتبهٔ ثانیه اوامر الهیه بوده تا کلّ به این مرقاة اکبر اعظم به مکامن قدس تجرید و مواقع عزّ توحید ارتقا جویند. طوبی از برای نفوسی که الیوم به اخلاق روحانیه و اعمال طیبیه به نصرت امر مالک بریّه قیام نمایند. انشاءالله باید جمیع احباب با کمال محبت و وداد باشند و در اعانت یکدیگر کوتاهی ننمایند و معنی مواساة که در کتاب الهی نازل شده، این است که هر یک از مؤمنین سایرین را مثل خود مشاهده نمایند، یعنی خود را اعلیٰ نشمرند و اغنیاء، فقرا را از مال خود محروم ننمایند و آنچه از برای خود از امورات خیریه اختیار می‌نمایند، از برای سایر مؤمنین هم همان را اختیار کنند. این است معنی مواساة. حد مواساة

تا این مقام بوده و تجاوز از آن از شوؤنات هوائیه و مشتهیات نفسیه عندالله مذکور. اعاذنا الله و ایاکم عن کلّ ما لایحبه. انشاءالله باید جمیع به کمال تقدیس و تنزیه به ذکرش ذاکر باشند. اِنَّهُ لَهوَ الْاَمْرِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ.  
برای ملاحظه سایر نصوص مبارکه درباره مساوات و مواسات به «امر و خلق،  
ج ۳، ص ۲۵۹ - ۲۵۸» مراجعه فرماید.

## فصل یازدهم

### سید اسدالله قمی و کتاب هزار داستان

#### توضیحات

شرح حال مفصل جناب آقا سید اسدالله قمی را جناب عزیزالله سلیمانی در کتاب «مصایح هدایت، ج ۶، ص ۴۲۹ - ۴۸۹» مرقوم فرموده‌اند و جناب ذکائی بیضائی نیز در ذیل «حیرت قمی» که تخلص شعری جناب آقا سید اسدالله قمی بوده است، شرحی از احوال و شمّه‌ای از اشعار ایشان را در «تذکره شعراء، ج ۱، ص ۲۹۲ - ۲۹۹» آورده‌اند. تصاویری از آقا سید اسدالله و بعضی از خاطرات روزمره سفر ایشان به غرب، یعنی در ایامی که ملتزم موکب حضرت عبدالبهاء بوده‌اند، نیز در مجله «آهنگ بدیع، سال ۳۱، شماره ۳۳۷، فروردین - اردیبهشت ۲۵۳۵ شاهنشاهی / ۱۹۷۶ م، ص ۶۰ - ۶۵» به طبع رسیده است. جناب اشراق خاوری نیز در یادداشت‌های خود مختصری از شرح حیات آن جناب را مرقوم داشته و فقراتی از کتاب خطی ایشان را که تحت عنوان «هزار داستان» به رشته تحریر درآمده است، نقل فرموده‌اند.

آنچه ذیلاً در این فصل از یادنامه اشراق خاوری به نظر خوانندگان گرامی می‌رسد، عبارت از شرح حال مختصر مزبور و منتخباتی از کتاب «هزار داستان» جناب آقا سید اسدالله قمی است. توضیحات این عبد درباره بعضی از مندرجات متن ذیل در بخش یادداشت‌ها به آخر فصل افزوده شده است.

جناب اشراق خاوری چنین نوشته‌اند:

## سید اسدالله قمی

«از مبلغین امر بهائی است که اکثر بلاد شرق و غرب را سیر و سیاحت کرده و عمر را به تبلیغ و خدمت امرالله گذرانیده است. شرح احوالش را از اول تا آغاز سفرش به امریکا در کتابی به نام «هزار داستان» نوشته که به خط خود او موجود است و من خلاصه‌ای از آن را در کتاب «آفاق و انفس» در ذیل «قم» درج کرده‌ام. [خلاصه مزبور ذیلاً نقل خواهد شد.]

مشارالیه مردی خوش قیافه و شوخ طبع بود و شرحی در «محاضرات» [ج ۱، ص ۴۷ - ۵۲] درباره او نوشته‌ام. الواح بسیار دارد که بعضی از آنها در «محاضرات» مندرج است و در «مکاتیب» ج ۲، ص ۲۲۳ - ۲۲۷، طبع مصر، نیز لوح مبارکی مندرج است که به نظر می‌رسد، به اعزاز و افتخار او از قلم حضرت عبدالبهاء نازل شده باشد، زیرا در آن لوح به صدمات و بلیاتی که در اردبیل آذربایجان تحمل کرده، اشاره فرموده‌اند. افسانه‌های طرب‌انگیز که برای احبای الهی می‌فرموده، هنوز از خاطره‌ها محو نشده، بسیار شوخ طبع و خوش سیما و متبسم بود. علیه رحمة الله.» (انتهی)

جناب اشراق خاوری در کتاب «آفاق و انفس» که در متن فوق به آن اشاره نموده‌اند، درباره جناب آقا سید اسدالله قمی چنین نوشته‌اند:

«درباره جناب آقا سید اسدالله قمی، ناشر نفعات الله که در سفر امریکا ملازم مرکوب مبارک مرکز عهد اوفی بود، در مقامات دیگر سخن گفته‌ام. در این اواخر در منزل مرحوم عبدالحسین ضرغام در طهران کتابی به دستم آمد، خطی، درباره تاریخ حیات جناب سید اسدالله که به خط خودش نوشته و بسیار مفصل است و شرح حال و تصدیق و گرفتاری‌ها و داستان تشرف خود را به محضر جمال اقدس ابهی و سایر مطالب مهمه را به تفصیل نوشته و آن را از اشعار خود انباشته است و الواح خود را هم نوشته است. در تضاعیف این کتاب مطالبی جالب و مفید بود که بنده جا به جا، در این جا از آن کتاب به عین عبارت نقل می‌کنم تا اگر نسخه اولیه که منحصر به فرد است، از بین برود، این تلخیص مجمل از آن باقی بماند.



در آغاز کتاب می‌نویسد، قوله ره: "... این پیر حقیر ناتوان به اسم اسدالله و به رسم سگ آستان. پدر، آقا سید اسمعیل از اهل قم، متخلص به حیرت...".

بعد شرح مفصلی دربارهٔ بحث و تحقیق خود که در طرق مختلفه قدم نهاده و با درویش مأنوس شده و مدت‌ها به شرب حشیش و بادهٔ ناب و غیره آلوده بوده و عاقبت پس از رنج‌ها و آلودگی‌ها در مشهد توسط آقا میرزا حسین، پسر ملاعلی بجستانی به امر مبارک تصدیق کرده و قیام به خدمت و تبلیغ نموده و جمعی را تبلیغ کرده و جمیع آلودگی‌ها را دور نموده و در واقعهٔ حبس احباب در سال ۱۳۰۰ هـ ق / ۱۸۸۳ میلادی در انبار طهران با جمعی از احباب مانند جناب ملا محمد رضای محمد آبادی و ابوالفضائل و حاجی آخوند<sup>(۱)</sup> و غیرهم در حبس بوده و مدت دو سال در انبار گذرانیده و در زیر زنجیر سلاسل و قره‌کهر گذرانیده و شلاق خورده و فحش‌ها شنیده و با نایب السلطنه کامران میرزا حاکم طهران<sup>(۲)</sup> مباحثه‌ها کرده (در حبس) و پس از مدتی مستخلص شده و عاقبت به ارض اقدس توجه نموده و به حضور جمال قدم جل جلاله مشرف شده و مورد عنایات لاتحصى قرار گرفته و به امر مبارک به خدمات در خانه مشغول و به پختن نان بیت مبارک و تهیهٔ باغچهٔ پرگل و تربیت و تعلیم فرزندان میرزا محمد علی ناقض اکبر مأمور شده و حالاتی را که از آنها در آن ایام دیده و شرحی از عظمت مقام حضرت مولی الوری و سایر مطالب را به تفصیل نگاشته است.

من در این جا قسمت‌هایی را که به نظرم جالب آمده، عیناً می‌نگارم. دربارهٔ سفری که در اوایل حال به مازندران و تا کر نور نموده می‌نویسد، قوله علیه الرحمه:

"... روزی به همراهی میرزا حبیب الله به زیارت تکیهٔ مبارکه رفتم. دیدم در فوق سردر تکیه کتیبه‌ای از رقم قلم معجز شیم به خط مشکین جلی و یراعةٔ نازنین در روی صفحهٔ تختهٔ چوب که در نهایت خوبی حضرت میرزای مرحوم مرقوم فرموده، به عنوان رباعی که فی الواقع حیرت بخش عموم اهل خرد و انشاء است و خارق العاده از برای ارباب بصیرت در عالم انشاء و اختراع. عیناً آن رباعی را مع مضمون تاریخ او را نقل می‌نمایم که بر همه مثل آفتاب جهانتاب مشهود شود:

### هو الله

روی دلدار از در و دیوار  
در تجلی است یا اولی الأبصار<sup>(۳)</sup>

### هو الله

بر در گه دوست چون رسی گو لیبیک  
کاینجا نه سلام راه دارد، نه علیک  
این وادی عشق است، نگهدار قدم  
این ارض مقدس است، فاخلع نعلیک<sup>(۴)</sup>

در اول اسفندیار ماه قدیم، مطابق سنهٔ تنکوزئیل هزار و دویست و هجده (۱۲۱۸) ابن رضا قلی تاکری عباس قلمی نمود. اللهم اغفر له و لوالدیه بحرمة محمد و آله...<sup>(۵)</sup>

در صفحهٔ ۱۷۵ کتاب تاریخ خود که به هزار داستان آن را تسمیه کرده، در ضمن شرح سفر خود به ساحت اقدس جمال قدم جل کبریا نه می نویسد، قوله علیه الرحمه:

“...در آن زمان احباب بادکوبه قلیل بودند، ولی نهایت اشتعال را داشتند و حسن تصادف جناب حاجی میرزا مجید حکیم مراغی به ساحت اقدس مشرف گشته و مرخص شده، وارد بادکوبه که شدند، با هم چند روزی مانوس بودیم. مشارالیه روزی دربارهٔ سید مهدی دهجی که سخن به میان آمده بود، مطالبی فرمودند و آن را به خط خود برای من نوشته اند که عیناً نقل می کنم، می فرمایند: ‘در سنهٔ هزار و سیصد و دو هجری که این عبد ذلیل به امر مبرم ربّ جلیل به تبلیغ بلاد قفقاز مأمور بودم، در بادکوبه شهر رمضان به زیارت اسم الله المهدی و جناب آقا سید اسدالله قمی و جناب آقا میرزا اسدالله اصفهانی علیهم بهاء الله الابهی فائز شدم که به ارض مقصود عازم بودند. یک شب شخصی از دوستان سؤال از جنّ نمود. جناب اسم الله المهدی

فرمودند، یومی در حضور مبارک بودم و تنها بودم. عرض کردم که جنّ یعنی چه؟ فرمودند، جنّ یعنی تو. و این ایامی بود که من اثر کم‌لطفی از جمال مبارک فهمیده بودم، در خیال خود قهر کرده بودم و لوح امنع اقدس جهت دلجویی من نازل فرموده بودند و بعد مرا احضار فرموده بودند و صورت لوح مبارک این است:

### هو العليم الحكيم

اشهد قلمی الأعلى و منظری الأبهی و بیانی الاحلی و کلّ ما ینسب الی الله مالک الأسماء بأنی ما طردتک فی آن من الأوان و ما تغیرت عنایتی و الطافی و ما تکدّر منک قلبی و فؤادی اذا نادیتنی اجیناک...»<sup>(۶)</sup>

و در مقامی دیگر می‌نویسد: قوله علیه الرحمة: "در زمانی که وارد ارض مقصود شدیم، افواهی از احباب ارض مقصود شنیده شد، یک روز قبل از مرخصی ما از انبار، جمال قدم جل اسمه الاعظم عصری توجه به باغ رضوان فرموده بودند. امر می‌فرمایند، 'شربت بیاورید!' در پیشگاه حضور شربت قند حاضر می‌نمایند. جمال مبارک به دست مبارک شربت از قاشق به گیلاس‌های شربت خوری می‌ریزند و می‌فرمایند: 'به جهت استخلاص مسجونین ارض طاء امروز احباء الله شربت بنوشند.' تلگراف خلاصی رمزاً روز بعد به عکا می‌رسد."

و در مقامی می‌نویسد، قوله: "سید مهدی دهجی و میرزا اسدالله و عیالش چقدر بداخلاقی نمودند که مسلمان‌ها نزد آنها کزوبین و ملائکه مقررین شمرده می‌شدند. بنده به درجه‌ای به تنگ آمده بودم که رو نمودم به عکا و عرض کردم: پروردگارا! هرگاه فانی را در ساحت اقدس و در حرم مقدس نگاه ندارید، به عدل با بنده معامله نفرموده‌اید. در قزوین روز عید نوروز یک نفر از احبای ساده‌دل به سید مهدی دهجی گفت: 'امروز من از شما تمنای یک تبرّکی به جهت مایه کیسه خود می‌نمایم.' فوراً دست به جیب برده و یک پنج شاهی به او به عنوان تبرّک و تیمّن داد. بنده چنان منزجر گردیدم و استیحاş از آن عمل مردود نمودم که نمی‌توانم ذکر

نمایم. دیدم همان حکایت سید بازی‌های مسلمان‌ها است، بلکه یک درجه بدتر. در بادکوبه نیز شبی در منزل حاجی محمد مهدی کاپتان مهمان بودیم در حین شام خوردن میزبان به سید مهدی عرض کرد: 'آقا، اهل بیت جزئی کسالتی دارند.' سید مهدی دوباره دست به دوری پلو برد و قدری میان بشقاب ریخت، به او داد، به عنوان شفا. این حرکت مذموم نیز اینقدر به بنده گران آمد که شام نتوانستم بخورم. به کلی قطع عقیده از ایمان او و میرزا اسدالله نمودم. پیش خود اندیشه نمودم که سبحان الله، اینها باز می‌خواهند، آخوندبازی و سیدبازی درآورند والا بایستی بگویند، ماها نیز مثل شما و افراد ناس هستیم. در صورتی که حق ظاهر است، ماها کیستیم و چیستیم!

در محفلی که خورشید اندر شمار ذره است

خود را بزرگ دیدن شرط ادب نباشد<sup>(۷)</sup>

این اطوار و اخلاق و کردار آنها به بنده چنان تأثیر نموده و به بنده بد آمده بود که در دل و قلب عقده عقیمی شده بود و کذلک در ارض مقصود به حالات و سجایای بعضی نگران می‌شدم. می‌دیدم، ابدأ ربطی به اخلاق و سجایای تیر آفاق ندارد. غریق بحر حیرت می‌شدم، تا روزی در محضر اطهر حاضر و به افق اعلی ناظر بودم. جمال مبارک جلّ اسمه مشی می‌فرمودند. فانی بغتاً به گریه افتاده، های های بلند نمود، زیرا می‌دیدم نفوسی طائف مطاف ملأ اعلی می‌باشند که باید از اطوار و اخلاق آنها پناه به خدا برد. طلعت قدم جلّ ثناته فرمودند: 'سید اسدالله! ما ظهور نمودیم که نزاع و جدال و جور و جفا را از عالم مرتفع و محو نمایم. حضرات احباب پشت گوش ما آدم می‌کشند. بین تفاوت ره از کجا است تا به کجا.'<sup>(۸)</sup> به تو بگویم، احباب این ارض سه جورند. بعضی‌شان خوبند، هرچه حق می‌فرماید، اطاعت می‌نمایند و بعضی هرچه از برای آنها در ظاهر صرف دارد، می‌شنوند و می‌کنند و بعضی از اینها ابدأ اعتنایی ندارند، خواه نافع باشد، خواه نافع نباشد. ولی نظر به این که از برای این امر اینجا آمده‌اند، همه‌شان خوبند و در ظلّ امر الهی محفوظ. تو مسرور باش، ولی تا از

خلیج اسماء نگذری به بحر اعظم داخل نمی‌شوی. می‌دانی خلیج چه معنی دارد؟<sup>۹</sup> عرض کردم، نمی‌دانم. فرمودند: 'خلیج نهرهایی است که از بحر منسحب می‌شوند.' بنده مقصد را یافته، عقده دل باز گردید و حل مسائل گشت. دانستم که اسم الله جود و اسم الله المهدی و اسم الله الجمال و امثالها کلاً و طراً خلیج است و سداً راه ترقی طالبان کعبه مقصد. از آن روز به بعد دیگر هر چه سوء اطوار و اخلاق نفوس را زیاد می‌دیدم بر یقین و انقیاد می‌افزود و مزید بر اطمینان و انقطاع می‌شد.

چندی در مسافرخانه مشغول به کار کفش‌دوزی شدم، به امید این که خدا دعایم را مستجاب فرموده، بنده را در ساحت اقدس در ظل سدره انبیا مأوی عطا خواهد فرمود. روزی در قصر بهجی احضارم نمودند. فرمودند: 'بگو ببینم، هرگاه تو را مرخص بکنیم، مکانی داری و یا مثل ما لا مکانی؟' عرض کردم، قربان مثل جمال مبارک نعوذ بالله، ولی مکانی ندارم... بعد از چند روز تویع بدیع منیعی از قلم اعلی به افتخار این حقیر بینوا نازل گردید، لأجل اکمال تاریخ در این ورقه درج می‌شود:

'جناب آقا سید اسدالله الذی هاجر و فاز علیه بهاءالله'

### هو المشفق الکریم

یا اسدالله، قلب در احتراق و نیر آفاق از ظلم اهل شقاق و نفاق محزون. لعمرالله ذباب را مقابل رب الارباب باز داشته‌اند. آیا گوش و هوش از دنیا هجرت نموده...<sup>(۹)</sup>

بعد از صدور این لوح مبارک، پیوسته در مناجات و تضرع و زاری و بی‌قراری بودم. ماه رمضان آمد. جناب نبیل زرنندی می‌رود در بازار که برف از برای افطار بگیرد. پایش به قشر خربزه می‌آید، می‌افتد، استخوان کوچک رانش از جای در رفته، به بستر می‌افتد. حسب الامر مبارک چند نفر به پرستاری او رفته، با او طبیعتشان وفق نمی‌دهد. به مسافرخانه آمدند که نبیل سوء اخلاق دارد، نمی‌توان با او ساخت. به

نوعی سوء اخلاق او مشهور آفاق بود که احدی جرأت نمی نمود که نزدیکی به او بنماید. علی الخصوص که پیرایه‌ای به او بستند، پایش شکسته و بر بستر ناتوانی افتاده. قاسم نامی را مخصوصاً سرکار آقا مأمور به خدمت او فرمودند. در مسافرخانه آمد، فریاد کرد که: 'من به تنگ از احوالات نبیل آمده‌ام. او را به حال خود گذارده، دیگر به خدمت او اقدام نتوانم نمود.' قول او به حقیر خیلی تأثیر کرد. فوراً برخاسته، بدون ملاحظه به منزل نبیل رفته، مشغول خدمات او لله و فی الله گردیدم..."

و در صفحه ۱۸۴ می نویسد، قوله علیه الرحمه: "...محمد ابراهیم خان معروف به ناظر وارد شد، گفت: 'جمال مبارک امر فرمودند که سید اسدالله، ابزار کفش دوزیشان را بردارد، به منزل جناب نبیل ببرد، به خدمت ایشان پردازد و در ضمن نیز به کسب کفاشی مشغول باشد.'

فانی فوراً اطاعت نمود. اطاق کوچکی به عنوان آشپزخانه در جنب منزل جناب نبیل بود. بنده منزل نموده، مشغول کفش دوزی و در ضمن به خدمات جناب نبیل مؤید گردید. شام و ناهار در مسافرخانه صرف می نمود. رفته رفته قناعت کرد. خداوند وسعت عطا فرمود. به یک اندازه امور می گذشت. روزی قریب عصر نواب، والده طلعت عبدالبهاء، بنده نوازی فرمودند، به منزل و دکان این علیل ذلیل تشریف فرما گشتند. این بینوا را سرافراز فرمودند. بعد از آن دکانی بزرگ تر در بازار که به سوق ابیض معروف بود، باز کرده، مشغول کار گردید. جناب نبیل نیز جزئی پایش بهتر شد و به حرکت آمد...

غذای بنده منحصر شده است به نان و آب استخوان. در نزدیکی دکان، قصابی بود. قرار داده، هرچه استخوان درمی آورد به بنده بدهد. استخوانها را میان دیگ کوچکی ریخته، طبخ نموده، ترید کرده، می خوردم و شکر خدا می کردم. بدین منوال حال این علیل پرملال می گذشت..."

و در صفحه ۱۸۷ می نویسد، قوله علیه الرحمه: "...در این موقع والده مبارکه طلعت عبدالبهاء از محل مرتفعی افتادند. بعد از چند روزی دار فانی را وداع نمودند و

به شعاع شمس حقیقت پیوسته، به ملکوت اعلی و به ذروه علیا شتافتند، انا لله و انا الیه راجعون...

شبی ساعت سه جمال مبارک بنده را احضار فرمودند، قوله الاعز الاعلی: 'آقا سید اسدالله، اینجا چون سجن اعظم است، می‌خواهم، تو قدری گل کاری بنمایی، چنانچه در انبار شاهی نموده بودی. زیرا در دارالسلام احباب جزئی گل کاری نموده بودند. اکثری از اهل بغداد به تفرّج و تماشا می‌آمدند، ولی به اندازه‌ای که از عهده بر آئی. فی امان الله!'

این فقیر حقیر سر از پا نشناخته از قصر پایین آمد. آن شب را از ذوق و شوق خواب نرفت. قبل از طلوع آفتاب بدون معاونت احدی از احباب، مشغول باغچه‌بندی گردیده، تا اطفال نیامده بودند، مشغول خاک‌بری و زباله‌ریزی بودم. وقتی که می‌آمدند، مؤید به تعلیم و تعلّم بودم. کم کم نان پختن را یاد گرفته، نان بیت مبارک را هم می‌پختم، در نهایت خوبی. متدرجاً باغچه قصر مبارک را توسعه داده، از هر جا گل خوبی و سنبل مرغوبی بود، به هر وسیله کاشته، عصر به عصر مشغول آبیاری می‌شد. از یک طرف نزول آیات و تغنیات مبارک، از یک طرف تلاوت مناجات حضرات تلامذه، دیگر جنت اندر جنت و جنان اندر جنان علی‌الخصوص که طلعت عبدالبهاء ارواحنا فداه گاه گاهی در صحن و ساحت باغچه با اعیان مملکت جالس می‌شدند، به طوری باغچه مبارک مزین از گل و ریاحین گردید که از هر نقطه به تماشا می‌آمدند و رشک همه باغ و باغچه‌ها گردیده بود..."

بعد از این شرح مفصلی ذکر می‌کند تا می‌رسد به اینجا که لوحی از قلم جمال قدم جل کبریانه به اعزاز او (بر حسب خیالی که به خاطرش خطور کرده بوده، در حین نان پختن) نازل می‌شود و به شعاع الله، پسر ناقص اکبر که طفل بوده و پیش سید اسدالله مشق می‌کرده، می‌فرمایند که لوح را بنویسد و بعد خط او را ملاحظه می‌فرمایند و تحسین می‌فرمایند، ولی شعاع الله در ضمن نگارش لوح به جای کلمه 'بصار حدیده'، جمله 'افسار حدیده' می‌نویسد و جمال مبارک به دست خود آن را

تصحیح می‌فرمایند و از راه مزاح به شعاع الله می‌فرمایند: "مردکه، می‌خواهی افسار آهن به سر معلمت بکنی که افسار پاره نکند، افسار حدیده نیست، ابصار حدیده است، یعنی دیده تیزبین." و اصل لوح را در تاریخ خود نوشته که چنین شروع می‌شود:

"هو الله تعالی - یا اسد، علیک سلامی، شعاع علیه عنایتی حاضر... [متن نوشته جناب آقا سید اسدالله درباره مطالب فوق چنین است:]

"...روزی مشغول نان‌پزی بودم. در قلب خود اندیشه می‌نمودم که چه می‌شد که این تلمیذهای عزیز از برای این پیر بی‌تمیز یک لوحی به دست خودشان بنویسند و این حسرت از دل این حقیر برآید. نان را پخته، طبق نان به سر گذارده که بالای قصر برم. دیدم شعاع الله پایین پله قصر ایستاده، لوحی در دست گرفته، می‌گوید: 'این لوح به افتخار شما نازل شده است.' گفتم، سبحان الله! در حین نان‌پزی آرزو نمودم که آیا می‌شود که این تلامیذها به درجه‌ای برسند که از خط خودشان لوحی به جهت حقیر تحریر در حضور مبارک بنمایند که این آرزو به دل نماند. از مطبخ که بیرون آمدم، دیدم، آنچه از دل گذشته و در خاطر خطور نموده، به حیّز ظهور رسیده است. فوراً طبق نان را بالا برده، به اطاق مدرسه آمدم. از شعاع الله پرسیدم: 'تفصیل نزول لوح مبارک از چه قرار است؟' شعاع الله گفت: 'رفتم حضور مبارک، رجا نمودم، یک لوحی به جهت سید اسدالله عنایت بفرمایند. فرمودند: 'برو قلم و دوات را بیاور. بینم، می‌توانی بنویسی؟' فوراً رفتم آوردم. فرمودند: 'بنویس!' عمّان بیان حضرت رحمن به موج و هیجان آمد. این لوح امنع اقدس صدور یافت. نزولی را نوشته بعد از نوشتن، فرمودند: 'بیاور ببینم، چطور نوشته‌ای.' ورقه نزولی را تقدیم نمودم. به عین عنایت و رأفت کبری ملاحظه فرمودند و در ضمن بعد از امعان عین عنایت با یک ظرافت بدعی فرمودند. در ورقه نزولی بنده «ابصار حدیده» را «افسار حدیده» نوشته بودم. فرمودند: 'مردکه، می‌خواهی افسار آهن به سر معلمت بکنی که افسار پاره نکند. افسار حدیده نیست، ابصار حدیده است، یعنی دیده تیزبین' و قلم را از دست بنده گرفتند. افسار را قلم زدند و ابصار مرقوم فرمودند. یعنی از قلم اعلی و یراعة نورا ابصار حدیده مرقوم و امضاء فرمودند، اَنَّهُ هُوَ الْعَالَمُ الْخَبِيرُ:



## هو الله تعالی

یا اسد علیک سلامی، شعاع علیه عنایتی حاضر و از عمّان عنایت حق جلّ جلاله لثالی حکمت و بیان مسئلت نموده، طلبش به اجابت مقرون و از گنج عظیم که در قلم اعلیٰ مخزون و مکنون بود، ظاهر شد، آن چه که خزاین ملوک و دفاین ارض به آن معادله ننمایند. یا اسد، انشاءالله به مثابه اسد بیثقه قدرت الهی ظاهر شوی و عباد را به حکمت و بیان از شبهات و اشارات شیعیان ایران نجات بخشی، تا کل به قلوب فارغه و انفس زکیه و صدور منشرحه و ابصار حدیده و وجوه منیره به انوار وجه توجه نمایند و از فرات رحمت رحمانی که از یمین عرش الهی جاری است، بیاشامند. طوبی للشاریین و ویل للغافلین."

بعد می نویسد (ص ۱۹۵):

"در روز عید نوروز در عکا، رفته به شرف حضور و فوز لقا مشرف و فائز بودم. به رسم قدیم ایران تخم مرغ رنگ زده در اطاق مبارک بود. نزدیک طاچه آمدند. دو دانه تخم مرغ برداشتند، به عنوان بازی به هم زدند و به فانی عطا فرمودند..."

الی قوله (ص ۲۰۵):

"چندی نگذشت که میرزا محمد علی با شعاعش آمدند. بنده متحیر بودم که از برای چه آن مدت متمادیه را در بمبئی بدون جهت رفته بود. سبحان الله هفت سال بعد آقا سید علی افنان بعد از این که اظهار ثبوت می نمود، در بیرونی حضرت عبدالبهاء ارواحنا لعنایته فداه ذکر نمود: 'ما در بمبئی از میرزا محمد علی پرسیدیم، شما به جهت چه به هندوستان آمدید؟' در جواب ما گفت: 'ترسیدم، صعود واقع شود، آب من با سرکار آقا به یک جو نرود، به هند آمدم.'

نعوذ بالله. از روزی که میرزا محمد علی از بمبئی مراجعت نمود، رفته رفته اخلاق و اطوار او به بنده خوش نمی‌آمد، زیرا به اراده و میل جمال مبارک تطبیق می‌نمودم، می‌دیدم، درست در نمی‌آید. مثلاً میل جمال مبارک این بود که سجن اعظم، رشک بهشت برین شود. او ابداً راضی نبود، بلکه عمداً بنده را منع از گل کاری و آبیاری می‌نمود. می‌خواست، پیوسته به خدمات شخصی او پردازم...

روزی امین او از بالای قصر پایین آمد. در دستش یک ریش مصنوعی بلند بدهیت بود. آورد میان مدرسه به بنده داد. گفت: از برای خدا این ریش را به صورت خود نصب بنما، قدری بخندیم. حقیر نظر به تفریح او را گرفته، به صورت خود بسته، قدری حضرات تف و پف به او کردند و خنده و مسخره کردند. بعد از همه اینها پرسیدم: این ریش را از کجا آوردید و مال کیست؟ گفتند: مال آقایمان (میرزا محمد علی) می‌باشد، معلوم گردید که آن ریش منحوس را مخصوصاً میرزا محمد علی از ترس این که مبادا کسی او را بشناسد، از اسکندریه الی بمبئی می‌بسته است..."

الی قوله در صفحه ۲۱۷ می‌نویسد:

"... در همان احوان نیز روزی به فوز لقا فائز گشتم. بعد از اظهار عنایت سرشار فرمودند: ما ابداً درس نخوانده و به مکتب داخل نگردیده، میرزای مرحوم شخصی را به خانه آورد و اطاقی معین نمود که ما را درس بدهد. وقتی وارد اطاق گردیدیم و نشستیم، آن شخص یک شپشی از گردن خود گرفت، روی کتاب گذارد و با انگشت شست خود او را چنان کشت که صدا نمود. وجود ما مضمتر گشت. فوراً برخاستیم و گفتیم: صاحبان افتدۀ قدسیه در این نقطه توقف نمی‌فرمایند، همین درس ما شد. فی امان الله و حفظه..."

الی قوله (ص ۲۲۱):

"... در سفر اخیر مبارک در حیفا، از خادم الله بعضی حرکات مذمومه سر زد. سرّاً قدری پرده او دریده شد و بعضی گفتگوها درباره او میان احباء الله پیدا شد تا این

که به عکاء توجه فرمودند. رفته رفته بر گفتگو افزود و بخیه او روی کار آمد. جناب نبیل و امثال او دست از یخه او برنداشته، اهمیت دادند. بعضی از کاشانی‌ها که همشهری او بودند، به حمایت او درآمدند و طرفداری کردند. این فقره به سمع مبارک رسید، فرمودند: ما میرزا آقا جان را بلند نمودیم و حال می‌خواهیم، او را پایین بیاوریم. به دیگران چه دخلی دارد؟

از این بیان مبارک مفهوم گردید که میرزا آقا جان کارش خراب است، ولی پرده روی کار است. تا این که روزی در بیرونی جناب کلیم، حاجی میرزا عبدالله خان، پدر زوجه جناب آقا میرزا ورقا از احبا سؤال نموده بود: این نوشتجاتی که نسبتش به میرزا آقا جان خادم الله می‌باشد، از خود اوست و یا از جمال مبارک است؟ بعضی گفته از خود اوست و برخی گفته از جمال مبارک است. جناب نبیل که پیوسته در سبیل او جانفشانی داشت، می‌گوید: من می‌دانم، تماماً آن چه به نام میرزا آقا جان نوشته شده، مال خود اوست.

این مسئله اهمیت تامه پیدا می‌نماید، تا به سمع مبارک می‌رسد. جمال مبارک جناب نبیل را احضار فرمودند و فرمودند: به حاجی میرزا عبدالله خان بنویس، تو آمدی امواج بحر اعظم را به دیده خود دیدی. باز به قول متوهمین، امر بر تو مشتبه مانده، رفتی. به یقین مبین بدان، آنچه از قلم میرزا آقا جان نوشته گشته، از بدایت الی نهایت از ما بوده است. کلمه‌ای و حرفی از خود او نیست. نظر به این که امر عظیم است، هر نفسی قادر بر این نیست که به ساحت اقدس بدون واسطه عریضه عرض نماید. ما میرزا آقا جان را در ظاهر واسطه قرار دادیم. آن چه عرایض به ساحت اقدس می‌رسد، فرد را از قلم اعلی جواب عطا و انشاء نمودیم.

جناب نبیل بر این مسئله که آگاهی یافت، برداشت کاغذی به میرزا آقا جان نوشت، تقریباً به این مضمون: تو که می‌دانی، این بیانات و نوشتجات از تو نیست، در این حالت سبب و علت چیست که اعلان نمی‌نمایی، تا اسباب اختلاف و فقدان ائتلاف نشود؟ کاغذ جناب نبیل بر طاق ابروی میرزا آقا جان خورد و از نبیل رنجید و کاغذ نبیل را بر سبیل شکایت حضور مبارک تقدیم نمود. طلعت مبارک فرمودند: جناب

نبیل حمایت ما را کرده است. این بیان مبارک قدری پرده را از روی کار میرزا آقا جان زیاده درید، قوله تعالی: 'یخربون بیوتهم بایدبهم و ایدی المؤمنین' محقق گردید. از قرار مسموع وقتی که میرزا محمد علی در بمبئی بوده، میرزا آقا جان آنچه که از قول او در الواح مبارکه نازل گشته بوده، جدا کرده، نزد میرزا محمد علی ارسال داشته که به عنوان خود میرزا آقا جان طبع بنماید. او که مسبوق بوده که آن چه نوشته، جزو آیات و از بیانات جمال مبارک است، عیناً به حضور مبارک عرضه می‌دارد و نوشتجات را عودت می‌دهد. میرزا آقا جان روز به روز در انظار خفیف و رفته رفته ضعیف گردید...".

الی قوله (ص ۲۲۵):

"...حاجی ملا مهدی کندی از مکه معظمه به عکا وارد شد. حاجی حسین نامی به عنوان نوکری با وی بود، از اهل دهات اصفهان. جوانی بود جبون و مردی بود نادان و زبون و آماده جنون. در بدایت ورود بنا نمود به بدگویی و هرزه سرایی و طعن و لعن به اجبائی که در راه هم طریق و رفیق شفیق بودند.

بعد از افطار حضرات را احضار فرمودند، با حسین. ماها متحیر مانده که حکمت چیست که با وجودی که این جوان نادان و بدخواه می‌باشد، احضارش فرمودند. تا این که از قصر به زیر آمد. فانی استفسار کردم که: چه دیدی؟ در نهایت استیحا ش ذکر نمود: چیزی ندیدم. جمال مبارک مثل ماها شخصی می‌باشند. به همین منوال هر وقت حضرات را احضار می‌فرمودند، حاجی حسین مانند سگ اصحاب کهف بالتبع به فوز لقا فائز و نائل بود، ولی ابداً ملتفت نبود. فقط از ماها خشنود بود. می‌دید، ماها به امر مبارک صائم و به خدمت به نوع شایسته قائمیم.

تا این که حسن قضا فانی مبتلا به تب و نوبه و محرقه گردیدم. به قول اعراب ابو الרכب [breakbone fever] عارض شد، یعنی به درد استخوان مبتلا گردیدم. به حاجی حسین گفتم: قدری پاهای مرا بمال! مشغول مالش دادن پا و کمر بنده شد. فانی در ضمن هذیان عنوان نمود که قائم موعود به عالم شهود قدم نهاده و

شهیدش کردند و جمال مبارک رجعت حسینی می‌باشند و شرحی از کیفیت رجعت ذکر نمودم. جناب حاجی حسین نرم و گرم شد. حسن تصادف قدری نبات و یک مناجات به او عطا فرمودند. کم کم حاجی حسین منجذب و مشتعل گشت، بلکه از اکثر مجاورین و مسافرین هزار گام پیش گذارد. چنان انجذاب او را اخذ نمود که احباب را طواف می‌نمود. می‌خواست از مژه‌های چشمش قصر مبارک را بروید و تراب ایوان قصر مبارک را بخورد.

در این وقت نقاهت عارض هیکل عنصری جمال قدم جلّ ذکره الاعظم شد. غذای مبارک منحصر به شیر گوسفند گردید. چند بز را از گله خود مبارک آورده، در صحرای عکا در چراگاه دائماً موجود بود. راعی حاجی خاور بود. میرزا محمد علی، خاور را خود به حیفا نزد پسرهای خویش فرستاد. فانی روزی به حاجی حسین اظهار نمودم: می‌دانی که فانی کارم زیاد و شغلم از حیّز احصاء خارج است. صلاح این است که شما این بزها را به صحرا برده، عصر به عصر بیاورید که شیرشان غذای مبارک است. گفت: به دیده منت دارم و از خدا چنین خدمتی به دعا می‌خواهم. فوراً بزها را به صحرا برده و به چرانیدن مشعوف و مسرور گشته، هرگاه بخواهم وضع او و حالت او را بنگارم، واقعاً از عهده برناییم که به چه خلوص از برای پستان‌های بزها کیسه دوخته و به چه نوع از موی بزها قاطمه رسیده و زنبیل‌ها را با همان قاطمه‌ها تیماج دوزی کرده و شیخ صنعان رقم نموده.

حسن تصادف روزی می‌رود، محل آبخوری برای بزها در زمین بکند که بزها به سهولت آب بخورند. یک لیره عثمانی پیدا می‌کند. فوراً لیره را می‌آورد، می‌دهد به امین، پسر کوچک میرزا محمد علی. می‌گوید: این لیره را به حضور مبارک ببر. عرض کن، حاجی حسین این را یافته است. امین فوراً قصد ساحت اقدس اعلی نمود. تفصیل را معروض داشت. فرمودند: از این به بعد کسی به ایشان حاجی حسین نگوید، شیخ صنعان بگویند،<sup>(۱۰)</sup> زیرا شیخ صنعان ماست و لیره را تا سه روز نگه دارد. هرگاه صاحبش پیدا گشت، تسلیم صاحبش بنماید و هرگاه صاحبش پیدا نگشت، حق خود

شیخ صنعان است. امین از قصر پایین آمد و تفصیل را کما هو حقه تلقین شیخ صنعان نمود. حاجی حسین، قرّة العین اعیان گردید و مغبوط اهل امکان گشت.

در همان روزها شبی ماهایی که ملازم حضور و در رکاب مبارک بودیم، مع شیخ صنعان احضار گشتیم. جمال مبارک خطاب به ایشان فرمودند، به این عنوان: جناب شیخ صنعان، می‌دانی فرق تو با آن شیخ صنعان معروف چه مقدار است؟ آن شیخ از ایمان به کفر راجع گشت و تو از کفر به ایمان واصل شدی. او چوپان دختر نصرانی بود، تو چوپان طلعت یزدانی. بین تفاوت ره از کجا است تا به کجا. طوبی لک و حسن خطاب مآب ربّک الرحمن الرحیم.

بعد وجه مبارک را به ماها فرمودند که: شما گمان ننمایید که قدر و مقداری ندارید و اسم و رسمی به ظاهر برای شماها نقداً معین نه. نگاه به پطرس حواری بنمایید! ببینید، که بود و چه شد. مردی بود، ماهی گیر در کنار دریای طبریّه. حضرت مسیح به او خطاب فرمود، چه می‌کنی؟ در جواب عرض کرد، صید ماهی. فرمودند، بینداز دام ماهی را، با من بیا تا صید آدم کنی. فوراً دام را رها نمود. اول شخص عالم شد. شما اگرچه ذره‌اید، ولی در هوای شمس متحرکید. اگرچه قطره‌اید، ولی مستمد از بحر اعظمید. قدر خود را بدانید و به خدمت امر قیام نمایید. در آن شب به درجه‌ای اظهار عنایت فرمودند که به توصیف درنخواهد آمد، فی‌امان الله فرمودند.

آن شب آن عنایات مبارک، شیخ صنعان را مبعوث فرمود و ما را به هیجان آورد. این بود که بعد از صعود طلعت مقصود از مقام محمود، به عنوان تبلیغ کسان و برادران خود از طرف خشکی به دارالسلام و کربلا شتافته و در کردند، وسط صحرا، از ضرب کارد و خنجر مکاری‌ها به درجه شهادت کبری نائل و قابل قربانی جمال ربانی گردید.

طلعت عبدالبهاء در تویع آقا سید حسین سیرجانی می‌فرمایند: همان وقتی که جمال مبارک او را لقب شیخ صنعانی عنایت فرمودند، معلوم بود که اول شخصی که بعد از صعود مبارک در سبیل جمال مبارک قتل می‌شود و سلسبیل شهادت را به حبّ جمال مبارک می‌نوشد، شیخ صنعان است...»<sup>(۱۱)</sup>

[بعد از نقل مطالب فوق از کتاب هزار داستان، جناب اشراق خاوری چنین

نوشته‌اند:]

«بعد از اینها سید اسدالله قمی در کتاب هزار داستان خود شرحی درباره اقدامات ناقضین و جناب نبیل زرنندی که خود را در دریا غرق نمود، می‌نویسد و بعد درباره مأموریت خود در ایران و وعده امتحانات شدید و ورود به اردبیل و کتک و حبس و زجر و اذیت بی‌پایان و بالأخره ورود به طهران و مساعدت میرزا علی اصغر خان اتابک از او و الواح مبارکه که در این خصوص صادر شده، سخن می‌گوید و داستان سفر بمبئی و دفن رمس جناب ابن خال حضرت ربّ اعلی، آقا میرزا محمد علی افغان را پس از صدمات بی‌پایان در سلمان پاک شرح می‌دهد و کتاب به همین جا خاتمه می‌یابد و معلوم است که دنباله داشته، ولی فرصت اتمام و اکمال آن را نیافته و نیمه کاره مانده است.» (انتهی)

## یادداشت‌ها

۱. شرح حال این نفوس و وقایع مسجونیت آنان در زندان انبار طهران در

منابع ذیل آمده است:

الف - ملا محمد رضای محمد آبادی در «مصایح هدایت، ج ۱، ص

۲۱۵ - ۲۴۵».

ب - ابوالفضائل گلپایگانی در کتاب «زندگانی میرزا ابوالفضل

گلپایگانی».

ج - حاجی آخوند، ملا علی اکبر شه میرزادی در «تذکره الوفا، ص ۹ -

۱۲ و مؤسسه ایادی امرالله، ص ۳۷۱ - ۴۰۱».

۲. شرح حال کامران میرزا، نایب السلطنه در «فرهنگ اعلام سخن، ج ۲، ص ۱۵۳۴» مندرج است. او در سال ۱۲۹۰ هـ ق / ۱۸۷۳ م در هنگام سفر پدرش ناصرالدین شاه به خارج لقب نایب السلطنه گرفت و مدتی حاکم طهران و وزیر جنگ بود. شرح حال مفصل کامران میرزا در «تاریخ رجال ایران، ج ۳، ص ۱۴۹ - ۱۶۱» مندرج است.
۳. بیت از هاتف اصفهانی است که می گوید:  
یار بی پرده از در و دیوار در تجلی است، یا اولی الابصار  
برای ملاحظه مطالب درباره این بیت به «مآخذ اشعار، ج ۵، ص ۴۰۵» مراجعه فرمایید.
۴. در قرآن است (سوره طه، آیه ۱۲) که: «أَنِّي أَنَا رَبُّكَ، فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى».
۵. اول اسفندیار ماه سنه تنکوزئیل ۱۲۱۸ [هـ ش] برابر است با ۲۰ فوریه سنه ۱۸۴۰ میلادی.
۶. متن کامل لوح مزبور به شرح ذیل است:

### هو العلیم الحکیم

اشهد قلمی الأعلى و منظری الأبهی و بیانی الأحلی و کلّ ما ینسب الی الله مالک الأسماء بآئی ما طردتک فی آن من الأوان و ما تغیرت عنایتی و الطافی و ما تکدر منک قلبی و فؤادی اذا نادیتنی اجنناک بنفحات قامت بها الأجساد و اذا اقبلت الیّ اقبلت الیک بالمحبة و الوداد قد سبقک فضلی و احاطتک رحمتی. ان اشهد بما شهد الله فی هذا الكتاب المبین.

اسمی مهدی کسی که لازال به عنایت الله فائز بوده، تو بودی و همیشه طرف عنایت حق به تو متوجه بوده و هست. چگونه است که گاهی بر



شما مشتبه می‌شود؟ تا در عراق بودی، متصلاً من غیر تعطیل و تعویق نفحات وحی الهی بر تو مرور نمود و بعد به شطر ارض سرّ به اذن حق توجه نمودی و به کوثر لقا و وصال فائز گشتی و به اذن او مراجعت نمودی و همچنین مرّۀ بعد مرّۀ به ساحت اقدس فائز گشتی و شمس الطاف حق به شأنی بر شما اشراق فرمود که فی الحقیقه از ذکر آن اهل ارض عاجز بوده و خواهند بود و الواح منزله که نزد شما است، شاهد و گواه است. مع بحر الطاف حق و شمس فضل و سماء مکرمتش از چه مأیوس شدی و به چه برهان نسبت عدم الطاف حق به خود دادی؟ در اکثر اوقات لیلاً و نهاراً مذکور بوده و هستی. معذک آثار کدورت و احزان از شما ظاهر و لایح است. تفکر نمایند و به انصاف تکلم کنید. لعمری اذاً تقول: ندمت یا الهی عما کتبت اشهد انک انت مونسى و انیسى و مقصودى و محبوبى و ما قطعت عنى حبل عنایتک و ما منعت عنى بدایع فضلک. قد رفعتنى و عرفتنى و اسمعتنى و انطقتنى و اکرمتنى على شأن عجزت عن ذکره الکائنات. لا اله الا انت الفضال الکریم.

بسیار حیف است که این ایام به کدورت و احزان بگذرد. یا باید دلیل صحیح مستقیم از برای آنچه ذکر نمودی بیان کنی و ثابت نمایی و یا باید هزار مرتبه تبت الیک یا ارحم الراحمین بگویند و اگر از این دو تجاوز نمایند، یعنی از عهده برنیاوند، باید حد الهی را برای شما جاری کنم. و الصلوة و الرحمة و البهاء علیک.

۷. بیت از غزلیات منسوب به حافظ شیرازی است. تمام غزل را ختمی لاهوری در «شرح عرفانی غزل‌های حافظ، ج ۲، ص ۱۰۸۹» آورده است.

۸. برای ملاحظه شرح مطالب درباره این مصرع به «مآخذ اشعار، ج ۲، ص ۲۰۷ - ۲۱۸» مراجعه فرمایید.

۹. متن کامل لوح مبارک چنین است:

## هو المشفق الکریم

یا اسدالله، قلب در احتراق و تیر آفاق از ظلم اهل شقاق و نفاق محزون. لعمرالله ذباب را مقابل ربّ الأرباب بازداشته‌اند. آیا گوش و هوش از دنیا هجرت نموده و یا عدل و انصاف مفقود گشته؟ نفسی که امام وجه قادر بر تکلم نبوده، به اوهامات او از مالک انام گذشتند. ملکوت بیان امروز از کلمه رحمن مهتر، ولکن قوم بی حیا مبتلا به صد هزار غرض و مرض. یا ایها المهاجر فی سیلی، علیک بهائی، استمع ندائی و ذکر اجائی من قبلی ثم اسمعهم حنینی و ضجیجی و صریخی فی السجن بما ورد علی امرالله من الخناس الذی وسوس فی صدور الناس.

بگو ای دوستان، به عنصر قوی ثابت و رجل حدید بر امر قیام نمایند و به خدمت بایستید، شاید ظلم و فساد و نزاع وجدال از عالم مرتفع شود. بر خود و غیر رحم نمایند و به افق اعلی و حده ناظر باشید. امروز روز ظهور توحید حقیقی است، طوبی از برای نفسی که عارف شد و به ذیل لا اله الا هو تشبث جست. در قرون و اعصار این کلمه مبارکه از السن قوم جاری، ولکن از معنی و حقیقت آن غافل. این ایام تیر توحید مشرق و بحر علم موج و نقطه حقیقت مشهود و سر وجود ظاهر و حضرت مکنون بر عرش ظهور مستوی. وقت را غنیمت دانید و به آنچه سزاوار است، عامل شوید. خدوا ما امرناکم به تارکین ما عند القوم کذلک امرناکم من قبل و من بعد و فی هذا الحین.

ذکر جناب ملا رضا علیه بهاءالله را نمودید، به اصغا فائز. از حق می طلبیم، او را مؤید فرماید بر استقامت کبری علی شأن لا یری فی الملک الا طلعة حضرة الموجود و لا ینطق الا بهذا النبأ العظیم.

اذن توجه به شطر مقصود داده شد، مع امتی المذكورة. وصیت می نمایم ترا و حزب الله را بر آن چه سبب ارتفاع کلمه بوده و هست. باید به مثابه

نسائم ربیع بر عباد و بلاد مرور نمایی تا از جمیع، اوراد محبت الهی انبات نماید. امروز نسائم رحمانی در مرور و غیب مکنون ظاهر، جهد نمایید، شاید به خدمتی که عرف خلود از او متضوع باشد، فائز شوید. کبر من قبلی علی وجوه احبائی و اولیائی الذین ما نقضوا میثاقی و شربوا رحیق حبّی باسمی المقتدر القدیر.

۱۰. شیخ صنعان نام یکی از شخصیت‌های اصلی در منطق الطیر عطار است. درباره این شخصیت و مطالعاتی که درباره هویت او شده است، به ذیل «شیخ صنعان» در کتاب «تجلی رمز و روایت در شعر عطار نیشابوری، ص ۲۴۶ - ۲۵۶» مراجعه فرمایید.

۱۱. لوح حضرت عبدالبهاء درباره شیخ صنعان که فقراتی از آن در کتاب «مائده آسمانی، ج ۹، ص ۱۵ - ۱۶» به طبع رسیده، به شرح ذیل است:

### هو الأبی

ای سرگشته دشت و صحرا در سیل الهی، هر نفسی در بادیه‌ای سرگردان، پریشان، افتان و خیزان. یکی در صحرای آمال و آرزوی جهان ترابی سرگشته و حیران و دیگری در تیه نفس و هوی پریشان و سرگردان و دیگری در بادیه جهل و غوی بی‌سر و سامان و دیگری در دشت احتجاب از جمال حق ساعی و پویان. حال آن ناظر الی الله در راه خدا سرگشته کوه و دشت‌اند. پس شکر کن که در این بیابان واله و حیرانی و در این کوه و دشت سرمست باده محبت الهی، هنیئاً لک مریناً لک.

تفصیل شهادت حضرت شیخ صنعان به سمع این دل‌سوختگان رسید. وقتی که این لقب به او عنایت شد، معلوم شد که در این سیل به بلایای عظیمه تصادم خواهد نمود. مدتی در این صحرای پرشور چوپان بود و اغنام متعلقه به مآذبه الله را شبان. از صبح تا به شام در عالم خود به حالت

خوش در این بیابان‌ها به سر می‌برد و به نوای حقیقی خفیفی در عشق  
جمال قدم غزلخوانی می‌نمود و ترانه‌سازی می‌کرد. البته صد هزار مرتبه  
جانم به فدایت گفته:

این همه کردی، نمردی زنده‌ای هان بمیر اریارِ جان‌بازنده‌ای  
خوانده و به لسان قلب:

اقتلونی اقلونی یا ثقات ان فی قتلی حیاة فی حیاة

فریاد کرده و آیهٔ مبارکهٔ احسن القصص تلاوت نموده، تالله انی لحواریة  
ولدتنی البهاء فی قصر من الیاقوت الرطبة الحمراء و انی و من فی  
الفردوس لمشتاق الی نفس قد قتل فی سبیلہ.

باری، از الطاف حق و عنایاتش و تأییداتش امیدواریم که ما هم انشاءالله  
از این کأس نصیب بریم و بهره‌ای برداریم و البهاء علی احباءالله. ع ع  
برای ملاحظهٔ شرح ابیات منقول در این لوح به ذیل این ابیات در کتاب  
(مآخذ اشعار) مراجعه فرمایید.

## فصل دوازدهم

### خاطرات علی اشرف سیسانی

#### توضیحات

جناب اشراق خاوری در ذیل مطالب خود درباره «سیسان» در کتاب «آفاق و انفس» چنین نوشته‌اند که «... از جمله احبای سیسان جناب آقا علی اشرف سیسانی است که مردی مؤمن و مخلص و مستقیم است. سال‌ها در ارض اقدس به امر حضرت ولی امرالله جلّ ثنائه به خدمات آستان مبارک موفق و مشرف بوده و پس از نه سال هیکل مبارک او را مرخص فرمودند. مشارالیه به ایران مراجعت کرد و تأهل اختیار فرمود و در اداره گمرک مشغول به کار گردید و اینک مراحل عمرش از شصت سال متجاوز و در مشهد خراسان بازنشسته و از خدمت دولت متقاعد است. از دوران نه ساله تشریف خود داستان‌ها دارد. حسب الاشارة این عبد یک فقره از خاطرات خود را نوشته که در این مقام عین نوشته ایشان که به خط خود اوست، ضمیمه می‌گردد...».

جناب اشراق خاوری پس از تحریر شرح فوق، خاطرات جناب آقا علی اشرف سیسانی را که مربوط به ایام خدمت ایشان در ارض اقدس می‌باشد و نیز نوشته دیگری از جناب سیسانی را درباره شهادت جناب ماشاءالله فرزند بایرام در سیسان ضمیمه نموده‌اند که دو متن مزبور ذیلاً درج می‌گردد:

## بسمه البهی الابهی

به طوری که عموم احبا می‌دانند و مخصوصاً کسانی که به محضر انور حضرت ولی عزیز امرالله غصن ممتاز شوقی افندی روحی و حقیقتی لمظلومیه الفدا مشرف و کسب فیض نموده‌اند، از نزدیک از بیانات دُرر بارش مستفیض گردیده‌اند، می‌دانند که بیانات و دستورات اکید مبارک برای اجرای تعالیم مبارک جزئاً و کلاً از فم مطهر و کلک مبارک به عموم جامعه احبا صادر و ابلاغ می‌فرمودند.

اینک به ذکر یکی از خاطرات خود که در ایام تشرف به لقای مولای اهل بهاء که مدت نه سال به شرف خدمت زائرین و مسافرین آستان قدس مقامات مقدسه حضرت بهاءالله و حضرت اعلی روحی لترتبهتم المقدس فدا نائل و فائز بودم و با رأی العین ناظر و شاهد بوده، ذیلاً جهت اطلاع و سرور قلوب احبا می‌نگارد.

بعد از صعود مبارک حضرت عبدالبهاء حقیقتی لرمس اطهره الفدا در هر هفته دو شب در بیت مبارک و یک روز بعد از ظهر در مسافرخانه مقام اعلی مجلس عمومی با شرکت مسافرین و مجاورین تشکیل می‌گشت که بعد از سه مجلس بیت مبارک از دو شب در هفته به یک شب تقلیل یافت و هیکل انور حضرت ولی امرالله روح العالمین لمظلومیه الفدا بنفسه المقدس بدون تعطیل همیشه شمع مجلس بوده و از یک یک احبا احوال‌پرسی و دلجویی می‌فرمودند و مخصوصاً اگر کسی غائب بود، حتماً جویای حال او می‌شدند. مثل این که حاضر و غایب می‌فرمودند و با اظهار عنایت و الطاف بی‌پایان خود که مخصوص ذات اطهرش بود، حضار را از بشارت و پیش‌رفت‌های امرالله در عالم شاد و مسرور می‌فرمودند.

شبی در یکی از مجالس فرمودند: حضرات با هم در مذاکره و مکاتبه هستند، ولی قابل این نیستند که انسان قلم برداشته، جوابی به آنها بدهد. باید عملاً به آنان جواب داده شود. [مقصود از حضرات، اشاره به ناقضین و آقای نصّار مدیر روزنامه کرم‌مل بود.] چون آقای نصّار که مسیحی بود می‌خواست با ساذجه، دختر بدیع الله بدخصال<sup>(۱)</sup> ازدواج نماید، ولی ناقض اکبر<sup>(۲)</sup> راضی نبود و آن هم به واسطه این که

مسلمین حيفا و عکا به او اعتراض کرده بودند که چرا دختر برادرت را به عیسوی می دهی و به واسطه روزنامه با هم سؤال و جواب می نمودند. آقای نصّار از میرزا محمد علی ناقص اکبر سؤال نمود: آیا شما به چه دیانت متدین هستید؟ او جواب داد: دین من دیانت غرّاء اسلام است. البته منظور آقای نصّار سؤال از دیانت، این که او ظهار بهائی نماید و آقای نصّار در جواب بگوید که در حکم کتاب اقدس اخذ و عطا هر دو جایز است، پس چرا شما ممانعت می نمایند و چون ساذجه در دفتر روزنامه کرمّل کار می کرد و آقای نصّار را از احکامات کتاب مستطاب اقدس مطلع می نمود، به این سبب او از تعالیم امر مبارک تا حدی مطلع بود. چون ناقص اکبر چنین جواب داد و آقای نصّار نوشت: «من متأسفم از این که امروز فلسطین از مستعمره دولت انگلستان بوده و آزادی مطلق برای همه ملل حکم فرماست، در صورتی که پدر شما [منظور حضرت بهاء الله است] در زمان دو پادشاه مستبد مقتدر - ایران و عثمانی - در حالی که در حبس آنها مسجون بود، دیانت و امر خود را آشکارا اعلان نمود و اما شما در این ایام آزادی، کتمان عقیده می نمایید. حقیقتاً جای افسوس است، در صورتی که شما خود را پیشوای این امر می دانید.»

در سر این موضوع در گفتگو بودند که هیکل اقدس حضرت ولی امرالله فرمودند: حضرات با هم در مذاکره و مکاتبه هستند، ولی قابل این نیستند که انسان قلم برداشته، جوابی به اینها بدهد، باید عملاً به آنها جواب داده شود. و این موضوع ساکت ماند.

در حدود یک سال بعد از این مذاکرات گذشت. [از نسخه های روزنامه کرمّل در کتابخانه مسافرخانه مقام اعلی بود، اگر باقی باشد.] تا این که آقای میرزا محسن افنان، داماد حضرت عبدالبهاء، مریض گردید و در وصیت خود گفته بود که مرا در قبرستان عکا که در نزدیکی روضه مبارکه است، در پهلوی قبر پدرم دفن نمایید.<sup>(۳)</sup> وقتی که فوت نمود، حضرت ولی امرالله با کمال قدرت و شهامت که در آن ایام در عالم امر بسیار مهم و دشوار بود و حقیقتاً اول قدم مثبت بود که برای استقلال امرالله برداشته می شد و عملاً و کتباً دیانت مقدس بهائی را از اوساخ اسلام جدا

می‌نمود و اولین جهاد عظیمی بود که تا آن روز در امر مبارک سابقه نداشت که استقلال امر مبارک رسماً به واسطه مطبوعات اعلان گردد - حضرت ولی امرالله بنا به وعده‌ای که یک سال قبل فرموده بودند، باید جواب دشمنان امر عملاً داده شود، قیام فرموده، در روزنامه اعلان نمودند که تشییع جنازه میرزا محسن افغان، داماد حضرت عبدالبهاء، به رسم و قانون بهائیت خواهد بود و هر کس بخواهد شرکت نماید، مجاز خواهد بود.

شب‌ی که به مناسبت فوت آقا میرزا محسن در بیت مبارک مجلس بود، هیکل اطهر حضرت ولی امرالله تشریف آورده، فرمودند: من در روزنامه اعلان نموده‌ام که فردا ساعت ده قبل از ظهر، تشییع جنازه به قانون بهائیت خواهد بود و خود من صبح ساعت هشت می‌روم به روضه مبارک و شماها از کسانی که جهت تسلیت می‌آیند، پذیرایی نمایید و ساعت ده با کمال احترام و سکون جنازه را بیاورید روضه مبارک که پس از ادای نماز در روضه مبارکه، در محل معینه در قبرستان دفن گردد.

و صبح فردا عموم احبا و عده‌ای هم از اغیار در بیت مبارک مجتمع بودند و از اغیار پذیرایی می‌شد و ضمناً وسایل حرکت هم تهیه می‌گردید، تا این که ساعت ده رسید و جنازه را با نهایت احترام و سکون به وسیله اتومبیل حرکت داده، عازم روضه مبارکه شدیم و عده‌ای که از بزرگان مسلمین و مسیحی و کلیمی جهت تسلیت آمده بودند، جهت مشاهده قانون بهائیت که تا آن روز سابقه نداشت، سوار اتومبیل شده، همراه جنازه آمدند، روضه مبارک. البته دسته گلی هم روی صندوق میت گذارده بودند. و یک نفر از احبا به نام علی افندی از احبای یافا با یک نفر از احبای حیفا جهت نگاهداری صندوق در همان اتومبیل نشستند و ما بقی احبا هر سه و چهار نفر سوار اتومبیل شدیم. البته در بین مشایعین چند نفر اغیار هم بودند و مخصوصاً همان آقای نصار، مدیر روزنامه کرم‌ل از اول جریان امر تا موقع دفن جنازه همراه بود. اتومبیل‌ها در جلوی باغچه روضه مبارک ایستادند و هیکل اقدس حضرت ولی امرالله سالار جند الهی، دلیرانه از مسافرخانه روضه مبارک با وجه بشاش و دست‌های قدرت در جیب مبارک تشریف فرما شدند و نزدیک اتومبیل حامل جنازه که رسیدند، دست‌های



مبارک را از جیب عظمت بیرون آورده، اول سر صندوق را خود هیکل نورانی مبارک بلند فرمودند، ولی فوراً احبا مثل لشکر جرار هجوم آورده و صندوق را گرفتند و هیکل نورانی ملکوتی با جلوۀ حیرت بخش و عدیم النظیر جلوی صندوق جنازه حرکت می فرمودند و احبا در عقب سر مبارک روان بودند. به به! حقیقتاً چه جلال و عظمتی داشت. ای کاش احبا عموماً حاضر و ناظر بودند و آن قدرت الهی را با چشم خود می دیدند، چون آن منظره را به هیچ قلم و بیان نمی توان شرح داد. به مصداق مثل «شنیدن کی بود مانند دیدن».

وقتی داخل باغچه روضه مبارک شدیم، در سمت شمالی روضه مبارک، یکی از بستگان مبارک، یعنی میرزا جلال بدبخت جلو رفته، به حضور مبارک عرض نمود: اجازه فرمایید، در همین جا نماز خوانده شود. البته منظورش از این پیشنهاد دو چیز بود. یکی آن که به اهل اسلام که همراه بودند، چنین بنماید که به قبله اسلام نماز خوانده شد و باطناً هم به قبله بهائیت نماز خوانده شده است. البته زائرین می دانند که در شمال روضه مبارک کسی بایستد، هم رو به روضه مبارک است، هم رو به قبله اسلام و او می خواست، به خیال واهی خود، با یک تیر دو نشان بزند. ولی سالار و پیشوای دلیر و شجاع اهل بهاء که منظر مبارکشان چیز دیگر، یعنی قولاً و عملاً اعلان استقلال امرالله و اجرای احکام کتاب مستطاب اقدس بود که در روزنامه اعلان فرموده بودند، به رسم و قانون بهائی تشییع خواهد گردید و یکی هم حسب الوعدۀ مبارک، جواب ناقضین و دشمنان امر عملاً داده شود و رسماً و عملاً امر مقدس بهائی از اسلام جدا گردد، خطاب به میرزا جلال، داماد حضرت عبدالبهاء پسر سلطان شهداء، فرمودند: نخیر! باید داخل صحنه روضه مبارک برده شود و نماز هم در روضه مبارک خوانده شود. درست با انجام این عمل، قبله اسلام پشت سر می ماند. تا این که هیکل مبارک به مشی خود ادامه داده، به درب صحنه روضه مبارک رسیده، کفش های مبارک را در آورده، وارد صحن شدند و مشایعین جنازه هم البته پس از در آوردن کفش ها با صندوق جنازه وارد صحن روضه مبارک شده و با اشاره مبارک صندوق را در نزدیکی عتبه مقدسه معبود اهل بهاء قرار دادند و باز با اشاره مبارک آقای میرزا منیر زین مناجات عربی تلاوت

نمودند و بعد از تلاوت مناجات، با اشاره مبارک آقای میرزا نورالدین زین نماز میت را خواندند.

پس از اتمام نماز، اشاره به حمل صندوق و خارج کردن به بیرون فرمودند و در این جا هم خود هیکل مبارک جلو و صندوق میت پشت سر مبارک حرکت می نمود و در جلوی درب، جایی که کفش های مبارک را در آورده بودند، این ذره بی مقدار سر تا پا تقصیر کفش ها را جلوی پای مبارک قرار داده، بعد از پوشیدن و بستن بند کفش ها، حسب العادت دست های خود را در جیب گذارده، دو قدم بر نداشته بودند که یک نفر از مسلمین به رسم اسلامی جلوی میت خواست اذان بگوید و همین که دهانش را باز نمود، کلمه «لا» از دهانش بیرون شد، هیکل انور فوراً برگشته، با شدت و تندی بلند که تا آن روز مشاهده نشده بود، خطاب به آن عرب فرمودند - البته به عربی - «أسکت! من اعلان نموده ام، تشییع جنازه به رسم بهائیت خواهد شد، نه به رسم اسلام.»

آن مرد ساکت شده و کلمه «لا» در دهانش الی الابد خشک شده، باقی ماند. تا این که صندوق را دوباره پس از انجام فریضه، داخل اتومبیل گذارده، فرمودند: کار من تمام شد. شماها ببرید، با کمال سکون و آرامی دفن نموده و مناجات تلاوت نموده، مراجعت نمایید و من هم الآن می روم حیفا. خدا حافظ!

هیکل مبارک با اتومبیل مخصوص به طرف حیفا حرکت فرمودند و مشایعین جنازه هم به طرف قبرستان رفته و پس از دفن و تلاوت مناجات، مراجعت به حیفا نمودند.

آقای نصار مدیر روزنامه کرمل که در تمام جریانات حاضر و ناظر بود، فردای آن روز در روزنامه کرمل شرح مبسوطی تحت عنوان این که حضرت عبدالبهاء چقدر دوربین، بلکه عالم غیب و بزرگوار بوده اند، [نوشت و این که] و حال بر ما معلوم شد که این نفس مبارک این روزها را می دیده و می دانسته که زمام امور بهائیت را به دست چه کسی بسپارد که این کشتی حیات را به ساحل نجات برساند. البته آن شخصی که لایق این مقام بود، همان حضرت شوقی افندی ربانی بوده که لیاقت پیشوایی دیانت

بهائی را داشته که به دست توانای حضرتش سپرده‌اند و این لیاقت و شهامت بی‌نظیر در جریان تشییع و دفن و کفن جنازهٔ مرحوم میرزا محسن افغان، صهر حضرت عبدالبهاء، که از اول تا آخر شخصاً حاضر و ناظر بودم و با رأی العین مشاهده نمودم که چه شهامت و قدرتی به خرج دادند و آن انکار میرزا محمد علی دیانت بهائی را و این اجرای احکام دیانت بهائی هیچ قابل مقایسه نیست و حال بیش از پیش بر بزرگواری و عظمت حضرت عبدالبهاء پی برده و سر تعظیم فرود می‌آورم که حقیقتاً پیشوایی دیانت مقدس بهائی لایق نفس مقدس حضرت شوقی افندی ربانی بوده و هست، چون کاملاً، عملاً و کتباً بر من و عموم ثابت گردید که میرزا محمد علی جبان هیچ گونه لیاقت نداشته که در جامعهٔ بهائی عرض اندام نماید.

مضمون مقالهٔ روزنامهٔ کرمل، اینجانب درست یادم است که چند نسخه از این روزنامه در کتابخانهٔ مسافرخانهٔ مقام اعلیٰ بوده است،<sup>(۴)</sup> اگر باقی باشد. در خاتمه از قارئین محترم التماس دعا دارد و در هنگام تلاوت مناجات، دعای خیر فرمایند. فدای خاک پای احبای ثابت حضرت بهاء‌الله، اقل علی اشرف سیسانی.

[امضاء] علی اشرف

تقدیم حضور محترم فاضل جلیل، جناب آقای اشراق خاوری. شهر العلم، سنهٔ ۱۲۰ بدیع، مطابق ۲/۸/۴۲ [۲۴ اکتبر ۱۹۶۳ م]

\*\*\*\*

جناب علی اشرف دربارهٔ شرح شهادت جوانی چهارده ساله چنین نوشته‌اند، قوله سلمه‌الله:

## شرح شهادت جناب ماشاءالله، فرزند بایرام،

به سن چهارده سالگی از اهل سیسان در خرداد ماه ۱۲۹۶ [۱۹۱۷ م]

طبق مندرجات تاریخ ظهور الحق، ایمان اهالی سیسان از موقع ورود حضرت نقطه اولی به تبریز تحقق یافته<sup>(۵)</sup> و از همان تاریخ دشمنان امر به ضدیت و اذیت و آزار احبا قیام نموده، به هر وسیله متوسل و مأمور دولت را وادار به اذیت و حبس و جریحه آنان می نمودند و چند مرتبه هم جنگ و زد و خورد نمودند، ولی احبا در سایه اتحاد و اتفاق غالب و فاتح بر دشمنان شده اند.

تا این که در تاریخ خرداد ماه ۱۲۹۶ که عده ای تقریباً سی نفر از جوانان بهائی سیسان همراه احشام خودشان به چمن زار واقع در نیم فرسنگی قریه سیسان، در زیر جاده طهران و تبریز معروف به «توپخانه چمنی» رفته بودند و نویسنده، علی اشرف فرزند علیوردی، هم در آن گروه همراه بوده است. پس از چریدن و سیر شدن احشام، برای آب دادن و استراحت به نزدیک چشمه آب واقع در بین توپخانه چمنی و قریه حاجی آقا که کلاً مسلمان و دشمن بهائیان بوده است، می رفتند. چون احشام باید دسته دسته جهت آب خوردن بروند، اول چهار نفر عبارت بودیم از مرحوم ماشاءالله فرزند بایرام و علی اشرف فرزند علیوردی به سن چهارده سالگی و یدالله فرزند حاجی زینل شانزده ساله و محمد ولی فرزند اسماعیل بیست ساله، همراه احشام خود به طرف چشمه آب روان شدیم.

در موقعی که احشام از چشمه آب می خوردند، شش نفر جوان از اهالی قریه حاجی آقا - البته با تحریک قبلی آخوند جاهل بی دین - چوب به دست به طرف ما هجوم و حمله نمودند و با ناسزا گفتن و دشنام دادن به امر مبارک و دیانت بهائی می آمدند. آقایان یدالله و محمد ولی حال آن ظالمان را که مشاهده نمودند، پا به فرار به سمت جوانان سیسان جهت آوردن کمک نمودند. من و مرحوم ماشاءالله چون کوچک بودیم، ایستادیم، به خیال این که شاید با ما کاری ندارند. وقتی دست دشمنان به آنها نرسید، به طرف ما دو نفر هجوم نمودند. من و مرحوم ماشاءالله بی دفاع ایستاده

بودیم. با یک ضربه چوب دستی آنها که به سر ایشان زدند، نقش زمین شدند. مثل مرغ سر بریده به خود می‌پیچیدند و آن ظالمان خیال کردند که بهانه می‌نماید. گفتند: ما با شما کاری نداریم، بلند شو. اما آن مظلوم در حال اغماء و بیهوش بود. وضع را که چنین دیدند و از پشت سر هم عده زیادی از جوانان سیسان می‌آمدند، پا به فرار گذاشتند و من هم جوانان سیسان را با صدا و داد و فریاد از واقعه حزن‌انگیز خبردار نمودم. آنان فوراً در محل واقعه حاضر شدند و دشمنان و قاتلین هم فرار نمودند و جوانان بهائی با عجله جسد بیهوش آن شهید عزیز را روی الاغ سوار نموده، برای معالجه به قریه حاجی آقا برده و بزرگ ده را هم مطلع نمودیم و نیز یک نفر را به سیسان فرستادیم که والدین آن شهید عزیز و سایر احبای سیسان را خبر نمودند. بلافاصله احبا از مرد و زن و بچه و بزرگ و کوچک به قریه حاجی آقا وارد شدند و یک نفر طیب به نام سید محمد که در سیسان بود، به بالای سر آن مظلوم حاضر و معاینه نمودند. معلوم گردید که جان به جان آفرین تسلیم نموده است. آن وقت جسد پاک آن شهید را با احترام و جلال سر دست به سیسان برده و با نهایت احترام در گلستان جاوید سیسان دفن نمودند. بدین وسیله اهل سیسان با دادن شهید و قربانی در سبیل امر حضرت بهاءالله ثبوت و استقامت خودشان را بیش از پیش ثابت و راسخ نمودند.<sup>(۶)</sup>

علی اشرف

جناب فاضل محترم حضرت آقای اشراق خاوری،

این واقعه که یکی از خاطره‌های فدوی در اول جوانی بود، می‌توانم عرض کنم، مقدمه اقدام و قیام فدوی بود که مرا به فکر خدمت امرالله و تشریف به حضور مولای عزیز [تشویق] نموده است. و چون این واقعه تاریخی تا کنون در هیچ تاریخ امری ثبت و ضبط نگردیده است، تقدیم نمودم که هر نحو صلاح بدانند، در گوشه تاریخ امر مرقوم فرمایند. متشکرم.

ضمناً این واقع را عموم اهل سیسان می‌دانند و مخصوصاً جناب آقای یدالله تبریزی که فعلاً ساکن طهران هستند و خودشان حاضر و ناظر بودند، جهت مزید استحضار استفسار فرمایند، مفیدتر خواهد بود. در خاتمه التماس دعا دارد.

علی اشرف ۱۳۴۲/۱۲/۸ [۲۷ فوریه ۱۹۶۴ م]

## یادداشت‌ها

۱. برای ملاحظه مطالب درباره بدیع الله به «قاموس توقیع صد و هشت، ص ۱۴۸ - ۱۵۰» مراجعه فرمایید.
۲. مطالب مربوط به ناقض اکبر، یعنی میرزا محمد علی غصن اکبر، در «قاموس توقیع صد و هشت، ص ۱۴۳ - ۱۴۷» به طبع رسیده است.
۳. شرحی از احوال جناب میرزا محسن افنان در کتاب «منسوبان آستان طلعت اعلی، ص ۲۲۸ - ۲۲۹» به طبع رسیده است. جناب میرزا محسن افنان در روز دوشنبه ۲۱ فوریه سنه ۱۹۲۷ میلادی در حیفاً صعود نمود و چنان که تقاضا کرده بود، در قبرستان ابوعتبه در جوار مرقد والدش، یعنی حاجی میرزا سید حسن افنان کبیر، در روز چهارشنبه ۲۳ فوریه ۱۹۲۷ میلادی به خاک سپرده شد. برای ملاحظه شرح مطالب در خصوص صعود و مراسم تدفین جناب میرزا محسن افنان به مجله «عندلیب، سال ۲۲، شماره ۸۶، ۲۰۰۴ م، ص ۱۰-۱۳» مراجعه فرمایید.
۴. متن مطالب مندرجه در جریده الکرمل (مورخ روز یکشنبه ۲۷ شباط / فوریه سنه ۱۹۲۷ میلادی، ص ۷) درباره صعود جناب میرزا محسن افنان به شرح ذیل است:

## «السيد محسن افنان»

توفي السيد محسن افنان احد اصهار عبدالبهاء عباس ليلة الاثنين الثالث في حيفا اثر داء عياء لم تنجح فيه حيلة الاطباء  
 لم يتجاوز الرجل الخامسة والستين من عمره و قد كان حسن السيرة و  
 المعاملة اطلعنا على ورقة نعيه فاذا فيها مايلي: "يشيع من بيته الاربعاء في ٢٣  
 شباط سنة ٩٢٧ الساعة العاشرة قبل الظهر الى مرقد بهاءالله المطهر حيث  
 تجرى المراسم حسب الاصول البهائية ويدفن في جواره المقدس بالبهجة."  
 و قد سار في جنازته ٣٥ سيارة من ذويه و اصدقائه و مريديه الذين تمنى  
 لهم الصبر و للفقيد الرحمة و الرضوان و بالمناسبة نسأل سيادة محمد على  
 افندى و فضيلة مفتى عكا عن معنى المراسم حسب الاصول البهائية و عن  
 نقله من بيته رأساً الى مرقد البهاء المطهر و غير ذلك مما جاء في ورقة  
 النعي هل هو من الاسلام في شئ ام هو يدل على ان البهائية شريعة قائمة  
 بذاتها لاعلاقة لها بالاسلام.»

درباره صعود جناب ميرزا محسن افنان در «متحد المآل محفل روحاني  
 حيفا- شهر الملك و شهر العلاء سنة ٨٣ [مارچ سنة ١٩٢٧ م]، عدد ٣٦»  
 چنین آمده است:

«فاجعةٌ محزنة و مصيبت مؤلمه، صعود حضرت افنان سدره مبارکه آقا  
 ميرزا محسن عليه بهاءالله الابهي است که قلوب را مکدر و محزون  
 ساخت و افراد عائله مقدسه مبارکه را همدم آلام و اکدار نمود. شرح  
 حیات حضرتشان و کیفیت احتفال و تشييع و مراسم تجهيز بر حسب  
 شريعت مقدسه کل مفصلاً در جريدة «النفير» که از جرايد محليه است،  
 مندرج و مطبوع و نسخ متعدده از آن ارسال به جهات شد.»

از جمله مطالبی که در جریده النفر (سال ۲۴، شماره ۲۰، مورخ ۱۱ آذار / مارچ سنه ۱۹۲۷ م، ص ۱) درباره صعود میرزا محسن افنان به طبع رسیده، اعلان ذیل است:

«شکر علی تعزیه

اسرة عبدالبهاء عباس تقدم خالص شكرها و امتنانها لكل من اشترك بمؤاساتها بمناسبة انتقال صهرها العزيز:

السيد محسن افنان

سواءً كان بزيارتهم الشخصية او باشتراكهم بحفلة الجنازة و السفر للبهجة (عكا) او بكتاباتهم البريدية و البرقية و نرجوهم ان يعتبروا هذه الاسطر ككتاب شكر خالص على مقابلة ما تطفوا به لا اراهم الله مكروها فيمن يحبون».

۵. برای ملاحظه شرح جناب فاضل مازندرانی درباره تاریخ امر الهی در سیسان به مجلد سوم کتاب «ظهور الحق»، ص ۳۸ - ۴۰ مراجعه فرمایید.
۶. درباره شهادت جناب ماشاءالله ابن بایرام، جناب فاضل مازندرانی در کتاب «ظهور الحق»، ج ۷، ص ۹۵، نسخه خطی چنین نوشته اند:

### شهادت ماشاءالله سیسانی

ماشاءالله کودک چهارده ساله پسر استاد بایرام از بهائیان قریه سیسان، واقع در قرب تبریز، در قریه حاجی بابا که نزدیک بدان محل است، اسب می چراند و خود مشغول به شرب آب از قنات شد. در آن حال اهالی عنود قریه، وی را دیده به تعرض و حمله بانگ زدند که: ای بابی نجس! از این آب نخور تا نجس نشود. و چوبی چنان بر فرقش نواختند که سر بشکافت و کودک مظلوم فی الحال بیافتاد و جان تسلیم کرد و حاجی شجاع الدوله حکمران از قاتلین بازخواست کرده، اهالی قریه حاجی بابا



مبلغ دویست تومان پیشکش گذاردند که حاکم دویست تومان آن را به  
استاد بایرام پدر مقتول داد.

## فصل سیزدهم دارالسلام

### توضیحات

در بسیاری از آثار حضرت بهاءالله از شهر بغداد با عنوان «دارالسلام» یاد شده است، مثلاً در لوح حجّ بیت بغداد جمال قدم چنین می‌فرماید:

«... ثمّ قدرنا فی لوح القضاء من قلم الامضاء لمن خطر فی نفسه و توقّف فی هذا الامر المبدع البديع و لمن اراد ان يتوجه الى شطر القدس و يحضر بين يدي الله العزيز العليم و يسمع نداء الله و ينظر جماله و يستنشق رائحة الله العزيز المقدر المتعالی الكبير بان يخرج عن بيته مهاجراً الى الله الى ان يدخل فی المدينة [بغداد] التي سمّی بدار السلام...» «آثار قلم اعلی، ج ۲، ص ۵۲۰ - ۵۲۱»

و در کتاب «مستطاب ایقان، ص ۱۴ - ۱۵» می‌فرماید: «... نعمت‌های مکنونه سدرهٔ مخزونه را لوجه الله بر عباد مبذول می‌دارم تا هیاکل فانیه از اثمار باقیه محروم نماند که شاید به رشحی از انهار بی‌زوال حضرت ذی الجلال که در دارالسلام بغداد جاری شده، فائز شوند...».

جناب اشراق خاوری در ذیل عنوان «دارالسلام» شمه‌ای از وقایع حیات جمال قدم و قضایای مربوط به امر مبارک در آن مدینه را به رشته تحریر درآورده و نیز از خاطرات سفر خود به آن دیار شرحی مرقوم داشته‌اند که تمام مطالب مزبور ذیلاً به نظر خوانندگان گرامی خواهد رسید. بعضی از نکات و اشارات موجود در متن ذیل در بخش یادداشت‌ها شرح و بسط یافته و به آخر مطالب افزوده شده است.

## دارالسلام

پس از ورود بغداد، جمال مبارک مدتی در آن بلده تشریف داشتند. کلمه بغداد به معنی مدینه الله است، زیرا «بغ» نام یکی از خدایان اقوام گذشته بوده که در قرون سالفه در کنار شط فرات و دجله سکونت داشته‌اند و «داد» به معنی بخشش و عطیه است و لقب بغداد دارالسلام است که عبارت از اورشلیم جدیدی است که وعده نزول آن از آسمان در دوره ظهور موعود در انجیل داده شده است.

دارالسلام و اورشلیم در معنی مطابقتند، دارالسلام عربی و اورشلیم عبری است. دار در عربی به معنی خانه و دار در عبری به معنی منزل و جایگاه است. چنان که اورمیه [ارومیه] که از بلاد آذربایجان غربی ایران است، به معنی جایگاه آب است، زیرا دریای شور در آنجا واقع است و کلمه سلام در عربی و شلیم در عبری به معنی صلح و سلامتی است و بالجمله هر دو به یک معنی است.<sup>(۱)</sup>

در مدت توقف هیکل مبارک در بغداد، به تدریج اصحاب از ایران در آنجا مجتمع می‌شدند. یحیی ازل خود را به بغداد رسانید و به اغوای سید محمد اصفهانی که از بایان بود، به دسیسه و فساد پرداخت و درباره هیکل مبارک جمال قدم و یاران، سخنانی بیهوده می‌گفت و نسبت‌های ناروا می‌داد. یحیی خود را در پس پرده، خلیفه و وصی معرفی می‌کرد، ولی همیشه در ترس و هراس بود که مبادا گرفتار شود.

در آن ایام بود که حاجی کمال الدین نراقی از بایان مؤمن و مخلص وارد بغداد شد و شنید که یحیی مدعی مقام وصایت باب است. لهذا از آیه قرآن در سوره بقره سؤال کرد که فرموده: «کل الطعام کان حلالاً لینی اسرائیل...» و تفسیر این آیه را از یحیی درخواست نمود. یحیی که فاقد همه گونه علم و اطلاع بود، سخنانی بی‌معنی در تفسیر آن آیه به هم بافت و به حاجی کمال الدین داد. صورت آنچه ازل در جواب حاجی مزبور نوشته، الان در نزد نگارنده موجود است.

حاجی کمال که از آن بیانات فارغه چیزی نفهمیده بود، به حضور مبارک جمال قدم مشرف شد و همان سؤال را تکرار کرد. هیکل مبارک لوحی مفصل در

معنی آیه مزبوره بیان فرموده و ابواب تفسیر و تأویل را از هر جهت گشودند و در اواخر آن لوح، شرحی از مظلومیت و مصائب خود بیان فرمودند. در همین لوح است که حضرت قدوس را به لقب نقطهٔ اخری ملقب داشته‌اند. حاجی از مطالعهٔ آن لوح مبارک منجذب شد و به عظمت جمال قدم معترف گردید. حاجی کمال پس از مشاهدهٔ آن بیان سحرانگیز از ملازمان درگاه جمال قدم شد و با یحیی به کلی ترک مراد کرده کرد.<sup>(۲)</sup>

مشاهدهٔ این گونه امور بر خشم و حسد یحیی می‌افزود و هر روز بیشتر مخالفت می‌ورزید. جمال قدم، به شرحی که در الواح مبارکه بیان شده است، برای آن که ابواب اختلاف پیش از پیش مفتوح نشود و نفاق یحیی سبب شقاق و اختلاف نگردد، بدون آن که به هیچ کس خیر بدهند، همراه ابوالقاسم همدانی که از ملازمین بود، راه سلیمانیه مرکز کردستان را در پیش گرفتند و پیاده عزیمت فرمودند و از طریق کرکوک وارد سلیمانیه شدند. لباس هیکل مبارک در آنجا لباس اهل طریقت بود. گیسوانی مشکی و بلند داشتند و تاجی سفید بر سر می‌گذاشتند.

به ورود سلیمانیه، اول وارد خانقاه معروف شدند که معروف بود به «تکیهٔ خالديه» و امروز هم این خانقاه به همین اسم در سلیمانیه معروف است. در این خانقاه جمعی از دراویش خالیدی سکونت داشتند که هم از علما بودند و هم در طریقت و درویشی سالک بودند.

سلیمانیه قبل از آن ایام، قریهٔ کوچکی بود که نام و نشانی نداشت و در تصرف و قلمرو حکومت عثمانی بود. یکی از ثروتمندان آنجا بود به نام سلیمان پاشا، آن قریه را آباد کرد و به نام او معروف به سلیمانیه شد و در دورهٔ ورود جمال قدم به نام سلیمانیه معروف و بسیار آباد و معمور بود.<sup>(۳)</sup> علمای معروف در سلیمانیه بودند که نامشان در الواح مبارکه ذکر شده است.<sup>(۴)</sup> مولانا خالد از عرفا و صوفیان قدیم بود که در آنجا معروف بود و مریدان بسیار داشت. هرچند خودش سال‌ها قبل مرده بود، ولی طریقهٔ او و آن تکیه و خانقاه به نام او باقی بود.

من حسب الامر مبارک حضرت ولی امرالله در ظل مراقبت محفل ملی عراق در سال ۱۹۳۶ م برای نشر آثار امری، سفری به سلیمانیه کردم. هیچ بهائی در آن شهر نبود و همه مذهب شافعی داشتند و مسلمان سنی بودند و از امر خبری نداشتند. من تنها و منفرد در آن شهر به نشر و تبلیغ پرداختم و رساله‌ها و کتاب‌های امری را که حضرت ولی امرالله برای من ارسال فرموده بودند، در بین مردم منتشر کردم. سر و صدا زیاد شد و منجر به بلوای عمومی گردید. من که تنها بودم، درخانه خود محبوس شدم و مجتهد بزرگ سلیمانیه موسوم به ملا مصطفی قره داغی فرمان و فتوای قتل مرا صادر کرد. نان و آب به زحمت برای من میسر بود. کسی چیزی به من نمی‌فروخت و هر جا می‌رفتم، فریاد و فغان و فحش ناسزا به من نثار می‌شد. من بین همه طبقات، کتب و آثار امری را منتشر کردم و مدت سه ماه استقامت نمودم. پس از آن حکومت عراق مرا از سلیمانیه به بغداد تبعید کرد. شرح وقایع این سفر مفصل و شنیدنی است. ولی این اوراق محل نگارش آن نیست. مختصری از وقایع سفر من به سلیمانیه در مجلد هفتم کتاب عالم بهائی در ذیل احباب بغداد مندرج است.<sup>(۵)</sup>

محفل ملی عراق پس از حصول مشکلات و متاعب، یک نفر سلمانی را از بغداد به عنوان همکار برایم فرستادند، ولی او نتوانست در آنجا بماند و مراجعت کردم و حکومت هم مرا تبعید نمود.

باری، جمال قدم و ابوالقاسم روزی چند در سلیمانیه در خانقاه خالدیه تشریف داشتند. ابوالقاسم همدانی در ایران دارای ضیاع و عقار بود، از محضر مبارک اجازه خواست که به ایران برود و دارایی خود را بفروشد و پول آن را جمع‌آوری کند و به حضور مبارک مراجعت نماید. هیکل مبارک اجازه فرمودند و ابوالقاسم رفت و املاک خود را فروخت و پول‌های نقد را با خود برداشت و از راه کردستان ایران عازم کردستان عراق شد. در بین راه دزدان به او حمله کردند و او را نیمه جان ساختند و با قطعه سنگی که لب تیز و برنده داشت، گلوی او را بریدند و او را در میان بیابان انداختند و مرکوب و پول و متاع او را به غارت بردند. قضا را چوپانی از آنجا می‌گذشت، صدای ناله ابوالقاسم را شنید و او را به قریه نزدیک برد و به مداوای او

پرداخت، ولی سودی نداشت و ابوالقاسم به چند نفر گفت که اگر مال من پیدا شد، بدانید که باید به درویش محمد که در سلیمانیه به سر می‌برد، برسد، و بعد وفات کرد. مسئله سرقت اموال ابوالقاسم و قتل او را جمال قدم در نامه‌ای که در همان ایام به یکی از علمای کردستان نوشته‌اند، ذکر فرموده‌اند و صورت آن نامه هم امروز موجود است.<sup>(۶)</sup>

جمال قدم از سلیمانیه تنها و وحید به طرف سرگلو روانه شدند. در آن اوقات سرگلو خیلی آباد بود و علمای بزرگ سنی و اهل طریقت در آنجا بسیار بودند. قریه سرگلو در دامنه کوه بلندی که به همین اسم است، قرار داشت و در کوه سرگلو غاری چند موجود است. جمال قدم مدتی را در یکی از آن غارها سکونت داشتند و به فرموده مبارک در کتاب ایقان، اغلب روزها گرسنه بودند و غذایی به دست نمی‌آمد<sup>(۷)</sup> و شب‌ها هم خواب و راحت نداشتند. تا آن که شبی اسمعیل که یکی از علمای سرگلو بود، در خواب دید که حضرت رسول الله محمد بن عبدالله در یکی از غارهای سرگلو هستند و چون بیدار شد، به تجسس پرداخت و در غار سرگلو هیکل مبارک را به همان قیافه‌ای که در خواب دیده بود، مشاهده کرد و به خدمات پرداخت و اغلب شیر و شیربرنج برای هیکل مبارک می‌برد. لسان اطهر همواره به نعوت و محامد الهی ناطق بود و آثار بسیار از لسان مبارک صادر شده که متأسفانه اغلب آن آثار از دست رفته است.

من در تکیه خالديه با عالمی سنی به نام ملا محمود که فارسی را خوب می‌دانست مواجه شدم و درباره امرالله در صحن خانقاه خالديه با او مذاکره می‌کردم. او به من گفت که در سالیان قبل نفس مقدسی به نام درویش محمد از ایران به سلیمانیه و سرگلو آمده بود و همه علماء پیرو او بودند و احترامش می‌کردند و به قدری عالی مقام و دارای کرامات بود که احصای آن ممکن نیست. مدت‌ها در این حدود بود و جدّ من از او داستان‌ها می‌گفت و پس از مدتی به بغداد رفت و دیگر نمی‌دانم کجا رفت و چه شد. بعد از من پرسید، آیا تو درباره این بزرگوار چیزی شنیده‌ای؟ من خوشحال شدم که این شخص اگر بداند، درویش محمد کیست، فوراً مؤمن می‌شود.

شروع کردم تاریخ امر و وقایع را برای او گفتن و عاقبت سخن به اظهار امر جمال قدم رسید و چون فهمید که درویش محمد همان حضرت بهاء الله است که اهل بهاء پیرو او هستند، فوراً تغییر لحن داد و پرخاش‌ها کرد و سخنانی زشت بسیار گفت و همه آن تعریف‌ها که کرده بود، از یادش رفت و تبدیل به تکذیب شد و دیگر برای ادامه سخن حاضر نشد و برخاست و پرخاش کنان به راه خود رفت.

مدرّس بزرگ خانقاه خالدیه هم برای من شرحی از قول جدّ خود، شیخ عثمان، درباره درویش محمد نقل کرد و گفت، مثنوی او خیلی خوب است و از من نسخه‌ای از مثنوی جمال قدم را خواست و من هم به او دادم. او هم از جمال قدم (درویش محمد) خوارق و کرامات بسیار نقل کرد و محبتی پیدا کرده بود. جمعی دیگر از علما هم که با من مذاکره می‌کردند، از ترس مردم عوام بعد از نیمه شب با لباس مبدل به منزل من می‌آمدند و کتاب می‌گرفتند و محبت داشتند، ولی تبعید من از سلیمانیه سبب شد که مجاهدت آنها ناقص ماند و نمی‌دانم که عاقبت آنان چه شد.

جمال قدم در آنجا شهرتی عظیم یافته بودند و به درخواست عرفای آن حدود، قصیده عزّ و ورقانیه را انشاء فرمودند که مملو از لطایف و مطالب عالیه است<sup>(۸)</sup> و در سلیمانیه نیز شهرتی عظیم داشتند، مخصوصاً پس از آن که سرمشقی با خط زیبای خود به طفل فقیری که آخوند مکتب خانه به واسطه فقر به او اعتنایی نداشت، مرحمت فرمودند، آوازه علم و معرفت و حسن خط و جلال و اطلاعات حیرت‌آور هیکل اطهر بیش از پیش بلند شد و مدتی بر این نهج سپری گردید.

عائله مبارکه در بغداد هنوز نمی‌دانستند که جمال قدم به کجا تشریف برده‌اند. در آن ایام دوری و فرقت جمال مبارک به اهل حرم و مخصوصاً به حضرت عبدالبهاء خیلی سخت می‌آمد و همیشه مترصد بودند که از طرفی خبری از جمال قدم به آنها برسد. امرالله در بغداد مخمود شده بود. یحیی ازل از ترس هر روز به لباسی در می‌آمد. گاهی در سوق الشیوخ بغداد کفش می‌فروخت و گاهی گچ می‌فروخت و هر روز لباس و وضع خود را تغییر می‌داد و گاهی هم در پس پرده به اغوای سید محمد نغمه

من يظهروه اللهي سر می داد، ولی همین حرف بود و با احدی از مؤمنین هم جرئت ملاقات نداشت.

جمعی از نوهوسان که خود را از یحیی بالاتر می شمردند، چون ادعاهای او را شنیدند، خود را به ادعای هر مقام از یحیی شایسته تر دیدند و لهذا جمعی مدعی مقام من يظهروه اللهي شدند و کلمات و سخنانی عجیب می گفتند. میرزا اسدالله دیان تبریزی که از بایان مخلص بود، ندای مظهریت بلند کرد و مقام خود را در ضمن نامه ای برای یحیی فرستاد و یحیی هم غضبناک شد و به قول خود لوحی در ردّ دیان نوشت که سواد آن لوح نزد من موجود است و او را تهدید به قتل کرد و عاقبت هم او را به قتل رسانید.<sup>(۹)</sup>

و از جمله مدعیان، نبیل زرنندی بود که در اشعار خود، خویش را خالق ازل معرفی کرد، ولی همه اینها پس از مراجعت جمال قدم از سلیمانیه و اظهار امر در رضوان، از ادعای خود تائب شدند و به مظهر امرالله روی آوردند.

باری، اوضاع از این قرار بود و همه منتظر، که کی از جمال قدم نشانی به دست آید که ناگهان پیش آمدی عجیب رخ داد. شرح این واقعه را حضرت عبدالبهاء به تفصیل برای مرحوم دکتر ضیاء بغدادی در ایامی که حضور مبارک مشرف بوده است، بیان کرده اند و او هم در کتاب خود که بعد از تشریفش در شرح سفر خود به نام الرحلة البغدادیة نگاشته، ذکر کرده<sup>(۱۰)</sup> و خلاصه آن از این قرار است، می فرماید:

من از فراق و دوری جمال قدم در رنج و تعب بودم و ابدانمی دانستم که کجا تشریف دارند و از هیچ کس هم چیزی نشنیدم. آخر کار توکل به آستان مبارک کردم و ذکری از حضرت اعلی داشتم که در هنگام ضرورت و مشکلات می خواندم. شروع به خواندن آن ذکر کردم و هر روزه آن را تکرار می نمودم و منتظر بودم که فتوحی از طرفی دست دهد. در آن ایام قونسولگری ایران در بغداد موجود بود. آقا میرزا عمو (میرزا موسی کلیم) گاهی برای اطلاع از امور ایران به قونسولگری می رفتند و اگر خبر تازه ای بود، برای ما می آوردند. روزی میرزا عمو آمدند و گفتند که من رفته بودم قونسولگری. روزنامه دولتی به نام وقایع اتفاقیه تازه رسیده بود. اخبار آن را خواندم.



دیدم نوشته است که مردی ایرانی به نام ابوالقاسم را در سرحد کردستان ایران و عراق، دزدان کشته‌اند و اموالش را به غارت برده‌اند و او در حین مردن وصیت کرده که اگر اموالش پیدا شد، باید به درویش محمد ایرانی در سرگلو و سلیمانیه برسد. من که این خبر را شنیدم، فریاد برآوردم: آقا عمو! جمال مبارک را پیدا کردم. این درویش محمد همان جمال مبارک هستند و ابوالقاسم همان مؤمن همدانی است که مدت‌هاست رفته و از او خبری نیست. الحمدلله که جمال مبارک را یافتیم.

بعد من شیخ سلطان کربلانی را که از احباب مخلص بود، با عریضه‌ای به حضور مبارک به سلیمانیه فرستادم و یک نفر دیگر را هم با او همراه کردم. آنها به سلیمانیه رفتند و در خانقاه خالدیه منزل کردند و از نام و نشان درویش محمد پرسیدند. گفتند که ایشان در سرگلو هستند و هفته‌ای یک بار به سلیمانیه می‌آیند و حمام تشریف می‌برند. باید صبر کنید، همین روزها تشریف می‌آورند. آنها هم صبر کردند و روزی دیدند که مردی با عظمت و جلال در لباس درویشان گُرد وارد خانقاه شد. نگاه کردند، دیدند جمال مبارک است. رفتند، خود را به اقدام مبارک انداختند و تقاضای مراجعت به بغداد کردند. اول قبول نمی‌فرمودند و پس از اصرار زیاد قبول فرمودند و با آن دو نفر به بغداد برگشتند و فرمودند، درهای بیت مبارک را باز بگذارید، مردم از هر طبقه و مقام دسته دسته آمدند و مشرف شدند و به تدریج آوازه امرالله در همه جا پیچید و از هر قبیل مردم به حضور مبارک می‌رسیدند و همه ممنون و مسرور از محضر مبارک بیرون می‌آمدند... انتهی

در دوره غیبت مبارک در جبال کردستان، امرالله در بغداد و ایران مخمود بود و کسی به فکر امر نبود. یحیی از شدت خوف همیشه مستور بود و سید محمد هم به چپاول یار و اغیار مشغول بود و همه مؤمنین ملول و افسرده بودند. وقتی جمال مبارک مراجعت فرمودند، عظمت امرالله آشکار شد، به حدی که مخالفین را خوف و هراس دست داد. در همان ایام که هیکل مبارک از سلیمانیه به بغداد مراجعت فرمودند، قونسول جدیدی از طرف دولت ایران به بغداد فرستادند. این مرد میرزا بزرگ خان قزوینی بود<sup>(۱۱)</sup> که نسبت به امر و هیکل مبارک خیلی عداوت داشت و همیشه نقشه‌ها

می کشید و ذهن والی بغداد را که از طرف دربار عثمانی منصوب بود، همواره مغشوش می ساخت و نسبت به امر و هیکل مبارک نسبت های ناروا می داد و چند مرتبه قصد قتل جمال مبارک را نمود، ولی به مقصود نرسید. شرح این واقعه را حضرت ولی امرالله در لوح گاد پاسزیای [کتاب قرن بدیع] در فصل وقایع بغداد ذکر فرموده اند.<sup>(۱۲)</sup>

در همان ایام که هیکل مبارک مراجعت فرمودند و دشمنان امر سعی و کوشش داشتند که امرالله را از میان بردارند، شیخ عبدالحسین طهرانی به امر شاه ایران، ناصرالدین شاه قاجار، به اسم تعمیر مشاهد متبرکه کاظمین وارد بغداد شد. به شرحی که جناب ابوالفضائل گلپایگانی در رساله اسکندریه<sup>(۱۳)</sup> مرقوم فرموده اند، شیخ عبدالحسین طهرانی در دارالخلافة طهران نفوذی عجیب یافته بود و در باطن خیال انقلاب داشت و می خواست که ناصرالدین شاه را از میانه بردارد. خلاصه افکاری عجیب داشت. شاه قاجار از نوایای سیئه او مطلع شد، ولی به واسطه نفوذی که شیخ پیش مردم داشت، نمی توانست آشکار او را دستگیر و یا تبعید نماید. لهذا برای دور کردن او از طهران نقشه ای کشید و او را احضار نموده گفت: من مدت هاست که نذر کرده ام، مشاهد مشرفه کاظمین و عتبات عالیه را تعمیر کنم و گنبد آن مقامات را از طلا بسازم، ولی شخص امینی پیدا نکردم که مورد اطمینان باشد. اما حالا شما را برای این کار انتخاب کرده ام. باید به عتبات بروید و از طرف من به تعمیر مشاهد مبارکه بپردازید.

شیخ مسرور شد و قبول کرد. شاه هم او را به لقب شیخ العراقین ملقب ساخت و به عتبات فرستاد. شیخ وارد بغداد شد و چون عظمت هیکل مبارک و پیشرف امرالله را مشاهده کرد، آتش عنادش شعله کشید و با میرزا بزرگ خان قونسول ایران در معاندت امرالله همدست شد.<sup>(۱۴)</sup>

در آن ایام وزیر امور خارجه ایران در طهران میرزا سعید خان گرمودی آذربایجانی بود. مشارالیه در آغاز حال مردی گمنام و در سلک آخوندی و طلاب علوم بود و به تدریج به درجات عالیه رسید و مناصب متعدده ای یافت و عاقبت وزیر امور خارجه شد.<sup>(۱۵)</sup> او از عظمت جمال مبارک کاملاً مطلع بود و باطناً بیمناک بود که

مبادا فتنه‌ای رخ دهد. سفیر کبیر ایران هم در آن ایام حاجی میرزا حسین خان قزوینی معروف به سپهسالار بود که شرح حال جداگانه دارد.<sup>(۱۶)</sup>

شیخ طهرانی در بغداد از طرفی به کمک قونسول قزوینی به معاندت امر قیام کرد و از طرفی به واسطه نامه‌های افتراآمیز که به شاه و وزیر خارجه ایران در طهران و به سفیر کبیر ایران در اسلامبول می‌فرستادند، خاطر همه را از ناحیه پیشرفت امرالله و نفوذ جمال مبارک مشوش و مضطرب ساخته بود و همه در فکر چاره‌ای بودند و احباب در بغداد در اضطراب شدید به سر می‌بردند. به طوری بلایا و سختی‌ها طاقت فرسا بود که جمال مبارک احبا را فرمودند که تابعیت دولت عثمانی را قبول کنند و این مطلب در لوح ناصرالدین شاه قاجار به صراحت از قلم مبارک نازل شده است.<sup>(۱۷)</sup>

این مطلب محض محفوظ ماندن احباب بود. دولت ایران بر اثر توطئه‌های شیخ طهرانی از دولت عثمانی خواست که جمال مبارک و احباب را تحویل دولت ایران بدهند و یا از بغداد به محل دیگری تبعید کنند و سبب این درخواست آن بود که چون احباب تبعیت عثمانی را اختیار کرده بودند، لهذا دولت ایران بنفسه نمی‌توانست در این خصوص اقدام کند، زیرا آنها تبعه عثمانی شده بودند و دولت عثمانی از آنها حمایت می‌کرد. با آن که سفیر کبیر و وزیر خارجه و قونسول بغداد و شیخ طهرانی و سایر معاندین اقدامات شدیده می‌کردند، ولی امر الهی روز به روز بر پیشرفت و شهرت می‌افزود. ورود شیخ طهرانی به بغداد و آغاز این مخالف‌ها در سال ۱۲۷۴ هـ ق مطابق ۱۸۵۷ م بود و این همان سالی بود که کلمات مبارکه مکنونه در بغداد از لسان اطهر در حین مشی در کنار دجله نازل می‌شد. سال نزول کلمات مکنونه را حضرت عبدالبهاء صریحاً ذکر فرموده‌اند.<sup>(۱۸)</sup>

شیخ عبدالحسین طهرانی در آغاز کار آخوندی بی‌نوا بود و در طهران منصب و کاری نداشت. میرزا تقی خان امیر کبیر در آن ایام بر مسند صدارت جالس بود و یکی از عالمای شیعه را در اجرای احکام صادره که می‌خواست بر وفق شرع اسلام و شیعه باشد، با خود هم کار نموده بود که او را در صدور احکام و فتاوی مساعدت کند. این مرد موسوم به شیخ عبدالرحیم نهاوندی بود.<sup>(۱۹)</sup>

روزی یکی از فراش‌های امیر کبیر را با مردی بازاری نزاعی حاصل شد و کار به محاکمه کشید. امیر کبیر آن دو نفر را نزد شیخ نهاوندی فرستاد تا به عدالت حکم کند. شیخ به تصور این که طرف دعوی، فراش امیر است، روزی چند در صدور حکم مساهله کرد. امیر کبیر که از نظر او آگاه شد، شیخ را مورد عتاب قرار داد و گفت: من از تو انتظار صدور حکم عادلانه داشتم و تو چون مدعی علیه از فراشان من است، برای رعایت خاطر من از صدور حکم عدالت خودداری کردی. من این رویه تو را نمی‌پسندم و کسی می‌خواهم که در همه حال به عدالت حکم کند و او را از درگاه خود مطرود ساخت.

پس از آن امیر کبیر در جستجوی کسی برآمد که از احکام شرع مطلع باشد و عالم و سخنور باشد. یکی از آشنایان به او شیخ طهرانی را معرفی کرد. در آن ایام شیخ طهرانی در اطاقی کوچک منزل داشت که فرش آن حصیری بود و در وسط اطاق پرده‌ای کشیده بود و اثاث مختصر خود را در پس پرده نهاده بود و به عسرت زندگی می‌کرد. امیر کبیر بی‌خبر قبلی با آشنای خود شخصاً به منزل شیخ طهرانی رفت و از نزدیک زندگی فقیرانه او را دید و او را مشاور امور ساخت و از آن روز شیخ در مدارج ترقی قدم گذاشت تا به مقامی که باید برسد، رسید.

جمال مبارک در لوح مبارک موسوم به سورة النصح که از الواح صادره در بغداد و بسیار مفصل است، پس از آن که شرحی درباره مخالفت علما با امرالله می‌فرمایند، نسبت به شیخ طهرانی بیاناتی فرموده‌اند و نام او را ذکر کرده‌اند و می‌فرمایند: «... ما آمن بالله طرفة عين... و هذا هو الذي يفر الشيطان عن كفره...». اگر بخواهم تمام آیات این لوح را بنویسم گفتار طولانی می‌شود و این لوح هم تا کنون به طبع نرسیده و نسخه آن قلیل است.<sup>(۲۰)</sup>

همین شیخ طهرانی بود که علمای نجف و کربلا را در کاظمین جمع کرد و آنها را وادار به مخالفت امرالله نمود و شیخ جلیل، شیخ مرتضی انصاری، عالم بزرگ شیعه چون از نوایای سیئه او مطلع شد، از مجلس خارج شد و همراهی نکرد و اسم شیخ انصاری را جمال قدم در لوح ناصرالدین شاه قاجار به تجلیل ذکر فرموده‌اند.<sup>(۲۱)</sup>

باری، همین شیخ طهرانی بود که ملا حسن عمو را از طرف علما حضور مبارک جمال قدم فرستاد و درخواست صدور معجزه و خارق عادات کرد و شرح آن را حضرت عبدالبهاء در مفاوضات بیان فرموده‌اند.<sup>(۲۲)</sup> و نیز در سورة الامر که در کتاب مبین به طبع رسیده است و از الواح صادره در ادرنه است، جمال قدم شرح اجتماع علمای عتبات را در کاظمین ذکر فرموده‌اند که علما نماینده‌ای فرستادند و خارق عادات طلبیدند و حق قبول فرمود و بالأخره می‌فرمایند که نماینده‌ی علما (ملا حسن عمو) پس از مشاهده آثار قدرت و عظمت حق منصعق و بیهوش شد و چون به هوش آمد، «قال آمنت بالله العزيز المحمود.»<sup>(۲۳)</sup>

## یادداشت‌ها

۱. برای مطالعه مطالب مفصل درباره بغداد و دارالسلام می‌توان به آثاری نظیر «دایرة المعارف تشیع، ج ۳، ص ۲۷۹ - ۲۸۶ و ج ۷، ص ۳۹۷ - ۳۹۸» مراجعه نمود. مطالب مربوط به بغداد و دارالسلام در «رحیق مختوم، جلد اول» نیز مندرج است.
۲. برای ملاحظه مطالب بیشتر درباره حاجی کمال الدین نراقی و نزول لوح کل الطعام می‌توان به آثار ذیل مراجعه نمود:
  - «نفحات ظهور حضرت بهاءالله، ج ۱، ص ۶۵ - ۷۰»
  - «گنج شایان، ص ۸ - ۱۰» و «بهاءالله شمس حقیقت، ص ۱۴۵ - ۱۴۷».
  - لوح کل الطعام در کتاب «مائدة آسمانی، ج ۴، ص ۲۶۵ - ۲۷۶» به طبع رسیده است. درباره نزول این لوح، جناب نبیل زرنندی در «مثنوی نبیل زرنندی، ص ۲۸» چنین سروده است:

## ذکر ظهور سنه تسع و نزول سوره کل الطعام

در نهم شه وارد بغداد شد  
سال موعود آمد و میعاد شد  
اندر آن سال آن شهنشاه انام  
بذل کرد از خوان خود کل الطعام  
کرد در آن روزها حاجی کمال  
آیه کل الطعام از شه سؤال  
نازل آمد سوره ای از عرش روح  
که به عالم فتح شد باب فتوح  
طی هر حرفی از آن لوح عیان  
گشته مطوی کل الواح بیان  
آن چنان مجموعه اسرار حق  
آن چنان ظاهر در او انوار حق  
گر به جز او هیچ نازل نامدی  
تا ابد او حجت کافی بُدی  
چون ز عرش جان رسید آن مائده  
کاندر او بودی حیات افئده  
باب کفران شد ز اهل کفر باز  
خواستند اندر عوض سیر و پیاز  
لاجرم آن مائده مقطوع شد  
ابر رحمت از همه ممنوع شد

بعد کشف عارض و خرق حجاب  
 شد دوباره زیر ابر آن آفتاب  
 تاده و دو سال آن شمس ظهور  
 از ورای ابر می بخشید نور  
 لیک رگم انف ارباب حسد  
 بود بس تابان تر از قلب الاسد  
 چون ده و دو سال بعد از ارض ری  
 مدتش گردید در بغداد طی...

فقراتی از یکی دیگر از الواح حضرت بهاء الله خطاب به جناب  
 حاجی میرزا کمال الدین نراقی نیز در «مائدة آسمانی، ج ۸، ص ۱۵۱  
 - ۱۵۲ و ۱۵۵ - ۱۵۶» به طبع رسیده است.

۳. برای مطالعه مطالب مفصل درباره سلیمانیه به «دائرة المعارف فارسی، ج  
 ۱، ص ۱۳۳۳» مراجعه فرمایید و نیز نگاه کنید به فصل بیست و یکم در  
 «بهاء الله شمس حقیقت».

۴. برای ملاحظه شرح مطالب در این مواضع به ذیل «جبال کردستان» در  
 «رحیق مختوم، ج ۱» مراجعه فرمایید. کتاب «عنقای بقا در قاف وفا» نیز  
 درباره ایام اقامت جمال قدم در سلیمانیه کردستان به رشته تحریر درآمده  
 است.

۵. نگاه کنید به کتاب «عالم بهائی، ج ۷، ص ۱۵۶ - ۱۵۷». جناب اشراق  
 خاوری درباره سفر خود به سلیمانیه مفصل سخن گفته اند و آن مطالب در  
 کتاب «اشراق خاوری، ص ۲۳۶ - ۲۸۳» مندرج است.

۶. ظاهراً اشاره جناب اشراق خاوری به لوح حضرت بهاءالله خطاب به شیخ عبدالرحمن کرکوکی است که متن آن در ذیل «جبال کردستان» در مجلد اول «رحیق مختوم» درج گردیده است.
۷. بیان حضرت بهاءالله از کتاب مستطاب ایقان نیز در مأخذ فوق نقل شده است که می‌فرمایند:
- «...این عبد در اول ورود این ارض، چون فی الجمله بر امورات محدثه بعد اطلاع یافتم، از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابان‌های فراق نهادم و دو سال وحده در صحراهای هجر به سر بردم و از عیونم عیون جاری بود و از قلبم بحور دم ظاهر. چه لیالی که قوت دست نداد و چه ایام که جسد راحت نیافت. و با این بلایای نازله و رزایای متواتره قوالذی نفسی بیده کمال سرور موجود بود و نهایت فرح مشهود، زیرا که از ضرر و نفع و صحت و سقم نفسی اطلاع نبود. به خود مشغول بودم و از ماسوی غافل...» (کتاب ایقان، ص ۱۶۶)
۸. قصیده عز و ورقائیه در «آثار قلم اعلی، ج ۲، ص ۳۲۱ - ۳۳۹» به طبع رسیده است.
۹. برای ملاحظه شرح مطالب درباره جناب دیان به ذیل «حرف ثالث مؤمن به من یظهره الله» در «رحیق مختوم، ج ۱» مراجعه فرمایید.
۱۰. بیانات حضرت عبدالبهاء درباره ایام جمال قدم در کردستان که در یادداشت‌های جناب دکتر ضیاء بغدادی به ثبت رسیده، به شرح ذیل است. برای ملاحظه مطالب بیشتر درباره این یادداشت‌ها که تحت عنوان کتاب «الرحلة البغدادية» تألیف شده، به فصل دهم این یادنامه مراجعه فرمایید.
- جناب بغدادی در «الرحلة البغدادية، ج ۲، ص ۲۲۱» تحت عنوان «هجرت مبارک در سلیمانیه» چنین نوشته‌اند:



«حضرت مولی فرمودند: شیخ عبدالله برای من حکایت کرد که جمال مبارک در سفر سلیمانیه در خانه نقشبندی اطاقی داشتند. بسیار کم بیرون می آمدند. ما هم نمی دانستیم و ایشان را نمی شناختیم همین قدر می دانستیم که این شخص ایرانی است. پسر شیخ محمد اردبیلی گفت که پدرم در ایام رمضان آیات و احادیث می خواند. مردم رفتند پیش او، گفتند، این درویش بیرون نمی آید. این ماه رمضان است، ماه تضرع و تبتل است، چرا بیرون نمی آید؟ پدرم گفت، حضرات، این شخص را ول کنید، به او ابداً اعتراض نکنید، به جهت این که در یکی از کتب نوشته اند که شخصی اسمش ابراهیم ادهم بود. او هم در ماه رمضان جامع نمی رفت. روزی به ایشان گفتند، چرا در رمضان نمی آید برای استماع آیات، و احادیث را بشنوید؟ گفت، مرا معاف بفرمایید به جهت این که بیست و پنج سال پیش حدیثی شنیدم: «حَبَّ الدنیا رأس کل خطیئة» و تا به حال موفق نشده ام به عمل برسانم. هر وقت موفق شدم، خواهم آمد تا احادیث دیگر را بشنوم. تا به حال می بینم که «حَبَّ الدنیا» در قلب من هست. لهذا متعرض حضرت بهاء الله نشوید.»

و نیز جناب بغدادی در ادامه مطالب فوق از اقوال حضرت عبدالبهاء درباره هجرت حضرت بهاء الله به سلیمانیه چنین نقل نموده است که: «عارف آقا رفت پیش جمال مبارک و خیلی گریه کرد. جمال مبارک فرمودند، چرا گریه می کنی؟ گفت، از بخت خودم. شخصی هست اینجا از اهل سنندج، خوش نویس. من هم پیش او می رفتم، مشق می کردم. امروز مرا صدا کرد و گفت، دیگر پیش من نیایی، چرا [چون] خیلی بدگل [کذا در اصل شاید بد خط مراد باشد] هستی. جمال مبارک فرمودند، من به تو درس می دهم. یک سطری [برای] ایشان نوشتند. خطش خیلی خوب شد. مثنوی یادش دادند. ابراهیم آقا روزی رد شد. دید که این عارف آقا ماهر در خط و مثنوی شده، حیران شد. در مدت

یک ماه صیت جمال مبارک منتشر شد، ولی قبل از ابراهیم آقا مدت یک سال ابدأ کسی جمال مبارک را نمی‌شناخت و ایشان همیشه در اطاق تنها با در بسته می‌نشستند.

هجرت مبارک دو سال [طول] کشید. برای ما دیگر معلوم می‌شود، چه قدر سخت بود. ابدأ برای ما خبری نمی‌رسید. اگر کوه بودیم، از هم و غم آب می‌شدیم. سرور و حیات ما در وجود مبارک بود. در آن مدت امر حضرت اعلیٰ نسیاً منسیاً شده بود...

ازل در هزار سوراخ پنهان می‌شد و به محض این که مردم می‌گفتند، این چه کاره است، به بصره و نجف می‌رفت. از بصره کفش می‌گرفت، در سوق الشیوخ می‌فروخت. می‌رفت در خانه‌ها گج و لاص می‌فروخت و اسمش حاجی علی لاص فروش مشهور بود... تا آن که من و میرزا آقا جان «یا الله المستغاث» می‌خواندیم، هر روز. تا روز هفدهم یک حاجی فرج از خانه ایلچی بیرون آمد و به قهوه خانه آمد. ما بودیم با هجده نفر. پرسیدم، چه خبر داری؟ گفت، در جریده نوشته‌اند که ابوالقاسم نامی به همدان و حدود عثمانی رفت. میهمان میرزا سلطان شد و میرزا سلطان دو سوار برای محافظه او همراه فرستادند. در راه این حافظان سرش را بردند و لختش کردند. ولی گلویش را به تمامه نبردند. بعد اهل ده پیدایش کردند. نمی‌توانست حرف بزند. در ورقه‌ای نوشت که سیاحتی در عراق می‌کردم. با یک درویشی ملاقات کردم. اگر مردم اموالم را حواله به آن درویش محمد بکنید و مقصودش از درویش محمد جمال مبارک بود. بعد شیخ سلطان و هبت الله عرب رفتند و خدمت جمال مبارک رسیدند.»

برای ملاحظه شرح احوال ابراهیم ادهم که در بیانات فوق مذکور شده، به «دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۴۰۳ - ۴۰۷» مراجعه فرمایید.

حدیث «حبّ الدنیا رأس کل خطیئة» از احادیثی است که در منابع مختلف اسلامی به حضرت رسول و حضرت علی ابن ابی طالب و

حضرت عیسی و امام جعفر صادق نسبت داده شده است. لاهیجی در «شرح گلشن راز، ص ۳۸۹» آن را به حضرت رسالت منسوب داشته و می‌نویسد که: «... حضرت رسالت (ع) چون فرمود که: "حبّ الدنیا رأس کلّ خطیئة" آن علم که میل دنیا دارد، هر آینه به حقیقت نه علم است، چه علم، آن است که وسیلهٔ آشنایی به حق گردد...».

برای ملاحظه شرح مآخذ این حدیث به کتاب «شرح گلشن راز، ص ۶۷۹ - ۶۸۰» مراجعه فرماید.

باری، مطالبی که دربارهٔ ایام سلیمانیه در «الرحلة البغدادية» از اقوال حضرت عبدالبهاء نقل شده، بیشتر از آن است که در سطور فوق نقل گردید. علاقمندان به مطالعه آن اقوال از جمله می‌توانند به کتاب «عنقای بقا در قاف وفا، ص ۲۰۶ - ۲۰۷» و «حیات حضرت عبدالبهاء، ص ۱۳» و «مائدة آسمانی، ج ۵، ص ۲۰۱» مراجعه فرمایند.

۱۱. شرح احوال و اعمال میرزا بزرگ خان قزوینی تحت عنوان «خان پر تدلیس» در «رحیق مختوم، ج ۱» مندرج است. و نیز نگاه کنید به «بهاءالله شمس حقیقت، ص ۱۷۸ - ۱۸۰» و «ظهور الحق، ج ۴، ص ۲۱۰ - ۲۱۱». دربارهٔ میرزا بزرگ خان و مأموریت او در بغداد در روزنامه «توقایع اتفاقیه مورخ پنجشنبه ۲۵ شوال ۱۲۷۶ هـ ق/ ۱۷ می ۱۸۶۰ م، شماره ۴۶۶» چنین آمده است:

«میرزا بزرگ خان که در اوقات مأموریت به کارپردازی ارزنة الروم آثار مراقبت و کفایت در ارتباط دوستی دولتین اسلام و سرپرستی تبعهٔ دولت علیّه به ظهور آورده، مورد مراحم ملوکانه گشته، لهذا به حسب فرمان همایون به منصب کارپردازی اول و مخصوص این دولت سرافراز و مأمور به اقامت بغداد گردید و به اعطای یک ثوب جبّه ترمهٔ کرمانی به رسم خلعت قرین مباهات آمد و از حضور مراحم ظهور اعلیحضرت

- اقدس شاهنشاهی اجازه رخصت حاصل کرده، در شانزدهم ماه شوال [۱۲۷۶ هـ ق / ۸ می ۱۸۶۰ م] عازم محل مأموریت گردید.»
۱۲. نگاه کنید به «کتاب قرن بدیع، ص ۲۹۰ - ۲۹۴».
۱۳. نگاه کنید به رساله اسکندریه در کتاب «رسائل و رقائم، ص ۴۸ - ۸۹».
۱۴. برای ملاحظه شرح احوال شیخ عبدالحسین شیخ العراقین طهرانی به «بهاءالله شمس حقیقت، ص ۶۰۴ - ۶۰۵» مراجعه فرمایید.
۱۵. برای مطالعه شرح احوال میرزا سعید خان گرمودی به «بهاءالله شمس حقیقت، ص ۶۰۲ - ۶۰۳» مراجعه فرمایید.
۱۶. شرح احوال میرزا حسین خان سپهسالار به تفصیل در «تاریخ رجال ایران، ج ۱، ص ۴۰۶ - ۴۲۶» و در کتاب «اندیشه ترقی و حکومت قانون / عصر سپهسالار» انتشار یافته است. همچنین به ذیل «سفیر عجم» در «رحیق مختوم، ج ۱» مراجعه فرمایید. و نیز نگاه کنید به «بهاءالله شمس حقیقت، ص ۵۹۹ - ۶۰۱»
- حضرت بهاءالله در یکی از الواح مبارکه که در کتاب «مائده آسمانی، ج ۴، ص ۱۱۰» به طبع رسیده، درباره سپهسالار که از او با کلمه «صدر» یاد فرموده‌اند، چنین می‌فرمایند:
- «یا مهدی، عالم منقلب و احدی سبب آن را ندانسته... یا اسمی مهدی تفکر در انقلابات دنیا نما. لعمری لا تسکن بل تزداد فی کل یوم، هذا ما یخبرک به الخیر. خلق از ندای حق و حلاوت آن محروم بوده و هستند. عجب در آن است که از ندای عالم هم محرومند، چه که عالم به امر مالک قدم در کل حین بأعلی النداء ندا می‌نماید، یک ندای او صدر ایران است که به مثابه برق متحرک بود. گاهی در مغرب و وقتی در مشرق و جنوب و شمال وارد و سائر و در لیلی و ایام در نظم مملکت و کثر ثروت ساعی و جاهد و آخر به کف صفر راجع شد. قسم به حقیف سدره منتهی، اگر مالک یک کلمه از نزد حق می‌شد، بهتر بود از آنچه

دید و شنید و عمر را صرف آن نمود، ولكن در سنين اخيره امری که سبب حزن شود، از او صادر نه، لذا باید درباره او جز به کلمه خیر تکلم ننمایند و چون به نسبت یکی از احبای الهی فائز است، شاید کلمه غفران از ملکوت عنایت رحمن درباره اش نازل شود [و] در بعض مواضع کلمه طيبه هم از لسانش جاری. لا اله الا هو الغفور الکریم...».

و در لوح دیگر حضرت بهاء الله درباره «جناب صدر» چنین مذکور است: «الحمد لله الذي سخر العالم باسمه الاعظم... این که درباره جناب صدر مرفوع رحمة الله ذکر نمودید، ایشان در اول غافل و مخالف بودند، ولكن در ایام توجهشان به شطر زوراء ظاهر شد از ایشان در سیل آنچه که دلیل بود بر اقبال و محبت علی قدر معلوم و بعد مرّة يصعد و اخري ينزل الى ان اتى ما كان محتوماً من الله، در آن حین بسیار مضطرب و خائف، بعد عنایت حق شامل شد. انه لهو المختار فيما اراد و هو العليم الحكيم.

باری، در اواخر از حق جل جلاله نسبت به ایشان اظهار عنایت می شد. فرمودند، در اواخر، امری که سبب حزن جمال قدم گردد، از او ظاهر نشد و همچنین نظر به عنایتی که به بعضی از منتسبین ایشان که به طراز محبة الله مزینند بوده و هست، امر فرمودند، احدی درباره ایشان جز به کلمه خیر تکلم ننماید. انه علی کل شیء قدير و بكل شیء عليم...».

لوح فوق از لسان میرزا آقا جان خادم الله عزّ نزل یافته و به تاریخ ۱۹ ذی الحجة سنه ۱۲۹۹ هـ ق / ۱۸۸۲ م مورخ می باشد. تمام این اثر در «مجموعه آثار قلم اعلی، ج ۴۱، ص ۲۲۸ - ۲۵۳» مندرج است. و نیز نگاه کنید به «پیک راستان، ص ۱۸۷».

درباره نسبت سپهسالار با یکی از احبای الهی که در دو لوح فوق بدان تصریح شده و مقصود جناب آقا محمد علی کدخدای قزوینی می باشد، شرحی در «محاضرات، ص ۳۲۸ - ۳۳۳» به طبع رسیده است.

۱۷. حضرت بهاءالله در لوح ناصرالدین شاه قاجار «آثار قلم اعلیٰ، ج ۱، ص ۶۷» چنین می‌فرمایند:

«...این عبد به ملاحظه آن که مبدا از افعال معتدین امری منافی رأی جهان‌آرای سلطانی احداث شود، لذا اجمالی به باب وزارت خارجه میرزا سعید خان اظهار رفت تا در پیشگاه حضور معروض دارد و به آنچه حکم سلطان صدور یابد، معمول گردد. مدت‌ها گذشت و حکمی صدور نیافت تا آن که امر به مقامی رسید که بیم آن بود، بغتة فسادی برپا شود و خون جمعی ریخته گردد. لایدا حفظاً لعباد الله معدودی به والی عراق توجه نمودند...».

برای ملاحظه شرح مطالب درباره این فقره از لوح سلطان ایران به لثالی درخشان، ص ۴۳۱ - ۴۳۴ مراجعه فرمایید. جناب بالیوزی نیز در کتاب «بهاءالله شمس حقیقت، ص ۱۹۷» درباره تغییر تابعیت بعضی از بهائیان در آن ایام چنین مرقوم داشته‌اند:

«...حضرت بهاءالله تصمیم گرفتند که اصحاب تقاضای تابعیت حکومت عثمانی را نمایند تا در تحت حفاظت دولت عثمانی باشند. نامق پاشا حاکم بغداد از شنیدن این تصمیم بسیار خوشوقت شد. چنان که نبیل تعریف می‌کند، آقا محمد رضای کرد که به خوبی از موازین حقوقی و قانون با اطلاع بود، هر روز دو نفر از همراهان را به دارالحکومه می‌برد و برایشان پاسپورت ترکی می‌گرفت. خود نبیل و آقا محمد اسمعیل کاشانی نیز در بین آنها بودند. این مراجعات در حدود سه هفته به طول انجامید. تا آن که همه آنان به تابعیت عثمانی درآمدند. وقتی شیخ عبدالحسین و میرزا بزرگ خان شنیدند که اصحاب تابعیت عثمانی را پذیرفته‌اند، شدیداً دچار حیرت شده، برآشفتمند...».

۱۸. حضرت عبدالبهاء درباره تاریخ نزول کلمات مبارکه مکنونه چنین می‌فرمایند: «هو - این کلمات مکنونه و لثالی مخزونه که از قلم حضرت

بهاء الله صادر، در بغداد در سنه ۱۲۷۴ هجری [۱۸۵۷ م] نازل شده.

عبدالبهاء عباس «کلمات مکنونه - صدر کتاب»

۱۹. شرح احوال شیخ عبدالرحیم نهاوندی در «فرهنگ اعلام سخن، ج ۳، ص

۲۲۱۸» مندرج است.

۲۰. بیان جمال قدم در سورة النصیح «لمعات الانوار، ص ۲۱۹» چنین است:

«...و منهم الذى سمى بالعبد لهذا الأسم [عبدالحسین] الذى انشعبت عنه بحور الأسماء و يشهد بذلك اهل سرادق البقاء و من ورائهم هذا القلم الدرى المكنون و هذا هو الذى يفرّ الشيطان عن كفره و احترق من ناره اكباد الذينهم انقطعوا الى الله و كانوا على ربهم متوكلون و ما امن بالله طرفة عين و هذا هو الذى وسوس الشيطان فى نفسه حتى غفله من ذكر ربّه و اخرجه عن جوار قدس محبوب...»

۲۱. حضرت بهاء الله درباره شیخ مرتضی انصاری در لوح ناصرالدین شاه چنین

می فرماید: «...علمایی که فی الحقیقه از کأس انقطاع آشامیده اند، ابداً متعرض این عبد نشده اند، چنانچه مرحوم شیخ مرتضی اعلى الله مقامه و اسکنه فی ظلّ قباب عنایته در ایام توقف در عراق اظهار محبت می فرمودند و بغیر ما اذن الله در این امر تکلم نمودند...» «آثار قلم اعلى، ج ۱، ص ۷۵ - ۷۶».

حضرت بهاء الله در لوح آقا میر محمد حسین بشروئی که به تاریخ ۲۳

شهر رجب سنه ۱۳۰۳ هـ ق / ۱۸۸۶ م مورخ می باشد، می فرماید:

«حمد و شکر در مقامی حزب الله را لایق و سزااست... و هذا ما نزل للورقة التى سمیت بنورية عليها عناية الله قوله تبارك و تعالى. شیخ محمد حسن نجفی از قرار مذکور دو دور احکام الهی را نوشت، مع ذلك به شجره مقصود فائز نشد و از حقیف سدره و حاصل علم و عمل کل محروم گشت و شیخ مرتضی اگرچه فی الجملة به افق اعلى ناظر بود و از نور محبت اثری در او ظاهر، ولكن موفق به عرفان نشد. زحمت های هفتاد

ساله برباد رفت و همچنين ساير علمای مدن و ديار ايران كل محروم و تو به عنایت حق جلّ جلاله از کأس محبت الهی نوشیدی و از بحر عرفان آشامیدی. لعمر الله اگر این مقام تجلی نماید و ظاهر شود، السن اهل عالم به تبارک الله ربّ العالمین ناطق گردد. اشکری ربّک بهذا الفضل العظیم و هذا الکرم المبین...».

شرحی از احوال شیخ مرتضی انصاری در «بهاء الله شمس حقیقت، ص ۶۱۴ - ۶۱۵» مندرج است. و نیز نگاه کنید به کتاب «زندگانی و شخصیت شیخ انصاری».

۲۲. نگاه کنید به «مفروضات، ص ۲۲ - ۲۳».

۲۳. بیان جمال قدم در لوح الامر که جناب اشراق خاوری از آن با عنوان «سورة الامر» یاد نموده‌اند، به نقل از «آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۱۹۳» چنین است: «...ان یا قلم القدم و اذکر للامم ما ظهر فی العراق اذ جاء رسول من معشر العلماء و حضر تلقاء الوجه و سئل من العلوم اجبناه بعلم من لدنا ان ربّک للعلام الغیوب. قال نشهد عندک من العلوم ما لا احاطه احد انه لا یکفی المقام الذی ینسبونه الناس الیک فأتنا بما یعجز عن الاتیان بمثله من علی الارض کلها کذلک قضی الامر فی محضر ربک العزیز الودود. فانظر ما ذا تری اذا انصعق، فلما افاق قال آمنت بالله العزیز المحمود. اذهب الی القوم قل فاسئلوا ما سئتم انه لهو المقتدر علی ما یشاء لا یعجزه ما کان و ما یکون...».

ذیل مطالب مربوط به دارالسلام را به نقل بیانی از جمال قدم اختصاص می‌دهد که در لوح نازله از لسان میرزا آقا جان خادم الله به تاریخ ۱۱ ربیع الاولی سنه ۱۲۹۸ هـ ق / ۱۸۸۱ م چنین می‌فرماید:

«الحمد لله الذی توحد بالكلام و تفرد بالبیان... در این آیه که حضرت اشعیاء فرموده [اصحاح ۵۲، آیه ۷] ملاحظه فرمایید، می‌فرماید: «ما اجمل علی الجبال قدمی المبشر المخبر بالسلام المبشر بالخیر المخبر بالخلاص



القائل لصهيون قد ملك الهك». روح الخادم لبيانه الفداء خبر می دهد از قدوم مبشر که نقطه اولی روح ما سواه فداء باشد و خبر داده که مبشر بر جبال ساکن که چهریق و ماکو باشد. چنانچه کل عالمنده و می فرماید، مبشر بسلام اخبار می دهد و از این کلمه دو معنی مستفاد می شود. یکی دارالسلام که مقرّ عرش بود و دیگر از سلام حقیقی لأجل کلّ عالم که در اول ورود جمال قدم در رضوان ظاهر شد. سه آیه در اول ورود رضوان، لسان عظمت به آن نطق فرمود. یکی از آن این بود که حکم سیف در این ظهور مرتفع شد. این است سلام حقیقی که فی الحقیقه جمیع اهل عالم به آن فائز شده و می شوند و این است که در مقامات دیگر می فرماید، نصرت بحکمت و بیان و ما ینبغی للانسان بوده و خواهد بود...».

و نیز درباره ایام دارالسلام در یکی از الواح حضرت بهاءالله «مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۳۸، ص ۲۳۲ - ۲۳۵» چنین مذکور است:

«...در جمیع این بلایا و محن و رزایای سرّ و علن جز عبودیت محضه امری و ذکری از این عبد مسجون ظهور ننموده، چنانچه ملاحظه شد که این عبد در مدت توقف در مدینه السلام با جمیع اهل آن ارض و اطراف آن - از عالم و دون آن - معاشرت نموده و به قدر وسع، بل فوق آن در نصرت امر و ارتفاع آن دقیقه ای تغافل نشده، چنانچه ارتفاع کلمه به مقامی رسید که جمیع اهل ارض را احاطه نمود و ابدأً با اعدای الهی مداهنه ننموده، به کمال جدّ و اجتهاد در ذکر کلمه ذکریه سعی بلیغ و جهد منیع مبذول شده و بالأخره امر منجر به حرکت از مدینه شد، آن هم بر هر ذی بصری معلوم شده که به چه نحو در این خروج و هجرت اعتزاز این امر و علو آن ظاهر شده تا آن که به این مقرّ مسجون و محبوس گشته ایم...»

حال ای عباد به بصر عدل و انصاف مشاهده نمایند که این عبد، قسم به ظهور من یظهره الله که اگر در مدت اقامت در دارالسلام اگر یومی و یا لیلی بر حسب ظاهر گمان حیات می نمودم، چه که اعدا از یمین و یسار و جنوب و شمال به کمال جدّ در صدد بوده اند، چنانچه جمیع عباد ساکنه آن محل مطلعند. تا آن که تقدیر ربانی بر تزویر شیطانی فایق آمد و سلطان علیین بر صور سجین غلبه نمود و با این علوّ و اشتهار با جمعی از مهاجران هجرت نموده و ارتفاع این اسم و شهرت و ظهور آن من غیر اراده واقع شده. دیگر چه ذکر نمایم که چه بر این عبد گذشته و وارد شده...»

## فصل چهاردهم

### ذبیح

#### توضیحات

در عالم اسلام بنا بر روایات و تفاسیر مختلفه قرآنی، ذبیح الله لقب یکی از دو فرزند حضرت ابراهیم یعنی اسماعیل و یا اسحاق است. در آثار بهائی لقب ذبیح هر چند برای نفوسی خاص به کار رفته، اما در معنی عام تری که از آن مستفاد گشته، کلمه ذبیح برای کسانی که در راه الهی جانفشانی نموده‌اند و به مقام فدا نایل آمده‌اند، مورد استفاده قرار گرفته است. به عنوان مثال در لوح بسیار مفصلی از جمال قدم که در «مانده آسمانی، ج ۷، ص ۲۱۶ - ۲۲۰» درج گشته، آن حضرت آقا سید اسماعیل زواره‌ای، ابا بصیر، آقا سید اشرف، آقا نجف علی زنجانی، بدیع خراسانی، پدر جناب بدیع خراسانی، آقا میرزا مصطفی نراقی، سلطان الشهداء و محبوب الشهداء، ملا کاظم طالخونچه‌ای و ملا علی جان ماهفروزکی را از جمله «فدائی‌ها» و «ذبیحان» الهی مذکور داشته‌اند.

جناب اشراق خاوری در یادداشت‌های خود شرح حال چندین نفر را که در آثار اسلامی و بهائی به ذبیح ملقب و مشتهرند، به اختصار مرقوم داشته‌اند، این نفوس عبارتند از:

۱. اسحق پسر حضرت ابراهیم
۲. اسمعیل پسر حضرت ابراهیم
۳. سید اسمعیل ذبیح زواره‌ای

۴. حاجی ملا اسمعیل قمی

۵. حاجی محمد اسمعیل ذبیح کاشانی

۶. آقا سید محمد حسن، سلطان الشهدا

۷. عبدالله ابن عبدالمطلب

آنچه جناب اشراق خاوری درباره این نفوس نوشته‌اند، به شرح ذیل است:

### ۱- اسحق پسر حضرت ابراهیم

اسحق پسر ابراهیم است که خداوند او را از زوجه‌اش ساره به وی عطا کرده بود. تولد اسحق در وقتی بود که ساره به سن پیری رسیده و امید زادن فرزند نداشت، خداوند به وی مژده داد که ساره پسری خواهد آورد. ساره چون این مژده را شنید، خندید و تعجب‌کنان گفت، من چگونه در این پیری فرزند می‌توانم آورد؟ خداوند او را مطمئن ساخت و پس از چندی اسحق از وی متولد گردید. (سفر تکوین، ف ۱۸ و ف ۲۱)

این داستان در قرآن مجید نیز مسطور است، چنانچه در سوره هود، آیه ۷۱ - ۷۳ می‌فرماید: «و امرأته قائمة فضحک فبشرناها باسحق و من وراء اسحق یعقوب. قالت یاویلنا أألد و انا عجوزٌ و هذا بعلی شیخاً انّ هذا لشیءٌ عجیبٌ. قالوا أتعجبین من امرالله رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت. انه حمید مجید.» و در سوره الذاریات، آیه ۲۴ - ۳۰ نیز مذکور است.

و در باب بیست و دوم سفر پیدایش که معروف به برشیت است، وارد شده که خداوند خواست ابراهیم را در دوستی خود بیازماید و به وی امر کرد تا فرزند اولزاد خود را که از ساره داشت، برای خدا ذبح نماید. ابراهیم نیز فرمان را متابعت کرد و چون خواست پسر خود را با کارد سر از تن جدا سازد، فرشته خدا قوچی برای وی آورد که عوض اسحق برای خدا قربانی نموده و از این رو مهبط فیض و عنایت بی‌منت‌های خداوند گردید.

در قرآن مجید داستان ذبح مذکور، ولكن اسم فرزند ابراهیم که اسحق یا اسمعیل بوده، ذکر نشده است. چنانچه در سوره صافات، آیه ۱۰۲ - ۱۰۷ می‌فرماید: «فلما بلغ معه السعی قال یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا تری قال یا ابت افعل ما تؤمر ستجدنی انشاء الله من الصابرين. فلما اسلما و تله للجین. و نادیناه ان یا ابراهیم. قد صدقت الرؤیا انا كذلك نجزی المحسنین. ان هذا لهو البلاء المبین. و فدیناه بذبح عظیم.»

و چون اسم پسر ابراهیم در قرآن مذکور نه، از این رو مابین مسلمین در این خصوص اختلاف حاصل. برخی متمسک به حدیث نبوی که فرموده: «انا ابن الذبیحین»<sup>(۱)</sup> و مقصود مبارکش جدش اسمعیل و پدرش عبدالله است، گردیده، ذبح قدیم را اسماعیل دانسته. و برخی از قبیل شیخ اکبر، محیی الدین عربی در فصوص الحکم و غیره، ذبح را اسحق دانسته‌اند.<sup>(۲)</sup>

در الواح مبارکه صادره از قلم جمالقدم و حضرت عبدالبهاء درباره ذبح مطالبی نازل شده، از جمله جمالقدم در لوح جواب سؤالات حکیم حیم، شرحی بیان فرموده‌اند که در محاضرات آن لوح را نقل کرده‌ام<sup>(۳)</sup> و لوحی نیز از حضرت عبدالبهاء در «مکاتیب، ج ۲، ص ۳۲۸ - ۳۳۰» مندرج است که می‌فرمایند، قوله الاحلی:

«...مقصود از ذبح و قربانی در کور حضرت خلیل مقام فدا بود، نه مراد قصابی و خونریزی. این سرّ فدا است و سرّ فدا معانی بی حدّ و شمار دارد. از جمله فراغت از نفس و هوی و جانفشانی در سبیل هدی و انقطاع از ما سوی الله و از جمله محویت و فنای دانه و ظهور در شجر و ثمر به جمیع شؤن. فی الحقیقه آن دانه خود را فدای آن شجره نموده، زیرا اگر دانه به حسب ظاهر متلاشی نشود، [آن] شجر و آن شاخ و آن ثمر و آن ورق و آن شکوفه در حیّز وجود تحقق نیابد.

و از جمله معنی سرّ فدا این است که نقطه حقیقت به جمیع شؤن و آثار و احکام و افعال در مظاهر کلی و جزئی ظاهر و مشهود و عیان گردد، یعنی نفوس مستفیض از اشراقات او شوند و قلوب مستشرق از انوار او و این سرّ فدا به حسب مراتب در هر حقیقتی از حقایق مقدسه و کینونات علویّه و مظاهر اشراقیه مشهود و

واضح گردد. کل ذبیح هستند و کل فداییان سبیل الهی و کل به قربانگاه عشق شتافتند. لهذا اسحق و اسمعیل هر دو ذبیحند، بلکه جمیع بندگان الهی و این مقامی از مقامات است که از لوازم نجوم توحید است و از این گذشته، در مقام توحید اسمعیل و اسحق حکم یک وجود دارند. عنوان هر یک بر دیگری جایز است و اما در تورات ذکر اسحق است و همچنین در احادیث حضرت رسول نیز ذکر اسحق هست و ذکر اسمعیل هر دو و این عبد ذکر اسمعیل را نموده، به حسب اصطلاح قوم، چون در السن و افواه اهل فرقان ذکر اسمعیل است، لهذا به این مناسبت در ضمن بیان، احباب الهی را هر یک که به اسمعیل موسومند، به این مقام اعزّ اعلیٰ دلالت کرد و عليك التحية و الثناء.

«ع ع»

## ۲- اسمعیل پسر حضرت ابراهیم

لقب اسمعیل بن ابراهیم خلیل الله است که مادرش هاجر بود و ابراهیم به اشاره زوجه اش ساره، هاجر و اسمعیل را در حجاز در وادی غیر زرع برد و در آنجا اسمعیل نشو و نما یافت و امتی عظیم از او به وجود آمد و اسمعیل جد اعلای پیغمبر است. ابراهیم به نص قرآن، سوره صافات، آیه ۱۰۲ - ۱۰۷، در خواب دید که مأمور به ذبح پسرش اسمعیل شده و به پسرش گفت: «انی اری فی المنام، انی اذبحک فانظر ماذا تری»، اسمعیل گفت: «یا ابت افعل ما تؤمر ستجدنی، انشاء الله من الصابرين». ابراهیم پسر را به قربانگاه برد. «فلما اسلما و تلّه للجبین و نادیناه ان یا ابراهیم. قد صدقت الرؤیا...»، و سپس قوچی را فدای اسمعیل کرد و ذبح نمود «و فدیناه بذبح عظیم» و لهذا پیغمبر فرمودند: «انا ابن الذبیحین» که یکی همین اسمعیل پسر ابراهیم خلیل الله و دیگری پدرش عبدالله است.<sup>(۴)</sup>

### ۳- سید اسمعیل ذبیح زواره‌ای

سید اسمعیل زواره‌ای که نبیل در تاریخ خود شرح حال او را به اختصار آورده، از مؤمنین دوره نقطه اولی و جمال اقدس ابهی است که در بغداد به حضور مبارک رسید و پس از مشاهده آثار عظمت حق منبع، از شدت شوق و شور خود را کشت و شرح این داستان را جمالقدم جلّ جلاله در کتاب بدیع که در جواب شبهات مهدی قاضی گیلانی در ادرنه به سال ۱۲۸۳ هـ. ق. / ۱۸۶۶ م نازل شده، ذکر فرموده‌اند. اقدام سید اسمعیل زواره‌ای به خودکشی در بغداد و در ساحل شط فرات به سال ۱۲۷۸ هـ. ق. / ۱۸۶۱ م بوده.<sup>(۵)</sup>

### ۴- حاجی ملا اسمعیل قمی

جناب حاجی ملا اسمعیل ملقب به ذبیح است که از شهدای سبعة طهران در سال ۱۲۶۶ هـ. ق. / ۱۸۵۰ م است و شرح شهادتش در تاریخ نبیل مسطور است. لقب ذبیح به مشارالیه در بدشت داده شد.<sup>(۶)</sup>

### ۵- حاجی محمد اسمعیل ذبیح کاشانی

در صفحه ۴۴ کتاب کشف الغطاء عن حیل الاعداء تألیف ابوالفضائل گلپایگانی چنین مسطور است، قوله ره:

«مرحوم حاجی میرزا جانی بزرگ سه برادر داشتند. اول و اشهر ایشان مرحوم حاجی محمد اسماعیل ملقب به ذبیح است که از بهائیان ثابت مستقیم بود و ثروت و تجارتش در سیبیل نقطه اولی منعدم شد و مکرراً به سجن و بند گرفتار گشت و در سنه ۱۲۸۵ هجریه [۱۸۶۸ م] با دو نفر دیگر برای تشرف به لقا عازم ادرنه گشت، ولکن به سبب حادثه کبری که به نفی منتهی شد، از لقا محروم گشت و به نزول روح رئیس و خطاب انیس که در آن تصریح به انقلاب و عزل سلطان است، تشرف یافت و در

گلیپولی در حمام به لقای مبارک مشرف شد و در اواخر قرن سیزدهم هجری که تقریباً سنه ۱۲۹۷ یا ۱۲۹۸ هجری [۱۸۸۰ - ۱۸۸۱ م] بود، در تبریز از عالم خاک صعود نمود و من در سنه ۱۲۹۳ هجریه [۱۸۷۶ م] قبل از ملاقات اکابر اهل بهاء در طهران، تقریباً اواخر خریف یا اوایل زمستان سنه مذکور بود که به خدمت ایشان مشرف شدم و به استماع لوح رئیس از خود ایشان و رؤیت اصل لوح که خط خادم بود، مشرف گشتم و با آن که تقریباً هفت ماه یا هشت ماه قبل از خلع سلطان عبدالعزیز عثمانی بود، وقوع آن را به صراحت در کمال بسط و تفصیل از ایشان شنیدم. برادر ثانی او مرحوم حاجی میرزا احمد بود که لوحی مشهور به اسم او در میان هست و مطلع خطاب لوح مبارک به این عبارت مزین است: «ای مؤمن مهاجر، عطش و ظماً غفلت را به سلسبیل قدس عنایت تسکین ده...»، و او در دارالسلام بغداد به سبب سؤ لسانش کشته شد. برادر سوم ایشان حاجی علی اکبر نام بود. او را ندیده‌ام و از حالش جز آن که بر منهج آباء و اجداد خود بود، اطلاع دیگر ندارم...»<sup>(۷)</sup> انتهی

## ۶- آقا سید محمد حسن سلطان الشهداء

جمال قدم در لوح برهان «آثار قلم اعلی، ج ۲، ص ۱۵۶» می‌فرمایند: «...یا ایها الغافل، تالله قد رجع حدیث الذبیح و الذبیح توجه الی مقرّ الفداء و ما رجع بما اکتسبت یدک یا ایها المبغض العنود...».

جناب اشراق خاوری در توضیح عبارت فوق نوشته‌اند که مقصود داستان فدا شدن حضرت سلطان الشهداء در اصفهان است که به فتوای ذئب و رقصاء به سال ۱۲۹۶ هـ. ق. / ۱۸۷۹ م به وقوع پیوست و با این پیش‌آمد داستان ذبیح شدن اسمعیل که در دوره ابراهیم بود، تجدید شد.<sup>(۸)</sup>



## ۷- عبدالله ابن عبدالمطلب

پدر حضرت رسول اکرم است که به ذبیح شهرت یافت، زیرا پدر عبدالله، عبدالمطلب، نذر کرده بود که اگر خداوند به او ده پسر عطا فرماید، یکی را در راه او قربان سازد. پس از حصول مأمول، عبدالمطلب قرعه به نام پسران افکند. به نام کوچکتر از همه که عبدالله بود، بیرون آمد و چون عبدالله را بی اندازه دوست می داشت، خواست فدا برای او قرار دهد. لهذا به نام او ده شتر قرعه زد و قرعه به نام عبدالله درآمد و بر همین قیاس بر عدد شتران افزود تا به صد رسید و قرعه به نام صد شتر درآمد. لهذا شتران را به جای عبدالله قربانی کرده و عبدالله به ذبیح شهرت یافت و پیغمبر فرمودند: «انا ابن الذبیحین» که یکی پدرش عبدالله و دیگر جدش اسمعیل بن ابراهیم خلیل الله است.<sup>(۹)</sup>

## یادداشت‌ها

۱. در «بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۱۲۳» در شرح عقاید مسلمین در خصوص هویت ذبیح که آیا اسحاق و یا اسمعیل است، چنین مسطور است: «...سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن معنى قول النبي صلى الله عليه و اله: أنا ابن الذبيحين، قال: يعنى اسماعيل بن ابراهيم الخليل و عبدالله بن عبدالمطلب... ثم قال الصدوق رحمة الله: قد اختلفت الروايات فى الذبيح، فمنها ما ورد بأنه اسماعيل، و منها ما ورد بأنه اسحاق، و لا سبيل الى ردّ الأخبار متى صحّ طرقها، و كان الذبيح اسماعيل، لكن اسحاق لما ولد بعد ذلك تمنى أن يكون هو الذى أمر أبوه بذبحه فكان يصبر لأمر الله و يسلم له كصبر أخيه و تسليمه فينال بذلك درجته فى الثواب، فعلم الله عزّ و جلّ ذلك من قلبه فسمّاه بين ملائكته ذبيحاً لتمنيّه لذلك...».

۲. تاج الدین حسین خوارزمی در «شرح فصوص الحکم، ج ۱، ص ۲۶۳» ابن عربی در ذیل «فص حکمة حقّیة فی کلمة اسحاقیة» می‌نویسد که: «...بباید دانست که اکثر مفسران برآنند که فدا از برای اسماعیل بود، و ظواهر نصوص نیز دالّ است بر این، اما شیخ [ابن عربی] در اختیار این مذهب معذور است...».

۳. لوح مورد اشاره در مجلد سوم «درج لثالی هدایت، ص ۳۲-۳۳» نقل شده و در کتاب «امر و خلق، ج ۲، ص ۱۹۷-۱۹۸» نیز مذکور و مسطور است.

۴. برای ملاحظه الواح مبارکه درباره اسماعیل به «یادنامه مصباح منیر، ص ۱۸۱-۱۸۲» مراجعه فرمایید.

حضرت بهاءالله در لوحی که تحت شماره ۳۲ در کتاب «منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۳۰» به طبع رسیده، درباره اسماعیل چنین می‌فرماید: «...و ماسمعت فی خلیل الرحمن انه حق لا ریب فیه. مأمور شدند به ذبح اسماعیل تا آن که ظاهر شود استقامت و انقطاع او در امرالله بین ماسواه و مقصود از ذبح او هم فدائی بود از برای عصیان و خطاهای من علی الأرض، چنانچه عیسی ابن مریم هم این مقام را از حق جلّ و عزّ خواستند و همچنین رسول الله حسین را فدا نمودند، احدی اطلاع بر عنایات خفیه حق و رحمت محیطه او نداشته و ندارد. نظر به عصیان اهل عالم و خطاهای واقعه در آن و مصیبات وارده بر اصفیاء و اولیاء جمیع مستحق هلاکت بوده و هستند، ولكن الطاف مکنونه الهیه به سببی از اسباب ظاهره و باطنه حفظ فرموده و می‌فرماید. تفکر لتعرف و کن من الثابتین...».

درباره بیان فوق، حضرت ولی امرالله در یکی از مراسلات انگلیسی خود که متن آن در صفحه ۵۰۲ کتاب Lights of Guidance تحت شماره ۱۶۸۸ به طبع رسیده، توضیحی مرقوم فرموده‌اند که مضمون فارسی آن چنین است: درباره بیان حضرت بهاءالله در خصوص قربانی کردن

اسماعیل که متن آن در کتاب منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله [Gleanings] به طبع رسیده و مورد سؤال محفل روحانی راسین (Racine) قرار گرفته، باید گفته شود که بیان حضرت بهاء‌الله اگرچه با آیه شماره ۹ در باب بیست و دوم سفر پیدایش مطابقت ندارد، اما یاران الهی باید بی‌درنگ و به دلایلی که کاملاً واضح به نظر می‌رسد، بیان آن حضرت را مرجح شمارند، چه لازم به تذکر است که بیان مزبور با نص قرآن مجید کاملاً توافق دارد و این کتاب آسمانی از کتاب مقدس، یعنی عهد عتیق و عهد جدید موثق‌تر است. تمام کتاب مقدس کاملاً مورد اعتماد نیست و از این نقطه نظر با قرآن قابل مقایسه نمی‌باشد، لذا باید کلاً در ظل آثار موثق حضرت بهاء‌الله قرار گیرد.

۵. برای ملاحظه نصوص مبارکه درباره جناب آقا سید اسماعیل ذبیح زواره‌ای به ذیل «ذبیح کعبه وفا» در «رحیق مختوم، جلد اول» مراجعه فرمایید. و نیز نگاه کنید به «محاضرات، ص ۵۳۸». حضرت بهاء‌الله در «کتاب بدیع، ص ۳۶۷» درباره جناب آقا سید اسماعیل ذبیح چنین می‌فرمایند:

«...از جمله محبوب الشهداء جناب آقا سید اسماعیل زواره‌ای که به دست خود حباً لهذا الظهور سر فدا نمود و هیچ نفسی در زهد و تقوی و ورع و فضل و علم او بالله منکر نبوده...». و نیز نگاه کنید به «تفحات ظهور، ج ۱، ص ۱۱۴ - ۱۱۷» و «مائده آسمانی، ج ۱، ص ۷۵ و ج ۷، ص ۲۱۶» و «ظهور الحق، ج ۴، ص ۲۰۴ - ۲۰۵».

۶. شرح احوال جناب حاجی ملا اسماعیل قمی در «ظهور الحق، ج ۳، ص ۱۷۹ - ۱۸۰» و نیز در «رحیق مختوم جلد دوم در ذیل عنوان «شهادی سبعة» مذکور است.

۷. شرحی از احوال جناب حاجی محمد اسماعیل ذبیح کاشانی در «تذکره شعرا، ج ۳، ص ۱۳۴ - ۱۳۸» و کتاب «بهائیان کاشان، ص ۱۰۶ - ۱۱۲» و

«ظهور الحق، ج ۴، ص ۲۴۷ - ۲۴۹» و «آفتاب آمد دلیل آفتاب، ص ۵۰ - ۷۳» مطبوع و منتشر است.

لوح رئیس که خطاب «انیس» در آن مذکور شده، در «آثار قلم اعلیٰ، ج ۱، ص ۱۰۵ - ۱۱۴» به طبع رسیده است. دربارهٔ نزول لوح رئیس، جمال قدم در یکی از الواح نازلہ خطاب به جناب حاجی محمد اسماعیل ذبیح کاشانی چنین می‌فرمایند:  
ط جناب ذبیح علیه بهاء الله

### هوالمبین المنادی فی وسط الأجواء

ان یا ذبیح قد نزلت الآیات من سماء مشیة ربک مالک الأسماء و الصفات  
إذا حضر لدى العرش العبد الحاضر و عرض هل للذبیح من قسمة؟ قلنا ای  
و ربک العزیز الوهاب و توجه وجه المظلوم من شطر سجنه الأعظم الیک  
و یذکرک بما جرى من بحر الحیوان باسمک اذ کان بیت المحبوب  
محاطاً بجنود البغی و الفحشاء. تفکر لتعرف ما کان مستوراً عن اولی  
الالباب.

ان اذکر اذ انزل الرحمن لک ما سمی بلوح رئیس و انزل فیہ ما کان  
مکنوناً فی علمه المہیمن علی الآفاق. لعمرالله قد ظهر کل ما نزل من قلمی  
الأعلیٰ ان اقرأ و قل لک الحمد یا منزل الآیات قد نزل فی اللواح ما ظهر  
و یشهد یشهد بذلك ما نطق به لسان العظمة اذ کان بین ایدی الاشرار.

یا ذبیح ان المظلوم ینادی و ینوح بما ورد علیه من الذینهم کفروا بالله  
مالک الرقاب. ان استمع ما یقولون المشرکون: منهم من قال، انه ادعی  
الربوبیة قل ای و نفسی هذا لهو الموعود فی الصحف و اللواح لو کان  
هذا ذنب البهائم ما تقول فی الذی نطق اننی انا الله فی ازل الآزال. قل ان  
اقرؤوا آیات الله لتعرفوا اسرار هذا الامر الذی احاط من فی الارضین و

السموات. ان افرح بذكرى اياك ثم اقرأ ما انزلناه لك من قبل و في هذا الحين الذى استقرّ على العرش مالك يوم المآب.

كبر من قبلى على ابنك الذى توجه الى الأفق الأعلى و دخل البقعة البيضاء المقام الذى فيه ارتفع النداء الملك لله الواحد القهار. طوبى له بما توجه و دخل و حضر و سمع و فاز بما كان مسطوراً فى الكتاب. ثم كبر من قبلى على اهلك و احبائى الذين تمسكوا بالعروة الوثقى و تشبثوا بذيل رحمة ربك مسخر الأرياح. انتهى

درباره جناب حاجى محمد اسماعيل ذبيح در يکى از الواح نازله از لسان ميرزا آقا جان خادم الله که به تاريخ ۲۹ شهر رجب سنه ۱۳۰۱ [۱۸۸۴ م] مورخ می باشد و خطاب به فرزند ایشان جناب آقا ميرزا غلام على عزّ نزول یافته، جمال قدم چنين می فرماید:

«جوهر حمد و بيان و ساذج شکر و تبيان بساط امنع اقدس مالک امکان را لایق و سزاست که در بحبوحه اشتعال نار بغضا کوثر بقا عطا می نماید... و نذکر الذبيح الذى فاز بعرفان الله فى اول الايام و شرب رحيق المعانى من يد عطاء ربه المشفق الكريم انه كان قائماً على ذكر الله و ثنائه و نصره امره العزيز البديع. أنا ذكرناه فى الواح شتى و انزلنا له ما جعله الله حجة لمن فى السموات و الارضين. انه فى الرفيق الأعلى يسمع ما ينطق به مكلم الطور فى مقامه العزيز المنيع...»

يا غلام ان اباك فاز بالاقبال فى اول الايام و شرب رحيق المختوم باسمى القيوم انه ممن اقبل و آمن و قام على خدمة الامر الى ان استشهد فى سبيل الله رب العالمين. قد رقم اسمه من قلمى الأعلى من الشهداء فى الصحيفة الحمراء و سمّناه بالذبيح فى كتابى المبين، عليه بهائى و بهاء من فى السموات و الارضين. انتهى...».

لوح میرزا احمد کاشانی معروف به لوح احمد فارسی که مطلع آن را نقل نموده‌اند، در «مجموعه الواح مبارکه، ص ۳۱۵ - ۳۳۰» به طبع رسیده است. برای ملاحظه شرحی دربارهٔ عائلهٔ ذبیح و شجره نامهٔ آن عائله به «یادنامهٔ مصباح منیر، ص ۱۴۹ - ۱۵۰» مراجعه فرمایید.

۸. شرح احوال جناب سلطان الشهداء و محبوب الشهداء در کتاب «نورین نیرین» به تفصیل به رشتهٔ تحریر درآمده و آثار مبارکهٔ عدیده دربارهٔ شهادت این نفوس در منبع مذکور نقل گردیده است. و نیز نگاه کنید به ذیل «ذئب خونخوار» و «رقشاء» در «رحیق مختوم، جلد اول».

۹. در «بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۱۳۲» چنین آمده است: «...ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال: «انا ابن الذبیحین» و قال له اعرابی: یا ابن الذبیحین، فتبسم فسل عن ذلك. فقال: انّ عبدالمطلب لما حفر بئر زمزم نذر إن سهّل الله له أمرها لیدبحنّ احد ولده، فخرج السهم علی عبدالله فمنعه أخواله و قالوا له: افد ابنك بمائة من الإبل ففداه بمائة من الابل؛ و الذبیح الثانی اسماعیل.».

ذیل مبحث «ذبیح» را به درج لوح حضرت عبدالبهاء اختصاص می‌دهد که می‌فرماید:

نجف آباد

جناب اسماعیل پسر علیخان علیه بهاءالله

### هوالله

ای اسماعیل جلیل، جمیع یاران الهی باید ذبیح الهی باشند، یعنی جمیع شئون خویش را فدا و قربان جمال یزدان نمایند تا به مقام فناء فی الله که قربانی کلی ربانی است، فائز گردند و آن ترک اراده و رضا و خواهش خود و عبودیت بندگان جمال ابهی روحی لأحبائه الفدا است، چه که

ذات احدیتش مقدس از عبودیت عالم بشریت است و غنی از رقیّت ما دون است. پس باید به عبودیت بندگانش پرداخت که عین عبودیت اوست. چون شاهد این مقام در محفل یاران جلوه نماید، اتحاد و اتفاق و یگانگی و وحدت اصلیه چون محبوب یکتا رخ گشاید و عرض جمال بنماید.

پس بگو، ای یاران رحمان، وقت اتحاد و اتفاق است و زمان یگانگی و آزادگی، به یک دیگر مهربان باشید. به خدمت همدگر پردازید. اول خادم شما منم و اول غلام شما من. قسم به جمال قدم روحی و ذاتی و کینونتی لأحبائه الفداء که رویم به نور خدمت دوستان حق روشن و مشامم به نفحات محبت یاران معطر. نهایت آمال و آرزویم این است که به خدمت یک یک از دوستان پردازم. این است میزان، والبهاء علیکم.

عع

و نیز نگاه کنید به لوح جمال قدم درباره ذبایح این ظهور اعظم در *مجموعه الواح*، ص ۳۳۰ - ۳۳۴.

## فصل پانزدهم جراید شرق در آثار بهائی

### توضیحات

در آثار مبارکه بهائی نام تعدادی از جراید عصر جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالبهاء مذکور شده و مطالبی درباره آنها مندرج گردیده است. جناب اشراق خاوری در یادداشت‌های خود نام بعضی از این قبیل جراید را مذکور داشته و شرحی به اختصار درباره آنها مرقوم فرموده‌اند. در سطور ذیل ابتدا آثار مبارکه بهائی را که مشتمل بر ذکر نام این جراید است، مندرج می‌سازد و سپس شرح جناب اشراق خاوری را نقل می‌نماید. توضیحات و تعلیقات اضافی درباره این مطالب به قلم این عبد در بخش یادداشت‌ها به پایان این فصل اضافه شده است.

بدیهی است که تحقیق و تتبع وسیع درباره همه جرایدی که نام و نشان آنها در آثار مبارکه بهائی مذکور شده، محتاج به مطالعات گسترده پژوهندگان در آینده ایام است تا کیفیت انعکاس امر بهائی را در این جراید مورد مطالعه قرار دهند. چنان که ملاحظه خواهد شد مندرجات صفحات بعدی این فصل فقط مربوط به چند جریده فارسی است و درباره جراید غربی که خود موضوع مفصل جداگانه‌ای است، مطلبی در این فصل مذکور نشده است.

ناگفته پیداست که جراید بهائی نظیر «خورشید خاور» و «نجم باختر» و بسیاری از جراید عربی و حتی جراید فارسی مشهوری نظیر عروة الوثقی و چهره‌نما که نام و



توصیف آنها در آثار مبارکه بهائی به کرات آمده نیز در صفحات بعد مطمح نظر قرار نگرفته است.

## اختر

حضرت بهاء الله در لوح مبارک شیخ «ابن ذئب، ص ۷۹» چنین می فرمایند:

«...باری جمعی را از اختر و غیره برانگیختند و در انتشار مفتریات مشغول...». و نیز حضرت بهاء الله در لوحی دیگر «اشراقات، ص ۱۳-۱۴» چنین می فرماید: «...این ایام طغیان مفترین و بغضای خائنین از حد گذشته. نفسی که در لیالی و ایام به مناهی مشغول لأجل حفظ او، او را طرد نمودیم، رفته در مدینه کبیره با امثال خود متحد شده و به تضييع امرالله مشغول و اتخذوا الأخر لأنفسهم معیناً و ناصراً لنشر مفتریاتهم و نفس مطروده، از ارض مقدسه به شیخ محمد یزدی پیوست و به فتوای اخوی بر ضرر مظلوم و اکل اموال ناس قیام نمودند. چون امرا و علمای ایران را مخالف و معرض می دانند، لذا اختر و سایرین بر عناد قیام نمودند، مخصوص اختر که محض اخذ دراهم و اعتبار تحریر نموده آنچه را که خود گواهی می دهد بر کذب آن. لعمرالله انه فی ضلال مبین. البته مقامی را که اکثر اهل عالم انکار نموده اند، احدی از مطالع بغی و فحشا و ظلم و اعتساف درباره اش به صدق تکلم نکند و تمسک نماید، به آنچه که سبب فزع اکبر است. ولکن این مظلوم به فضل الله و عنایت ماسوی الله را به مثابه کفّی از تراب مشاهده می نماید. ضوضا و غوغا و زماجیرشان را به مثابه طنین ذباب می داند، مگر نفوسی که از عنایت الهی به طراز عدل و امانت و صدق و صفا مزینند، نه ملاحظه شأن و تزویر عرفا را می نمایند و نه ضوضای علما را. امام وجوه کل امرالله را اظهار نمودیم، لن یصینا الا ما کتب الله لنا. اگرچه این ایام مطالع ظلم و اعتساف بر ضرر این مظلوم قیام نموده اند، سوف یتظهرالله کنوزه لنصرة امره و نبأه و این کنوز رجالد لا تمنعهم سطوة و لا تخوفهم شوكة و لا تضعفهم الصفوف و الألوف، به حکمت و بیان امکان را مسخر نمایند...».

درباره روزنامه اختر جناب اشراق خاوری چنین نوشته‌اند:

اختر که در الواح مزبوره مذکور شده، حاجی میرزا طاهر تبریزی ملقب به اختر بوده که مدیر روزنامه اختر منطبعه در اسلامبول بود و با سید جمال افغانی و شیخ احمد روحی و آقا خان کرمانی رابطه داشت و بر علیه احباب اقدام می‌کردند. عاقبت شیخ احمد و آقا خان و خیر الملک در ایران به دست محمد علی شاه که در تبریز بود و ولیعهد بود، به قتل رسیدند (سال ۱۳۱۴ هـ.ق) و سید جمال علی المشهور، به سرطان لسان مبتلی بود، ولی برحسب تحقیقاتی که اخیراً به عمل آمده و در جریده العربی منطبعه کویت نوشته‌اند، به دستور مخفیانه سلطان عبدالحمید عثمانی، سید جمال را با قهوه مسموم کردند و شهرت دادند که به سرطان زبان در گذشته است.<sup>(۱)</sup>

## پرورش

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب ابن ابهر «مائدة آسمانی، ج ۵، ص ۲۲۰»

چنین می‌فرمایند:

«اما روزنامه ثریا در مصر بسیار سبب زحمت ما گشت. در بدایت با علی محمد خان بالاتفاق این روزنامه را ایجاد نمودند، بعد هم زدند. سبب عداوت، میرزا علی محمد خان شد، روزنامه پرورش احداث کرد و به جهت عداوت با صاحب ثریا، نهایت مذمت را از احبا - علی الخصوص جناب آقا میرزا ابوالفضل نمود...».

جناب اشراق خاوری درباره روزنامه پرورش چنین نوشته‌اند:

«یکی از جراید منتشره در مصر بود که بر ضد امرالله مطالبی می‌نوشت و با حضرت ابوالفضائل مخالفت‌ها کرد و تهمت‌ها زد. مراسلات بسیار بین جناب ابوالفضائل و مدیر نشریه در جریان بود که جناب ابوالفضائل آن نامه‌ها را به فارسی خالص نوشته و از استعمال لغات عربیه خودداری فرموده است و صورت آن نامه‌ها نزد این عبد موجود است.<sup>(۲)</sup>»

## ثریا

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب ابن ابهر «مائدة آسمانی، ج ۵، ص ۲۲۰» که فقره‌ای از آن در ذیل «پرورش» نقل گردید، می‌فرماید که: «...روزنامه ثریا در مصر بسیار سبب زحمت ما گشت...».

درباره روزنامه ثریا جناب اشراق خاوری چنین نوشته‌اند:

مدیر روزنامه ثریا ابتدا به اتفاق مدیر روزنامه پرورش با هم کار می‌کردند و بعد با هم به هم زدند و جدا شدند و علی محمد خان روزنامه پرورش را تأسیس کرد. این دو نفر مدیر روزنامه، خود را خادم ملت و پرورش دهنده افکار می‌دانستند و این روزنامه‌ها را در مصر طبع می‌کردند و با جناب ابوالفضائل هم رابطه داشتند.<sup>(۳)</sup>

## حبل المتین

حضرت عبدالبهاء درباره روزنامه حبل المتین در لوح جناب ابن ابهر «مائدة آسمانی، ج ۵، ص ۲۲۱» چنین می‌فرماید:

«...بعد میانه ثریا و حبل المتین اختلاف آراء حاصل شد. از آن وقت تا به حال صاحب حبل المتین به گمان آن که صاحب ثریا را تعلقی در افکار سیاسی با ما، لهذا نسبت به این امر نهایت تحریک و مذمت را می‌نماید و آنچه از قلمش جاری می‌گردد، می‌نگارد...».

جناب اشراق خاوری درباره حبل المتین چنین نوشته‌اند:

حبل المتین نام روزنامه‌ای بود که در کلکته هند منتشر می‌شد و در دوران انقلاب ایران و نهضت مشروطه نسبت به امر مبارک بسیار بدبین بود و حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوحی او را حبل الوهین نامیده‌اند. ناشر این روزنامه سید جلال الدین کاشانی مقلب به مؤید الاسلام بود که مردی بود طماع و خودپرست و نابینا - چشم‌هایش در کودکی به مرضی کور شده بود. مشارالیه از اعدای امرالله محسوب بود

و نام جبل الوهین او را حضرت مرکز عهد الهی در ردیف سایر اعدای امر از قبیل صور و ملک الاخرسین و غیره ذکر فرموده‌اند.<sup>(۴)</sup>

## قانون

حضرت عبدالبهاء در لوحی که در کتاب «مائده آسمانی، ج ۹، ص ۱۴۴» به طبع رسیده، چنین می‌فرمایند: «...ملکم خان علیه الرحمة و الرضوان، پنجاه سال به نشریات سیاسی پرداخت و ایران را مملو از روزنامه قانون نمود و مؤسس تحریک افکار گشت...».

جناب اشراق خاوری درباره ملکم خان و روزنامه او چنین نوشته‌اند:

در کتاب فراموشخانه و فراماسونری در ایران چنین مسطور است: «میرزا ملکم خان برای نشر افکار خود و مجمع آدمیت در سال ۱۳۰۷ هـ ق. (۱۸۸۹ م) روزنامه قانون را در لندن به طور ماهانه منتشر می‌کرد. این روزنامه در «دفترخانه کمپانی انطباعات شرقی، در کوچه لومبارد، نمره ۳۸ در لندن» چاپ می‌شد و محل توزیع آن در ایران، در طهران و تبریز، کتابخانه تربیت بود. روزنامه قانون که به قطع وزیری و قیمت شماره اول آن یک عباسی بود، در شماره دوم یک لیره و به تدریج یک ذره شعور (فهم کافی) و یک ذره (غیرت) شد. ملکم شماره اول قانون را همراه عریضه‌ای برای ناصرالدین شاه فرستاد...» (ج ۱، ص ۶۱۴)<sup>(۵)</sup>

## یادداشت‌ها

۱. درباره روزنامه اختر حضرت بهاء‌الله در یکی از الواح «لثالی الحکمة، ج ۳، ص ۲۲۰» چنین می‌فرمایند: «...مفتريات مفترین و اعراض مشرکین قلم اعلی را منع نمود، در لیالی و ایام به ذکر احبای حقیقی و دوستان معنوی

ناطق و مشغول. انکار اختر، مظاهر اقرار را از صدق و صفا محروم ساخت و ظلمش نور عدل را از اشراق و تجلی باز نداشت...».

و نیز در لوحی دیگر «لثالی الحکمة، ج ۳، ص ۳۲۵» حضرت بهاءالله چنین می‌فرمایند: «...چندی شهرت دادند که میرزا ابوالقاسم ناظر وجهی سرقت نموده و به عکا رفته و چندی قبل که جناب افنان ح علیه بهائی و عنایتی به این ارض توجه نمودند، از بعد سیالۀ برقیه اخبار نمودند که جناب مذکور مبلغ نود لیره و بعضی اوراق سرقت نموده و رفته. دیگر آنچه اختر از قبل و بعد نوشته، آن جناب آگاهند. بالمره از عدل و انصاف و صدق و امانت محرومند...».

برای ملاحظه شرح و بسط مطالبی که در آثار فوق از قلم جمال قدم عزّ نزول یافته، به «محاضرات، ج ۱، ص ۲۱۱-۲۱۲» مراجعه فرمایید.

مطالب مربوط به روزنامه اختر و تاریخ طبع و انتشار آن به تفصیل در «تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۱، ص ۶۳-۶۵» مندرج است.

بیان حضرت عبدالبهاء درباره روزنامه اختر در «منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، ص ۲۷۱» چنین است که می‌فرمایند: «...جمع اوراق اخبار در اقطار و اشطار خبر صعود نیر آفاق را با نقض میثاق توأم اعلان نمود. از جمله اختر روزنامه ایرانیان در اسلامبول این خبر مهول را با طبل و دهل اعلان کرد و در اروپا بعضی رساله تألیف نمودند و این متاع کثیف را در انظار عموم عرضه کردند...».

و نیز می‌فرمایند «منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، ص ۲۹۹-۳۰۰»: «...هنوز از صعود چند روزی نگذشته بود و قمیص مبارک هنوز تر بود که در روزنامه‌ها نقض و اختلاف را اعلان نمودند. از جمله روزنامه اختر به مجرد وصول خبر صعود، اختلاف را نیز اعلان نمود. ملاحظه فرمایید، چقدر اهل نقض سریع النکت بودند. فسوف تری الناقضین فی خسران مبین و الحمد لله رب العالمین.».

۲. چون در این فصل به دفعات به مندرجات لوح جناب ابن ابهر استشهاد شده است، متن کامل آن را در این مقام مندرج می‌سازد:

طهران

حضرت ابن ابهر علیه بهاء الله الأبھی

### هوالله

ای منادی میثاق، مکتوبی که به جناب منشادی مرقوم نموده بودید، ملاحظه گردید. در خصوص اختلاف در شؤون بین بعضی از اولیای امور مرقوم نموده بودید که احبا متحیرند، با این اختلاف چگونه حرکت نمایند. احبای الهی را کاری به اختلاف و اتفاق اولیای امور نه. ابدأ چنین اذکار را حتی به زبان نباید برانند. بر احبای الهی اطاعت اوامر و احکام اعلیحضرت پادشاهی است. آنچه امر فرماید، اطاعت کنند و همچنین کمال تمکین و انقیاد به جمیع اولیای امور داشته باشند، ولی در بین آنان اگر بروندی حاصل، چه تعلق به احبای الهی دارد؟ حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس.

مقصود این است که احبا نباید کلمه‌ای از امور سیاسی بر زبان رانند، زیرا تعلق به ایشان ندارد، بلکه به امور و خدمات خویش مشغول شوند و بس. در فکر آن باشند که به خدا نزدیک شوند و به رضای الهی قیام نمایند و سبب راحت و آسایش و سرور و شادمانی عالم انسانی گردند و هر نفسی بخواهد در نزد احبا ذکر از امور حکومت و دولت نماید که فلان چنین گفته و فلان چنین کرده، آن شخص که از احبای الهی است، باید در جواب گوید، ما را تعلق به این امور نه، ما رعیت شهریاری هستیم و در تحت حمایت اعلیحضرت پادشاهی. صلاح مصلحت خویش خسروان دانند و بس.

امروز عالم انسانی محتاج تحسین اخلاق است و تربیت به نفعات الله و تأسیس بنیان محبت و راستی و صلح و آشتی و حقیقت و درستی و الفت بین جمیع افراد انسانی، باید خدمت به این امر مهم نمود، امور دیگر را اهمیتی نه. مداخله در امور حکومت و مذاکره در آن اهمیتی ندارد، زیرا امر مهم آن است که ما ترویج می‌نماییم و آن نورانیت و راحت و آسایش عالم آفرینش است. آیا جایز است در آن فتور نماییم و به امور دیگر مشغول شویم؟ لا والله، علی الخصوص که به نصّ قاطع الهی ممنوع از مداخله و محاوره در امور حکومتیم. شما این مطلب را به جمیع احبا تفهیم و توضیح نمایید. این اذکار سرروش غیبی و لسان غیبی ابداً جایز نه به کلی این گونه امور مابین رضای ربّ غفور است.

اما روزنامه ثریا در مصر بسیار سبب زحمت ما گشت. در بدایت با علی محمد خان بالاتفاق این روزنامه را ایجاد نمودند. بعد هم زدند. سبب عداوت میرزا علی محمد خان شد. روزنامه پرورش احداث کرد و به جهت عداوت با صاحب ثریا نهایت مذمت را از احبا، علی الخصوص جناب آقا میرزا ابوالفضل نمود و در مجالس و محافل افترا و بهتان زیاد زد و حال آن که ما ابداً تعلق به هیچ روزنامه نداریم و مسلک ما تعلق به روزنامه‌ها نیست. روزنامه بالنسبه به مقاصد روحانیه الهیه ما ملعبه صبیان است. روزنامه به جهت سیاسیون است، نه روحانیان.

بعد میانه ثریا و جبل المتین اختلاف آرا حاصل شد. از آن وقت تا به حال صاحب جبل المتین به گمان آن که صاحب ثریا را تعلقی در افکار سیاسیه با ما، لهذا نسبت به این امر نهایت تحریک و مذمت را می‌نماید و آنچه از قلمش جاری می‌گردد، می‌نگارد. اگر چنانچه ممکن باشد که نسبت هر روزنامه‌ای از امر منقطع گردد که ابداً مردم بدانند، ما را ابداً با روزنامه‌ای تعلقی نه و در تقاریر تعلقی به افکار ما ندارد، بسیار خوب بود.

کار به جایی رسیده که من اسم روزنامه نمی‌خواهم بشنوم، از بس که در مشکلات افتاده‌ام و حال آن که ابدأ تعلق به این امور ندارم. احبا در هندوستان خواستند روزنامه‌ای تأسیس نمایند، منع نمودم. در قفقاز خواستند تأسیس نمایند، منع نمودم. در اروپا خواستند تأسیس نمایند، منع نمودم. در امریکا خواستند تأسیس نمایند، منع نمودم. ولی در طهران متحیرم، زیرا اگر منع نمایم، شاید نپذیرند، والا حکماً منع می‌نمودم.

وظیفه ما ترویج نور مبین است، یعنی آنچه سبب حصول کمالات و فضایل عالم انسانی و راحت و آسایش عالم وجود است، به آن تشبث کنیم، نه به افکار و اذکاری که به هیچ وجه در شرق ثمری ندارد، علی‌الخصوص که ماتعلقی به آن نداریم. ما را روش مسلکی دیگر. حال نفسی از احبا اگر بخواهد در امور سیاسیه در منزل خویش یا محفل دیگران مذاکره‌ای بکند، اول بهتر است که نسبت خود را از این امر قطع نماید و جمیع بدانند که تعلق به این امر ندارد خود می‌داند، والا عاقبت سبب مضرت عمومی گردد، یعنی مسلک روحانی ما را به هم زند و احبا را مشغول به اقوالی نماید که سبب تدنی و محرومی آنان گردد و

عليك التحية والثناء. ع

۳. درباره روزنامه ثریا در کتاب «طراز الهی، ج ۱، ص ۳۳۳» نیز چنین مسطور است: «در یکی از ایام تشرف، حضرت عبدالبهاء اشاره به خصومت‌های روزنامه ثریا فرمودند. نشریه ثریا یک نشریه اخبار هفتگی بود که در قاهره - مصر، در سال ۱۳۱۶ هـ ق مطابق با سال‌های ۱۸۹۸ - ۱۸۹۹ میلادی انتشار یافت. بدو تحت نظر و مدیریت میرزا علی محمد خان اهل کاشان اداره می‌شد و بعداً زیر نظر فرج الله خان انتشار یافت. این نشریه شهرت به سزایی یافت و در طول دوره استبداد هیچ روزنامه دیگری تا این اندازه مورد استقبال قرار نگرفته بود. میرزا محمد علی خان



این نشریه را در دومین سال انتشار به سید فرج الله واگذار نمود و خود روزنامه پرورش را تأسیس کرد.»

برای مطالعه مطالب مربوط به طبع و انتشار روزنامه ثریا به «تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۲، ص ۱۵۱ - ۱۵۸» مراجعه فرمایید.

درباره ثریا جناب فاضل مازندرانی در «اسرار الآثار، ج ۲، ص ۱۹۰» چنین نوشته‌اند: «...نام مجله هفتگی فارسی منطبع در مصر که آقا فرج الله کاشی بهائی محدث و مدیر آن شد و به علت شیرینی مقالات و وضع ظاهر آن محبوب ایرانیان واقع گردید و فیما بین آن مجله و مجله فارسی دیگر در مصر به نام سروش و نیز مجله حبل المتین کلکته رقابت و اغراض مذهبی و معارضات شدیدة قلمی پیش آمد...».

۴. حضرت عبدالبهاء درباره حبل المتین در لوح جناب حاجی آقا محمد علاقه بند چنین می‌فرمایند:

«ای ثابت بر پیمان، نامه‌ای که به آقا میرزا محسن مرقوم نموده بودی، ملاحظه گردید... و اما صاحب حبل المتین، چون آن شخص جسورانه قلم می‌راند، لهذا حکمت الهی اقتضا نمود که چنین مکافات بیابد. شما دعا کنید که متنبه و متذکر گردد و علیک البهاء الأبهی. ع.»

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح دیگری که به اعزاز جناب حاجی آقا محمد علاقه بند عزّ صدور یافته، چنین می‌فرمایند:

«ای ثابت بر پیمان، نامه شما نمره ۶ به تاریخ ۱۵ شعبان رسید و مضامین سبب بشاشت گردید که ید قدرت چگونه ریشه هر بدخواه گمراه را بر کند و در بین جمهور مفتضح و رسوا نماید. صاحب [حبل الوهین] به عذاب مهین افتاد. الحمد لله که احبا توهین او ننمودند، ولی خود او به نکبت آن عبارت به اسفل جحیم افتاد. انّ ربّک لبالمرصاد و انه لعلی کلّ شیء قدیر...».

حضرت عبدالبهاء دربارهٔ جبل المتین که آن را جبل الوهین خوانده‌اند، در لوح جناب ابن ابهر نیز چنین می‌فرماید:

«ای منادی پیمان نامهٔ هفت شعبان سنهٔ حاضره رسید... اما قضیهٔ جبل الوهین آنچه از قلم میثاق صادر، یقین محتموم است، تردد جایز نه. این مفتری صفحهٔ روزنامهٔ خویش را به اقوال یحیائی‌ها مغبر نمود و آن افترا را مرقوم داشت. در زنجان اعانه به جهت مشرق الأذکار شیکاگو جمع شد. یحیائی‌ها خبر گرفتند، این را به این نوع جلوه دادند. حال شما تفصیل مشرق الأذکار شیکاگو و اعانه از شرق و غرب را بیان کنید... باری، صاحب جبل الوهین به خسران مبین افتاد. اگر از پیش افترا و جسارتش و ردّ بر آن تشهیر می‌شد، چون به این نکتب افتاد، سبب انتباه نفوس می‌گشت. در هر صورت امرالله در علوّ و سموّ و قوت است و معارضین مبتلا به خسران مبین...».

و در لوح دیگر صادره به اعزاز جناب ابن ابهر چنین مذکور است:

«ای منادی پیمان، مکتوب سیم شعبان ۱۳۲۳ واصل، ولی مکتوب پیش از آن هنوز نرسیده. از پسر واعظ مرقوم نموده بودید که جبل الوهین را بر سر منابر خواند و کاتب را به حزب مظلوم نسبت داد. نسخ سابقهٔ او در دست است. از حزب الله توهین شدید نموده و انواع مفتریات روا داشته. آن نسخ را باید احبا نشان دهند که این شخص عدوّ محض است و همواره اراجیف و مفتریات نشر نماید...».

برای ملاحظهٔ شرحی مبسوط دربارهٔ روزنامهٔ جبل المتین به کتاب «تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۲، ص ۲۰۰ - ۲۰۸» مراجعه فرمایید. شرح حیات مؤید الاسلام نیز در این مأخذ مسطور و مذکور است. و نیز نگاه کنید به مجلهٔ «ارمغان، سال دهم، ص ۲۷۸ - ۲۸۴».

حال که بحث دربارهٔ جبل المتین طبع کلکته در میان است، باید ذکرى از جبل المتین طبع رشت نیز به میان آید، چه در اشاره به این جریده، حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین می‌فرمایند:

### هوالله

ای ثابت بر پیمان، نامه‌ای که به جناب آقا احمد مرقوم نموده بودید، ملاحظه گردید. از عدم فرصت جواب مختصر مرقوم می‌گردد. مرقوم نموده بودید که در جبل المتین مطبوع در رشت مرقوم شده بود که بهائیان طرفدار استبدادند و در زنجان به جهت دولت اعانت جمع نموده‌اند. باید یکی از احباب در روزنامهٔ دیگری مرقوم نماید یا در میان خلق شیوع دهند که این افترا از حضرات بابی‌های یحیائی در حق بهائیان است، زیرا این نفوس دشمن بهائیانند. بهائیان را مقصد اصلاح عالم است که در بین جمیع ملل و دول اصلاح گردد، نزاع و جدال نماند، جنگ و قتال منسوخ شود. لهذا به جان و دل شتابند و بکوشند و جانفشانی نمایند که دولت و ملت، بلکه طوائف و ملل به یکدیگر التیام یابند و صلح و آشتی در میان آید. لهذا در این گونه منازعات مدخلی ندارند و برهان واضح و دلیل ساطع بر کذب قائل که مجال تردد نمی‌گذارد، فتوای مجتهد ملا حسن تبریزی بر قتل بهائیان و اعلانات افترائیهٔ مجتهد میرزا فضل الله نوری و سید علی اکبر که در جمیع کوچه و بازار طهران بر دیوار الصاق شد. ولی حضرات بابی یحیائی که دشمن بهائیانند و خود را در پرده مستور می‌دارند، به ملتیان گویند که بهائیان طرفدار دولتند و به دولتیان می‌نمایند که بهائیان جانفشانشان ملتند، تا هر دو طرف را بر بهائیان برانگیزانند و دشمن کنند و خود در آن بین نفوسی را صید نمایند. این

است حقیقت حال. پس لازم است که نفوس با انصاف همین مسئله اعانت در زنجان را تحقیق نمایند. اگر از بهائیان چنین چیزی صدور یافته آما و صدقنا. سبحانک هذا بهتان عظیم.

از بدایت انقلاب متماداً مرقوم گشت که باید احبای الهی از این غوغا و ضوضا و جدال و نزاع کناره گیرند و در اصلاح بین دولت و ملت کوشند و جانفشانی نمایند تا دولت و ملت مانند شیر و شکر به یکدیگر آمیخته گردد و صلاح و نجاج بدون اصلاح ممتنع و محال. حال چون آنچه بدخواهان افترا بزنند، یاران سکوت می نمایند، لهذا دشمنان به جسارت تام هر روزی بهتانی زنند و علیک البهاء الأبھی. ع ع

دربارهٔ جبل المتین طبع رشت که مدیریت آن را میرزا سید حسن کاشانی به عهده داشته، به کتاب «تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۲، ص ۲۱۳» مراجعه فرماید.

لوح حضرت عبدالبهاء در اشاره به «صور و ملک الاخرسین» در «مآخذ اشعار، ج ۴، ص ۶۷» به طبع رسیده است.

۵. حضرت عبدالبهاء دربارهٔ روزنامه قانون در لوح پرفسور ادوارد براون «مآخذ اشعار، ج ۳، ص ۲۶۲» چنین می فرماید:

«...چندی است که متعلقین آقا میرزا ملکم خان در ایران به شوق و شور آمده اند و در بعث و نشور. چندی بود زبان به تقیح و تزییف روش و سلوک حکومت گشوده بودند و در بعضی مواقع به کنایه و اشاره و در خلوات به صریح عبارت از روش وزیر اول نهایت نکوهش و از بی نظمی حکومت و بی فکری حکمران شکایت می کردند، تا آن که روزنامهٔ قانون به میان آمد و شیخ جمال الدین افغانی نیز در گوشه و کنار از جهت دلگیری از حکومت بنای قدح و مذمت را گذاشت...».

شرحی مبسوط دربارهٔ روزنامه قانون در کتاب «تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۴، ص ۹۶ - ۱۰۲» به طبع رسیده است. و نیز نگاه کنید به کتاب «میرزا ملکم خان، اثر حامد الگار، ترجمه مرتضی عظیمی».

## فصل شانزدهم شهادای هرمزك

### توضیحات

حضرت ولی عزیز امرالله در فقره‌ای از توقیع مبارک مورخ نوروز سنه ۱۱۳ بدیع (۱۹۵۶ م / ۱۳۳۵ هـ ش) در ضمن شرح مصائب و آلام وارده بر بهائیان ایران در سال ۱۳۳۴ هـ ش (۱۹۵۵ - ۱۹۵۶ م) به شهادت هفت نفر از شهادای هرمزك یزد... در مزرعه‌ای که در قرب دهی از دهات واقع... اشاره نموده، چنین می‌فرمایند:

«... تزییقات و اذیات از طرف مأمورین و علمای رسوم از مجتهدین و وعاظ دفعهٔ واحدهٔ شدت یافت، حظائر قدس اشغال گشت و جمعی در مدن و قری عوام کالانعام را به تعدی بر اهل بهاء و قتل و غارت به کمال جسارت تحریک نمودند و به سب و لعن و شتم در معابر زبان گشودند و به تخریب و تاراج و حرق بیوت مسکونهٔ این فئهٔ مظلومه و هدم و نبش مقابر در مدافن بهائیان و ضرب نفوس و قطع اشجار و هتک ناموس نساء و ضرب اطفال و اخراج آنان از دبستان و دبیرستان و اجبار به تبری مؤمنین و مؤمنات از عقیدهٔ خویش و انعقاد مجالس تعزیه در بیوت آنان و غارت محصولات فلاحتی آن مظلومان و قطع معامله با آنان و اخراج جمعی از دوائر دولتی اقدام نمودند و چنان شقاوت و قساوتی ظاهر نمودند که در مزرعه‌ای که در قرب دهی از دهات واقع، به تحریک کدخدای آن محل، جمعی اراذل و اشرار که عدد آنان به پانصد بالغ، با طبل و شیور و چوب و تبر هجوم بر ساکنین آن مزرعه نموده، هفت نفر

را از رجال و نساء که یکی از آنان هفتاد ساله و دیگری هشتاد ساله، به وضعی فجیع شهید نمودند...».

جناب اشراق خاوری در ذیل عبارت «در مزرعه‌ای که در قرب دهی از دهات واقع»، که در توقیع فوق مذکور شده، شرح ذیل را در یادداشت‌های خود آورده‌اند که عیناً نقل می‌گردد. لازم به یادآوری است که جناب منوهر قائم مقامی نیز مقاله‌ای تحت عنوان «شرح مختصری راجع به وقایع هرمزک» به رشته تحریر درآورده‌اند که در «سالنامه جوانان بهائی ایران، ۱۱۶ - ۱۱۷ بدیع، طهران، مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۱۷ بدیع، ص ۲۳۱ - ۲۳۷» و مجله «آهنگ بدیع، سال پانزدهم، شماره ۵، مرداد ۱۳۳۹ هـ ش، ص ۱۱۴ - ۱۱۵ و ۱۳۰» به طبع رسیده است.

جناب اشراق خاوری در شرح عبارت «در مزرعه‌ای که در قرب دهی از دهات واقع»، چنین نوشته‌اند:

«اشاره به واقعه مؤلمه‌ای است که در مزرعه هرمزک نزدیک قریه سخوید که نزدیک یزد واقع شده، به وقوع پیوسته است. شرح این داستان خیلی تأثرآور و حیرت‌انگیز است و در نامه‌های صادره از طرف محفل مقدس ملی ایران و در جراید و مجلات داخلی و خارجی شرح آن را با آب و تاب فراوان نوشتند. بدیهی است که نقل همه آن نوشته‌ها در این کتاب موجب اطناب است و تنها به نقل چند نامه محفل ملی ایران و قسمتی از نوشته‌های جراید معروف ایران اکتفا می‌نمایم.

بعد از شهادت شهدای مزبور این تلگراف از ساحت اقدس رسید که مضمونش به فارسی چنین است:

«تأثرات شدیده مرا نسبت به واقعه شهدای هرمزک به فروتن ابلاغ نمایید. یاران و منتسبین را به تسلیت عمیق و ادعیه قلبیه اطمینان دهید. این خبر قویاً منتشر شود. به احبا تأکید نمایید، ثابت و مستقیم باشند. عقاب الهی و فتح و غلبه نهایی امرالله محتوم.»

امضای مبارک

مورخ ۱۵ اوت ۱۹۵۵

و در نامه مورخ مردادماه سال ۱۳۳۴ هـ ش [۱۹۵۵ م] این نامه از طرف محفل بین یاران ایران منتشر گردید:

سرور مهرپرور چون سابقاً وعده داده‌ام، که هر وقت حادثه‌ای برای دوستان عزیز کشور مقدس ایران رخ دهد، به منظور جلوگیری از شایعات غیر صحیح، خلاصه آن را، آن طور که هست، به اطلاع آن جناب و سایر احباب برسانم، اینک به کمال تأسف و تألم واقعه ذیل را می‌نگارم:

روز پنجشنبه پنجم مرداد ماه سنه جاری [۱۳۳۴ هـ ش / ۲۸ جولای ۱۹۵۵ م] اهالی قریه سخوید و قرای مجاوره به ده هرمزک که در پانزده فرسخی شهر یزد واقع و مالک و رعایای آن همگی بهائی هستند، هجوم نموده، شش نفر مرد و یک نفر زن را به شرح ذیل:

- ۱- جناب استاد فریدون امیری هرمزکی، در حدود ۶۵ سال
- ۲- امة الله رقیه خانم عیالشان، در حدود ۵۰ سال
- ۳- جناب عبدالرزاق امیری برادرشان، در حدود ۸۰ سال
- ۴- جناب غلام علی امیری برادرزاده شان، ۴۵ سال
- ۵- جناب هدایت الله امیری برادرزاده شان، ۳۰ سال
- ۶- جناب امین الله امیری برادرزاده شان، ۲۵ سال
- ۷- جناب علی اکبر امیری برادر زانشان ۷۰ سال

به کمال قساوت و بی‌رحمی فقط به نام آن که بهائی هستند، قطعه قطعه نموده‌اند.

بدیهی است، به اولیای محترم امور و مقامات عالیه کشور که حافظ و حارس حقوق مظلومان مقهورند، مراجعه و تظلم شده. امیدواریم عدالت در جمیع شؤون رعایت گردد. البته از لحاظ شخص بهائی شهادت اعظم موهبت است و ارواح مقدسه آن نفوس زکیه در عالم بالا به فیض لقا فائز و در جوار رحمت کبری مستری‌چند، ولكن وقوع این وقایع مؤلمه، آن هم در چنین قرن انوار، واقعاً موجب تأسف و تحسّر اولی الابصار، و حیف است که در کشور مقدس ایران که مهد مدنیت و روحانیت



برای عموم جهانیان است، چنین حوادثی که منافی با جمیع اصول ادیان الهی و مخالف با کلیه قوانین مدنی بشری است، اتفاق افتد.

حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه می فرمایند، قوله الاحلی:

«اهراق دماء بریئه در آن خطه مبارکه اثرات عجیبه بخشد و نتایج کلیه از آن به مرور ایام ظاهر گردد. اشتداد بلایا و رزایا و تتابع محن و آفات لاتعد و لاتحصی که آن فئه قلیله را در این ایام از تمام جهات احاطه نموده، بنفسه علائم و تباشیر عصر جدید موعود است. این لیله دلماء که ظللماتش سنین عدیده بر اطراف و اکناف آن کشور مستولی گشته، هرچه تاریک تر گردد و طوفان و طغیانش عظیم تر و هولناک تر شود، میقات طلوع صبح نجات و اشراق نیر سعادت و آزادی و سطوع انوار عزت و اقتدار و استقلال آئین حضرت پروردگار نیز نزدیک تر شود...»<sup>(۱)</sup> انتهى

خلاصه بدین ترتیب، صفحه درخشانی دیگر بر تاریخ مظلومیت و جانبازی احبای الهی که همواره جانشان را به رایگان در سبیل وحدت عالم انسان ایثار نموده، افزوده شد و شجره مبارکه الهیه بار دیگر به خون پاک شهیدان راه حقیقت آبیاری گردید. انشاءالله اثمار لطیفه این سدره مقدسه عموم من فی العالم را مرزوق و متنعم خواهد نمود و این تعصبات خانمان سوز زائل خواهد گردید، بمنه وجوده.

علی اکبر فروتن

و در ضمن تلگراف مفصلی که به تاریخ ۲۳ ماه اوت سال ۱۹۵۵ میلادی

هیكل مبارک به امریکا ارسال فرموده‌اند، بیانی به این مضمون مندرج گردیده است:

«...در این اواخر یک خانواده هفت نفری که مسن‌ترین آنها هشتاد سال و

جوان‌ترین آنها نوزده سال داشته و در هرمزک یزد مقیم بوده‌اند، مورد حمله یک

دسته دوهزار نفری از اهالی واقع گردیده که با طبل و دهل بر آنها ریخته و آنان را با

بیل و تبر قطعه قطعه نموده‌اند...» انتهى

پس از شهادت شهدای مزبور کار بر احبای ایران از هر جهت بی‌نهایت سخت

و مشکل شد و نائره امتحان الهی ملتهب گردید و این نامه از طرف محفل ملی ایران از

راه تذکر و تنبه بین یاران منتشر گشت:

«فوری است - ۳۴/۵/۱۶ [۸ آگست ۱۹۵۵ م]

برادر عزیز

اولاً- از آستان مقدس مزید تأیید و توفیق آن سرور مهرپرور و سایر خواهران و برادران روحانی را به کمال عجز سائل و آلمم.

ثانیاً- هرچند در جمیع شؤون و احوال توکل و اتکاء اهل بهاء به حضرت قادر متعال است و ادعیه مبارک مولای توانا حضرت ولی امرالله و عموم بهائیان دنیا همواره ظهور و مجیر مظلومان بوده و خواهد بود، معذکک برای مزید احتیاط و مآل اندیشی مستدعی است، به یاران عزیز آن محل و نقاط مجاوره تابعه، به هر نحو که صلاح و مقتضی بدانند، ابلاغ فرمایند که چون در ماه محرم و صفر تعصبات مذهبی نفوس به حد اعلی می‌رسد و ممکن است، خدای نخواستہ نفوس مغرض از این احساسات بر ضد بهائیان مظلوم سوء استفاده نمایند و فاجعه مؤلمه شهدای سبعة هرزک یزد مزید بر علت شده، احبای عزیز الهی در دو ماه مزبور حتی الامکان خود را در معرض انظار قرار ندهند و هر کس به هر نحو که می‌تواند، خود را محافظت نماید و اگر ممکن است، محل و مکان خود را نیز تغییر دهد و به محلی منتقل گردد که شناخته نشود. مقصد از نگارش این نامه فقط احتیاط و دوراندیشی است که مبادا خدای نخواستہ یاران الهی در حوادث غیر مطلوبه غافلگیر شوند. بدیهی است، دعا و مناجات مستمر و متوالی و توسل به ذیل اطهر حضرت بهاءالله جلّ اسمہ الاعلی و توجه به آستان مقدس کبریا در حفظ و صیانت احباء تأثیر شدید داشته و خواهد داشت.

قربان شما

علی اکبر فروتن

و نیز در نامه‌ای که جناب دکتر لطف الله حکیم از ارض اقدس به نام محفل

ملی ایران ارسال داشته بودند، این بیانات مسطور بود و محفل ملی آن را در نامه مورخ

ماه شهریور سال ۱۳۳۴ هـ ش [اگست ۱۹۵۵ م] بین یاران منتشر فرمود و عین آن این است:

### اخبار و بشارات امریه

اول - بشارات ارض اقدس:

۱- اعظم مژده و ابهی بشارت خبر مسرت آور صحت و عافیت وجود اطهر مولای توانا حضرت ولی عزیز امرالله ارواحنا لالطافه الفداء است که پیوسته از ارض اقدس می‌رسد و قلوب یاران راستان حضرت یزدان را مشحون از فرح و سرور می‌سازد.

۲- در مرقومه مورخه اول ماه سپتامبر ۱۹۵۵ جناب دکتر لطف الله حکیم مفاد و مدلول بیانات مبارکه متعالیه را بدین شرح ابلاغ فرموده‌اند: «...به خانواده شهدای هرمزک منجمله به فاطمه خانم و آقا ضیاءالله اطمینان دهید که هیکل اطهر در حق آنها دعا می‌فرماید و ثبات و استقامت می‌طلبند که در این ساعات امتحانات مدهشه ثابت و راسخ بمانند و همچنین به آنان اطمینان دهید که آن شهدای فی سبیل الله که به این شجاعت جان در سبیل جانان باخته‌اند، حال در ملکوت ابهی مسرور و شادمان‌اند و در نتیجه فداکاری و جانبازی ایشان امر مبارک سریع‌تر در عالم منتشر می‌شود و خیانت مهاجمین واضح‌تر و عظمت و جلال تعالیم مبارک آشکارتر می‌گردد. خبر این شهادت که به این درجه از قساوت واقع شده، در جراید کلیه ممالک عالم درج گشته و سبب تبلیغ امرالله و نزدیک شدن ساعت آزادی امر مبارک گشته است. بازماندگان آن شهیدان راه یزدان باید شاد و به درگاه الهی شاکر باشند که عزیزان آنان توانستند، از یک محل دور افتاده و بی‌نام و نشان مانند هرمزک چنین خدمت عظیمی به امر جمال مبارک بنمایند.

جراید مهمه مانند «تایمز لندن» (London Times)، «آبزورر» (Observer)، و «تلگراف» (Telegraph) به بهترین طرز و اسلوب تعالیم مبارکه را درج کرده‌اند.»

طولی نکشید که صاعقه قهر الهی بدرخشید و سیلی مهیب در آن حدود جاری گشت و قریه سخوید را که محل مهاجمین پُرکین بود، به کلی خراب و ویران ساخت. شرح این سیل مهیب که حقیقه قهر الهی بود، در صفحات جراید و مجلات دنیا منتشر گردید. اینک قسمتی از مندرجات جراید مهمه طهران را که درباره واقعه مؤلمه هرمزک نوشته شده، در این جا مندرج می‌نمایم.

در روزنامه معروف و مهم سحر در چندین شماره شرحی راجع به واقعه هرمزک نگاشته و عنوان هر یک از آنها به قرار ذیل است:

در شماره سه شنبه ۲۴ مرداد سال ۱۳۳۴ هـ ش در ذیل عنوان «دختر بهائی با تلفن به من چه گفت؟» و در شماره سه شنبه ۱۲ دی ۱۳۳۴ در ذیل عنوان «ماجرای بهائی‌گشی یزد» و نیز در ذیل همین عنوان در شماره سه شنبه ۱۹ دی ۱۳۳۴ و در دو شماره مورخ شنبه ۶ مرداد ۱۳۳۴ و ۲۶ تیر ۱۳۳۴ در ذیل عنوان «متن حکم دیوان جنائی درباره متهمین یزدی به قتل بهائی‌ها» به تفصیل نگاشته است که عین آن به ترتیبی که ذکر شد، در اینجا ضمیمه می‌شود. روزنامه کیهان سطری چند در این واقعه نوشته که عیناً ضمیمه می‌شود. روزنامه دنیا نیز شرحی در این باب نگاشته، از جمله در شماره ۱۷ تیر ۱۳۳۴ در ذیل عنوان «محاكمة مسلمانان متهم به قتل بهائیان و شرکت نمایندگان سیاسی امریکا و انگلیس در جلسات محاکمه» شرحی نگاشته که عین آن نیز نقل می‌شود.<sup>(۲)</sup>

شرح مندرجات روزنامه سحر از این قرار است:

«دختر بهائی با تلفن به من چه گفت.

ظهر سه شنبه تازه از کار روزانه و خورده مزاحمت‌های روزانه خلاص شده، در این هوای گرم کشنده طهران که مقاومت در مقابل آن برای هر کسی میسر نیست،

می‌خواستم استراحت کنم. چشم بر هم نگذاشته، نگاهم متوجه تابلوی روی بخاری که منبع یادآوری خاطرات تأثرآوری است، بود و مثل هر روز با دیدن این تابلو در خاطرات خوش گذشته که عاقبت تلخ و ناگواری داشت، غرق بودم و اندک اندک سنگینی خواب روی پلک‌های خسته چشم افتاده بود که تلفن زنگ زد.

گوشی تلفن را برداشتم. صدای ظریف و التماس‌آمیز زنی که معلوم بود حالت اضطراب و نگرانی دارد، در پشت تلفن به گوش رسید و تقاضای صحبت با مدیر روزنامه سحر را نمود. من که خیلی زود تحت تأثیر آهنگ نرم و تضرع‌آمیز صدای این خانم واقع شده بودم، گفتم: "بفرمایید، مدیر سحر منم." هنوز جمله من تمام نشده بود که مخاطب با لحن مؤدب و متواضعی شروع به عذر خواهی کرد از این که در این ساعت روز مزاحم استراحت من شده است. بعد از این که اطمینان پیدا کرد که من از این مزاحمت زیاد ناراحت نشده‌ام، با جرئت بیشتری به سخن پرداخت. گفته‌های او مانند نالهٔ مریض از پافتاده‌ای که از زندگی و زیبایی‌ها و خوشبختی‌های آن محروم است، با آهنگ مخصوصی در گوشم طنین‌انداز بود. او می‌گفت: "لابد شما نمی‌دانید، من در این چند روز هفت نفر از کسان خود را که برادر و عمو و پدر بزرگ من بوده‌اند، برای همیشه از دست داده‌ام و فعلاً حتی کوچک‌ترین اثری از آنها برای من و سایر اقوامم به جای نمانده است. شما نمی‌توانید تصور کنید، برای دختر جوانی چقدر غیر قابل تحمل است که هفت نفر از کسان و سرپرستان و عزیزان خود را با این طرز فجیع کشته و مرده ببیند."

صدای آلوده با اشک و گریهٔ این دختر جوان مرا نیز دگرگون نموده و حس کنجکاوای مرا تحریک کرده و ناچار جریان حوادث را از او پرسیدم. خیلی زود معلوم شد، کنجکاوای من او را ناراحت کرده، برای این که به حال نزارتری گفتم: "آقا، من اینها را برای این به شما نگفتم که در روزنامه بنویسید، زیرا من میل ندارم، دنیا بفهمند که در چنین روزگاری که به قول شما که در سرمقاله نوشته بودید و با خواندن آن تحریک شدم، به شما تلفن کنم، جشن ۵۰ سالهٔ مشروطیت گرفته می‌شود، چنین حوادثی در ایران رخ می‌دهد. از این گذشته معلوم نیست، انعکاس اطلاعات من در

روزنامه گرفتاری‌های تازه‌تری برایم ایجاد نکند و من هم سرنوشت شوم‌تری پیدا نکنم."

در اثر اصرار من و اطمینان دادن به این که این اعمال وحشیانه مورد حمایت دولت نیست، گفت: "آقا شما نمی‌دانید که پدر بزرگ من آدم سرسخت و متکی به قانون و قوای انتظامی بوده و قبل از این که به این سرنوشت شوم دچار شود، از طرف کدخدای ده به او پیشنهاد می‌شود که با پرداخت وجهی مورد حمایت او واقع، تا موجبات رفع مزاحمتش را فراهم نماید. ولی پدر بزرگ من او را حواله به قانون و حمایت دولت از افراد و ساکنین مملکت نموده، بعداً دچار این سرنوشت شوم می‌شود."

دخترک که دیده بود که با تلفن خود مزاحمتی برای من فراهم نکرده و از لحاظ شغل روزنامه‌نگاری از کسب این اطلاع راضی هستم، همین طور صحبت می‌کرد. صدایش ملایم‌تر و آرام‌تر و لرزش آن کم شده بود و همین طور برای من از پدر بزرگ و عمو و اقوام از دست رفته خود و جریان فاجعه چیزها می‌گفت. من در ضمن گوش دادن به شرح این حوادث در افکار تلخی فرو رفته بودم، تا این که باز دختر با لحن التماس آمیزی گفت: "راستی آقا در ماه محرم با ما چه خواهند کرد و چگونه من و کسان من می‌توانیم امنیت داشته باشیم؟"

حقیقتش را بخواهید، من جواب صحیح و درستی نمی‌توانستم به سؤال صادقانه این دختر جوان معصوم بدهم و با گفته‌های خود او را به سرنوشت آینده مطمئن نمایم، چون متأسفانه با تمام تأکیدات و وعده‌هایی که دولت برای حفظ و حراست مردم داده است، وقوع نظیر این حوادث هر کسی را مأیوس می‌کند. واقعاً معلوم نیست، اگر دولت به وظایف قانونی خود جداً اقدام نماید و از تعدیات و افراط‌کاری مغرضین و صاحبان نظرهای شخصی جلوگیری نکند، از کجا معلوم، بسیاری از افراد با چنین سرنوشت‌هایی روبرو نشوند؟ اما من نمی‌توانستم این افکار خود را به این دختر جوان که به طور ناشناسی از من کسب کمک و راهنمایی می‌کرد، بگویم. باز گوشه فکرم به اتکای وعده‌هایی که دولت داده است، متوجه شده، با یک

دغدغه خاطر و ناراحتی که شاید این وعده من درست دربیاید، به دختر جوان گفتم: "طبق اصل نهم متمم قانون اساسی، افراد ملت از حیث جان و مال و مسکن و شرف محفوظ و مصون از هر نوع تعرض هستند." شما مطمئن باشید که مورد حمایت و دفاع دولت واقع خواهید شد و در ماه محرم هیچ حادثه‌ای پیش نخواهد آمد. ولی آیا واقعاً دولت خواهد توانست این وعده‌ای را که من به این دختر بهائی دادم، به انجام رسانده، یا به شیوه کج دار و مریز خود که در این دو ماه اعمال [نموده] موجب تجدید این صحنه‌ها خواهد شد.»

قریه هرزک در سابق هم دارای احباب بوده و لوح مبارک حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه به اعزاز یاران آن مزرعه نازل شده که صورتش این است:

پرت سعید، به واسطه جناب آقا حسین اسماعیل

قریه سخوید، مزرعه هرز، احباب الهی علیهم بهاء الله الابهی. یا صاحبی السجن

## هوالله

الهی الهی هؤلاء عبادک الاتقیاء و ارقائک الاصفیاء عبدة عبتک المقدسة  
الرحمانية و خضعة حضرتک الربانية و خشعة جلال ربوبیتک السبحانية و الركع  
لعظمتک الباهرة و السجدة لقدرتک القاهرة. ربّ انهم آمنوا بنورک المبین الساطع من  
الافق المنیر و اشتعلوا بنار محبتک بنفثات روح القدس بین العالمین. ربّ ایدهم علی  
عبودية سدرتک المقدسة عن اوهام المبطلین و اجعلهم ثابتین علی دینک المبین و  
مستقیمین فی امرک بین العالمین لاتزعزعهم اوهام الغافلین و لاتزلزلهم سطوة الظالمین  
بل تتهلّل وجوههم فی نیران الامتحان کمعادن الکریمة الفضة و العقیان. ربّ اجعلهم  
صوراً نورانية و هیاکل رحمانية و آیات سبحانية و اشجار باسقة فی جنة الابهی. انک  
انت المقتدر علی ماتشاء و انک انت القوی القدير. ع ع

\*\*\*\*

متن مطالبی که جناب اشراق خاوری دربارهٔ واقعهٔ هرمزک در یادداشت‌های خود نقل نموده‌اند، در این مقام به پایان می‌رسد. در رساله‌ای که جناب حبیب ثابت دربارهٔ وقایع و تزییقات سنهٔ ۱۱۲ بدیع / ۱۳۳۴ هـ ش / ۱۹۵۵ م در ایران تهیه نموده‌اند، نیز شرحی دربارهٔ واقعهٔ هرمزک مندرج گردیده که ذیلاً به نقل آن می‌پردازد:

### فاجعه هرمزک

در سایر شهرستان‌ها و دهات و قصبات مانند نیریز، ده‌بید، نجف آباد، منشاد، نطنز، یزد، کاشان، بیرجند و مشهد هم وقایع اسفناک روزانه وجود داشت، ولی از همه مهمتر و جانگدازتر فاجعهٔ هرمزک بود.

شبی گروهی مرکب از صدها نفر از اشرار در حالی که از تشویق عامه و سکوت دولتی برخوردار بودند، با طبل و دهل و هلهله و شادی به طرف دهکدهٔ هرمزک به راه افتادند. آنها مسلح به بیل و کلنگ و تبر و چوب و چماق بودند و به یک خانوادهٔ بی‌پناه در تاریکی شب حمله بردند و با تعصبی جاهلانه و بی‌رحمانه و وحشیانه و ظالمانه آن عائلهٔ هفت نفری مظلوم و بی‌گناه و بی‌پناه را به اسامی زیر با فجیع‌ترین وضعی به شهادت رساندند:

جناب استاد فریدون هرمزکی	۷۰ ساله عمومی منظر [امیری]
امه الله رقیه خانم همسر فریدون	۶۵ ساله
جناب عبدالرزاق برادرش	۸۰ ساله
جناب غلام علی برادرزادهٔ فریدون	۴۵ ساله
جناب هدایت الله برادرزادهٔ فریدون	۳۰ ساله برادر منظر
جناب امان الله برادرزادهٔ فریدون	۲۵ ساله برادر منظر
جناب علی اکبر حسنی برادر رقیه خانم	۷۰ ساله



شرح این ماجرا و این فاجعه کبری در نامه‌ای که خانم منظر امیری همشیره جناب هدایت الله در ۱۱ مرداد ۱۳۳۴ مطابق با سوم آگست ۱۹۵۵ به دادستان یزد نوشته، بهترین سند تاریخی و مشروح و حقیقی است که ذیلاً درج می‌گردد:

به تاریخ ۱۱ مرداد ۱۳۳۴ / ۳ آگست ۱۹۵۵  
مقام منبع و محترم فرمانداری شهرستان یزد

دادستان شهرستان یزد

احتراماً به عرض عالی می‌رساند، این کمینه، منظر امیری هرمزکی، از آنجا که آن جناب، دادرس مظلومان و فریادرس بیچارگان هستید و این بنده هم بازمانده مقتولین و ناظر [وقایع] جانگداز هرمزک بوده‌ام، عریضه تظلم آمیز و مختصری از شرح جریان این قتل فجیع را به حضورتان معروض و در حالت بینوایی و آوارگی تمنای رسیدگی و احقاق حق مظلومین را دارم.

مقدمتاً آن که با وجود شکایات متوالی که به آن جناب و سایر ادارات مربوطه و پاسگاه محل در مورد وضع هرمزک و ایداء و اذیت اشرار محلی و عدم تأمین جانی گردید و آن جناب هم اوامر مؤکدی مبنی بر جلوگیری اشرار و تأمین اوضاع محل به ادارات مربوطه صادر فرمودید، نه تنها کوچکترین اقدامی از طرف پاسگاه محل مبنی بر رفع تعدی به حال ما ضعفا نگردید، بلکه بر تحریک و تفتین آنها افزود و با کمک میرزا علی اکبر توکلی کدخدا و محمد جلالی سخوییدی موجب این واقعه جانگداز گردید.

درست دو روز قبل از این واقعه اسف انگیز بود که منشی پاسگاه عباس ژاندارم به معیت رئیس پاسگاه و سایر ژاندارم‌ها به هرمزک که در حدود سه کیلومتری پاسگاه واقع است، آمده بود و به پدرم جعفر و عمویم فریدون (مقتول) و شوهرم عبدالحسین فحاشی می‌نمود و تقریباً تا یک ساعت بعد از نصف شب از آنها بازجوئی می‌کرد و بدین ترتیب در اثر شکایاتی که نسبت به کدخدا و اشرار محلی شده بود،

قوای تأمینیه رسیدگی و رفع اذیت مظلومین می نمودند. در این موقع منشی پاسگاه مذکور به ژاندارم دیگری که حسن نام داشت، می گفت برو به مزرعه خسرو سخوید و به اشارت بگوئید، این بهائی های فلان فلان شده را سقط کنند.

بعد از ظهر روز ۵ مرداد ۱۳۳۴ بود که سرکار سرجوخه جمیلی رئیس پاسگاه سخوید یزد، پس از صرف ناهار تقریباً یک ساعت قبل از این واقعه مؤلمه، ژاندارم های خود را برداشته و از هرمزک به طرف سخوید حرکت نمود و حتی یک نفر ژاندارمی هم که به نام روانبخش متجاوز از چهل روز بود که پس از اشغال منزل فریدون مقتول (به نام حظیره القدس) در آن سکنی گزیده بود، با خود به سخوید برد.

قریب به یک ساعت بعد بود که خاور، دختر رزاق مقتول به همراه پسرش آقا رضا فحاشی کنان وارد هرمزک شد و ابتدا آقا رضا به شدت کاردی به گلوی برادر، هدایت زد و مادرش او را تشویق و امر می کرد که با بیل سرش را جدا کن. من پیش دویدم و دست برادر را گرفته به بالاخانه منزل عمویم فریدون مقتول بردم که عده ای اشارت سخوید و مزرعه خسرو نیز رسیدند. برادر دیگرم، امان الله، نیز به منزل فریدون آمد و هر دو برادر را در دولابچه بالاخانه پنهان کردم.

فریدون و عیال او رقیه و علی اکبر پیرمرد هفتاد ساله به بالاخانه آمدند. در این موقع عده ای اشارت وارد شده، عبدالرزاق را که در صحن خانه بود، کشتند. عده ای نیز مشغول سوزاندن و خراب کردن و غارت کردن بودند. حتی کندوهای زنبور عسل را در آتش انداخته و سوزانیدند و از چارپایان دو الاغ را که فرار نکرده و به آنها دست یافتند، با کارد شکمشان را دریده و معدوم ساختند. در همین لحظه اشارت مرتباً گلوله های پارچه ای را که آغشته به نفت ساخته بودند، آتش زده، به داخل بالاخانه می انداختند و سنگ پرتاب می کردند. در این اثنا که همه سنگ باران و بالاخانه طعمه حریق بود، رقیه عیال فریدون از بالاخانه پایین آمد، تا شاید اشارت شرم کرده و به نصیحت او متفرق گردند. لکن او را گرفته و بلافاصله به حالت فجیعی شهید کردند. بعداً به بالاخانه آمده و در ابتدا عمو فریدون را حاجی میرزا جواد با آلتی که در دست داشت، ضربات سختی به سر و بدن او وارد ساخته و در حالی که در حالت جان دادن

بود، او را به پایین پرتاب کرد، سپس علی اکبر حسنی پیرمرد هفتاد ساله را نیز به همین وضع کشتند. غلامعلی امیری را نیز لحظه‌ای قبل در صحرا هنگام آبیاری، یوسف بخش علی و سلمان غفار کرم عموزاده، در حالی که از دور (ثریا و فرخنده دختر همشیره‌های غلامعلی ناظر این صحنه دلخراش بودند) کشتند. روح الله فرزند اسدالله کریم که خاله زاده این کمینه است، به معیت امرالله سخویدی فرزند رضا نجار که به بالاخانه آمده بودند، برادرانم امان الله و هدایت الله را از دولابچه بیرون کشیده و روح الله مذکور با ضربات مهلکی که به سر و بدن پسرخاله‌اش امان الله، یعنی برادر جوان بیست و پنج ساله این آواره بدبخت وارد ساخت، کارش را تمام نمود و او را از بالاخانه به پایین پرتاب کرد. امرالله سخویدی نام‌برده هم ضرباتی به برادر دیگرم هدایت الله وارد ساخت و بعد لحافی را که آغشته به نفت کرده بود، آتش زد و بر روی جسد نیمه جان هدایت الله انداخت.

حال تصور فرمایید که در آن موقع به این مظلومه بینوا که ناظر به این اعمال وحشیانه و قتل برادران و اقوامش بود، چه می‌گذشت. بعد امرالله نام برده، به من حمله‌ور گردید و با چوب مرا مضروب ساخت و با کاردی که در دست داشت، ضرباتی به سرو دست من وارد نمود (که از طرف دکتر قانونی در محل معاینه گردیده و در پرونده مربوطه قید شده است).

در این اثناء نفت روی من ریخت و کبریت بیرون آورد که مرا آتش بزند. اتفاقاً کبریت آتش نگرفت. این کمینه دامن او را گرفتم و او را قسم دادم که: "مرا نکش و بچه‌هایم را یتیم مکن!" مردی که در پشت درب ایستاده بود، گفت: "کاری به این زن بدبخت نداشته باش!" و مرا رها کرد و دوباره به طرف نعش برادرم هدایت الله رفت. دیگر چشمم کار نمی‌کرد که ناظر اعمال وحشیانه‌اش باشم.

چند ساعت از شب گذشته بود که دیگر صدایی از اشرار شنیده نمی‌شد. دو نفر ژاندارم‌ها را ملاحظه کردم. به آنها التماس کردم: "مساعدتی کنید، تا برادرم هدایت الله را که آثاری از حیات در او مشاهده می‌شود، نجات دهم." گفتند: "الآن می‌رویم و ماشین می‌آوریم." رفتند و دیگر برنگشتند. این کمینه خود را به سختی

حرکت داده و به نزد مادر و پدرم که پنهان شده بودند، آمدم. پدر پیرم طاقت نداشت به سر نعلش پسرش حاضر شود، ولی من و مادرم به بالین آنها آمدم. گویی هنوز آثار حیات و نفس در برادر جوان بزرگترم هدایت الله دیده می‌شد. من و مادرم سر آن جوان ناکام را در دامن گرفتیم. آب به صورتش پاشیدیم. اما او دیگر در عوالم دیگری بود. رفته رفته اثرات حیات نیز از او محو شد. لذا با حالت زار برخاسته، به نزد پدر پیر ناتوانم آمدم و تا صبح به همین حالت در بیابان گذراندم. صبح که شد ژاندارم‌ها به هرمزک آمدند تا نتیجه عملیات و رسیدگی خویش را به شکایات ما ملاحظه کنند.

قریب به ظهر بود که سرجوخه رئیس پاسگاه نیز به هرمزک آمد. آری بدین ترتیب در اثر تحریک و تفتین کدخدای سخوید و محمد جلالی و همراهی پاسگاه ژاندارمری محل، هفت نفر از نفوس بی‌گناه که از رعایای صدیق شاهنشاهی بودند، به عنوان بهائیت به فجیع‌ترین وضعی کشته شدند و کلیه اموال و جان و مالشان غارت و یا طعمه حریق گردید.

حال با عرض و ذکر این واقعه جانگداز، تمنای عاجزانه این زن مصیبت رسیده آواره آن است که رسیدگی دقیق فرموده و به منظور تذکر و تنبّه اشرار دستور تعقیب و مجازات مرتکبین را صادر فرمایید.

با تقدیم احترامات فائمه

منظر امیری

## یادداشت‌ها

۱. این بیانات مأخوذ از توقیع مورخ ۶ ژانویه ۱۹۴۲ م حضرت ولی عزیز امرالله است که متن کامل آن در «توقیعات مبارکه، ج ۳، ص ۲۳۰ - ۲۳۲» به طبع رسیده است. فقراتی از این توقیع در یادداشت‌های فصل هشتم نیز نقل شده است.

۲. هرچند در این موضع به نقل و انضمام تعدادی از نوشته‌های جراید اشاره شده، اما فقط متن مندرج در روزنامهٔ سحر ذیلاً نقل گردیده است.

## فصل هفدهم اشعار محمود زرقانی شهادای ابرقو

### توضیحات

جناب میرزا محمود زرقانی یکی از خدّام صمیمی و بزرگوار امر بهائی بوده و شرح حال ایشان به تفصیل در کتاب «مصاییح هدایت، ج ۸، ص ۱۴۷ - ۲۳۰» مندرج گشته است. جناب نعمت الله ذکائی بیضائی نیز شرحی از احوال و شمّه‌ای از اشعار ایشان را در کتاب «تذکره شعراء، ج ۴، ص ۱۸۳ - ۱۹۶» مذکور داشته‌اند. در مجله «پیام بهائی، شماره ۳۷۹، جولای ۲۰۱۱ م، ص ۲۹ - ۳۴» نیز شرحی درباره خدمات و مجهودات جناب زرقانی به قلم جناب صابر آفاقی به رشته تحریر درآمده است. در نشریه «الاشراق، ج ۵، اکتبر - نوامبر ۱۹۲۷ م، شماره ۲-۳، ص ۶ - ۹» نیز شرحی به قلم جناب سید غلام مرتضی علی، منشی محفل روحانی رنگون (برمه) مرقوم شده که متن کامل آن را ذیلاً نقل می‌نماید و سپس توضیحات جناب اشراق خاوری درباره جناب زرقانی و اشعار ایشان درباره شهادای ابرقو را مندرج می‌سازد. مقاله جناب غلام مرتضی علی درباره جناب زرقانی به شرح ذیل است:

### هوالحی القیوم

صعود حسرت آمود مرحوم متصاعد الی الله، آقای میرزا محمود زرقانی علیه بهاء الله

الابهی

خبر فاجعه هائله‌ای که به تازگی جان نثاران پیمان ایزدی را در قطعات خمسه جهان به ورطه حزن و حسرت و مصیبت و الم بی‌نهایت انداخت، همانا ارتحال یگانه خادم صادق امرالله و حامل ثابت قدم علم کلمه الله، مرحوم متعارج الی الملکوت الابهی، جناب آقا میرزا محمود زرقاتی علیه بهاءالله الابهی می‌باشد. تلگراف تعزیتی که از ساحت اقدس حضرت ولی امرالله ارواحنا لاحساناته البدیعة الفدا به افتخار محفل مقدس روحانی بمبای واصل، از قرار ذیل است:

«از صعود زرقاتی بی‌نهایت محزونم. تواریخ امر بهائی الی الابد از شرح خدمات جلیله فائقه‌اش مزین و منور خواهد بود. دوستان الهی را به انعقاد محافل شایسته برای تذکر تأکید نمایید.»

عمر آن مرحوم متصاعد الی الافق الاعلی هنگام وفات پنجاه و پنج سال بود. اهالی محترمه دودمان جلیش آن نفوس مبارکه بوده که برای ترویج اوامر الهیه و نشر آثار رحمانیه دمی راحت و آسایشی نجستند و به کمال استقامت و وفاداری هر بلائی از بلائی سبیل الهی را قبول نمودند و با مسرت روان و فسحت وجدان به مشهد فدا و قربانگاه رضا شتافته، خلعت شهادت کبری پوشیدند و فائز شدند به آنچه که عزت و حرمت کونین است و نجابت و سعادت دارین.

حضرت ایشان ولد محبوب جناب مستطاب آقا مشهدی اسمعیل و برادر صغیر جناب مشهدی احمد بودند. در سن دوازده سالگی اخوی بزرگ خود را در امور تجارت معاونت می‌فرمودند و در دکان ایشان کار می‌کردند.

مذکور چنین است که آقای میرزا محمود را در عهد طفلی هیچ چیز جز به قرائت اشعار و قصاید مدحیه امریه خوش نمی‌آمد و شب و روز با لحنی جانفزا و شیرین آیات رب العالمین را تلاوت می‌فرمودند. روزی از روزها آقای احمد، جناب میرزا محمود را از دکان برای آوردن چیزی به خانه فرستادند. آن حضرت رفتند، اما برنگردیدند. پس از چند ساعت جناب آقای احمد به جهت تفحص احوال برادر خود، هراسان و فکرمند به خانه تشریف بردند و آن عاشق و شیفته امر الهی را دیدند که در

گوشه‌ای نشسته، به ولوله و سرور روحانی محیر العقول به قرائت مناجات و استسناخ آیات مشغول است.

به دست‌یاری تأییدات ایزدی، حضرت میرزا محمود در اوایل عمر از فیوض و میامن ملاقات دو وجود محترم «نیر» و «سینا» از مبلغان جلیل القدر و شاعران نامور دوره اول مستفیض گردیدند و این قدر از شمیم و آثار باهره و کمالات و اخلاق ممدوحه مرضیه آن دو نفس مبارک منجذب شدند که وطن مألوف را رها نموده، مدتی با آنها از برای ارتفاع علم هدایت در بسیاری از بلاد و امصار مملکت ایران سیار بودند.

حضرت ایشان از خوشبختی و پیروزی به شرف لقای حضرت بهاء‌الله هم مشرف و زمانی که حاجی میرزا حیدر علی مرفوع طاب الله ثراه در مدن و قرای ایران خلاق را به شاهراه حقیقت دلالت می‌فرمودند، حضرت ایشان سهیم و شریک آن وجود محترم بوده، پی به فتوحات وجدانیه و فیوضات سرمدیه روحانیه بردند.

مراتب و مقامات روحانیه آن یار ارجمند از این واضح که زمانی که حضرت عبدالبهاء ارواح العالمین له الفداء به جهت ترویج اوامر مقدسه الهیه و تعلیم و تربیت غربیان در سنه ۱۹۱۳ م عازم ممالک اروپ و امریک شدند، حضرت ایشان به سمت وقایع نگاری ملتزم رکاب مبارک بوده و از نعمت تقرب و لقای آن دلبر فضل و عطا به منتهی آمال و سرور خود رسیده، به ثمره وجود نایل گردیدند. کتاب بدایع الآثار دارای خطاب‌های مبارکه در مجامع و کنائس اروپ و امریک و وقایع متعلقه به سفر مبارک که در دو جلد ضخیم مرتب گردیده و حال به معرض استفاده عمومی است، از آثار قلم مشکبار و تصنیفات بی‌مثال آن صاحب کمال می‌باشد. این کتاب جلیل علاوه از ظاهر کردن سطوت و عظمت کلمه‌الله و نفوذ و هیمنه عهدالله، پایه علم و فضل و استعداد و قابلیت و شیرین‌بیانی آن حبیب روحانی را بر مطالعه کنندگان ثابت و محقق می‌دارد.

پس از صعود مبارک حضرت مولی الوری ارواحنا لرمسه الاظهر فداء، آن کوکب ساطعه افق مودت و رشاد در ساحت [کلمه‌ای در این جا ناخواناست] امر رب



عباد به خدمات عظیمه آستان مبارک موفق و مؤید بود و از الطاف و اکرام حضرت غصن ممتاز و اهل سرادق عزت و عصمت مرزوق و متنعم و مفتخر.

در سنه ۱۹۰۴ م، وقتی که آن جوهر خلوص و اطمینان وارد هندوستان شد، مقاله‌ای بسیار مهیمن و مؤثر در اثبات حقانیت حضرت بهاءالله در «پسه اخبار» از جراید مشهور و معروف پنجاب شایع فرمود و جناب میرزا غلام احمد قادیانی را دعوت نموده که ادعای خود را ثابت نمایند. اما جناب قادیانی عذر خواستند که من در این روزها عدیم الفرصتم و نمی‌توانم که به بحث و مباحثه پردازم. آقا میرزا محمود آن وقت به واسطه همان جریده «پسه اخبار» جناب میرزا غلام احمد قادیانی را مطلع فرمودند که هرگاه ایشان را مجال دست داد، اتیان حجت و برهان دعاوی خود بنمایند تا حقیقت امر بر اصحاب درایت و عرفان و منورفکران واضح و لایح گردد. چون همچو اعلانی شایع گردید، جناب میرزا غلام احمد قادیانی سکوت فرمودند و دیگر ابداً یک حرفی هم به تردید امر بهائی ننوشتند.

بعد از چند سال، همین واقعه سبب هدایت و آگاهی بعضی از اشخاص حساس از حزب قادیانی شد، چنانچه آقایان سید محفوظ الحق علمی و مهر محمد خان شهاب مدیران جریده قادیانی «الفضل» و دکتور عبدالصمد صمدانی و ماستر عمر «الله داتا» در پی تحری حقیقت درآمده، به غایت علو تقدیس و روحانیت بدیع دین مبین بهائی را قبول نمودند. و حال جناب مولوی سید محفوظ الحق علمی به سمت مدیری مجله فرخنده فر بهائی «کوکب هند دهلی» کمال جدیت و فعالیت به خرج می‌دهند و حضرت فضیلت مآب آقای مهر محمد خان شهاب در شهر بمبائی به تبلیغ امر الهی ساعی و مجاهدند.

حضرت میرزا محمود باز در سنه ۱۹۲۴ م از امر مبارک به هندوستان تشریف آوردند و این سفر آخرین ایشان به این سامان بود. خدمات و اقدامات آن محب صادق امرالله در ممالک هند و برهما به جهت تعدیل و تأسیس مدنیت الهی و قوانین محبت و اخوت روحانی فراموش نشدنی است و احبای مملکتین هند و برهما جمیعاً تا دم واپسین مرهون احسانات آن یار نازنین خواهند بود.

نظر به تعمیل امر مبارک و به موجب تلگراف رئیس محترم محفل مقدس مرکزی هند و برهما، در رنگون مجلسی شایسته به تذکر و تعزیت آن متعارج الی الملکوت به تاریخ ۱۱ نومبر در منزل آقا سید عبدالحسین شیرازی تشکیل یافت و به کمال تضرع و ابتهال برای علو مقامات در ملأ اعلی و رحمت و مغفرت آن مرحوم متصاعد الی الله و صبر و سلوان عموم بازماندگان، از اعتبار مقدسه مبارکه نورا رجا گردید.

عاصی ناچیز

سید غلام مرتضی علی

منشی محفل روحانی - رنگون

جناب اشراق خاوری نیز در یادداشت‌های خود مختصری از شرح احوال جناب زرقانی را مرقوم داشته و اشعار ایشان را درباره شهدای ابرقو نقل فرموده‌اند. ذیلاً شرح حال و اشعار مزبور را به نظر خوانندگان گرامی می‌رساند و توضیحات لازمه را در بخش یادداشت‌ها به انتهای مطلب می‌افزاید.

متن نوشته جناب اشراق خاوری چنین است:

## زرقانی

جناب میرزا محمود ناشر نفحات الله و مبلغ امرالله بود. در دوره جوانی به واسطه جناب نیر و سینا به تصدیق امر فائز شد و مدتی نیز در خدمت حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی سفرهای تبلیغی فرمود و در سال ۱۳۱۵ هـ ق / ۱۸۹۷ - ۱۸۹۸ م به امر مبارک حضرت عبدالبهاء جل ثنائه لوح هزاربیتی را به آذربایجان برد و به جلیل خوئی که لوح مبارک خطاب به اوست، نشان داد، ولی نسخه‌ای به او نداد.<sup>(۱)</sup>

سپس در ایران سفرها کرد و در سفر اروپا و امریکا از ملتزمین موبک مبارک بود و وقایع را در دو جلد سفرنامه به نام «بدایع الآثار»<sup>(۲)</sup> نوشت که طبع و نشر شده

است. و مدت‌ها نیز در هندوستان بود و به تبلیغ امرالله مشغول و در روزنامه اعلان کرد که حاضر است، درباره امر مبارک با غلام احمد قادیانی که مدعی مقام مسیح موعود و مهدی موعود بود، مذاکره کند. ولی غلام احمد بهانه آورد و برای مذاکره حاضر نشد. و من در رساله‌ای که در شرح احوال غلام احمد نوشته‌ام و در بیروت به طبع رسید، اشاره کرده‌ام.<sup>(۳)</sup>

زرقانی مدتی در ارض اقدس در محضر حضرت مرکز عهد الهی به تحریر آیات مشغول بود و بعد سفری به طهران کرد و در حین مراجعت به ارض اقدس، در رشت بیمار شد و در تاریخ ۱۸ مهر ماه ۱۳۰۶ هـ ش مطابق ۱۹۲۷ م / ۱۳۴۵ هـ ق در رشت صعود فرمود و در قبرستان مدیریه رشت مدفون گردید. و از ساحت اقدس توقیعی به طهران رسید که خدماتش را تقدیر فرموده بودند و امر صادر شد که محافل تذکر به نام او منعقد شود، علیه رحمة الله.<sup>(۴)</sup>

جناب زرقانی در سفر اخیر طهران با منور خانم دختر همشیره جناب میرزا منیر نبیل زاده قزوینی ازدواج فرموده بود، ولی طولی نکشید که بعد از ازدواج در رشت صعود فرمود.

جناب زرقانی اشعار هم می‌گفته است که کم و بیش در دسترس است. از جمله در سال ۱۳۱۹ هـ ق / ۱۹۰۱ م سفری به اسفندآباد و ابرقوی یزد فرمود و در مثنوی مخصوص، شرح شهادت شهدای اسفندآباد و ابرقو را به رشته نظم آورد. نسخه مثنوی مزبور بسیار قلیل است و یک نسخه در دسترس من هست که آن را جناب غلام رضا روحانی<sup>(۵)</sup> شاعر بهائی ملاحظه فرمودند و پس از تصحیحاتی آن منظومه را به یاد جناب زرقانی در این کتاب به رسم یادگار مندرج ساخته‌ام.

متن مثنوی جناب زرقانی درباره شهدای ابرقو به شرح ذیل است:

## شهدای ابرقو

ای قلم، ای محرم اسرار دل  
ای صریرت ناله‌های زار دل  
کن رقم با اشک خونین در ورق  
قصه قربانیان کوی حق  
گو که چون در راه او جان باختند  
سوی قربانگاه عشقش تاختند  
گاه جانبازی ز شادی کف زنان  
روی و لب بشکفته و دل شادمان  
گوئیا از عالم بالا رسید  
روح قدسی بر فؤاد هر شهید  
الحق آنان حجت حق را تمام  
ساختندی بر خواص و بر عوام  
بر شهیدان ابرقو، ای قلم  
نوحه ساز و ناله میکن دَم به دم  
آتشی از این مصیبت برفروز  
پرده‌های جهل و غفلت را بسوز  
زین رزایا ناله و زاری نما  
خون دل از دیدگان جاری نما  
نقشه‌ای از این مصیبت طرح کن  
شمه‌ای از این قضیه شرح کن

نالۀ زار از نی جانها بر آر  
 تا نماند در دلی صبر و قرار  
 تا بگردد حال آن قربانیان  
 مایهٔ عبرت بر ابناء زمان  
 چون کند محمود یاد از این عزا  
 خون ز مژگان ریزد و باشد سزا  
 وصف حال سرخوشان این طریق  
 سازدش در قلمزم حسرت غریق  
 چون ز حق مأمور بود این دل‌فکار  
 از برای نشر امر کرد گار  
 رخت برستی پی سیر بلاد  
 با سسکون خاطر از راه و داد  
 همدم و همراز بودی هر زمان  
 با احبای خدا در هر مکان  
 میگسار بزم پیمان بودمی  
 سرخوش و مست و غزلخوان بودمی  
 در ابرقو تا به فرمان قدر  
 برگشودم از قضا بار سفر  
 چون که در آباده یاران قدیم  
 گفته بودندم که با قلبی سلیم  
 در ابرقو بایدت بگرفت جای  
 از پی تبلیغ فرمان خدای  
 قریه اسفند آباد ای عزیز

کز مهان بود خاکش مشکبیز  
بود آنجا روز و شب بزم صفا  
از پی اثبات امر حق بیا  
مجلس روزش ملاقات عموم  
محفل شب مخفی از قوم ظلوم  
در بر ابرار حق یار و ندیم  
در بر اغیار، سیاح و حکیم  
عارف و عامی هم از نزدیک و دور  
می شتابیدند در بزم حضور  
هر یکی با مشکلات بی شمار  
گه سخن از جبر و گاه از اختیار  
این یکی می راند از حکمت سخن  
وان دگر از قنایم و عمر کهن  
چون جواب کافی اندر آن مصاف  
هر کسی بشنید بی نقص و خلاف  
زمره‌ای گشتند پر وجد و سرور  
زمره‌ای نفزوده جز کبر و غرور  
برخی از صدق و صفا خورسند و خوش  
برخی از جهل و عمی بی عقل و هوش  
خود جهولان مکر و خدعه ساختند  
سوی ملای ابرق و تاختند  
غافلان راه یقین را باز شد  
از اجبا شکوه‌ها آغاز شد

که اگر رسم و روش باشد چنین  
 او فتد صد رخنه در ارکان دین  
 میرزا عبد الغنی ملای قوم  
 کز پس شرّ بود، در هر لیل و یوم  
 آتش بغضا به جانش او فتاد  
 رسم دین و داد زیر پانهاد  
 حاکم و آن مخزن کید و خداع  
 در میانشان بود چون جنگ و نزاع  
 او به حاکم گفت، صلح آرم در میان  
 گر کنی امضای قتل بایمان  
 حاکم آن سرهنگ بی فرهنگ و داد  
 از تملّق اذن این آشوب داد  
 تا که با او اهل غوغا و عناد  
 گفتگو سازند از صلح و وداد  
 بر سر جیفه سگانی در جدل  
 آدمی دیدند و شد اشکال حل  
 در گمان کین در کمین قوت ماست  
 بی خبر کو فارغ از این ماجراست  
 آشتی کردند و با هم ساختند  
 بر هلاک آدمی پرداختند  
 الغرض آن عالم بی انتباه  
 کار خود را کرد در عالم سیاه  
 اهل دنیا حمله ور همچون کلاب

بر گروهی سالک صدق و صواب  
حکم قتل جمعی از اصحاب حق  
خود نوشت آن زشت خوی اندر ورق  
مردمانی را فرستاد آن دغـل  
سوی قریه زود با مکر و حیل  
جانب اسفند آباد آمدند  
تا بیندازندم اندر قید و بند  
هم برندم نزد ملائی دنی  
آن که او را نام بد عبدالغنی  
همچنین در حق یاران سربه سر  
قصدها بود است ظلم بی شمر  
من ز قصد و کید آنان بی خبر  
کرده بودم ز آن مکان عزم سفر  
در اقامت چون ز سلطان وجود  
اذن بیش از نوزده روزم نبود  
ز آن مکان و قریه گردیدم روان  
جانب یزد آمدم با کاروان  
گوئی فطرت مرا قابل نبود  
تا شوم قربان سلطان وجود  
چون ندیدند آن عوانان عنود  
بنده شرمنده را در آن حدود  
لاجرم دادند حکم بی امان  
بهر سید جعفر و آقا زمان



تا به سوی آن دو تن رو آورند  
 نزد ملای ابرقوشان برنند  
 چون نبود آقا زمان در آن مکان  
 شد به مأموران خطاب از مفسدان  
 که به سید صدمه وارد آوریم  
 بعد از آتش جانب ملا بریم  
 سید مظلوم بی جرم و گناه  
 شد روان با ظالمان دل سیاه  
 هر چه می دیدی ستم آن روح پاک  
 در ره جانان نبودش بیم و باک  
 هیچ خوف و بیم در دل ره نداد  
 بر فراز عرش عزت پانهاد  
 چون بردند آن وجود بی بدل  
 در ابرقوشان نزد ملای محفل  
 او نکرد انکار از ایمان خویش  
 پس فزون شد شور و عشق وی ز پیش  
 بانگ می زد کای گروه بی خرد  
 عاشق حق کی زجان پروا کند  
 تا به کی این خواب غفلت، تا به کی  
 حق عیان گشت و جهان روشن ز وی  
 باب احسان الهی باز شد  
 جلوه گر محبوب بی نیاز شد  
 لیک آن ملای عاری از رشاد

دم به دم افزود بر شرّ و فساد  
چون نبودش در دل الأقسوتی  
هر زمان می داد او را زحمتی  
گاه بر توبه دلالت می نمود  
گاه دعوت بر ضلالت می نمود  
گاه گفتی توبه هم نبود قبول  
ز آن که هستی دشمن دین رسول  
پس بگفتا با یکی شخص دلیر  
شو مهیا بهر قتل این اسیر  
پاسخش را سخت داد آن هوشیار  
که مرا از این عمل معذور دار  
آتش حقدش نشد آخر خموش  
کینه اندر سینه اش آمد به جوش  
خواند جمعی را ز انبوه عوام  
تا از آنان گرددش حاصل مرام  
گفت این سید شده خارج ز دین  
فرض باشد قتل او بر مسلمین  
داد آن مظلوم را در دستشان  
ز آنکه می پنداشت خوار و پستشان  
چند روز آن سید عالی مقام  
میهمان می بود بر خیل عوام  
رو به درگاه خدای بی نیاز  
روز و شب در طاعت و ذکر و نماز

چون ورا دیدند در صبح و مساء  
 نیست یک دم غافل از ذکر خدا  
 جملگی گفتند، ما بس بی هشیم  
 گر که فرزند پیمبر را کشیم  
 این وجود پاک با صدق و صفا  
 کی بود منکر به شرع مصطفی  
 زین سخن عبدالغنی آگاه شد  
 خشمگین آن غافل گمراه شد  
 آن چه اندر نزد لوطی بود زشت  
 گشت فخر آن جهول بدسرشت  
 روز و شب می کرد از طبع کثیف  
 منع نان و آب از آن شخص شریف  
 عاقبت گفت او به طلاب عنید  
 قتل سیّد را شما عامل شوید  
 دسته طلاب چون خیل کلاب  
 جمله از بغض و حسد در پیچ و تاب  
 با اراذل همعنان گشتند زود  
 بهر قتل آن وجود پُر ز جود  
 بعد از آن بردند او را از جفا  
 سوی قربانگاه ارباب صفا  
 بهر قتل او کمر بستند تنگ  
 هر یکی با تیر و تیغ و چوب و سنگ  
 زخم تیغ و تیر چندان شد مزید

کان جسد در خاک و خون شد ناپدید  
کس نگفت آن دم چه بودستش خلاف  
وز چه بود این ظلم و جور و اعتساف  
در ره ایمان جهـولان عنید  
با کمال ظلم کردندش شهید  
وقت جان دادن به قربانگاه حق  
بود سرگرم دعا در راه حق  
گشت سرمست از می عشق جمال  
داشتی بر لب ثنای ذوالجلال  
داد آن پرورده احسان حق  
جان و تن را در ره ایمان حق  
در وفای عهد غصن کردگار  
جسم و جان خویش را کرد او نثار  
آه آه ای سید ای جان عزیز  
از جفا و جور خلق بی تمیز  
آه آه ای زاده آل رسـول  
چه ستم‌ها دیدی از قوم جهول  
کاش من بودم در آن بزم بلا  
جرعه نوش و سرخوش از خمر فدا  
حالیـا در فرقتت آزرده‌ام  
وز مصیبت زار و دل‌افسـرده‌ام  
بیش ازین گفتن قلم را تاب نیست  
زین مصیبت دیده عالم گریست

آری آری پردهٔ ظلم و گناه  
 می‌نماید صفحهٔ دل را سیاه  
 سید حق را ز کینه آن شریر  
 کرد مقتول هزاران تیغ و تیر  
 باز می‌راند ز غفلت بر زبان  
 نام آئین شه آخزمان<sup>(۶)</sup>

### شرح شهادت آقا زمان صباغ که در ابرقو به رتبهٔ شهادت رسید

ای قلم با غصه بنویس این زمان  
 قصهٔ جانبازی آقا زمان  
 تا چه سان آن عاشق روی بهاء  
 زد به چوگان فدا گوی فنا  
 این فنا چون بنگری عین بقاست  
 و آن بقا بنهفته در قمص فناست  
 روز بعد از رفتن سید به شهر  
 او هم آمد مبتلای زجر و قهر  
 تا خبر آقا زمان ز آن کار یافت  
 سوی بدخواهان به پای خود شتافت  
 او نرفت اندر بر ملای شوم  
 رفت نزد نایب آن مرز و بوم  
 گفت بشنیدم چه داستان بسته‌اند  
 هم مرا از هر طرف می‌جسته‌اند

آمدم تا کار بر سامان کنید  
آن چه می‌جستید حالی آن کنید  
آن زمان کز حق بر آمد این ندا  
ما بلی گفتیم در بزم فدا  
در بساط ساقی بزم الست  
ما ز صهبای فدا گشتیم مست  
فتنه جویان در زمان گرد آمدند  
در پی آزار و زجر او شدند  
نائب آن حاکم بی عدل و داد  
بند بر پایش بیفکند از عناد  
آن به آئین را به حبس انداختند  
پس پی تاراج مالش تاختند  
بهر اخذ جیفه از خیل کلاب  
شد بر او وارد شکنجه بی حساب  
زجر می‌دادند و یک فریادرس  
می‌نبودش جز خدای دادرس  
وین همی گفتند کز مال و منال  
در گذر تا وارهی زین قیل و قال  
هستیش را داد و گفت آن هوشمند  
کی رهایی یابم از این قید و بند  
او در اول حمله اندر این نبرد  
مال و مکتب را فدای دوست کرد  
زان سپس از فرقه بی‌تنگ و عار

آمدندی قتل او را خواستار  
 گفت ملائی دنی کز بذل مال  
 کی تواند رست این مرد از نکال  
 ریخت باید خونس از بهر ثواب  
 کرد می باید به قتل او شتاب  
 ساختند آن عاشق حق را مهار  
 واژگون بر گاو کردندش سوار  
 پس بگرداندند در بازارها  
 با هزاران صدمه ها، آزارها  
 بسکه وارد شد ستم بر پیکرش  
 بر زمین افتاد جسم انورش  
 بعد بر پیشانی آن نازنین  
 سخت کوبیدند میخ آهنین  
 آن جسد را ظلم اعدای عنود  
 در میان خاک و خون غلطان نمود  
 عاقبت قربانی میثاق شد  
 در شجاعت شهرة آفاق شد  
 ثابتین عهد و پیمان در بلا  
 این چنین کردند جان و تن فدا  
 مرکز عهد بهاء ای ناقضین  
 می نماید نصرت حق این چنین  
 آه ای آقا زمان خوش کلام  
 خود چه شوری داشتی بین انام

دم به دم مشغول ذکر حق بدی  
خلق را هادی به سوی حق شدی  
تا که سرمست می احسان شدی  
در ره معشوق جان قربان شدی  
کاش در آن بزم احسان ای حیب  
داشت محمود از چنان فیضی نصیب  
می رود هر دم ز من سوی فلک  
نالۀ یالیتنی کننت معک  
وه که بعد از آن همه ظلم شدید  
در دل اعدا نشد عبرت پدید  
باز هم آن مردم بی عار و ننگ  
بر تن پاکش زدندی چوب و سنگ  
تا یکی درویش بی آئین و کیش  
گفت من خواهم ثواب از جمله بیش  
آن جسد را بست با بند و طناب  
زان سپس آویختش بهر ثواب  
نفت پاشیدش سراپا آن شریر  
پس شرر بر زد بر آن جسم منیر  
لیک معمولاً پس از اتمام نفت  
بر جسد جز اندک آسیبی نرفت  
گفت آن عبد الغنی نابکار  
کان جسد را چون نسوزانید نار  
از مسلمانی اثر بودش به نام



زین سبب آتش نسوزانندش تمام  
 در همان شب دید درویش عنود  
 خواب خوف‌انگیز و از جاست زود  
 گفت با وحشت همی دیدم به خواب  
 که مرا آقا زمان کرد این خطاب  
 کای زده آتش ز کین بر پیکرم  
 چون ترسیدی ز قهر داووم  
 خود زمن آیا چه دیدی در جهان  
 یا چه بد کردم که کردی آن چنان  
 صبحدم پیک عذاب حق رسید  
 گشت جاری حکم مرگ آن عنید  
 شد ز قهر ایزد مالک رقاب  
 بر درک و اصل به صدگون اضطراب  
 مرگ آن درویش و ظلم مدبرین  
 گشت باری عبرة للنظرین  
 لیک آنان را که حق بینی نبود  
 همچنان بر غفلت و بغض افزود  
 بهر منع عبرت آن غافلین  
 گفت ملای ابرقو این چنین  
 که خدا بردش ز دنیای خراب  
 تا گنه نماید او بعد از ثواب  
 گر بماندی لاجرم جرم و زلل  
 از کفش بردی ثواب این عمل

الحذر از غفلت اهل ضلال  
که نگیرد عبرت اندر هیچ حال  
گر خدا قهر آورد بر جاهلی  
این چنین تعییر کردش غافل  
گر دهد مهلت همی گویندها  
ظلم اگر این بوده چون ندهد جزا  
هر چه گردد حجت حق مشتهر  
منکرین را سود ندهد جز ضرر  
آیت حق گر هزار اندر هزار  
لا یزید الظالمین الا خسار  
راضی اندر عالم ای قوم شریر  
کی شوید از حجّت رب قدیر  
حجّت و امرش بود کامل ولی  
کی پسند آید بر هر بد دلی  
عادت دیرین حذب منکرین  
بوده اندر هر زمانی این چنین  
در همه دوری به حق طعنه زدند  
در پی ایراد و افسانه شدند  
ذکر و ورد منکرین و اسفلین  
بود سبّ انبیاء و مرسلین  
نیستند از امر یزدان باخبر  
کور اثر کی بیند از شمس و قمر  
کی رود خفاش سوی آفتاب

نی جُعِل را بهرزه از بوی گلاب  
 قتل و غارت ظلم بر اصحاب دین  
 شد ثواب و طاعت آن منکرین  
 خانه دین را کنند از بُن خراب  
 وین عمل دانند عمران و ثواب  
 الله الله این چه ظلم است و چه کین  
 این چه مذهب این چه آئین است و دین  
 که بود چون گرگشان در زندگی  
 فخر در خونخواری و درتدگی  
 وارد آمد از جفای ظالمان  
 چه ستمها بر سر آقا زمان  
 روز و شب بودی در درد و عذاب  
 همچنین آن سید عالیجناب  
 بیست روز و شب به حبس قوم دون  
 رنج بردند آن عباد متقون  
 اندر آن مدت غم و محنت بسی  
 خود بدیدند از جفای هر خسی  
 و آن خطاکاران محروم از صواب  
 منع می کردند از آنان نان و آب  
 گشت جسم پاک دو مرد شریف  
 از تعب یک باره رنجور و نحیف  
 گر کسی کردی ترحم با ثواب  
 که مرآنان را دهد یک جرعه آب

منع می کردند آن قوم دغا  
داشتندش بس ملامت‌ها روا  
با هزاران ناسزا و لوم و طعن  
می گشودندی زبان بر سبّ و لعن  
هر دو را از کینه آن قوم شریر  
بسته و خسته نمودند و اسیر  
بعد خستن نار ظلم افروختند  
هر دو را کشتند و یک را سوختند  
در همان روزی که سیّد را ز کین  
کشته بودند آن گروه مشرکین  
بعد قتل آن بهین مرد سعید  
ساختند آقا زمان را هم شهید  
چون زدند آتش به جسم زار او  
بعد قتل و آن همه آزار او  
آنچه ماند از بیکر آقا زمان  
در درون چاه کردندش نهان<sup>(۷)</sup>  
چاه را آن مردم بی‌فر و هنگ  
پر نمودند از کلوخ و خاک و سنگ  
گر که یوسف را به چاه انداختند  
کی چنین تیغ شقاوت آختند  
باز اعدا سب کین می تاختند  
فتنه‌ای از نوبه پامی ساختند  
اندر آن فتنه احبای بهاء

آمدندی بر بلایا مبتلا  
 از جفا و جور و ظلم و ظالمان  
 یک دم آنان را نبود امن و امان  
 بهر حکمت زان دیار فتنه‌بار  
 چاره بر برخی نماند الا فرار  
 قصه بردند از جفای روزگار  
 سوی احباب بهاء در هر دیار  
 بعض دیگر همچو کوه آهنین  
 در همان قریه نمودندی کمین  
 از ره تدبیر و تزویر و عناد  
 آنچه ملای دنی پیغام داد  
 که به شهر آیند تا اصلاح کار  
 من دهم بهر شما در این دیار  
 دوستان از خدعه آن بدگهر  
 چون که بودند اندر آنجا باخبر  
 سوی آن بوجهل بی آئین و دین  
 پاسخ و پیغام دادند این چنین  
 ماندن ما اندر این حول و مکان  
 هست لازم بهر حفظ خانمان  
 مفسدان دیدند کان یاران حق  
 در شجاعت می‌برند از کل سبق  
 خوف اندر قلبشان افتاد سخت  
 واژگون شد در میانشان بخت بخت

در دل آوردند بیم از سوء ظن  
سوء ظنشان کرد دل‌ها پر محن  
چون خدا در قلبشان انداخت بیم  
یافتند از این سبب حالی سقیم  
پس به خود گفتند ما را این گروه  
افکنند از پا و گر باشیم کوه  
عاقبت ایشان تلافی می‌کنند  
بغتاً جمعی ز ما را می‌کشند  
بی‌خبر آن قوم بی‌صدق و صفا  
از اصول مقصد اهل بهاء  
که اگرشان قطعه قطعه ریز ریز  
از جفا سازند با شمشیر تیز  
انتقام از هیچ قاتل در خیال  
کس نیارد کان بود امری محال  
در ره پیمان جانان جان دهند  
جان و سر را در ره ایمان دهند  
بود در آن قریه بین دوستان  
نوجوانی همچو سرو بوستان  
هم ز اسم و هم مسمی او رضا  
بود در اوقات تقدیر و قضا  
از صفا و غیرت و صبر و یقین  
می‌فشانندی دائماً نور از جبین  
بود آن زیبا جوان خوش نهاد

در شجاعت عبرت اهل عناد  
 قبل از ایمان ممتنع بود و محال  
 کو شود مغلوب میدان جدال  
 بعد از ایمان کرده بُد ترک نزاع  
 گر شدی مضروب کی کردی دفاع  
 اندر آنجا کرد در این امر و باب  
 او ز من تحقیق احکام کتاب  
 خود در این مطلب به برهان و دلیل  
 در محافل گفتمی شرح طویل  
 کامده حق بهر اصلاح و سداد  
 نی برای امر افساد و عناد  
 ایها الاحباب اتلوا و افهموا  
 آیه خیر لکم ان تقتلوا<sup>(۸)</sup>  
 دست قاتل را بیاید بوسه زد  
 گشت باید خیر خواه نیک و بد<sup>(۹)</sup>  
 تا که در تأیید امر ایزدی  
 نیکی از ما سرزند جای بدی  
 موسی آسادم ز طور حق زنیم  
 آتش اندر قلب عالم افکنیم  
 در ره نظم جهان پویا شویم  
 خیر خلق و خویش را جویا شویم  
 پیشه ما خدمت نوع بشر  
 تا بشر پیراسته گردد ز شر

خواهش و میل خود از دل برکنیم  
گوش جان بر نغمه دلبر کنیم  
باری اندر کشتن آقا رضا  
مفسدین کردند تزویر و ریا  
هر یکی در کشتن آن سرو قد  
می نمودی سعی‌هایی مرز و حد  
تاعدویی را ز اعدای شیریر  
کو بیدی اندر شرارت بی نظیر  
بهر قتل آن جوان واداشتند  
رایت بغضاً ز نو افراشتند  
آن شیریر بی نظیر پرز کین  
بود بهر کشتن وی در کمین  
در صدد بود آن شیریر بی‌خرد  
در مکانی غفلتاً او را ز نند  
همچو دزدان شب در آن کاشانه شد  
وز ره بی‌ره درون خانه شد  
یافت چون آقا رضا را او به خواب  
گشت بهر قتل وی بی‌صبر و تاب  
آن جوان پاک‌جان را آن پلیید  
با گلوله کرد مقتول و شهید  
آن چنان شد آن گلوله کارگر  
که نشد در بستر او خود باخبر  
بخت او بیدار و خود در خواب ناز



تا که آمد آن بلای جانگداز  
 در سیل امر سلطان بقا  
 روح ایمانش نمود او را فدا  
 در شجاعت چون که او محسود بود  
 عاقبت گردید مقتول حسود  
 گشت شهرت آفت آن شیر مرد  
 سطوتش شد دام جانش در نبرد  
 عیب او حسن و شجاعت بود و بس  
 جرم او از حق اطاعت بود و بس  
 خوش مناسب هست در این مثنوی  
 چند بیت از مولوی معنوی:  
 «جفدها بر باز استم می کنند  
 پرّ و بال نازینش می کنند  
 که چرا تو یاد آری ز آن دیار  
 یا ز قصر و ساعد آن شهریار  
 جرم او این است کوباز است و بس  
 غیر خوبی جرم یوسف چیست پس  
 دشمن طاووس آمد پرّ او  
 ای بسا شه را بکشته فرّ او»<sup>(۱۰)</sup>  
 ای علی اکبر، حیب معنوی  
 بهر یاران طبع کن این مثنوی<sup>(۱۱)</sup>  
 قصه عشاق رب مقتدر  
 در میان خلق بنما متشر

تا که کل بر قدرت حق پی‌برند  
قدرت و تأثیر امرش بنگرند  
که چسان اندر رهش در پای دار  
گشته عشاق جمالش پایدار  
خون پاک خویش را چون سلسیل  
کرده‌اند از عشق انفاق سیل  
در دهم سال صعود ذوالجلال  
گفت محمود از وفا این شرح حال<sup>(۱۲)</sup>  
کردم از تاریخ هجرت جستجوی  
خامه طبعم رقم زد «غرق جوی»<sup>(۱۳)</sup>  
بارها حق این جان‌های پاک  
که شدند اندر رخت درخون و خاک  
از افاضات به دل‌ها نور بخش  
وز هدایت نعمت موفور بخش<sup>(۱۴)</sup>

## یادداشت‌ها

۱. متن لوح هزار بیتی در «منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، ص ۲۵۹ - ۳۰۰» به طبع رسیده است. برای ملاحظه شرح صدور و ارسال این لوح به کتاب «حیات حضرت عبدالبهاء، ص ۷۷-۸۸» مراجعه فرمایید.



۵. برای ملاحظه شرح احوال و خدمات جناب غلام رضا روحانی به کتاب «تذکره شعراء، ج ۱، ص ۳۳۳-۳۵۵» مراجعه فرمایید. و نیز نگاه کنید به مقاله «حیات، خدمات و آثار جناب غلام رضا روحانی»، اثر جناب ع. صادقیان در «خوشه‌ها، شماره ۲، ص ۹۶-۱۱۶».
۶. در این مقام زیارت‌نامه جناب آقا سید جعفر شهید را مندرج می‌سازد:

### ابرقو

احبای الهی از لسان عبدالبهاء زیارت نمایند  
زیارت شهید جلیل جناب آقا سید جعفر علیه بهاء الله الأبهی

### هو الله

ایها الشهید الوحید الفرید المجید، انی احیی ترابک الطاهر و مرقدک  
المقدس المبارک العاطر بنفحات قدس تمرّ علیک من الملاء الأعلى و  
انوار تسقط علیک من ملکوت الأبهی و صیب یتیب رحبتک الفیحاء و  
اقول البهائ علیک و الصلوة علیک ایها السراج المتوقّد بنار محبة الله  
المتشعشع بشعاع موهبة الله الملتهب فی زجاجة معرفة الله انت الذی شربت  
کأس الفداء و انفقت روحک فی سبیل الله و سفک ثارک علی التراب  
حباً بجمال الله بما لم يعرفوا قدرک و انکروا شأنک و احتججوا عن  
مشاهدة موهبة ربّک و ظنّوا بأنهم محسنون کلاً العقاب لمن ظلمک و  
الجحیم لمن خذلك و السعیر لمن افتی بقتلک و الحطمة لمن غدرک و  
الهاویة لمن هدر ثارک و الجنة لمن احبک و الفردوس لمن خدمک و  
الخلد لمن زارک. علیک البهائ و علیک التحية الثناء ایها المستشهد فی  
سبیل الله و الفادی فی محبة الله و المستغرق فی طمطام رحمة الله. طویب

لمشام يتعطر برائحة بقعتك المنورة الأرجاء و طوبى لعين تتنور بشعاع  
ساطع عليك من فيض ملكوت الأبي. اسئل الله بأن يجعل مضجعك معدن  
الرحمة و مخزن الموهبة و محاطاً بآثار باهرة. أنه كريم و هاب و أنه لطيف  
ذو فضل عظيم على الشهداء و هو المعطى الكريم. ع ع  
۷. زیارت نامه صادره از قلم حضرت عبدالبهاء در حق آقا زمان به شرح ذیل  
است:

### ابرقو

احبای الهی از لسان عبدالبهاء زیارت نمایند:  
زیارت مستشهد فی سبیل الله حضرت آقا زمان علیه بهاء الله

### هو الله

اول نور اشرق من افق البقاء و اول شعاع سطع من صبح الهدى و اول  
رحمة نزلت من ملكوت السماء عليك ايها النور المبين و الحبل المتين و  
محبوب اهل العالين المستشهد فى سبيل رب العالمين المستغرق فى بحر  
الألطف من فضل ربك الرحمن الرحيم، عليك البهاء و عليك الثناء. تالله  
الحق يصلى عليك ملائكة الرحمة فى ملكوت الأبهى و يستعطر مشام  
المقربين برائحة طيبة تفوح على مرقدك من رياض الملأ الأعلى فالقلوب  
مضطربة و الدموع منسجمة و الطاقة منصرمة فى مصيبتك الدهماء و  
شهادتك الكبرى التى احترقت بها كل الأحشاء. اشهد أنك شهيد الوفاء و  
فريد الأعباء و وحيد الأصفياء و سعيد الأتقياء. طوبى لك بما سمروا  
جبهتك الباهرة و علقوا عليها زينتك الزاهرة و عذبوك بالمهار و ركبوك  
على البقر المغوار و داروا بك فى الديار و قطعوا اذنك بفرار بتار و

اطعموك بقوة و اجبار و عذبوك عذاب الأشرار و نقموا منك نعمة  
الذئاب الكاسرة في الأودية و القفار و حرقوا جسدك المطهر بعذاب النار.  
طوبى لدمك الطاهر المسفوك على تراب عاطر المسفوح في سبيل ربك  
الغافر. طوبى لجسدك المحروق بيد كل فاجر. طوبى لحنجرك المقطوع  
بخنجر كل غادر. طوبى لصدرك المرشوق بسهم قاهر. طوبى لقلبك  
المجروح بسيف باتر. طوبى لك بما اظهرت كل سرور و حبور حين  
تشهرك في معابر اهل الغرور و يصفقون اهل الشرور و يعذبونك  
بالضرب و الطعن و الجرح الموفور و انت تصفق معهم يا مظهر النور و  
ترنم بأنغام يهتر منها اهل ملكوت الأبهى و ينشرح به الصدور.

تالله الحق ان عبدالبهاء يشم رائحة الوفاء من تلك العذوة القصوى التي  
احمرت ارضها بدمك الطاهر و يشاهد انوار العطاء تتابع على مرقدك  
الزاهر و غيوث الفضل هامة على مضجعك المبارك الطيب النوراني  
الكریم. طوبى لنفس عقرت وجهها بغبار رمسك الکریم و طوبى لشخص  
مرغ جينه على جدتك العظيم. و البهاء عليك و الثناء عليك و العطاء  
عليك ايها الشهيد الکریم المنقطع عن كل الاشياء في سبيل مولاك  
القديم الفادی روحه و دمه و جسده في سبيل محبوه الجميل و عليك  
الفضل من ربك العلي العظيم. ع ع

۸. اشاره است به بیان حضرت بهاء الله که می فرماید: «...هر نفسی که اراده  
نصرت نماید، باید اول به سیف معانی و بیان، مدینه قلب خود را تصرف  
نماید و از ذکر ما سوی الله محفوظ دارد و بعد به مدائن قلوب توجه کند.  
این است مقصود از نصرت. ابدأ فساد محبوب حق نبوده و نیست و آنچه  
از قبل بعضی از جهال ارتکاب نموده اند، ابدأ مرضی نبوده. ان تقتلوا فی  
رضاه لخیر لکم من ان تقتلوا...». «آثار قلم اعلى، ج ۱، ص ۶۹».

۹. اشاره است به بیان حضرت بهاءالله در لوح شکرشکن که می‌فرمایند:  
 «...دست قاتل را باید بوسید و رقص کنان آهنگ کوی دوست نمود...»  
 «حضرت بهاءالله، ص ۱۳۴».
۱۰. ابیات مولوی در «مثنوی»، دفتر ششم، بیت ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۹ و دفتر اول، بیت ۲۰۸ با جزئی تفاوت در الفاظ مذکور است.
۱۱. محتملاً نسخه‌ای از این مثنوی برای جناب میرزا علی اکبر روحانی (محب السلطان) ارسال شده، تا خوشنویسی و طبع نمایند، اما حقیر نسخه‌ای از این مثنوی را به خط جناب میرزا علی اکبر روحانی (محب السلطان) ملاحظه ننموده‌ام، ولی نسخه‌ای از آن که به خط جناب آقا بابای نیری در ۲۲ صفحه کتابت شده، به نظر حقیر رسیده که با طبع ژلاتینی چاپ شده و در هر صفحه آن ۱۴ بیت مسطور است. در صفحه اول این نسخه از مثنوی جناب زرقانی چنین آمده است:
- «هوالله - منظومه عالیة المبانی و عالیة المعانی از افکار ابکار جناب مستطاب اجل آقای آقا میرزا محمود زرقانی علیه بهاءالله الابهی در واقعة ابرقو به رشته نظم در آمده:

### هوالله

با سپاه و لشکر حزن ای قلم  
 زن تو اندر کشور دل‌ها رقم  
 کن رقم با غصه و غم در ورق  
 قصه قربانیان کوی حق  
 که چسان در راه او جان باختند  
 سوی قربانگاه عشقش تاختند...»

صفحه آخر مثنوی جناب زرقانی که به خط جناب نی‌ریزی کتابت شده، این گونه پایان می‌پذیرد:

«...ای حکیم چاره ساز راز دان  
کن قبول این دعوت و آه و فغان  
نیست از فضل تو جای ارتیاب  
که نمایی این دعا را مستجاب

کتبه تراب قدوم احباء الثابتین آقا بابای نی‌ریزی فی شهر شوال المکرم  
۱۳۱۹ [ژانویه ۱۹۰۲ م].»

مقایسه این نسخه از مثنوی جناب زرقانی با نسخه‌ای که در اختیار جناب اشراق خاوری بوده و بنابر تصریح ایشان مورد تصحیح جناب غلام رضا روحانی قرار گرفته، نشان دهنده تغییرات و اختلافات عدیده در الفاظ، ترتیب عرضه ابیات و حذف و اضافات گوناگون است. همان طور که در صدر مطالب این فصل مذکور شده، مبنای نشر مثنوی جناب زرقانی در این یاد نامه نسخه متعلق بما یملک جناب اشراق خاوری است، اما در مواردی چند نسخه خط جناب نی‌ریزی نیز مطمح نظر قرار گرفته است.

۱۲. اشاره است به سنه ۱۳۱۹ هـ ق / ۱۹۰۱ م که ده سال از صعود حضرت بهاء‌الله در سنه ۱۳۰۹ هـ ق / ۱۸۹۲ م گذشته بوده است.

۱۳. کلمات «غرق جوی» از نظر ابجدی برابر است با رقم ۱۳۱۹.

۱۴. ذیل شرح شهادت شهدای ابرقو را به درج دو اثر از آثار حضرت عبدالبهاء زینت می‌دهد:



به واسطه جناب قابل

مهدی آباد

جناب آقا حسین ابن احمد علیه بهاء الله

### هو الله

ای جذوة نارمحببت الله، وقت شعله است و دم فریاد و ناله. البته شنیده اید که حضرت جعفر در ابرقوی یزد چگونه جانفشانی نمود و به میدان قربانی شتافت و همچنین بنده رحمان جناب محمد زمان در سبیل یزدان چه قسم جان فدا کرد و کأس شهادت را از ید عنایت نوشید. روحی لهما الفداء یا لیت کنت معهما و اترنح من تلك الصهباء و اتجرع من ذلك القدح الذي فاض بمدام موهبة الله في محفل الفداء. تالله الحق بکت الأرض و السماء على مظلومية ذلكما الشهيدین الذين شربا كأس الشهادة الكبرى بمسرة و فرح لاتقدر و لاتحصى. روحی لهما الفداء و ذاتی لهما الفداء و نفسی لهما الفداء. تالله الحق ان ملائكة فردوس التقديس استقبلتهما بوجوه نورا و التحية و الثناء من ملكوت الأبهی و عليك التحية و الثناء. ع ع

\*\*\*\*

طهران

به واسطه حضرت باقراف و محمد صادق اسفندآبادی ابرقوئی

طهران جعفرآباد باقراف

جناب میرزا باقر، یدالله، میرزا ابوالقاسم، حسن، علی اکبر، علی اکبر  
ابرقوئی، سید عبدالله، میرزا زمان، میرزا حسین، میرزا عباسقلی، حاجی  
آقا، والده ابوالقاسم خان، معصومه علیهم بهاء الله الابهی

ای ثابتان، ایام عید را در آن قریه مبارکه در نهایت سرور و حبور گرفتید  
و شادمانی و کامرانی نمودید. خوشا به حال شما که موفق به اجرای آئین  
الهی گشتید و در آن قریه مبارکه جشن گرفتید و بزم سرور آراستید. از  
الطاف حضرت مقصود امیدوارم که روز به روز بر محبت و انجذاب  
بیفزایید.

عبدالبهاء عباس

اتمام گنبد شهدای ابرقو اولئک علیهم صلوة من ربهم و رحمه از اعمال  
خیریه و سبب عزت ابدیه گردد.

عبدالبهاء عباس

\*\*\*\*

لازم به توضیح است که درباره شهدای ابرقو رساله‌ای تاریخی به رشته  
تحریر درآمده که جناب ملک خسروی شرحی در معرفی آن مرقوم  
فرموده‌اند «آهنگ بدیع، سال ۲۹، شماره ۳۲۶، تیر و خرداد ۱۳۵۳ هـ ش،  
ص ۲۷». هرچند از کم و کیف این رساله حقیر را اطلاع بیشتری در  
دست نیست، اما توضیحات جناب ملک خسروی را ذیلاً مندرج می‌سازد  
به این امید که نسخه‌ای از این رساله در آینده ایام به دست آید و با نسخه  
موثق‌تری از اشعار جناب زرقانی به حلیه طبع آراسته گردد.  
متن نوشته جناب ملک خسروی به این شرح است:

«تاریخ شهدای ابرقو و اسفندآباد، تقریر کاکا محمد صادق که خود در واقعه بوده، به قلم مرحوم درویش توانگر است و می‌نویسد: در سنه ۱۳۱۷ شهادت حضرت آقا سید جعفر و آقا زمان و در سنه ۱۳۱۸ شهادت حضرت آقا رضا و در سنه ۱۳۱۹ شهادت شهدای اسفندآباد و ابرقو منجمله آقا علیرضا، ملا امرالله، محمدجعفر، محمد علی حسن و در سنه ۱۳۲۲ شهادت آقا علی محمد واقع شد و شرح واقعه را مفصلاً مرقوم داشته و چون جناب میرزا محمود زرقانی مدت ۲۷ روز در ابرقو و اسفندآباد اقامت داشته‌اند، سبب هیجان اهالی شده و اهل قصبه ابرقو به جنب و جوش آمدند و ملا عبدالغنی امام جمعه در دستگیری احباب دستور لازم صادر کرد. تا این که آقا سید جعفر و آقا زمان را گرفته، پس از صدمات زیاد شهید ساختند و در سنوات بعد نیز سایرین را به طوری شهید ساختند که عبرت دیگران گردد. اتفاقاً رجاله خلق به تحریک کدخدای محل قرار بود بر سر زن و بچه و سایرین بریزند. جوان‌های احباب دست از آستین درآورده، نزاع بین آنها واقع که از طرفین عده‌ای کشته شدند و کاکا محمد صادق نیز در گیرودار زد و خورد بود و حکومت خواست او را دستگیر کند. فوراً به طهران آمده، در املاک باقراف به زراعت پرداخت.

خلاصه در ابرقو و اسفندآباد معاندین به احبا خیلی صدمه زدند و عده‌ای نیز شهید و یا مجروح گشتند و خانمان‌ها نیز برباد رفته است. این تاریخ ۲۰ برج میزان ۱۳۰۴ شمسی رقم خورده شده، در ضبط محفل ملی است.»

علاوه بر تاریخ شهدای ابرقو و اسفندآباد که شرح آن در سطور فوق مذکور شده، جناب قابل آباده‌ای نیز شرحی درباره «...شهادت شهدای سبیل رحمان جنابان آقا سید جعفر و استاد زمان...» به رشته تحریر

اشعار محمود زرقانی

در آورده‌اند که در «مصاییح هدایت، ج ۲، ص ۲۱۷-۲۲۷» به طبع رسیده  
است.

## فصل هجدهم میرزا موسی کلیم وقایع ادرنه

### توضیحات

جناب اشراق خاوری در یادداشت‌های خود شرح کوتاهی دربارهٔ جناب میرزا موسی کلیم مرقوم داشته و سپس قسمتی از نامه‌ای را نقل نموده‌اند که آن را از آثار قلمی جناب میرزا موسی کلیم پنداشته‌اند. ذیلاً متن نوشتهٔ جناب اشراق خاوری و آنچه را که دربارهٔ رساله مزبور مرقوم داشته‌اند، نقل می‌نماید و توجه خوانندگان گرامی را به این نکته معطوف می‌دارد که رسالهٔ مورد بحث از آثار جمال قدم است که از لسان میرزا آقا جان خادم الله عزّ صدور یافته و مخاطب آن جناب آقا محمد نبیل اکبر قاننی است. متن این رساله که در «مجموعهٔ آثار قلم اعلیٰ، شماره ۷۴» مندرج می‌باشد، ذیلاً به نظر خوانندگان گرامی خواهد رسید.

متن یادداشت جناب اشراق خاوری به شرح ذیل است:

جناب میرزا موسی برادر ابی و امی جمال قدم جلّ ذکره است که به لقب کلیم ملقب گردید و مرکز عهد الهی شرح احوالش را در تذکرة الوفا مرقوم فرموده‌اند.<sup>(۱)</sup> مشارالیه دو زوجه داشت و از هر یک فرزندانی داشت. دخترش لقائیه، زوجهٔ محمد علی ناقض اکبر بود و پسرش مجد الدین شوهر صمدیه دختر جمال قدم جل ذکره بود. مادر صمدیه مهد علیا بود.

جلالت قدر جناب کلیم در الواح مبارکه نازل شده. قصیده عزّ ورقائیه را به خط خودشان نوشته‌اند که نسخه عکس آن نزد این عبد موجود است و جناب ایادی امرالله آقای طراز الله سمندری به بنده مرحمت فرموده‌اند. این عبد در مجلد سیم آثار قلم اعلی از روی همان خط جناب کلیم قصیده مزبور را نقل کرده‌ام. دیگر از آثار ایشان نامه‌ای است که در شرح اوضاع و احوال جاریه به یکی از احبای ایران - که برای من معلوم نشد چه کسی بوده - مرقوم فرموده‌اند و قسمتی از آن را در این جا عیناً نقل می‌کنم، زیرا نسخه آن بسیار قلیل است و قسمتی از آن رساله این است: «...معروض آن جناب می‌دارم که هنگام توقف آن جناب در عراق در ظل شجره امر این عبد اراده می‌نمود که از بعضی اموری که از کل ناس مستور است، به آن جناب معروض دارم...».

پس از این توضیحات، جناب اشراق خاوری قسمت‌هایی از رساله مزبور را نقل فرموده‌اند، اما همان طور که اشاره شد، رساله مزبور از آثار حضرت بهاءالله و از لسان میرزا آقا جان خادم الله عزّ صدور یافته است. متن کامل آن رساله به شرح ذیل است:

محبوب یگانه، جناب آقا محمد [فی] قای ن ملاحظه فرمایند.<sup>(۲)</sup>

### هو الله الأعز الأقدس الأرفع الأبهي

هذا كتاب من هذا العبد الى الذي احبه الله و شرفه بلقائه و اسمعه نغماته و عرفه سبل امره و القاه بدایع علمه و فضله على كثير من العباد و ائده بتأييد من عنده رحمة من عنده و فضلاً من لدنه و أنه لهو الفضال القديم. له الجود و الفضل يعطى من يشاء ما اراد و أنه لهو المعطى الغفور الرحيم. يرفع من يشاء بسلطان امره و يقدر لكل نفس ما هو خير له عن كنوز السموات و الأرضين كما قدر لنفسك من بدایع تقديراته ما هو خير لك

عن كلِّ ما تشهد و ترى و كذلك تمّت رحمته و كملت نعمته عليك لتكون من الشاكرين.

و قد احضرت كتابك بين يدي العرش و اخذته انامل ربك الغفور الرحيم و كلمت به لسان الله و هذا من فضل لن يساوقه فضل و انّ هذا لفضل مبين و نزل عن جهة العرش لوح فو عمرك لن يعادل بحرف منه ما نزل في زمن القبل و يشهد بذلك نفسك و ذاتك ان تشرف به و تكون من الناظرين، فطوبى لك بما ذكرت من قلم القدس باشارات محكم بدیع.

و بعد معروض آن جناب می دارم که هنگام توقف آن جناب در عراق در ظلّ شجره امر این عبد اراده می نمود که از بعضی از اموری که از کلّ ناس مستور است، به آن جناب معروض دارم، ولكن از ساحت قدس ابهی در کل حین ممنوع می شدم. لهذا بسیاری از امور ناگفته ماند و بسیاری از لآلی اسرار ناسفته، اگرچه هر ذی بصری را ظهورات قدرتی الهیه و بروزات عزیه ربانیه و شؤونات عظمت سلطان احدیه کفایت نموده و می نماید و همین آیات ظاهره هر بصیری را به اسرار باطنیه دلالت می نماید، دیگر احتیاج به وسایط ذکر و یا تحریر نبوده و نخواهد بود. ولكن این بنده چون لازال بنار محبت آن جناب مشتعل بوده و حقوق اتحاد و وداد منظور داشته، لذا بر خود لازم شمرده که بعضی از امور را خالصاً لوجه الله و حباً لجنابک معروض دارم:

باری، آنقدر معلوم بوده که آنچه در ظاهر بین ناس معروف بوده، در باطن امر برخلاف آن مشهود و این حکمت اعزازاً لأمرالله و حفظاً لنفسه مرعی شده که توجه ظالمین به مقر واحد راجع نشود. قسم به حبّ آن جناب که در تلقاء عرش احدی قادر بر تکلم نبوده، تا چه رسد به این که نفسی تواند اظهار امری نماید و این عبد مدت‌ها در تحیر بوده که مابین ناس قسم دیگر مشاهده می نمودم، به شأنی که جمال قدم به نفسه در کلمات مبارک خود به مقر دیگر اشاره می فرمودند،<sup>(۳)</sup> اما در باطن ملاحظه می نمودم که کل در ساحتش معدوم صرف و مفقود بحتند و این فقره هم بر آن جناب معلوم بوده که نفسی جز این عبد مطلع بر امور نبوده، چه که مدت چهارده سنین<sup>(۴)</sup> در خدمت همه مشغول بودم. باری، کل یوم حیرت بر این عبد می افزود تا وقتی که مطلع

شدم که از اول هم امر به این قسم نبوده که مابین ناس معروف بوده، دیگر اگر بخواهم تفصیل آن را معروض دارم، البته باید کتابی ارسال دارم، بلکه انشاء الله اسبابی فراهم آید و بالمشافهه بعضی امور ذکر شود.

و دیگر بر جمیع امورات علی شأنی و استطاعتی مطلع شده، مستریح شدم و هر وقت اراده می نمودم که به بعضی از دوستان بعضی امور را القا نمایم، در کمال منع ممنوع می شدم چه که خود آن جمال قدم ستر می فرمودند، حکمةً لأمر الله المهیمن القیوم. و اکثر از آن حکمت واضح است و بعضی از آن ستر فی علمه المخزون. تا آن که آن جناب تشریف آوردند به عراق و مدتی بودند و تشریف بردند و بعد در کلّ حین، بلایا از کلّ جهات بارید، به شأنی که جمیع ناس از کلّ فرق به محاربه بر جمال احدیه قیام نمودند، حتی آن که جمیع علمای نجف و کربلا در کاظمین جمع شده و امر به مقامی رسید که از دوستان خارجه بعضی در ساحت قدس حاضر شده و اظهار اضطراب می نمودند که امر بسیار بزرگ شده و اعدا لایحصى مشهود گشته، نمی دانیم بر جمال مبارک چه واقع خواهد شد و چه اراده دارند. بعد جمال قدم فرمودند، آن چه وارد شود، حاضرم و به جان طالب و لن اتخذ لنفسی ناصراً سوی الله المهیمن العزیز القیوم. اگر محاربه می نمایند، مجاهد فی سبیل اللّهم و اگر به بیان آیند، ناطق من عند اللّهم و بعد به حاکم بلد پیغام فرمودند که اگر این علما را با ما حرفی هست، کل در محضری جمع شوند که غیر باب حکومتی باشد و آن محضر را یکی از مساجد قرار دهند، چه که این عبد به باب حکومت وارد نشده و نخواهم شد و بعد علما آنچه مطالبی که دارند، سؤال نمایند و اعتراضات خود را اظهار دارند. اگر این بنده از عهدۀ جواب برآمد، اذلاً لا یتعرضون علینا و من دون ذلک به آنچه اراده نمایند، معمول دارند که این بنده را ابدأ حرفی نه و همان بیاناتی که به ملا حسن عمو فرموده بودند، که آن جناب مطلعند، همان قسم پیغام فرمودند و بعد خدا عالم است که چه واقع شد، تا آن که امر منجر بر هجرت نیر آفاق از عراق شد.<sup>(۵)</sup>

و دیگر تفصیلاتی در این مابین روی داده که جز خدا کسی مطلع نه و البته بعضی از آن را آن جناب استماع نموده اند، تا آن که آن اخوی مستور، شبی از شبها



در محضر قدس حاضر شد و معروض داشت که: تکلیف من چیست؟ از ساحت اقدس جواب نازل که: به هر قسم اراده نمایی و خودت مایل باشی، خوب است. (۶) معروض داشت که: بعد از شما بودن من در این جا بسیار مشکل است، چه که لابد اعدا به خیال ضرر این عبد قیام می نمایند. بعد فرمودند که: اگر اراده داری که با ما مهاجرت کنی، به حاکم بلد اظهار دارم، چه که اظهار نموده ام که دو برادر دیگر با منند در این هجرت، حال منتهی به او ذکر می نمایم که سه اخوی همراهند و در این ذکر به هیچ وجه ضرری مشهود نه. بعد معروض داشت که: همچو می گویند که در بین راه، شما را به عجم می برند و شاید هم که در راه خدعه مقصود داشته باشند. جمال قدم فرمودند که: آنچه من مصلحت می دانم، این است دیگر آنچه تو خود مایلی، به آن عامل شو.

باری، بعد اخوی کمال احتیاط را منظور داشته معروض داشت که: من از پیش با قافله می روم صامسون تا بینم، چه می شود. اگر ضرری واقع نشد، ملحق می شوم. و بعد، قبل از جمال قدم حرکت نموده، با قافله به سمت اسلامبول عازم گشت و بعد از چند یوم دیگر، جمال قدم به شأنی هجرت از مدینه الله فرمودند که لسان از بیانش قاصر است و البته آن جناب شنیده اند تفصیل آن را و والله الذی لا اله الا هو که در کلّ احیان در مابین ملأ عباد به سلطنتی ظاهر و به اقتداری باهر و به شهری وارد نشدند، مگر آن که اهل آن از اعزّه به استقبال شتافتند و در خروج به مشایعت قیام نمودند و در هر مدینه علمای بلد حاضر شده، دیگر بیانات علمیه بود که از لسان احدیه چون غیث هاطل جاری و نازل. کاش آن جناب حاضر بودند تا معلوم می شد که احاطه علمیه و قدرتی و بیانیه و شوئنیه به چه نحو از مصدر امر احدیه ظاهر و باهر است، و لا ینکر ذلک الا کلّ منکر عنود. و به شأنی ظاهر شدند که کلّ عباد از ملل مختلف به عظمت امر موقن و بر قدرتش معترف شدند.

دیگر تفصیل این امور بسیار است. مختصراً معروض می دارم که در بین راه اخوی مستور توقف نموده تا به جمال قدم رسیدند و بعد چون ملاحظه شد که به هیچ وجه ضرری در میان نیست و کمال اعزاز مشهود، لذا بین یدی العرش حاضر شده، معروض داشت که: حال که حکایتی نشده و نیست، پس خوب است که من هم به

جنود الله ملحق شوم. جمال قدم فرمود: لازم است که به این مهماندارها بگویم که این برادر من است که احترام منظور دارند. مذکور داشت که: خیر، تا اسلامبول وارد شویم، بینم، در آنجا چه وارد می‌شود و چه نحو سلوک می‌نمایند. شاید خیالی در آن بلد داشته باشند که ضری وارد نمایند.

باری، در حزب الله بوده تا آن که جمال الله به مدینه مشهوره نزول فرمودند و مدت اربعة شهور در آن مدینه توقف فرموده<sup>(۷)</sup> تماماً لمیقات الله و در مدینه مشهور هم این امر به قسمی اشتهار یافت که جمیع، کمال اذعان و تسلیم را نمودند و البته شنیده‌اید که در آن مدینه ابدأ با احدی ملاقات نفرمودند و مطلبی اظهار نداشتند و هر نفسی هم که ملاقات نمود، جمال قدم به بیت او مراجعه نفرمودند و چون روایح عزّ و اطمینان از جهت رحمن وزید و اعزاز امر چون شمس در وسط السماء هویدا گشت، نار حسد و بغضا در صدور مغلین مشتعل شده و انفس مستوره مطمئن گشته، از خلف قناع بیرون آمدند، سرّاً با بعضی از مهاجرین در صدد افتضاح امرالله برآمده و در کل یوم به مکرری جدید قیام نمودند که شاید میانه مهاجرین فسادی مرتفع شود که سبب ذلت امرالله گردد.

تا آن که وارد این ارض شدیم. دیگر الله یعلم ما ورد فیه علی جماله و بعد از توقف اشهر معلومات در این ارض، آن سید معروف<sup>(۸)</sup> که آن جناب از حال او مطلعند که بعد از آن که از عراق رفت و به جمیع دیار سیر نمود، بعد راجع شده، عریضه‌ای به ساحت اقدس عرض کرد و اظهار توبه و انابه‌ای فوق ان یحصی نموده، از مصدر امر توقیع منبع نازل که اَنی لَغْفَارٍ لَمَن تَاب.<sup>(۹)</sup>

بعد بین یدی حاضر شده کمال عنایت درباره او منظور فرمودند. تا آن که زمان هجرت رسید و سید مذکور غصنی از اغصان شجره مبارکه را واسطه نموده که در مصدر امر معروض دارد که اذن فرمایند که او هم به حزب الله در این هجرت عظمی ملحق شود. بعد از مقرر عزّ، اذن حاصل نمود، هجرت نمود، تا آن که به جنود الله در این ارض وارد شد و احوال او هم لازال در محضر لا یعزب عن علمه من شیء معلوم بوده، ولکن از آنجایی که لازال اسم ستار منظور نظر بوده، به او مدارا

می فرمودند. و بعد که مشاهده نمود که این مقرّ، مقرّ سجن کبری است و خروج از آن ممکن نه، سرّاً با بعضی از اعجام این بلد مع شده و بعضی از تلقینات شیطانیه در قلوب ناس القا نموده و اظهار تبری از حق کرده و چون کفر باطنی مشهود گشت و اسرار خفیه ظاهر شد، از مقرّ اعظم مطرود شده، طردش فرمودند و قریب یک سنه متجاوز است که مطرود بوده و بین راه هم چند کرّه بین او و اخوی مستور حرف شده که هر دو به شکایت نزد جمال قدم حاضر شدند.

باری، این حکایت آن سید که مردود الطرفین واقع شده، خارج شد. و بعد اخوی مستور در هر روز نوحه‌ای زده، سرّاً تا آن که به مقامی قیام نمود که با استاد محمد علی نام<sup>(۱۰)</sup> که یکی از خدام بود و در حمام حرم به خدمت مشغول، مدتی با او در پرده گفتگوها می نمود، ولکن شخص مذکور ملتفت نمی شد و گمان نمی نمود که مقصود او چه چیز است. و چون مدتی بود که با شخص مذکور گفتگو در قطع شجره ربانیه می نمود، موقن شده که او را فریفته. تا آن که یومی از ایام ظاهراً ذکر نموده و محل را هم در حمام معین کرده و شخص مذکور چون مطلع شد بر مقصود و واضح شد، رعشه بر ارکانش افتاده، ولکن سکوت نمود و اخوی به گمان این که امر را تمام نموده، به منزل خود راجع شد و خلعتی به جهت شخص مذکور ارسال داشت و شخص مذکور بعد از خروج از حمام به نوحه و ندبه و اضطراب، تفصیل را در مابین مهاجرین اظهار نمود و مذکور داشت. بغتّه ضجیح کلّ مرتفع شد و اهل حرم هم مطلع شده، کلّ به ناله برخاستند. قسم به جمال قدم که نوحه و ندبه‌ای مرتفع شد که شبه آن متصور نه. تا آن که به سمع مبارک اعلی رسید. بعد بیرون تشریف آورده، ملاحظه فرمودند که این امر در این ارض اشتها می یابد و سبب فساد کلی می شود. جمیع را به صبر امر فرمودند و فرمودند، چون حال اخوی دیده که در این مدت آنچه ذکر شده، به اسم او بوده و امر هم در کمال ارتفاع مرتفع گشته، اراده این فعل نموده، حباً لریاسة نفسه. لهذا مصلحت در آن که این عبد بالمرّه خارج شوم از شماها. بعد مهاجرین به قسمی جزع و فرع نمودند که مدتی جمال قدم هجرت را تأخیر فرمودند. تا آن که در یوم جمعه ۲۲ شوال<sup>(۱۱)</sup> حین زوال، جمال قدم فرداً واحداً و تراً منفرداً از کلّ به بیت

دیگر نازل شدند و احدی را با خود همراه نبردند، حتی جواری خدمه حرم را آزاد نموده، خارج فرمودند و ابواب خروج و دخول بر کل ناس مسدود.

الله اکبر که چه فرعی و مصیبتی در آن یوم برپا شد و اخوی مذکور چون ملتفت شد که این امر شنیع اشتهار نمود، در صدد مکر جدید افتاد که این امر به این معظمی را مستور نماید و در این مابین آن مردود الطرفین چون میدان را خلوت یافت، رفته با اخوی بغضاً لله با هم ملحق شدند و در صدد افتادند، به شأنی که به هر قسم قادر شوند، ضری وارد آورند.

تا آن که دو شهر منقضی شد و در این مدت احدی در بیت الله راه نداشت و خبری هم از نفسی به حسب ظاهر تلقاء عرش مذکور نه. تا آن که یومی از ایام مسموع افتاد که یکی از اصحاب که حاجی ابراهیم نام است، آمده نزد یکی از اصحاب مذکور داشت که سید مذکور مرا دیده و با من بعضی حرفها در میان آورده. من پیش خود همچو حمل نمودم که او از فساد خود نادم شده، حال اراده رجوع الی الله دارد. آن چه گفت می شنیدم، تا آن که رایحه بغضا از او استنباط نمودم و به من ذکر نمود که تو باید به عجم بروی و بعضی مفتریات مجعوله را به جمال قدم نسبت داده، اشتهار دهی و من چون این کلمه استماع نمودم، بسیار مضطرب شده، متحیر ماندم که چگونه می شود، چنین امری مشتبّه شود.

باری، سکوت نمودم و مماشات کردم، تا آن که او و اخوی مبلغی وجه به من داده و مکاتیب زیادی که باید تو اینها را به قزوین و طهران و اردستان و عراق برده، اشتهار دهی. به تو پول می دهند، خلعت می دهند، اکرام می کنند و من متحیر شدم که در بین راه که این دو از یکدیگر بد می گفتند، حال چگونه شده که هر دو اتحاد پیدا نموده، دوست شده اند. تا آن که نوشتجات را به من داده و یک کتابی هم سید داد و گفت که این کتاب را من نوشته ام، باید همچو بروی و کتاب مرا منتشر کنی و من چون وجه و مکاتیب را گرفتم و اراده رفتن نمودم، خود را مابین جنت و نار دیدم و ملاحظه نمودم که آنچه به من گفته اند، جمیع کذب و لابد آنچه در این مکاتیب است، مفتریات خواهد بود. لهذا استعانت از حق جسته از نار به جنت راجع شدم. دیگر چه

عرض کنم از کتاب سید مذکور که بر ردّ علی الله نوشته والله الذی لا اله الا هو جز چند فقره مناجاتی که از مناجات‌های حضرت اعلی سرقت نموده، نوشته دیگر مابقی آن اگر بگویم کلمات حیوان به نظر آمد، والله غبن به طرف حیوان است و اگر به نعیق حمیر تشبیه نمایم، افترا به آن حیوان بسته‌ام.

باری، چه عرض نمایم که چه دلایلی آورده و چه براهینی ذکر کرده. قسم به جمال معبود، هر طفلی که صاحب بصر باشد، مشاهده می‌نماید که جمیع را بر ردّ خود نوشته‌اند و اثبات بر امرالله، ولکن معذکک شاعر نشده‌اند و از کلماتشان قدرشان معلوم و شأنشان مشهود. هر ذی شعوری ننگ می‌دارد از چنین کلماتی که از قلم کذب جاری شده. حال ملاحظه فرمایید که امرالله به مقامی رسیده که به مثل این خبیث مردود بر ردّ جمالش کتاب نوشته، به عینه همان اعتراضاتی که کل ملل بر کل مرسلین نموده‌اند و ملت فرقان بر جمال سبحان همان اعتراضات را ذکر نموده‌اند و مستدلّ شده‌اند، بل احقر. باری از کتابش مقامش ظاهر، با این که چقدر سعی نموده‌اند و به اعانت یک دیگر نوشته‌اند و در جمیع نوشتجات آنچه را مرتکب شده‌اند، به جمال قدم نسبت داده‌اند و شاید که به آن سمت بفرستند و آن جناب ملاحظه نمایند.

و دیگر در نزد اعجام این ولایت حرف‌ها گفته‌اند و جمیع را نسبت به حقّ داده‌اند و حال آن که این بر جمیع واضح و مبرهن است که جمال قدم با احدی معاشر نه و اگر هم نفسی بین یدی الله حاضر شد، بیانات دیگر است و اذکار دیگر، مقدس از جمیع این مراتب بوده و خواهد بود. اگرچه در این مدت احدی فائز نشده و به نفسی معاشرت نفرموده‌اند و جمیع امور به جهت آن است که ناس را بی‌فهم یافته‌اند. این است که از جهت عرش نازل شده که هر نفسی از اصفیاء الله که بین یدی او حاضر شود کتابی و یا لوحی که مشعر بر ردّ من ردّ علی الله باشد، او در آن حین متکلاً علی الله و منقطعاً عمّا سواه قلم برداشته، بر ردّ من ردّ علی الله بنویسد، آنچه را که روح القدس به او القا می‌نماید و در آن حین البته جمیع ارواح او را تأیید نمایند، این است از حکم محکم پروردگار عالمیان.<sup>(۱۲)</sup>

باری، همچو بدانید که جز این خیالی ندارند که ناس را به مقرّ اول راجع نمایند، همان قسم مثل کور فرقان نفوسی را به جمیع حدودات نفسانیه محتجب سازند و از منظر عزّ رحمانیه ممنوع دارند که شاید یک ریاستی محکم شود. کاش به ملاقات مرزوق می‌شدم و اسرار را خفیه مذکور می‌داشتم، تا آن حضرت مطلع شوند بر عظمت امر و مکر قلوب مشرکین. اگرچه الحمدلله آن جناب از نفعه‌ای، نفعات عزّ باقیه استشمام نمایند و از قطره‌ای، اسرار بحور لانه‌ایه ادراک فرمایند و از حرفی جوامع اسرار کتب را عارف شوند. در این صورت البته به آنچه از ساحت عرش نازل و شنیده‌اند، کافی خواهد بود و بر جمیع مطلع خواهند شد. انشاءالله زمام امر را به کمال قوت و قدرت گرفته که مباد وهنی از انفس مشرکه روی دهد و در کلّ حین به بدایع اذکار ربّ العالمین ناس را متذکر فرمایند.

و دیگر آن که بعضی از الواح از ساحت اقدس نازل. بعضی از آن در این مرتبه ارسال شد و بعضی از آن هفته بعد ارسال می‌شود. جمیع را ملاحظه فرموده، برسانید. انشاءالله امیدواریم که به قیامی قائم شوید که کلّ من فی السموات و الأرض به قیامت بر امرالله قائم شوند و به بیانی ظاهر شوی که کلّ را به منبع تبیان حکمت سبحان، هدایت نمایند.

و دیگر آن که سوره مبارکه هیکل که بدعاً نازل شده، این عبد سواد نموده، ارسال داشتم، و لکن از شدت تعجیل قادر بر اتمام آن نشدم. آنچه مقدور شد، ارسال شد. انشاءالله به نظر آن جناب می‌رسد و انشاءالله امیدواریم که آنچه در این ارض نازل شده، ارسال نماییم، اگرچه ظاهراً بسیار مشکل است، چه که در نفس این بلد تا حال معادل صد هزار بیت نازل شده و بعضی از آن که از انظر کلّ مستور مانده و هنوز سواد آن از اثر الله اخذ نشده و اذن نفرموده‌اند. دیگر نمی‌دانم که امکان قابل ظهور آن بشود و یا آن که مثل اکثر آثارالله که در عراق در شط محو شده، درباره این آیات منزله بدیع هم چنین حکم صادر شود.<sup>(۱۳)</sup>

از مصدر امر نازل که الیوم اهل بیان محتجب‌ترین ناس مشهود شده‌اند و غافل‌ترین کلّ ملل، الا من اخذ یده ید الرحمن و نجاه عن غمرات النفس و الهوی و

بلغه الى شاطئ قدس منير. تالله انه لا عز عند الله عن كل ما خلق بين السموات و الأرض و هذا تنزيل من حكيم عليم. و اليوم، يوم نصرت امرالله است و نصرت هم به لسان مقدر شده. پس بايد آن جناب در كل احيان به بدایع حكمت سبحان، ناس را از ظلّ وهم و هوی نجات داده، به شاطی عزّ یقین كشانند. و الروح و العزّ و التكبير و البهاء عليك و على الذين هم دخلوا في ظلّ ربهم العلیّ الأعلى و عرفوه من قميصه الأخری باسمه البهیّ الابهیّ.

خادم الله و عبده آقا جان<sup>(۱۴)</sup>

## یادداشت‌ها

۱. نگاه کنید به «تذكرة الوفا»، ص ۸۸ - ۹۱.
۲. شرح احوال آقا محمد نبیل اکبر قاننی در «تذكرة الوفا»، ص ۱ - ۴ مذکور شده و در «مصاییح هدایت، ج ۱، ص ۴۲۵ - ۵۴۲» نیز مطبوع و منتشر است. نشریه «خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، ج ۱۳» نیز به شرح احوال و آثار و الواح صادره به اعزاز ایشان اختصاص یافته است.
۳. حضرت بهاء الله در لوحی که از لسان میرزا آقا جان خادم الله عزّ صدور یافته، چنین می‌فرماید:

«حمد بی‌تحدید محبوب اقدس امنع ارفع اجلّ اعظم اکبری را لایق و سزاست... مدتی که آن جمال منیر در ارض مذکور [کربلا] توقف فرموده بودند، گاهی به اذن و اجازه در حضور حاضر می‌شدم و ناس هم از هر قبیل تردّد می‌نمودند، ولكن آن ذات منبع در بدایع نعمات بیانیه و جواهر کلمات عزّیه ناس را به محل دیگر دعوت می‌فرمودند، به شأنی که اگر نفسی به آن جمال عزّ مبین اظهار عبودیت می‌نمود، به کمال جدّ او را منع می‌فرمودند. ولكن این عبد متحیر بود که چگونه می‌شود با این ظهور کبری، این امر

عظمی مستور ماند و یا از ابصر باصرین متنوع و محتجب گردد و بعد از چندی حرکت به بغداد فرمودند...».

۴. در یکی دیگر از الواح جمال قدم که از لسان میرزا آقا جان خادم الله عزّ صدور یافته، نیز چنین مذکور است: «هذا كتاب من خادم الرحمن الذي سمى بعبدالله و اشتهر به آقا جان... این عبد که چهارده سنه متوالیه با آن نفس محارب بالله بوده‌ام، بهتر از تو مطلعم و الله الذي لا اله الا هو که لازال زخارف فانیه نزدش موجود و به کمال نعمت متنعم بوده، تغییر و تبدیل لباس خوفاً لنفسه بوده، نه از جهت دیگر...» و نیز در لوح مصدر به عبارت «حمد بی تحدید...» که فقره‌ای از آن در ذیل یادداشت شماره ۳ در فوق نقل گردید، چنین آمده است:

«... این عبد چهارده سنه لیلاً و نهاراً مونس و انیس بودم. خدای واحد شاهد که اگر از آنچه دیده ذکر نمایم، البته از غصه هلاک شوید و اگر نفسی ادعا نماید که اسبق است در اطلاع از این عبد از سبل صدق و صفا خارج خواهد بود...».

و نیز در موضع دیگری از این لوح مبارک چنین مسطور است: «...جمال احدیه لازال در ستر عیوب و عصیان ناس بودند. چنانچه در این چهارده سنه با آن که اکثر از امور علی قدر ضرری و مسکنتی بر این عبد واضح و مشهود گشت، ولکن مع ذلک در کل حین بر ستر آن مبالغه می فرمودند...».

۵. درباره شرح تشرف ملا حسن عمو به حضور جمال قدم و مذاکراتی که به عمل آمده است به «مفاوضات، ص ۲۲ - ۲۳» مراجعه فرمایید.

۶. مقصود از «اخوی مستور» میرزا یحیی ازل، برادر ابی حضرت بهاءالله است. برای ملاحظه شمه‌ای از نصوص مبارکه درباره اعمال و افکار او به «امر و خلق، ج ۲، ص ۲۹۵ - ۳۰۲» مراجعه فرمایید.

۷. مدینه مشهوره اسلامبول است. شمه‌ای از نصوص مربوط به اوضاع اقامت حضرت بهاءالله در اسلامبول در «امر و خلق، ج ۲، ص ۲۸۲ - ۲۸۷» به طبع



رسیده است. حضرت بهاء الله در لوح مصلّی به عبارت «حمد بی تحدید...» درباره ایام اسلامبول چنین می فرمایند: «...بعد از خروج از بحر چهار شهر در مدینه مشهوره توقف شد تماماً لمیقات الله و بعد جمال احدیه در ارض ادرنه جالس و مستقر شد. دیگر الله اکبر عمّا ورد فیه علی جمال الله و بما ابتلی بین الفجّار من الاشرار فوالله ورد علیه ما لا سمعت اذن و لا رأّت عین و لا ادركت عقول و لا فقهت قلوب و لا کلّ ما کان و لا ما یکون...».

۸. «سید معروف»، سید محمد اصفهانی است. شمه ای از مطالب مربوط به احوال و اقدامات او در ذیل «سید لئیم اصفهانی» در «رحیق مختوم، ج ۱» مندرج است و نیز نگاه کنید به «مائده آسمانی، ج ۴، ص ۱۲۱ - ۱۲۲».

۹. در یکی از الواح جمال قدم که از لسان خادم الله عزّ صدور یافته و فقره ای از آن در سطور فوق نقل شد، چنین مذکور است: «هذا کتاب من خادم الرحمن الذی سمّی بعبدالله و اشتهر بأقا جان... قوله عزّ بیانه، انتم یا ملأ الیّان فانصفوا فی انفسکم و تکلموا بالصدق الخالص و کونوا من الصادقین و قد عاشر معی اکثرکم و اطلعتم بسجّتی هل شهد احد منی ما یکدّر به نفسه؟ لا فوالذی ارسلنی بالحق، ان انتم من المنصفین و قد کنت غفراً لمن تاب و ستاراً لمن قام بالارتکاب و رحماً لمن رجع و اناب و مشفقاً لمن خاب و مأماً لمن خاف و مجیباً لمن دعانی بالباب و یشهد بذلک کل منصف بصیر. هل یکون بینکم من ینکر هذا الفضل؟ لا فو نفسی الحق الا من یکفر بنعمة الله کلّها و یتبع سبیل المتوهمین. انتهى...».

۱۰. مقصود استاد محمد علی سلمانی است. حضرت ولی امرالله در «کتاب قرن بدیع، ص ۳۳۷ - ۳۳۸» در شرح وقایعی که در این فقره از لوح مبارک نیز مذکور شده، چنین می فرمایند:

«...سپس وی [میرزا یحیی] به فکر سفک دم اطهر [حضرت بهاء الله] افتاد و ابتدا لاجل اجرای مقاصد سیئه خویش با استاد محمد علی سلمانی یکی از اصحاب طرح دوستی ریخت و باب محبت مخصوص باز نمود. سپس به

کمال حزم و احتیاط مطالب خویش را با وی در میان نهاد و سرّ درونی را ابراز کرد. تا آن که روزی از استاد مذکور در حینی که مشغول شست و شوی او بود، در خواست نمود، موقعی مناسب، هنگامی که در حمام به خدمت حضرت بهاء الله قائم است، آن حضرت را به قتل رساند.

به طوری که جناب کلیم در ادرنه برای نبیل تعریف نموده، استاد محمد علی از استماع سخنان میرزا یحیی به درجه‌ای آشفته می‌شود که می‌خواهد در همان جا وی را هلاک نماید و هرگاه ملاحظه عدم رضایت حضرت بهاء الله و بیم از رنجش خاطر مبارک نبود، هر آینه به این امر اقدام می‌کرد.

باری، چون استاد محمد علی از مقصد سوء میرزا یحیی آگاه می‌شود، فی الفور مشارالیه را ترک نموده، سراسیمه از حمام خارج می‌گردد. جناب کلیم می‌گوید، بر حسب تصادف اولین کسی که استاد محمد علی را در حین خروج از حمام ملاقات کرد، من بودم و او را با حالتی مضطرب و نالان مشاهده نمودم و پس از گفتگوی بسیار و اصرار بی‌شمار، وی را وادار کردم، به حمام برگشته، کار شست و شوی ازل را به اتمام رساند.

جمال اقدس ابھی پس از استحضار بر این امر مقرر فرمودند که این قضیه را سلمانی نزد احدی افشا ننماید، ولی او نتوانست آرام بگیرد و این راز را در دل نهفته دارد. این بود که اصحاب از مآوقع مطلع شدند و در حیرت و وحشت عظیم افتادند و ضجیح و حنین آغاز نمودند...».

و نیز نگاه کنید به ذیل «یکی از خدام را بر قتل مظهر معبود بگماشت»، در «رحیق مختم، جلد دوم»

۱۱. جمعه، ۲۲ شوال ۱۲۸۵ هـ ق برابر است با ۵ فوریه ۱۸۶۹ م.

۱۲. بیان جمال قدم در لوح سلمان (مجموعه الواح، ص ۱۵۳ - ۱۵۴) چنین است:

«باری، ای سلمان، بر احبای حق القا کن که در کلمات احدی به دیده اعتراض ملاحظه ننمایید، بلکه به دیده شفقت و مرحمت مشاهده کنید، مگر آن نفوسی که الیوم در ردّ الله الواح ناریه نوشته. بر جمیع نفوس حتم است که

بر ردّ من ردّ علی الله آنچه قادر باشند، بنویسند. کذلک قُدَر من لدن مقتدر قدیر. چه که الیوم نصرت حق به ذکر و بیان است، نه به سیف و امثال آن. کذلک نزلنا من قبل و حینئذ ان انتم تعرفون. فوالذی ینطق حینئذ فی کلّ شیء بانّه لا اله الا هو که اگر نفسی در ردّ من ردّ علی الله کلمه‌ای مرقوم دارد، مقامی به او عنایت شود که جمیع اهل ملاء اعلی حسرت آن مقام برند و جمیع اقلام ممکنات از ذکر آن مقام عاجز و السن کائنات از وصفش قاصر، چه که هر نفسی الیوم بر این امر اقدس ارفع ارفع مستقیم شود، مقابل است با کلّ من فی السموات و الارض و کان الله علی ذلک لشهید و علیم...».

و نیز جمال قدم در لوح مصدر به عبارت «حمد بی تحدید...» که فقراتی از آن در یادداشت‌های قبلی نقل گردید، چنین می‌فرمایند:

«...الیوم بین یدی عرش حاضر شدم. فرمودند، بنویس به عباد که الیوم بر کل لازم و واجب که عارفین در اثبات امر بدیع رسائل مرقوم نموده، به اطراف ارسال دارند و در حین تحریر روح الأعظم تأیید فرماید...»

۱۳. حضرت بهاءالله در لوح مصدر به عبارت «حمد بی تحدید...» که فقراتی از آن در یادداشت‌های قبلی نیز نقل گردید، درباره کثرت آثار نازله چنین می‌فرمایند:

«...باری، اگرچه اشراق این شمس معانی لازال بوده، ولکن اول ظهور در تسع شده و بعد در ثمانین و بعد آن شمس قدمیه به منتهی ضیاء و استضیاء از مشرق بقا مشرق و ظاهر گشت و در کل حین آیات عزّ منیع از سماء قدس بدیع و عرش عزّ رفیع کالبحر متموج و کالغیث نازل به شأنی که احدی را مجال استکتاب نبوده، چنانچه معادل صد هزار بیت بی‌سواد مانده. باری، اگر کسی بخواهد عظمت ظهور را مشاهده نماید، بر او لازم که تلقاء عرش حاضر شود، تا یقین نماید که دون او در ساحتش مفقود صرف است و معدوم بحت...».

۱۴. برای ملاحظه آثار دیگر حضرت بهاءالله درباره ایام ادرنه می توان به «مائده آسمانی، ج ۸، ص ۵-۶ و ۲۷-۲۸» نیز مراجعه نمود. و نیز نگاه کنید به ذیل «ارض سرّ» و به ذیل «جمال الهی و آل و اصحاب را...» در «رحیق مختوم، ج. اول» و «محاضرات ج ۳، ص ۳۲۶-۳۲۸».

## فصل نوزدهم

### حاج غلام رضا امین امین

#### توضیحات

در ضمن اوراق باقیمانده از جناب اشراق خاوری، شرح حالی ملاحظه می‌گردد که احتمالاً به قلم جناب مهدی امین امین درباره پدر بزرگوارش جناب حاج غلام رضا امین امین به رشته تحریر درآمده است. شرح حال مزبور با توضیحات لازمه در صفحات بعد به نظر خوانندگان گرامی خواهد رسید. شرح احوال بسیار مختصری از جناب حاج غلام رضا امین امین و تصویر ایشان در کتاب «عالم بهائی، ج ۸ ص ۶۵۹» نیز به طبع رسیده است. شرح مجملی از احوال جناب حاج غلام رضا در «ظهور الحق، ج ۸ ص ۴۸۳ - ۴۸۶» نیز مندرج است.

جناب مهدی امین امین در دوره انقلاب اسلامی در سال ۱۹۸۱ میلادی در طهران به مقام عظیم شهادت نائل آمدند و شرح حال ایشان در کتاب «پروازها و یادگارها، ص ۹۵» مندرج است.

#### حاج غلام رضا امین امین

جناب حاج غلام رضا امین امین الهی علیه غفران الله و بهائیه فرزند مرحوم حاج محمد محسن معین الضرب و سکینه بانو دختر شمس جهان از نواده محمد شاه هندی است. مسقط الرأس و موطن حاج محمد محسن قریه نور مازندران و چندی ساکن اصفهان و در اواخر ایام حیات مقیم طهران بوده است. حاج محمد محسن فرزند

آخوند ملا صفر علی نوری است که از مشاهیر علمای عصر خود به شمار می‌رفته. در جوانی به تحصیل علوم معقول و منقول پرداخته، چندی حوزه تدریس داشته، سپس قصد خانقاه کرده و در سلک اهل طریقت منسلک شده، ولی پس از چندی ترک این طریق گفته و به تجارت مشغول گردیده است. دستی بخشنده و طبعی کریم داشته. فردی متشرع و پاکدامن بوده و متمسکین به حبل دیانت و تقوی را از هر مذهب و طریقت محترم و معزز می‌داشته و اخیراً به حضرت حاج ابوالحسن اردکانی، امین الهی اعلی الله مقامه ارادت می‌ورزیده است.

حاج محمد محسن را از اولین ازدواج اولاد ذکوری به وجود نیامد و همواره از خداوند تمنی می‌نمود که پسری به او عنایت فرماید. بدین منظور قصد اعتکاف در حرم حضرت رضا علیه السلام نمود. مدت یک ماه در آن حرم شریف معتکف و به راز و نیاز پرداخت. آنگاه به اصفهان عزیمت و رحل اقامت افکند و شعبه‌ای از تجارتخانه خود را در آن شهر دایر و برقرار کرد. در اصفهان با سکینه بانو که دختر میرزا مهدی کرمانی و ملقبه به شمس جهان بود، عقد ازدواج بسته و اولین ثمره این اقتران فرزند ذکوری بود که او را غلام رضا نامیدند.

جناب حاج غلام رضا به سال ۱۲۹۵ هجری قمری (۱۸۷۸ م) در طهران قدم به عرصه وجود نهاد. در پانزده سالگی در التزام والد خود به کعبه معظمه مشرف و بعد از مراجعت در طهران به تحصیل علوم مرسومه پرداخته و نزد میرزا ابراهیم مقدس نوری و سید علی اکبر گلستانه و غیره تلمذ کرده و بالأخره به تجارت مشغول شده و در ردیف اعظام تجار به شمار آمده و شهرت و عظمت مقام این پدر و پسر نوعی بود که ناصرالدین شاه، سلطان مستبد قاجار، به منزل آنان می‌رفته.

جناب حاج غلام رضا بعد از مراجعت از سفر مکه معظمه هم و کوشش خود را در تحقق مبانی و اصول ادیان مصروف داشته، برای وصول به این مقصود با طوائف مختلفه و رؤسا و پیشوایان ادیان و مشاهیر آنان همدم و انیس شده و در سبیل تحری حقیقت سعی به سزا نموده، تا آن که سرانجام به مقصود دل و جان فائز گردید. جناب امین امین مکرر می‌فرمودند، با طوائف مختلفه و بزرگان هر قوم معاشر و مجالس شدم

و به گفتار آنان دل سپردم تا به عقاید و افکار یکایک ایشان کما ینبغی و یلیق آگاهی حاصل نمودم، ولیکن بعد از تحمل متاعب بی‌پایان حقیقتی نیافتم و دریافتم که اینان جز اجسام بی‌جانی نیستند و گویی روح حیات از کالبدشان رخت بر بسته است. جان و روان در هیجان شدید بود. همچنان در آرزوی وصول به حقیقتی بودم که قلب را آرامش بخشد و روح را از تألمات درونی فارغ سازد.

یومی از ایام به منشی تجارتخانه خود (میرزا جواد خان خضرائی که از منسوبان نزدیک جناب حاجی بودند) رو نموده، از هر دری سخن گفتم و بالأخره او را مخاطب ساخته، چنین بیان نمودم که تا به امروز با هر فرقه و مسلک و مذهبی از کلیمی و مسیحی و مسلمان و زردشتی و صاحب هر عقیده و ایمانی مؤانس شدم و از عقاید آنان کم و بیش اطلاع پیدا کردم، ولی نمی‌دانم که این بابی‌ها چه می‌گویند و اساس اعتقادات آنان بر چه استوار است.

جناب خضرائی که خود از متمسکین به این شریعهٔ ربانیه بود، پس از لمحهای سکوت، لب به سخن گشود و مختصری از معتقدات اهل بهاء و این که به ظهور این شریعهٔ جدید، وعود الهیه که در کتب و صحف آسمانی از قبل مذکور، تحقق یافته، بیان نمود و آنگاه آیاتی از آثار مقدسهٔ حضرت بهاء‌الله جلّ کبریائه تلاوت فرمود. از اصغاء این نغمات و ترنمات معنوی قلب به اهتزاز آمد و یقین حاصل نمودم که به آنچه همواره از صمیم قلب و فؤاد از خداوند متعال رجا و التماس می‌نمودم، فائز گردیدم. گویی دری از بوستان حقایق و معانی بر قلب متلاطم گشوده شد و ازهار گلستان معنوی مشام جان را معطر نمود.

گفتم رفیق، باید با هم به منزل برویم و امشب مشروحاً موضوع این بحث را ادامه دهی. همین کار را کردم و با او به منزل رفتم و تا سپیدهٔ صبح به مباحثه پرداختم، تا این که به شرف ایمان و تصدیق امر جمال قدم جلّ اسمه الاعظم نائل آمدم. سپس به مطالعهٔ کتب و آثار الهیه منجمله کتاب مستطاب ایقان و الواح سلاطین و مقالهٔ سیاح پرداختم. در هر کرّه از امعان نظر در این کلمات عالیات، گلشنی مملو از ازهار معانی

یافتم و قلب پرهیجان خود را آرام دیدم و عاقبت الامر به فضل و عنایت حق به  
کیمیای سعادت جاودانی که سالها در پی آن دوان بودم، واصل گردیدم.  
باری، هفده بهار بر گلستان عمر جناب حاج غلام رضا گذشته بود که به  
شریعه باقیه ربانیه وارد گردید و از حقیق بیان الهی کام دل و جان شیرین نمود. با  
معاریف و وجوه احبای آن زمان چون ایادی امرالله جناب میرزا حسن ادیب و حضرت  
ابن اصدق، شهید ابن شهید، و جنابان نیر و سینا و حضرت نعیم و اخوان عظام جنابان  
سید نصرالله باقراف مصاحب و معاشر گردید و مؤانست و مصاحبت آن وجودات  
مقدسه را مغتنم شمرد. «...من اراد ان یأنس مع الله فلیأنس مع احبائه و من اراد ان یسمع  
کلام الله فلیسمع کلمات اصفیائه.»<sup>(۱)</sup> بلافاصله حضرت ایادی امرالله جناب ادیب شرح  
تصدیق جناب حاج غلام رضا را به ساحت قدس مرکز میثاق معروض و به اعزاز ایشان  
لوحی از کلک اطهر صادر که مطلع آن به این مناجات مزین و مطرز گردیده:

الهی الهی هذا قضیب نضر طری ریّان من فیض سحاب رحمتک نابت ناشی  
نامی فی ریاض احدیتک فخصر مورق مزهر مثمر من صفحات حیاض رحمانیتک.  
رب اجعله شجرة طيبة ثابتة الاصل ممتدة الفروع الی عنان السماء، حتی تحلل بحلل  
المواهب و تیسر لها کل المآرب. ای یزدان مهربان این شمع نورافروز را در زجاجة  
عنایت از گردباد حوادث امکان حفظ فرما و این پروانه پر اشتیاق را حول سراج آفاق  
پرواز ده. تویی مقتدر و توانا.<sup>(۲)</sup>

جناب حاج غلام رضا از سن سی و دو سالگی بساط تجارت را درهم پیچید و  
از جمیع شؤون عنصری و مادی چشم پوشید و مال و منال را در سبیل جانان ایثار نمود  
و در اثر معاشرت و حشر و آمیزش مداوم با حضرت حاج ابوالحسن امین الهی اعلی الله  
مقامه چنان برافروخت که دقیقه‌ای آرام نگرفت و شب و روز در خدمت حضرت امین  
به عبودیت و بندگی آستان مقدس قائم و مداوم بود.



حضرت عبدالبهاء در لوحی به افتخار جناب حاج غلام رضا می‌فرمایند، قوله جلّ بیانه: «...جناب امین را مقصد چنان که ترا مثل خویش مفلس و آزاد از کم و بیش نماید... لهذا یار و ندیم باش، ولو بی‌بستر و گلیم گردی...»<sup>(۳)</sup> و «...نظر به مکافات که به امر رب الآیات تقرر یافته، آن جناب امین حقوق تسمیه گشتند که در طهران به این خدمت قائم... باشی...»<sup>(۴)</sup>.

تا سال ۱۳۰۷ شمسی (۱۹۲۸ م) که مقارن با تاریخ صعود حضرت حاج ابوالحسن اردکانی امین الهی است، در التزام آن جوهر خلوص و انقطاع به خدمات باهره موفق گردید و از آن زمان تا سال ۱۳۱۸ شمسی (۱۹۳۹ م) که آن نفس نفیس به ملکوت عزّ تقدیس عروج فرمود، در آتش امتحانات رخ برافروخت و سرانجام به رضای مبارک حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله فائز و نائل گردید.

جناب حاج غلام رضا از کلک اطهر مرکز میثاق به غلام البهاء ملقب گردید. رمز تسمیه نام آن بنده آستان جمال ابهی به غلام البهاء در صدر لوحی از الواح، از قلم معجز شیم مرکز عهد و پیمان نازل گردیده و آن فانی فی سبیل الله را مخاطب ساخته، می‌فرمایند: ای غلام حضرت رضا، سعی کن که نور آن دلبر آفاق در جبینت اشراق نماید و غلام البهاء شوی.<sup>(۵)</sup> و نیز در الواح سائره نازله از کلک میثاق به «یا غلام البهاء» مخاطب شدند.

مختصر آن که این پروانه پر اشتیاق که عاشق بی‌قرار جمال ابهی بود، در تاریخ لیلۀ اول دیماه ۱۳۱۸ (هش / ۲۳ دسامبر ۱۹۳۹ م) به ملکوت ابهی صعود فرمود و سه روز بعد از این واقعه مؤلمه، تلگراف ذیل از ساحت اقدس حضرت ولی محبوب امرالله ارواحنا لرمسه الاطهر فداء به طهران مخابره گردید:

«بلغوا طهران - القلوب متأسفة متحسرة لفقدان آية الثبوت و الرسوخ الرجل الرشيد و الركن الشديد لجامعة اهل البهاء و خادمها و امينها و الحافظ لكيانها و الناشر للوائها. قد ارفعه الله الى مقام تتوق اليه افئدة الصافين في الفردوس الابهي الهم الله كافة منتسيه و اعوانه و محبيه في ذلك الاقليم الجليل الصبر الجميل و ايدهم على الاقتفاء

حاج غلام رضا امین

اثره و السلوك فى منهجه. ائى اشاركهم فى احزانهم و ادعوا للفقيد كل خير فى كل عالم من عوالمه.» (شوقى ربانى)<sup>(۶)</sup>

و نیز در توقیعی به افتخار محفل مقدس روحانى ملی بهائیان ایران شیدالله ارکانه در ذکر صعود آن رجل رشید این کلمات دریات نازل، قوله الاحلی:

«...راجع به صعود حضرت امین امین علیه بهاءالله و رضوانه بسیار وجود مبارک اظهار تأسف فرمودند و فرمودند، بنویس: از فقدان آن وجود نازنین و خادم امین و محبوب القلوب کافه مؤمنین و آیت ثبوت و امانت و انقطاع در جامعه پیروان این امر مبین، این عبد به حدی متأثر که به وصف نیاید. قلب نورانش از ماسوی الله فارغ و آزاد و ساعات و دقائق حیاتش در سنین متمادیه کل در خدمت امرالله و اعزاز شعائر دین الله و صیانت و محافظه شریعت الله و تألیف و اجتذاب قلوب احباءالله و دفع شر خصماء و دشمنان حزب الله مصروف. آیت هدی بود و رایت ملأ اعلی، مقامش اعلی المقام و آثار جلیله مجهودات و خدماتش در سبیل محبوب انام باقی و مستدام... طوبی له و لمن انقطع بکلیته عن الدنيا و شؤونها فی سبیل هذا الامر الاشراف الاقدس المنیع...»<sup>(۷)</sup>

و همچنین در توقیعی منیع به اعزاز جناب مهدی امین امین فرزند آن بزرگوار چنین می فرمایند:

«...این حادثه غیر منتظره فقدان آن خادم عزیز صادق باوفا و محبوب القلوب احباء و امین و امین حضرت عبدالبهاء قلوب اهل بهاء را در آن کشور مقدس مغموم و مهموم نمود و این عبد را متأثر و متألم ساخت. در ایام مرکز میثاق و همچنین در سنین عدیده، پس از صعود مبارک، آن سرور اصحاب و احباب در عاصمه آن اقلیم به خدماتی باهره موفق گشت و زحمات و متاعب متنوعه عدیده حبا لله و خالصاً لوجهه و اعزازاً لامره تحمل نمود و در مقابل هدیانات محتجبین و دسائس مغلین و فتن و

انقلابات دشمنان پرکین چون سدّ متین و کوه آهنین مقاومت نمود و ثابت و مستقیم ماند و منصور و مظفر به ملکوت ابھی شتافت و اکیلل عزت بی منتهی بر سر نهاد. هنیئاً له و لکلّ من سلک فی هذا الصراط الواضح المستقیم...»<sup>(۸)</sup> انتھی

## یادداشت‌ها

۱. فقره‌ای از کلمات مبارکه مکنونه است. نگاه کنید به «مجموعه الواح مبارکه، ص ۳۹۰».
۲. نسخه دیگری از این لوح به نظر حقیر نرسیده و مطابقه آن میسر نگردیده است.
۳. متن تمام این لوح چنین است:

طهران

جناب حاجی غلام رضا علیه بهاء الله الابھی

## هوالله

ای ثابت بر پیمان، جناب امین چنان ستایش از آن شخص ثابت مستقیم نموده که هر سامعی مفتون اخلاق تو گردد. ستایش جناب امین دلنشین است، زیرا مقصدی جز بیان حقیقت ندارد و مرادی جز خدمت به آستان مقدس نجوید. بی غرض است و بی مرض. آنچه گوید، مسلم است و مقرر. همواره ستایش و نیایش از جمیع احبا رجال و نساء کند که الحمد لله ثابتند و راسخ و قائمند و خادم. جناب امین را مقصد چنان که ترا مثل خویش مفلس و آزاد از کم و

حاج غلام رضا امین امین

بیش نماید. با وجود این با او همدم و همراز گرد، تا بی توشه و زاد شوی، ولی او غنی است و توانگر و بی قید، در این جهان بی نتیجه و ثمر اگر زحمتی کشد، به امید خدمت است و اگر تجارتی نماید، مقصد عبودیت است. لهذا یار و ندیم باش، ولو بی بستر و گلیم گردی و در غیوبت او محل او تعیین شدی که به خدمت پردازی، زیرا امین امین عبدالبهائی.

و مبلغ هزار لیره که به جهت خرید اراضی ارسال نموده بودید، مصلحت دیده نشد، زیرا اراضی در حیفا حال مدار معاش نگردد. لهذا مبلغ را گذاشتیم تا خیر ثانی شما برسد و اوراق بنک عقاری در اقلیم مصر خرید شود و از پیش نیز در تفتیش آنچه رضای شماست، مرقوم گردید و علیک البهاء الابهی. ع ۴. متن تمام این لوح به شرح ذیل است:

به واسطه جناب امین

جناب حاجی غلام رضا علیه بهاء الله الابهی

### هوالله

ای مفتون عهد و پیمان، جناب امین در ستایش آن ثابت میثاق لسان فصیح گشوده و بیانی بلیغ نموده که فی الحقیقه جناب حاجی غلام رضا در مقام تسلیم و رضا است و در جمیع مراتب همدم و هم آواز. قائم بر خدمت است و عاکف عتبه عبودیت. فی الحقیقه او را آرزو و تمنایی جز بندگی درگاه جمال ابهی نه و مقصدی جز خدمت حضرت مقصود نیست. در جمیع موارد امتحان الحمدلله مانند ذهاب ابریز در آتش آزمایش رخ برافروخته و از هر غلّ و غشی آزاده و آسوده گشته، طریق وفا پیموده و در راه استقامت و ثبوت سلوک فرموده. لهذا نظر به مکافات که به امر ربّ الآیات تقرر یافته، آن

جناب امین حقوق تسمیه گشتند که در طهران به این خدمت قائم و به الطاف حضرت رحمن موفق باشی، زیرا جناب امین احیانی به اطراف سفر اختیار می‌نماید. امید از رب جلیل چنان است که در دو جهان عزیز باشی و مظهر موهبت بی‌پایان حضرت رحمن و علیک البهاء الابهی. ع ع

۵. متن کامل لوح مبارک که عباراتی از آن نقل شده به شرح ذیل است:

به واسطه حضرت شهید ابن شهید

جناب حاجی غلام رضا علیه بهاء‌الله

### هوالله

ای غلام حضرت رضا، جهد و کوشش نما که غلام البهاء شوی. نور بخشش آن دلبر آفاق در جبینت اشراق نماید و سبب وفاق قلوب عشاق گردی. از هر فکری بیزار شو و از هر تصویری در کنار تا جام اسرار سرشار گردد و قلب فارغ از هر گفتار و افکار. الیوم آنچه سبب تقرب درگاه کبریاست، انقطاع از عالم نفس و هوی است و لطافت قلب و خلوص نیت و وفا. چون این موهبت جلوه نماید، نار محبت الله چنان شعله زند که کبد آفاق بگدازد و علیک التحیه و الثناء. ع ع

۶. متن این تلگراف در «ظهور الحق»، ج ۸، ص ۴۸۶ نیز به طبع رسیده است.

۷. این تویع مبارک به تاریخ ۱۹ شهر العلاء ۹۶ بدیع/۲۰ مارچ ۱۹۴۰ م مورخ می‌باشد. متن این تویع در «تویعات مبارکه ج ۳، ص ۲۰۴ - ۲۱۰» به طبع رسیده است.

۸. این تویع منبع مورخ به تاریخ ۶ شهر الملک ۹۶ بدیع / ۱۲ فوریه ۱۹۴۰ م است.

حاج غلام رضا امین امین

در این مقام دو لوح دیگر از الواح حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب حاجی  
غلام رضا امین امین را زیب این فصل می سازد:

طهران - جناب حاجی غلام رضا علیه بهاء الله الابهی

### هوالله

نامه ۹ ذی القعدة ۱۳۳۷ رسید. مضمون معلوم گردید.  
حضرت امین چند سال است نهایت ستایش را از شما می نماید که فی الحقیقه  
مؤمن و موقند و ثابت و مستقیم امین است و متین و رزین. چون ملاحظه  
گردید که جناب امین را مشاغل بسیار و تحریر دشوار و جز شما رفیق و سهیم  
در عبودیت آستان کمیاب، لهذا مرقوم گردید که معاونت جناب امین فرمایید  
و امین امین گردید. نظر نباید به خویشتن نمایید، بلکه باید اعتماد بر الطاف  
ذوالمنن کنید. آن وقت هر مشکلی آسان گردد و هر ناتوان مرد میدان شود.  
مطمئن به فضل او باش. وعلیک البهاء الابهی.

۱۷ صفر ۱۳۳۸

عبدالبهاء عباس

\*\*\*\*

به واسطه جناب امین علیه بهاء الله الابهی  
جناب حاجی غلام رضا امین امین علیه بهاء الله الابهی

## هو الله

یا امین الامین، توکل به الطاف الهی نما و در نهایت آسایش و اطمینان زندگانی کن. در قرآن می‌فرماید: "و من یتق الله يجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لا یحتسب"، یعنی هر کس از خدا بپرهیزد، یعنی مظهر خشیه الله باشد، گشایش یابد و خدا او را از جهاتی که هیچ گمان ندارد، رزق احسان نماید. فاطمئن ان ربک هو المعطى الکریم. محزون مباش، امین حق همیشه مفلس است. هذه من سنة الله و لن تجد لسنة الله تبديلاً. کن غنیاً بذكر ربک. این گنج روان است و کنز بی پایان، فاطمئن بفضل الله. مانند رفیق خویش مطمئن و مستریح باش. ان رفیقک لا یملک شیئاً و لا علیه دین هذا هو الغناء و علیک البهاء الابهی.

عبدالبهاء عباس

۱۳ ربیع الثانی ۱۳۳۸ - حیفا

## تصاویر



جناب حصار امیری (نفر دوم از سمت راست در ردیف عقب) - جناب دکتر  
حشمت مؤید (نفر آخر از سمت راست در ردیف عقب) - خانم ملوک  
خادم (نفر اول از سمت راست در ردیف وسط) - خانم باهره عطائی (نفر  
چهارم از سمت راست در ردیف وسط) و آقای شهاب زهرائی (نفر هفتم از  
سمت راست در ردیف وسط) نیز در این تصویر دیده می‌شوند.





از راست به چپ:

ایادی امرالله جناب دکتر علی محمد ورقا - ایادی امرالله حضرت امة البهاء  
روحیه خانم - ایادی امرالله جناب علی اکبر فروتن - جناب عبدالحمید  
اشراق خاوری



(مربوط به فصل شانزدهم)



ایستاده از راست به چپ:

جناب ملا بهرام اخترخاوری - جناب غلام حسین کیوان - جناب لطف الله  
امین امین - جناب مهدی امین امین - خانم فروغ امین امین - جناب محسن  
امین امین - جناب جمشید کوچک زاده - جناب حاج غلام رضا امین امین

نفر وسط ایستاده: جناب امیر امین امین

نشسته: جناب حاج ابوالحسن امین اردکانی

(مربوط به مطالب فصل نوزدهم)



جناب علی قلی خان  
(مربوط به فصل دوم)



جناب علی قلی خان در معیت همسرشان  
(مربوط به فصل دوم)





جناب اشراق خاوری در جمع تعدادی از جوانان بهائی طهران (حدود سال  
۱۹۷۰ میلادی)

ایستاده از راست به چپ:

خانم شهلا بهروزی - خانم بهین پرآورپیشه - خانم فرشید مطلق

نشسته از راست به چپ:

جناب وحید رآفتی - جناب عبدالحمید اشراق خاوری - جناب هاشم فرنوش



ایستاده از راست به چپ:

جناب دکتر سیروس نراقی - جناب امیر مبین - جناب وحید رآفتی - جناب  
هاشم فرنوش

نشسته از راست به چپ:

خانم اشراقیه اشراق خاوری (دختر جناب اشراق خاوری) - خانم شوکت

اشراق خاوری (همسر جناب اشراق خاوری) - جناب عبدالحمید اشراق

خاوری - شناخته نشد.



سرکار خانم شوکت موزون، همسر جناب عبدالحمید اشراق خاوری



جناب عبدالحمید اشراق خاوری





## فهرست اعلام

خوانندگان گرامی توجه خواهند فرمود که در فهرست الفبائی زیر اسامی اشخاص، اماکن، جراید و... همان طور که در متن کتاب آمده، مندرج شده است. مثلاً «علی اکبر خباز» در ذیل «آقا علی اکبر خباز»، «احمد مقنی» در ذیل «حاجی احمد مقنی»، «اسدالله قمی» در ذیل «سید اسدالله قمی»، «مرتضی انصاری» در ذیل «شیخ مرتضی انصاری»، «علی اکبر شهمیرزادی» در ذیل «ملا علی اکبر شهمیرزادی» و «حسین خان سپهسالار» در ذیل «میرزا حسین خان سپهسالار» صورت داده شده است. اسامی جرایدی نظیر «الکرمل» و «النفیر» نیز در ذیل «جریده الکرمل» و «جریده النفیر» آمده است. مطلب دیگر آن که در فهرست ذیل فقط اسامی عمده مندرج در کتاب مذکور شده و تمام القاب و اسامی طلعات مبارکه بهائی در این فهرست نیامده است. نام و مطلع الواح مهمه حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء در ذیل «بهاءالله» و «عبدالبهاء» مذکور است.

آفتاب آمد دلیل آفتاب (کتاب) ۳۸، ۳۸۶، ۴۸۶

آقا بیگ اف ۲۶۲، ۲۸۲

آقا حسین علی ۲۴۹

آقا حسین ولد آقا باقر ۲۵۰

آقا حسین ولد آقا محمد کاظم ۲۴۹

آقا خان کرمانی ۵۷، ۳۹۲

آقا رضای قناد ۲۹۸

آقا رمضان ۲۴۹

آقا زمان صباغ ۴۳۵

آقا زین العابدین عطار یزدی ۲۴۸

آقا سید اسدالله ضیاء الشریعه ۲۴۷

آقا سید باقر ۲۴۹

آقا سید جواد ۲۴۹

آقا سید حسن آقا سید احمد ۲۴۹

آقا سید علی آقا سید حسن ۲۴۵

## آ

آبزرور ۴۱۰

آثار قلم اعلی (کتاب) ۸، ۳۹، ۴۰، ۵۴، ۱۰۹، ۱۱۸،

۱۱۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۲۲۵، ۲۴۱، ۳۰۵، ۳۵۲، ۳۶۶،

۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۲، ۳۸۶، ۴۵۲، ۴۵۹،

۴۶۰، ۴۸۶، ۴۹۰

آخوند ملا محمد حسن حکیم ۲۴۷

آخوند ملا محمد حسین ۲۴۷

آذربایجان ۷، ۵۷، ۱۲۷، ۲۷۸، ۲۸۲، ۳۱۹، ۳۵۳،

۴۲۴

آفاق و انفس (کتاب) ۷، ۹، ۸۲، ۱۱۶، ۱۱۸، ۲۵۴،

۳۱۹، ۳۴۰

- آقا سید علی ولد آقا سید تقی ۲۴۹
- آقا سید محمد علی گازر ۲۵۰
- آقا سید مرتضی گیوه فروش ۲۴۸
- آقا سید میرزا ۲۴۹
- آقا شهباز ۲۴۸
- آقا شیخ تقی ۲۵۵
- آقا شیخ علی ۲۴۷
- آقا شیخ محمد ۲۴۷، ۲۴۸
- آقا شیخ محمد باقر صدر السلطان ۲۴۷
- آقا شیخ محمد حسین معتمد الشریعه ۲۴۷
- آقا شیخ محمد رضا نظام الشریعه ۲۴۷
- آقا عبدالرحیم مشکئی باف ۲۴۶
- آقا عبدالرسول ۲۵۰
- آقا عبدالصمد ۲۴۷
- آقا عبدالغفار ۱۸۷، ۱۸۵
- آقا عبدالکریم دباغ ۲۴۶
- آقا علی ۷۰، ۱۸۱، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۸۶
- ۲۸۷، ۲۹۷، ۳۴۰، ۴۵۷
- آقا علی اکبر خباز ۲۴۹
- آقا علی اکبر زرگر ۲۴۵
- آقا علی اکبر قصاب ۲۵۱
- آقا علی رضا شعراباف ۲۴۷
- آقا غلام حسین ترمه باف ۲۴۵، ۲۴۹
- آقا غلام حسین دلال ۲۴۹
- آقا غلام رضا حاجی علی نقی ۲۴۹
- آقا غلام رضا ولد آقا حسن حاجی رجب ۲۴۹
- آقا غلام رضا ۲۵۰
- آقا محمد ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۲۶، ۲۴۵، ۲۴۶
- ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۳۰۵، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۹۹
- ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۹
- آقا محمد ابراهیم آقا بابا ۲۴۷
- آقا محمد اسمعیل ۲۴۹، ۳۷۲
- آقا محمد باقر تاجر ۲۴۷
- آقا محمد جواد ۲۴۵
- آقا محمد رضا شعراباف ۲۴۵
- آقا محمد علی ۲۲۶، ۲۴۹، ۳۷۱
- آقا محمد علی ولد حاجی نصرالله ۲۴۹
- آقا محمد گردن کج ۲۴۶
- آقا محمد هاشم وکیل الرعایا ۲۴۷
- آقا محمد هاشم یزدی ۲۵۱
- آقا محمد ولد آقا ابوالقاسم مشکئی ۲۴۶
- آقا محمد ولد کمال ۲۴۸
- آقا محمد ولد ملا بابائی ۲۴۹
- آقا مشهدی حسن ۲۴۵
- آقا ملا حسین ۲۴۷
- آقا میر محمد حسین بشروئی ۳۷۳
- آقا میرزا احمد ۱۰۲، ۲۵۰
- آقا میرزا / آقا میرزا جواد اعتماد التجار ۲۵۸، ۲۵۶
- آقا میرزا جواد صباغ ۲۴۷
- آقا میرزا حسن ۲۲۵، ۲۲۶
- آقا میرزا حسین ۲۴۷، ۲۴۹، ۳۲۰
- آقا میرزا حسین اشکذری ۲۴۷
- آقا میرزا عبدالله ۲۴۶
- آقا میرزا محمد ابراهیم حکیم باشی ۲۵۰
- آقا میرزا محمد حسن نواب ۲۴۴، ۲۴۸
- آقا میرزا مصطفی نراقی ۳۷۷
- آقا میرزا نصرالله خان نائینی ۲۴۴
- آقا میرزا هدایت ۲۵۰
- آقا نجف علی زنجانی ۳۷۷
- آقا یحیی ۲۴۶
- آلمان ۸، ۱۲۲، ۱۲۵، ۲۸۳، ۴۴۹
- آهنگ بدیع (مجله) ۲، ۱۱۸، ۳۱۸، ۴۰۵، ۴۵۶
- ابابصیر ۳۷، ۳۹، ۳۷۷

- ابرقو ۷، ۴۲۰، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۱، ۴۳۵، ۴۳۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷
- ابن اللذنب، آقا نجفی ۵۸، ۵۹
- ابواب اربعه ۱۵، ۱۷، ۲۰
- ابواب الملکوت (کتاب) ۳
- ابوالفضائل ۷۰، ۸۳، ۸۸، ۲۶۱، ۳۱۳، ۳۲۰، ۳۳۴، ۳۶۰، ۳۸۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۸۸
- ابوالقاسم فیضی ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۳
- ابوالقاسم همدانی ۳۵۴، ۳۵۵
- ابوالمعالی ۲۴۶
- احمد شاه ۲۵۶، ۲۵۸
- احمد قادیانی ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۴۹
- اختر (روزنامه) ۶۱، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۵
- ادرنه ۷، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۴۲
- ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۶، ۱۷۲، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۹۷، ۳۰۶، ۳۰۷
- ۳۶۳، ۳۸۱، ۴۵۹، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۴
- ادوارد براون ۴۰۲
- اذکار المقربین (کتاب) ۳، ۱۱۶
- اردکان ۴۰، ۵۷، ۲۴۷، ۴۸۶
- ارض سرّ ۷۸، ۱۳۸، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۸، ۲۳۴، ۲۴۱، ۳۳۶، ۴۷۴
- ارطه (قریه) ۲۵۵
- ازمیر ۱۵۳، ۱۵۶، ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۴۲
- استاد اشرف/استاد علی اشرف ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۸۷
- استاد بالا ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۷، ۲۸۸
- استاد حسین کفاش ۲۴۹
- استاد رضا سوهان کار ۲۵۰
- استاد علی اکبر بنا ۲۴۶
- استاد محمد حسن حاجی حسن علی ۲۴۷
- استاد محمد حسین ۲۴۶
- استاد محمد علی سلمانی ۴۷۱
- استاد محمد نبی نداف ۲۴۷
- استاد مهدی بنا ۲۴۶
- اسحق ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۳
- اسدالله خباز ۲۴۹
- اسدالله زرگراف ۲۷۶
- اسدالله سوادکوهی ۲۵۵، ۲۵۶
- اسرار الآثار (کتاب) ۲۰، ۳۹، ۱۸۲، ۳۹۹، ۴۸۶
- اسرار ربانی (کتاب) ۵۸، ۱۰۷، ۱۱۶
- اسرائیل ۱۱۶، ۳۵۳
- اسفندآباد ۴۲۵، ۴۵۷
- اسکندریه ۱۱۸، ۱۵۷، ۱۸۵، ۲۳۷، ۳۲۹
- اسلام ۱۵، ۲۱، ۷۴، ۲۴۱، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۶۱
- ۳۶۹، ۳۷۷، ۴۸۶
- اسلامبول ۳۹، ۶۱، ۸۳، ۱۸۰، ۲۴۱، ۲۶۷، ۳۶۱
- ۳۹۲، ۳۹۵، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۷۰
- اسم الله المهدی ۲۲۶، ۳۲۱، ۳۲۴
- اسمعیل ۱۸۸، ۲۵۶، ۲۷۳، ۳۲۰، ۳۵۶، ۳۷۷، ۳۷۹
- ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۴۲۱
- اشراق خاوری (کتاب) ۳، ۱۱۶، ۳۶۵
- اشرف (بهشهر فعلی) ۲۵۶
- اشرف الملک اشرفی ۲۵۶
- اشرف و کاظم ۵۹
- اشعیا ۲۱، ۳۷۴
- اصفهان ۵۸، ۵۹، ۱۱۹، ۳۰۶، ۳۳۱، ۳۸۲، ۴۷۵
- ۴۷۶، ۴۸۷
- اقداح الفلاح (کتاب) ۴
- اقدس (کتاب) ۳۹، ۷۸، ۳۴۲
- الاشراق (نشریه) ۴۳، ۴۷، ۸۰، ۴۲۰
- الرحلة البغدادیه (کتاب) ۲۸۶
- الفراند (کتاب) ۲۶۱
- أم الكتاب ۱۷، ۲۳، ۶۰

اماکن تاریخی بهائی (کتاب) ۱۹۱، ۴۸۶

امام زاده علی اصغر ۲۵۶

امة الله رقيه خانم ۴۰۶، ۴۱۴

امر و خلق (کتاب) ۸، ۱۸۹، ۳۱۷، ۳۸۴، ۴۷۰

امیر خلیل ۲۷۰

امین ۸، ۲۸، ۳۲، ۳۹، ۵۵، ۵۷، ۷۰، ۷۸، ۲۵۹، ۲۷۷،

۲۷۹، ۳۰۰، ۳۰۹، ۳۲۹، ۳۳۲، ۴۰۶، ۴۷۵، ۴۷۶،

۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۴

امین الله امیری ۴۰۶

انديشه ترقی و حکومت قانون (کتاب) ۴۸۶

انگلستان ۱۱۵، ۱۱۸، ۳۴۲

اهل بیان ۱۶، ۱۷، ۲۵، ۲۶، ۶۳، ۴۶۸

اورشلیم ۱۲۰، ۳۵۳

اورمیة لارومیة ۳۵۳

ایام تسعة (کتاب) ۳، ۳۰۷، ۴۸۶

ایران ۴۳، ۶۸، ۷۷، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۸، ۹۰، ۹۴، ۹۵،

۱۰۲، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۸، ۱۸۲،

۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۴۳، ۲۷۵، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۱۶،

۳۲۸، ۳۳۴، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۸،

۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۹۱، ۳۹۲،

۳۹۳، ۳۹۴، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸،

۴۱۱، ۴۱۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۴۹، ۴۶۰، ۴۷۹، ۴۸۷،

۴۸۹

ایقان (کتاب) ۵۶، ۷۰، ۸۳، ۸۸، ۱۰۰، ۱۰۴، ۲۶۱،

۲۶۲، ۳۵۲، ۳۵۶، ۳۶۶، ۴۷۷، ۴۸۹

ایول هزار جریب (قریه) ۲۵۶، ۲۵۸

## ب

بادکوبه ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۱،

۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹،

۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۹،

۳۱۱، ۳۱۲، ۳۲۱، ۳۲۳

بالاخانی ۲۶۲

بالیوزی ۳۷۲، ۳۸۷

بايرام ۳۴۷، ۳۵۱

بحار الانوار (کتاب) ۳۸۳، ۳۸۸

بدايع الآثار (کتاب) ۲۸۳، ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۴۹

بديع الله ۱۸۰، ۳۴۱، ۳۴۹

بديع خراسانی ۷۹، ۲۲۸، ۳۷۷

برهما ۴۲۳، ۴۲۴

بغ ۱۳۶، ۱۶۰، ۱۶۵، ۲۴۶، ۳۵۳

بقية الله ۱۵، ۲۰، ۱۱۵

بلشفيک ۳۱۴

بمبئی ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۴

بنادک ۲۵۰

بندرجز ۲۵۶

بهاءالله/ جمال قدم/ جمال اقدس ابهى/ جمال

مبارک ۱، ۳، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۲۰،

۲۲، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۳، ۳۷، ۳۹، ۴۱، ۵۴،

۵۵، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۶، ۷۰، ۷۱، ۷۶، ۷۷،

۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰،

۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳،

۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۸،

۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۶،

۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۴۱، ۲۴۲،

۲۴۴، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۵،

۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸،

۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۲،

۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۲۰،

۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱،

۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۴۸،

۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸،

۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶،

۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴،

۳۷۵، ۳۷۷، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۷،

- با مطلع: یا غلام قبل رضا ۴۲، ۴۳
- دارالسلام در لوح حج بیت بغداد ۳۵۲
- رضوان العدل ۸
- سورة الاصحاب ۵۴
- سورة المرسل ۸
- سورة النصح ۸، ۳۶۲، ۳۷۳
- سورة اسمنا المرسل ۸
- کتاب یدیع ۸، ۷۹، ۳۸۱، ۳۸۵
- لوح ابن ذئب ۳۹۱
- لوح اقدس ۱۱۸
- لوح الامر/ سورة الامر ۳۷۴
- لوح آقا میر محمد حسین بشروئی ۳۷۳
- لوح برهان ۳۸۲
- لوح بشارات ۵۷
- لوح حکمت ۳۴، ۳۹
- لوح درباره اسماعیل ابن ابراهیم ۳۸۴
- لوح درباره سهسالار ۳۷۰
- لوح رئیس ۳۸۲، ۳۸۶
- لوح سلمان ۴۷۲
- لوح کل الطعام ۳۶۳
- لوح مبارک حج ۲۴۱
- لوح مربوط به دارالسلام ۳۷۴ - ۳۷۵
- لوح ملاح القدس ۱۸۰
- لوح ناصرالدين شاه قاجار ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۷۱، ۳۷۳
- لوح هودج/ لوح سامسون ۸
- لوح ورقای شهید ۷، ۸، ۲۰
- نصوص درباره اسماعیل زواره‌ای ذبیح ۳۸۵
- بهاء الله شمس حقیقت (کتاب) ۶۱، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۵، ۲۴۲، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۲، ۴۸۷
- بهبی ۳۸، ۱۱۴، ۳۲۴
- بیان فارسی (کتاب) ۱۹، ۲۰، ۴۹، ۴۸۷
- ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۳، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۷، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱
- الواح حضرت بهاء الله
- اقتدارات، مجموعه الواح ۹، ۸۱
- با مطلع: ان یا حرف الحی ۳۹
- با مطلع: بنام مقصود عالمیان حمد مجبوی را لایق و سزاست ۳۱۶
- با مطلع: تعالی تعالی صبرک ۷۱
- با مطلع: تلك آیات الله المهيمن القیوم ۵۰
- با مطلع: جوهر حمد و بیان و ساذج شکر ۳۸۷
- با مطلع: حمد بی تحدید ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۳
- با مطلع: حمد محبوب بی زوالی را لایق ۴۱
- با مطلع: حمد مقدس از بیان برهان ۷، ۹
- با مطلع: حمد مقدس از ذکر و اصغاء ۸، ۲۲
- با مطلع: حمد مقدس از ذکر و بیان ۶۶
- با مطلع: فد فتح ابواب الفردوس (لوح غلام الخلد) ۳۰۷
- با مطلع: قد بلغ الخادم الفانی ۵۹
- با مطلع: هو العليم الحكيم اشهد قلمی الاعلی ۳۳۵، ۳۲۲
- با مطلع: هو المشفق الکریم، یا اسدالله ۳۲۴، ۳۳۷
- با مطلع: هو المنادی بین الارض و السماء ۲۸۴
- با مطلع: هو الله تعالی، یا اسد ۳۲۷، ۳۲۸
- با مطلع: یا ایها الناظر الی الوجه ۶۷
- با مطلع: یا خلیل حضرت جلیل می فرماید ۵۵
- با مطلع: یا خلیل علیک بهائی ۶۰

تذکره شعرا ۲، ۲۲۷، ۲۸۳، ۲۹۰، ۳۱۸، ۳۸۵، ۴۲۰،  
۴۵۰، ۴۸۷،

تسیح و تهلیل (کتاب) ۳، ۱۰۷، ۱۱۶

تفت (قصیده) ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۲

تفلیس ۲۳۲، ۲۶۱، ۲۶۷

تقوم تاریخ امر (کتاب) ۳، ۱۲۲

تقی زاده ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۵

تقی یوف ۲۸۰، ۲۸۱

تلگراف (جریده) ۴۱۰

تنبيه النائمین (کتاب) ۵۷

توقیعات مبارکه (کتاب) ۱۸۱، ۲۵۹، ۲۶۰، ۴۱۸،

۴۸۳، ۴۸۷

## ث

ثریا (نشریه) ۲۷۳، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹

۴۱۷

## ج

جابلسا ۱۶، ۲۶

جابلقا ۱۶، ۲۶

جریده النفر (نشریه) ۳۵۰

جریده الکرمل (نشریه) ۳۴۹

جزیره ۳۶، ۵۸، ۶۰، ۶۱

جعفر ۵۵، ۸۸

جعفر برادر عسکری ۲۵، ۳۸

جلال الدوله ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۱

جلیل ۱، ۳، ۴، ۵، ۵۵، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰،

۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۵۸، ۱۶۱، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۵۴

۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۶، ۳۲۱، ۳۴۶، ۳۶۲، ۳۸۸، ۴۲۲

۴۲۴، ۴۵۰، ۴۸۲

جلیل خوئی ۴۲۴

بی بی بیگم ۲۵۰

بیروت ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۲، ۱۲۳، ۲۹۵، ۳۰۴، ۴۲۵،

۴۹۱، ۴۴۹

## پ

پروازها و یادگارها (کتاب) ۴۷۵

پرورش (نشریه) ۱۰۳، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۷، ۳۹۹

پطرس ۹۸، ۳۳۳

پنبه چوله (قریه) ۲۵۶

پورت سعید ۸۸، ۹۸

پیام بهائی (مجله) ۲، ۹، ۱۰۵، ۱۲۳، ۴۲۰، ۴۸۷

پیام ملکوت (کتاب) ۱۰۷، ۱۱۶

پیسه اخبار (نشریه) ۴۲۳

## ت

تاریخ آقا میر ابوطالب شهمیرزادی (کتاب) ۲۵۵،

۲۵۷

تاریخ امر الهی در قفقاز (کتاب) ۲۶۱

تاریخ امر بهائی در اردکان (کتاب) ۴۰، ۵۷، ۴۸۶

تاریخ امری همدان (کتاب) ۳

تاریخ جراید و مجلات ایران (کتاب) ۳۹۵، ۳۹۹

۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۸۷

تاریخ حاجی میرزا جانی (کتاب) ۲۵۴، ۲۵۷

تاریخ رجال ایران (کتاب) ۳۳۵، ۳۷۰، ۴۸۷

تاریخ شهدای یزد (کتاب) ۲۵۳

تایمز (نشریه) ۴۱۰

تبریز ۱۱۹، ۱۲۷، ۱۳۶، ۲۳۲، ۳۰۵، ۳۴۷، ۳۵۱

۳۸۲، ۳۹۲، ۳۹۴

تبیان و برهان (کتاب) ۴

تذکره الوفا (کتاب) ۳۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۶

۲۲۷، ۲۴۲، ۳۳۴، ۴۵۹، ۴۶۹، ۴۸۷





حضرت رسول / رسول الله / حضرت محمد ۲۶، ۴۴،

۵۰، ۶۹، ۷۳، ۱۰۰، ۲۷۴، ۳۰۱، ۳۵۶، ۳۶۸،

۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۸

حضرت رضا ۱۴، ۴۷۶، ۴۷۹، ۴۸۳

حضرت قائم ۲۶

حضرت مسیح ۹۹، ۱۰۰، ۳۳۳

حضرت ولی امرالله ۲، ۳، ۶، ۷۰، ۸۳، ۱۱۰، ۱۱۶،

۱۱۸، ۱۲۵، ۱۸۰، ۲۲۸، ۲۵۹، ۲۷۳، ۲۷۶، ۳۴۰،

۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۵، ۳۶۰، ۳۸۴، ۴۰۷، ۴۰۸،

۴۲۱، ۴۴۹، ۴۷۱، ۴۷۹، ۴۸۷، ۴۸۹، ۴۹۱، ۴۹۲

حضرت ولی عزیز امرالله ۱۰۷، ۱۰۹، ۲۵۸، ۳۴۱،

۴۰۹، ۴۱۸، ۴۴۹

حضرتة القدس ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲،

۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۶،

۴۱۶

حق شفعه ۳۰۴، ۳۱۴

حكيم الهی قزوین ۸

حمید بیك اف ۲۸۲

حیات حضرت عبدالبهاء حضرت ابراهیم ۳۷۷،

۳۷۸، ۳۸۰

۱۰۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۳۶۹، ۴۴۸، ۴۸۸

حیدر قبل علی ۶۹، ۷۰

## د

دارالسلام ۷۴، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۷۴، ۱۹۷، ۳۲۶، ۳۳۳،

۳۵۲، ۳۵۳، ۳۶۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۲

دانشنامه قرآن (کتاب) ۲۰

دائرة المعارف ایرانیکا (کتاب) ۳

دائرة المعارف بزرگ اسلامی (کتاب) ۱۰۵، ۳۶۸

دائرة المعارف بهائی (کتاب) ۴، ۱۱۸

دائرة المعارف تشیع (کتاب) ۳۸، ۴۹، ۷۹، ۱۰۵،

۳۶۳، ۴۸۸

دائرة المعارف فارسی (کتاب) ۷۹، ۳۶۵

دجال شیطان ۲۳۸، ۲۴۲

در افشان (کتاب) ۳۰۶، ۳۰۷

درج لثالی هدایت (کتاب) ۴، ۱۱۹، ۳۸۴

درویش ابراهیم ۲۵۶

درویش محمد ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۸

دکتر عزیزالله روح بخش ۲۵۶

دکتر نات ۹۹

دلایل سبعة (کتاب) ۱۹

دلیل و ارشاد (کتاب) ۴، ۱۱۱، ۱۲۲

دولت آبادی ۵۶، ۵۸

## ذ

ذبیح ۷، ۷۷، ۱۳۸، ۱۸۱، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱،

۳۸۳، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۸۷

ذکائی بیضائی ۲، ۳۱۸، ۴۲۰، ۴۸۷

## ر

رب اعلیٰ (ن. ک. حضرت اعلیٰ)

رجب علی بی بی جانی ۲۴۷، ۲۴۸

رحیق مختوم (کتاب) ۴۲، ۴۴، ۵۸، ۸۱، ۱۰۷، ۱۱۶،

۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۶۱، ۲۸۳، ۳۶۳،

## خ

خاطرات حبیب (کتاب) ۲۹۰، ۳۱۲، ۳۱۴

خاندان افغان (کتاب) ۲۵۲، ۴۸۸

خانقاه خالديه ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۹

خدیجه سلطان ۲۴۹

خراسان ۱۳، ۱۱۷، ۱۲۶، ۲۳۳، ۳۴۰

خلیل، کالسکه چی ۲۴۵

خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر (نشریه) ۲۲۷،

۲۵۷، ۴۶۹، ۴۸۸

سلطان عبدالحمید ۳۰۰، ۳۹۲  
 سلطان عبدالعزيز ۳۸۲  
 سلمانی دلاک ۲۴۶  
 سلیمان خان (کتابخانه) ۷  
 سلیمانیه ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۵،  
 ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۹  
 سوریه ۱۱۸، ۱۸۵، ۲۴۱  
 سید ابراهیم امام جمعه ۲۴۴  
 سید اسدالله قمی ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۳۴  
 سید اسمعیل ذبیح زواره‌ای ۳۷۷، ۳۸۱  
 سید اشرف ۳۷، ۳۹، ۳۷۷  
 سید جلال الدین کاشانی ۳۹۳  
 سید جمال افغانی ۳۹۲  
 سید حسین سیرجانی ۳۳۳  
 سید حسین کلانتر ۲۴۷  
 سید عباس علوی ۱۲۳  
 سید عرب ۲۴۸  
 سید علی افغان ۳۲۸  
 سید علی اکبر گلستانه ۴۷۶  
 سید علی رضای مدرس ۲۴۷  
 سید غلام مرتضی علی ۴۲۰، ۴۲۴  
 سید محمد اصفهانی ۲۴۲، ۳۵۳، ۴۷۱  
 سید محمد افغان ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۲  
 سید محمد علی جمال زاده ۱۰۵  
 سید مهدی دهجی ۸۱، ۳۲۱، ۳۲۲  
 سیسان ۳۴۰، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۱  
 سینا ۴۱، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۷۸

**ش**

شاطر حسن خیاز ۲۴۹، ۲۵۰  
 شاهزاده حمزه ۱۳  
 شرح فصوص الحکم (کتاب) ۳۸۴، ۴۸۹  
 شرح گلشن راز (کتاب) ۳۶۸، ۳۶۹، ۴۸۹

۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۸۵، ۳۸۸، ۴۷۱، ۴۷۲،  
 ۴۸۸، ۴۷۴  
 رساله اسکندریه ۳۶۰، ۳۶۹  
 رساله روحانی ۳۹، ۴۸۸  
 رسائل و رقائم (کتاب) ۷۰، ۳۶۹، ۴۸۸  
 رستم ثابت ۲  
 رسول الله (ن. ک. حضرت رسول)  
 رشت ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۲۵  
 رضا شاه ۲۵۶  
 رفاعی ۷۵، ۷۹  
 رنگون ۴۲۰، ۴۲۴  
 روحا محبوبی ۳۰۶  
 رود تجن ۲۵۶  
 رومیلی ۱۵۰، ۲۹۸

## ز

زردشتیان ۳۰۲، ۳۱۳  
 زنجان ۳۲، ۳۹، ۴۰۰، ۴۰۱

## س

ساذجه ۳۴۱  
 ساره ۳۷۸، ۳۸۰  
 ساری ۷، ۴۸، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۸۹  
 سالنامه جوانان بهائی ایران ۴۰۵  
 سیز علی ۳۲  
 سحر (نشریه) ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۹  
 سخوید (قریه) ۴۰۶، ۴۱۰، ۴۱۳  
 سرای وکیل ۲۵۴، ۲۵۵  
 سرگلو ۳۵۶، ۳۵۹  
 سفینه عرفان (نشریه) ۵۴، ۳۱۱  
 سکینه بانو ۴۷۵، ۴۷۶  
 سلطان الشهدا ۵۸، ۲۹۷، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۱

طهران ۷، ۸، ۵۷، ۵۸، ۸۳، ۹۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸،  
۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۹۰، ۱۹۶، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۲،  
۲۴۷، ۲۴۸، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۳۴، ۳۳۵،  
۳۴۷، ۳۴۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۹۴، ۳۹۶،  
۳۹۸، ۴۰۱، ۴۰۵، ۴۱۰، ۴۲۵، ۴۴۹، ۴۵۵، ۴۵۷،  
۴۶۶، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۹، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۶،  
۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲

## ظ

ظَلَّ السُّلْطَانُ ۲۴۳  
ظهور الحق (کتاب) ۱، ۱۲۲، ۱۸۱، ۲۵۵، ۲۵۴،  
۲۵۷، ۲۵۸، ۲۸۳، ۲۸۷، ۳۴۷، ۳۵۱، ۳۶۹، ۳۸۵،  
۳۸۶، ۴۸۹، ۴۸۳، ۴۷۵، ۴۸۶

## ع

عالم بهائی (کتاب) ۲، ۸۲، ۱۰۹، ۱۲۲، ۲۹۵، ۳۵۵،  
۳۶۵، ۴۷۵  
عالیه المعانی و غالیه المعانی (منظومه) ۴۵۳  
عباس آباد (مزرعه) ۲۵۱  
عباسقلی خان ۶۶  
عبدالبهاء ۷، ۱، ۵۷، ۷۰، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۹، ۹۲،  
۹۴، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۸۰،  
۱۸۱، ۱۹۰، ۲۵۸، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۱،  
۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۳،  
۲۸۴، ۲۸۶، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۵،  
۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۱۹،  
۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۳، ۳۳۸، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳،  
۳۴۴، ۳۴۵، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۱، ۳۶۳،  
۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۲، ۳۷۹، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۲،  
۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲،  
۴۱۳، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۵۶،  
۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۷، ۴۸۸

شعاع الله ۳۲۶، ۳۲۷  
شهادای خمسه ۲۵۵، ۲۵۷  
شهر کبیر ۱۳۰، ۱۴۵، ۱۸۰، ۱۹۷، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۴۱  
شهربانو ۵۸  
شهریار پیمان ۱۲۴  
شیخ احمد روحی کرمانی ۵۷، ۳۹۲  
شیخ ارض صاد/ شیخ محمد تقی (همچنین ن. ک.  
ابن ذنب آقا نجفی) ۵۶، ۵۹  
شیخ حسین پیش نماز ۲۴۷  
شیخ سلطان کربلاتی ۱۸۰، ۳۵۹  
شیخ صنعان ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۸  
شیخ طهرانی/ شیخ عبدالحسین طهرانی ۳۶۰، ۳۶۱،  
۳۶۲، ۳۶۳  
شیخ عبدالرحیم نهاوندی ۳۶۱، ۳۷۲  
شیخ مرتضی انصاری ۳۶۲، ۳۷۳، ۳۷۴

## ص

صادق آبشاهی ۲۴۸  
صحیفه عدلیه ۲۰  
صدری نواب زاده ۲۵۲، ۴۸۶  
صمدیه ۱۸۰، ۴۵۹  
صوم ۳۶

## ض

ضیاء العلما ۲۴۷  
ضیاء بغدادی ۷، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۵۸، ۳۶۶

## ط

طبریه ۱۲۶، ۳۳۳  
طراز الله سمندری ۴۴۹، ۴۶۰  
طراز الهی (کتاب) ۳۹۸، ۴۸۹

الواح حضرت عبدالبهاء:

الواح به اعزاز جناب ملا ابوطالب

بادكوبه‌ای و خانواده ۲۸۷ - ۲۹۲

الواح خطاب به علی قلی خان نبیل الدوله و

خانواده ۸۴ - ۱۰۴

الواح درباره شهدای ابرقو ۴۵۵ - ۴۵۶

زیارت‌نامه آقا زمان ۴۵۱ - ۴۵۲

زیارت‌نامه سید جعفر شهید ۴۵۰

لوح به احبای بادكوبه ۲۹۰ - ۲۹۱

لوح به مشهدی عبدل قره باغی ۲۹۲

لوح به یاران هرمزک ۴۱۳

لوح پرفسور ادوارد براون ۴۰۲

لوح جناب ابهر ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۶، ۴۰۰

لوح جناب اسماعیل، پسر علیخان ۳۸۸ -

۳۸۹

لوح جناب حاجی آقا محمد علاقه بند ۳۹۹ -

۳۹۷

لوح جناب حاجی آقا محمد علاقه بند درباره

جبل المتین ۳۹۹

لوح حاجی غلام رضا امین ۴۸۳ - ۴۸۴

لوح خطاب به احبای قفقاز ۲۹۰ - ۲۹۱

لوح خطاب به میر غلام ۲۸۴ - ۲۸۶

لوح درباره شیخ صنعان ۳۳۸

لوح درباره تسمیه مقام اعلی ۲۸۶

لوح هزاربیتی ۴۲۴، ۴۴۸

عبدالرزاق امیری ۴۰۶

عبدالعظیم ۱۳

عبدالغنی بیضون ۳۰۴

عبدالله ابن عبدالمطلب ۳۷۸

عبدالمناف ۲۶۲

عبدالمؤمن زرگراف ۲۶۲

عثمانی ۲۴۱، ۲۷۳، ۳۰۰، ۳۳۲، ۳۴۲، ۳۵۴، ۳۶۰،

۳۶۱، ۳۶۸، ۳۷۲، ۳۸۲، ۳۹۲

عزآباد بلوک ۲۵۱

عشق آباد ۲۴۶، ۲۸۴

عطار نیشابوری ۳۳۸، ۴۸۷

عکا ۷، ۳۸، ۸۳، ۹۹، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۶۳، ۱۶۴،

۱۶۹، ۱۷۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۰۱، ۲۰۲،

۲۰۴، ۲۰۵، ۲۲۱، ۲۲۸، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۶۷، ۲۷۳،

۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷،

۳۲۲، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۲، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۹۵

علی اشرف سیستانی ۷، ۳۴۰، ۳۴۶

علی اکبر امیری ۴۰۶

علی اکبر حاجی رجب ۲۴۹

علی اکبر حسنی ۴۱۴، ۴۱۷

علی قلی خان نبیل الدوله ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶

۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۵، ۹۷، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳،

۱۰۴، ۱۰۵

علی محمد خان ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۷، ۳۹۸

علی محمد ورقا امین حقوق ۸، ۲۵۹، ۳۳۰

علی نخجوانی ۱۲۳

عمه خانم ۲۹۷، ۳۰۶

عمید الاطباء رشتی ۵۷

عندلیب ۲۳، ۲۸، ۱۳۴، ۳۴۹، ۴۹۱

عنقای بقا در قاف وفا (کتاب) ۳۶۵، ۳۶۹

## غ

غصن اطهر ۷، ۳، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۷، ۲۲۵، ۲۲۶

غصن الله ممتاز ۱۱۸

غلام البهائ ۴۷۹، ۴۸۳

غلام رضا امین امین ۷، ۴۷۵، ۴۸۳، ۴۸۴

غلام علی امیری ۴۰۶

غلام رضا روحانی ۴۲۵، ۴۵۰، ۴۵۴

## ف

قزوین ۶۰، ۲۲۹، ۲۶۲، ۳۲۲، ۴۶۶  
 قسطنطین ۱۱۹  
 قفقاز ۷، ۸۳، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۲،  
 ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱،  
 ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۲۱، ۳۹۸  
 قلعه طبرسی ۲۵۴  
 قم ۱۲۰، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۳۲

## ک

کاشان ۷، ۸۲، ۸۳، ۱۳۹، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۳۰، ۳۸۵  
 ۳۹۸، ۴۱۴، ۴۸۷  
 کاظمین ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۳، ۴۶۲  
 کامران میرزا ۳۲۰، ۳۳۵  
 کتاب قرن بدیع ۶۱، ۱۱۰، ۲۴۰، ۳۶۰، ۳۶۹، ۴۷۱،  
 ۴۸۹

کربلا ۱۲۹، ۳۳۳، ۳۶۲، ۴۶۲، ۴۶۹  
 کربلائی امیر سواد کوهی ۲۵۵  
 کربلائی عمران ۲۶۷، ۲۷۰  
 کردستان ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۶  
 کرکوک ۳۵۴  
 کرند ۳۳۳  
 کشف الغطاء (کتاب) ۳۸۱  
 کمیل نخعی ۳۸  
 کواکب الدریه (کتاب) ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۳۱۳  
 کورفرقان ۱۴، ۴۶۸  
 کوکب هند دهلی (نشریه) ۴۲۳  
 کیهان ۴۱۰

## گ

گلی بولی / گلیبولی / گلیبولی ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۵۰،  
 ۱۵۱، ۱۸۶، ۱۸۷، ۳۸۲

فارس سوری ۱۱۹  
 فاضل مازندرانی ۸، ۱۱۰، ۱۲۲، ۱۸۲، ۳۵۱، ۳۹۹،  
 ۴۸۶، ۴۸۹  
 فتح الله اولادهی ۲۵۵  
 فراشاه (قریه) ۲۵۱  
 فرهنگ اعلام سخن ۳۳۵، ۳۷۲  
 فرهنگ معارف اسلامی ۳۱۴، ۴۸۹  
 فروتن ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۸  
 فریدون امیری هرمزکی ۴۰۶  
 فلسطین ۳۴۲  
 فلورانس (خانم علی قلی خان نبیل الدوله) ۸۳، ۹۶،  
 ۱۰۲  
 فهرست مقالات فارسی (کتاب) ۱۰۵

## ق

قادریه ۷۴، ۷۹  
 قاف ۲۶۱، ۲۹۰، ۲۹۲  
 قاموس ایقان (کتاب) ۳، ۱۹، ۴۸۹  
 قاموس توفیق صد و هشت (کتاب) ۱۸۵، ۳۴۹،  
 ۴۸۹  
 قاموس لوح شیخ (کتاب) ۳  
 قانون (مجله) ۲۸۲، ۳۰۱، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۷۰، ۳۷۲  
 ۳۹۴، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۱۲، ۴۱۳  
 قاهره ۱۲۵، ۲۵۲، ۳۹۸، ۴۹۰  
 قائم / قائم آل محمد ۱۳، ۱۴، ۱۹، ۲۴، ۲۶، ۳۸،  
 ۵۵، ۶۸، ۳۰۰، ۳۳۱، ۴۲۸، ۴۶۸، ۴۷۲، ۴۷۸،  
 ۴۷۹، ۴۸۲  
 قبرس ۵۸، ۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۸۵، ۲۳۸، ۲۴۲  
 قرآن ۱۹، ۲۱، ۳۸، ۴۹، ۶۱، ۶۵، ۱۶۸، ۱۸۲، ۱۸۵،  
 ۲۴۱، ۲۶۹، ۲۷۰، ۳۰۲، ۳۳۵، ۳۵۳، ۳۷۸، ۳۷۹،  
 ۳۸۰، ۳۸۵، ۴۸۴

محاضرات ۴، ۱۹، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۸۵، ۲۲۸،  
 ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۶۹، ۲۸۳، ۲۸۷، ۳۰۶، ۳۱۳، ۳۱۹،  
 ۳۷۱، ۳۷۹، ۳۸۵، ۳۹۵، ۴۴۹، ۴۷۴، ۴۹۱  
 محبوب الشهداء ۵۸، ۲۹۷، ۳۷۷، ۳۸۵، ۳۸۸  
 محبوب عالم (کتاب) ۱۱، ۳۸، ۴۲، ۲۱۳، ۲۴۱،  
 ۴۹۱  
 محمد جلالی سخویدی ۴۱۵، ۴۱۸  
 محمد جواد قزوینی ۲۹۷، ۳۰۵  
 محمد حسینی ۲۰، ۲۵۷، ۴۸۸  
 محمد رضای محمد آبادی ۳۲۰، ۳۳۴  
 محمد علی باقی ۲۴۵  
 محمد علی شاه ۵۷، ۲۵۵، ۲۵۶، ۳۹۲  
 محمد علی ملک خسروی ۲۵۴، ۲۵۷  
 محمد علی ناقض اکبر ۱۸۰، ۴۵۹  
 محمود زرقانی ۷، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۵۳، ۴۵۷  
 مختصری در شرح حال حضرت ولی امرالله (کتاب)  
 ۳۰۷، ۴۹۱

مرضیه گیل ۸۲  
 مرکز میثاق ۵۸، ۸۲، ۹۹، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰  
 مزرعه آخوند ۲۵۱  
 مس بارنی ۹۰  
 مستر اسپراک ۸۴  
 مستر روبرت ۹۰  
 مستر مکناث ۸۷، ۹۲، ۹۸، ۹۹  
 مستر هریس ۸۴  
 مسیس برید ۹۸  
 مسیس کراندی ۸۷  
 مسیس کروک ۹۸  
 مسیس کول ۱۰۰  
 مسیس گتسنر ۸۴  
 مسیس مکسول ۸۸  
 مشاهیر رجال (کتاب) ۱۰۵، ۴۹۱  
 مشکین قلم ۱۶۳، ۱۸۵، ۱۸۷

گنج شایان (کتاب) ۱۲۱، ۳۶۳  
 گنجینه حدود و احکام (کتاب) ۳، ۵۷، ۱۰۷،  
 ۱۱۶

## ل

لاهیجی ۳۶۸، ۴۸۹  
 لبنان ۲۹۴، ۴۹۱  
 لطایف الامثال (کتاب) ۳۱۳، ۴۹۰  
 لطف الله حکیم ۴۰۸، ۴۰۹  
 لقانیه ۴۵۹  
 لمعات الانوار (کتاب) ۳۷۳  
 لتین ۳۱۴، ۳۱۵  
 لوا ۱۰۰  
 لثالی الحکمة (کتاب) ۸، ۳۹۴، ۳۹۵  
 لثالی درخشان (کتاب) ۳۹، ۵۹، ۷۹، ۳۷۲، ۴۹۰

## م

مآخذ اشعار (کتاب) ۷۰، ۱۰۴، ۱۰۶، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۹،  
 ۴۰۲، ۴۹۰  
 مازندران ۱۲۶، ۲۵۸، ۲۵۹، ۳۲۰  
 ماشاءالله فرزند بایرام ۳۴۰، ۳۴۷  
 مانکچی صاحب ۳۰۲  
 ماه فروجک (قریه) ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷  
 مائده آسمانی (کتاب) ۳، ۹، ۲۰، ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۸۰،  
 ۱۸۵، ۱۸۹، ۲۸۳، ۳۳۸، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۰،  
 ۳۷۷، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴  
 مثلها و حکمتها (کتاب) ۱۲۳، ۴۹۰  
 مثنوی نبیل زرنندی ۱۲۵، ۱۹۱، ۳۶۳، ۴۹۰  
 مجد الدین ۱۸۰، ۱۸۱، ۴۵۹  
 مجد العلماء ۲۴۷  
 مجموعه الواح (کتاب) ۹، ۲۴۱، ۳۸۸، ۳۸۹، ۴۸۱

- مشهد ۵۶، ۱۱۷، ۲۵۵، ۳۲۰، ۳۴۰، ۴۱۴، ۴۲۱  
 مشهدی احمد ۴۲۱  
 مشهدی امیر ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۸۴  
 مشهدی علی محمد علی آبادی ساروکلانی ۲۵۵  
 مشیر التجار اخباری ۲۵۵  
 مشیر الممالک ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸  
 مصابیح هدایت (کتاب) ۲، ۱۲۳، ۳۱۸، ۳۳۴، ۴۲۰، ۴۴۹، ۴۵۸، ۴۶۹، ۴۹۱  
 مصر ۱۱۸، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۲۲۸  
 ۲۳۶، ۲۳۷، ۳۱۹، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹  
 ۴۸۲  
 مصطفی بیگ ۲۶۲  
 مطالع الانوار (کتاب) ۳، ۱۲۵  
 معجم کنوز (کتاب) ۱۸۵، ۴۹۱  
 مفاوضات (کتاب) ۳۶۳، ۳۷۴، ۴۷۰  
 مقام اعلیٰ ۳۶، ۵۵، ۶۶، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۶، ۳۰۰  
 ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۶  
 مکاتیب (کتاب) ۷، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۹  
 ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۶۱، ۲۹۳، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۱۹، ۳۷۹  
 ۳۹۵، ۴۴۸، ۴۶۶  
 مکه ۳۳۱، ۴۷۶  
 ملا ابورحیم شهمیرزادی ۲۵۵  
 ملا ابوطالب ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۶  
 ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۹، ۳۱۱، ۳۱۲  
 ملا حسن عمو ۳۶۳، ۴۶۲، ۴۷۰  
 ملا سعید رزه کناری بارفروشی ۲۵۵  
 ملا صادق ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۶، ۲۸۳  
 ملا صادق شهید ۲۶۲، ۲۶۸  
 ملا عبدالخالق ۲۰  
 ملا علی اکبر شهمیرزادی/ علی قبل اکبر ۴۶، ۷۱  
 ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۲۴۹، ۳۳۴، ۴۹۴  
 ملا علی جان ماهفروز کی ۳۷۷  
 ملا غلام علی قاری ۲۴۸
- ملا غلام رضا جاسبی ۸  
 ملا کاظم طالخونچه‌ای ۵۹  
 ملا محمد باقر ۳۹، ۲۴۵  
 ملا محمد علی ده آبادی ۳۷، ۴۰  
 ملا محمد مجتهد ۲۴۸  
 ملا مصطفی قره داغی ۳۵۵  
 ملا میرزا محمد تلخیص ۲۵۵  
 ملک خسروی ۲۵۴، ۲۵۸، ۴۵۶  
 ملکم خان ۳۹۴، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۹۱  
 منابع تاریخ امر بهائی (مقاله) ۲۵۷  
 منتخب آیات (کتاب) ۱۹، ۴۹۱  
 منسویان آستان طلعت اعلیٰ (کتاب) ۲۵۲، ۳۴۹  
 منشاء ۲۴۸، ۴۱۴  
 منشادی ۳۹، ۹۵، ۳۹۶  
 منصور روحانیان ۲، ۴۹۲  
 منظر امیری ۴۱۵، ۴۱۸  
 منوهر قائم مقامی ۴۰۵  
 منیره خانم ۲۹۷، ۳۰۶، ۳۰۷  
 مهد علیا ۱۸۰، ۴۵۹  
 مهدی امین امین ۴۷۵، ۴۸۰  
 مهریز (قصه) ۲۵۱  
 مؤسسه ایادی امرالله (کتاب) ۱۲۳، ۳۳۴  
 موسی کلیم ۷، ۱۸۰، ۲۴۲، ۳۵۸، ۴۵۹  
 موسی نقی اف ۲۶۴، ۲۷۶، ۲۸۳، ۲۹۰  
 مولوی نژاد ۲، ۳، ۴۸۶  
 مولی الوری ۲۶، ۳۱، ۲۹۶، ۳۲۰، ۴۲۲  
 مؤید الاسلام ۳۰۲، ۳۹۳، ۴۰۰  
 میان دوآب ۳۱، ۳۹  
 میر صفر ۲۵۶  
 میرزا ابراهیم مقدس نوری ۴۷۶  
 میرزا ابوالحسن مدرس ۲۴۴  
 میرزا احمد ۳۰، ۳۹، ۳۸۲، ۳۸۸  
 میرزا احمد کرمانی ۳۹

ن

ناصرالدین شاه ۴۹، ۵۷، ۷۹، ۳۳۵، ۳۶۰، ۳۶۱،  
 ۳۶۲، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۹۴، ۴۷۶  
 ناقضین ۹۸، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۳۴، ۳۴۱، ۳۴۴، ۴۳۷  
 نبأ عظیم ۱۸، ۲۱  
 نبیل اعظم زرنندی/نبیل زرنندی ۷، ۱۱۸، ۱۲۵،  
 ۱۲۶، ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۴۱، ۲۵۷،  
 ۳۰۷، ۳۲۴، ۳۳۴، ۳۵۸، ۳۶۳، ۴۹۰  
 نرگس خاتون ۲۵۶  
 نصّار ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۵  
 نظم جهانی بهائی (کتاب) ۷۰، ۴۹۲  
 نفعات ظهور حضرت بهاءالله (کتاب) ۳۶۳، ۴۹۲  
 نفس مستوره ۲۵، ۳۸  
 نقطه اولی ۱۵، ۲۰، ۳۵، ۳۴۷، ۳۷۴، ۳۸۱  
 نقطه بیان ۱۴، ۴۱، ۵۶  
 نواب ۱۹۰، ۲۴۴  
 نور مازندران ۴۷۵  
 نورین نیرین ۳، ۵۶، ۵۸، ۲۲۸، ۲۴۰، ۳۸۸، ۴۹۲  
 نورین نیرین (کتاب) ۳، ۵۸، ۲۲۸، ۳۳۸، ۴۹۲

۵

هاجر ۷۲، ۳۲۴، ۳۸۰  
 هادی ۱۰، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۱۷۵، ۴۳۸  
 هدایت الله امیری ۴۰۶  
 هرش (قریه) ۲۵۰  
 هرمزک (قریه) ۷، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸،  
 ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۸  
 هزار داستان (کتاب) ۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۳۴  
 هفت وادی (کتاب) ۸۳  
 هندوستان ۳۰۲، ۳۲۸، ۳۹۸، ۴۲۳، ۴۲۵  
 هنزا (قریه) ۲۵۰، ۲۵۲  
 هوشمند فتح اعظم ۱۲۳، ۴۹۲

میرزا اسدالله دیان تبریزی ۳۵۸  
 میرزا اسماعیل مشکاة ۲۸۰  
 میرزا اسمعیل امین الضرب ۲۵۵  
 میرزا اشرف آبادهای ۵۹  
 میرزا آقا جان خادم الله / خادم الله ۷، ۷۸، ۱۶۱،  
 ۱۸۶، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۸۷، ۴۵۹، ۴۶۰،  
 ۴۶۹، ۴۷۰  
 میرزا آقا جذبانی ۲۵۶  
 میرزا آقا منیر منیب کاشانی ۱۸۲، ۱۸۵  
 میرزا بزرگ خان قزوینی ۳۵۹، ۳۶۹  
 میرزا تقی خان امیر کبیر ۳۶۱  
 میرزا جلال ۳۴۴  
 میرزا حبیب الله خرازی ۲۵۵  
 میرزا حسین خان سپهسالار ۴۳، ۴۹، ۱۸۰، ۳۷۰  
 میرزا سعید خان گرمودی ۳۶۰، ۳۷۰  
 میرزا عبدالله نوری ۳۹  
 میرزا علی اکبر (برادر حاجی عرب) ۲۸۰، ۳۰۲،  
 ۳۱۳، ۴۱۵  
 میرزا علی اکبر توکلی کدخدای ۴۱۵  
 میرزا علی اکبر روحانی ۴۵۳  
 میرزا علی اکبر نخجوانی ۲۷۷  
 میرزا علی سیاح ۱۸۵، ۲۴۲  
 میرزا محسن افغان ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۰  
 میرزا محمد تقی افغان ۲۵۲  
 میرزا محمد حسن برادر جمال قدم ۵۸  
 میرزا محمد حسن نواب ۲۴۶  
 میرزا محمد علی ۳۲، ۱۸۰، ۱۸۵، ۳۲۰، ۳۲۸، ۳۲۹،  
 ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۹۸  
 میرزا محمود ساعت ساز ۲۵۵  
 میرزا مهدی عطری ۳۸  
 میرزا مهدی غصن اطهر ۱۲۵، ۱۹۰



یحیی ازل / یحیی ازل ۳۸، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۱،

۶۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۲۶، ۲۲۷،

۲۴۲، ۲۵۱، ۲۹۷، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۵۳، ۳۵۴،

۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۸، ۳۸۶، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲،

یزد ۷، ۱۱۹، ۲۳۳، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰،

۲۵۱، ۲۵۲، ۳۱۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸،

۴۱۰، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۲۵، ۴۳۰، ۴۵۵،

یعقوب علی ۲۵۶

یوسف علی ۲۵۶

و

ورقای شهید ۷، ۸، ۲۰، ۳۸

ی

یادگار (مجله) ۱۰۵

یادگار (کتاب) ۲، ۲۹۰، ۴۹۲

یادنامه بیضاء نورا (کتاب) ۲۵۲

یادنامه مصباح منیر (کتاب) ۲۰، ۳۱۱، ۳۸۴، ۳۸۸

## کتاب شناسی

- آثار قلم اعلیٰ حضرت بهاء‌الله: آثار قلم اعلیٰ  
 دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۶ - ۲۰۰۲ م، ۲ ج.
- آفتاب آمد وحید رافتی: آفتاب آمد دلیل آفتاب  
 دارمشتات: عصر جدید، ۲۰۰۹ م.
- اسرار الآثار اسدالله فاضل مازندرانی: اسرار الآثار  
 طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۴ - ۱۲۹ بدیع، ۵ ج.
- اماکن تاریخی بهائی اماکن تاریخی بهائی در ارض اقدس  
 طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۵ بدیع.
- ایام تسعه عبدالحمید اشراق خاوری: ایام تسعه  
 طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۱ بدیع
- اشراقات حضرت بهاء‌الله: اشراقات  
 بی‌ناشر، بی‌تاریخ، ۲۹۵ صفحه
- اشراق خاوری صالح مولوی نژاد: اشراق خاوری  
 مادرید: نحل، ۲۰۰۹ م.
- امثال و حکم علی اکبر دهخدا: امثال و حکم  
 طهران: امیر کبیر، ۱۳۶۱ هـ ش، ۴ ج.
- امر بهائی در اردکان صدری نواب زاده اردکانی: امر بهائی در اردکان  
 لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار، ۲۰۰۹ م.
- اندیشه ترقی فریدون آدمیت: اندیشه ترقی و حکومت قانون - عصر سپهسالار  
 طهران: خوارزمی، ۱۳۵۱ هـ ش.
- اوزان و مقیاس‌ها در اسلام والتر هینس: اوزان و مقیاس‌ها در اسلام  
 طهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۸ هـ ش،  
 ترجمه غلام رضا ورهرام.
- بهاء‌الله شمس حقیقت حسن بالیوزی: بهاء‌الله شمس حقیقت  
 آکسفورد: جورج رونالد، ۱۹۸۹ م.

- ترجمه مینو درخشان (ثابت راسخ).  
 موسی امانت: بهائیان کاشان، مادرید: نحل، ۲۰۱۲ م.  
 حضرت رب اعلی: کتاب بیان فارسی  
 طهران: بی ناشر، بی تاریخ، ۳۲۸ + ۱۶ صفحه.  
 مجله پیام بهائی: پیام بهائی
- نشریه محفل روحانی ملی بهائیان فرانسه، ۱۹۷۹-  
 وحید رأفتی: پیک راستان پیک راستان  
 دارمشتات: عصر جدید، ۲۰۰۵ م.  
 عزیزالله عزیزی: تاج وهاج تاج وهاج  
 نیودهللی: مرآت ۱۹۹۴ م، تنظیم ذبیح الله عزیزی  
 محمد صدر هاشمی: تاریخ جراید و مجلات ایران تاریخ جراید و مجلات ایران  
 اصفهان: کمال، ۱۳۶۴ هـ ش، ۴ جلد  
 مهدی بامداد: تاریخ رجال ایران تاریخ رجال ایران  
 طهران: زوار، ۱۳۴۷ - ۱۳۵۱ هـ ش، ۶ ج.  
 رضا اشرف زاده: تجلی رمز و روایت در شعر عطار نیشابوری تجلی رمز و روایت  
 طهران: اساطیر، ۱۳۷۳ هـ ش.  
 حضرت عبدالبهاء: تذکرة الوفاء تذکرة الوفاء  
 لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار، ۲۰۰۲ م.  
 نعمت الله ذکائی بیضائی: تذکرة شعرای قرن اول بهائی تذکرة شعرا  
 طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۱ - ۱۲۹ بدیع، ۴ ج.  
 حضرت ولی امرالله: توقیعات مبارکه توقیعات مبارکه  
 لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار، ۱۹۹۲ م.  
 هوشنگ گهرریز: حروف حی حروف حی  
 نیودهللی: مرآت، ۱۹۹۳ م.  
 نصرت الله محمد حسینی: حضرت باب حضرت باب  
 دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۵ م.  
 محمد علی فیضی: حضرت بهاءالله حضرت بهاءالله

- حیات حضرت عبدالبهاء  
 لانگنہاین: لجنہ ملی نشر آثار، ۱۹۹۴ م.
- خاطرات نہ روزہ  
 نورالدین ممتازی: خاطرات نہ روزہ  
 دہلی نو: مرآت، ۱۹۹۵ م.
- خاندان افنان  
 محمد علی فیضی: خاندان افنان  
 طهران: مؤسسہ ملی مطبوعات، ۱۲۷ بدیع.
- خوشہ‌ها  
 خوشہ‌هایی از خرمین ادب و هنر  
 دارمشتات: عصر جدید، ۱۹۹۹ م، ج ۱۰.
- دایرة المعارف تشیع  
 دایرة المعارف تشیع  
 طهران: سازمان دایرة المعارف تشیع، ۱۳۶۶-۱۳۸۶ هـ ش، ج ۱۲
- رحیق مختوم  
 عبدالحمید اشراق خاوری: رحیق مختوم  
 طهران: مؤسسہ ملی مطبوعات، ۱۳۱ بدیع، ج ۲.
- رسائل و رقائم  
 ابوالفضائل گلپایگانی: رسائل و رقائم  
 طهران: مؤسسہ ملی مطبوعات، ۱۳۴ بدیع.
- رسالة روحانی  
 بی بی روحانی بشروئی: رسالة روحانی  
 دانداس: مؤسسہ معارف بهائی، ۲۰۰۰ م.
- زندگانی میرزا ابوالفضل  
 روح الله مہرابخانی: زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی  
 لانگنہاین: لجنہ ملی نشر آثار، ۱۹۸۸ م.
- زندگانی و شخصیت  
 مرتضی الانصاری: زندگانی و شخصیت شیخ انصاری  
 طهران: چاپخانہ اتحاد، ۱۳۸۰ هـ ق / ۱۳۳۹ هـ ش.
- شرح عرفانی  
 عبدالرحمن ختمی لاهوری: شرح عرفانی غزل‌های حافظ  
 طهران: قطره، ۱۳۷۶ هـ ش، ج ۴
- شرح فصوص الحکم  
 تاج الدین حسین بن حسن خوارزمی: شرح فصوص الحکم  
 طهران: مولی، ۱۳۶۴ هـ ش، ج ۱.
- شرح گلشن راز  
 شمس الدین محمد لاهیجی: شرح گلشن راز  
 طهران: زوآر، ۱۳۷۱ هـ ش.

طراز الهی	پریوش سمندری خوشبین: طراز الهی
ظهور الحق	دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۲۰۰۲-۲۰۰۴ م، ج ۲. اسدالله فاضل مازندرانی: ظهور الحق
عهد اعلی	لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار، ۲۰۱۱ م، ج ۴، به کوشش مورژان مؤمن.
فراموشخانه	ابوالقاسم افنان: عهد اعلی - زندگانی حضرت باب آکسفورد: وان ورلد، ۲۰۰۰ م.
فرهنگ معارف اسلامی	اسماعیل راثین: فراموشخانه و فراماسونری در ایران طهران: مؤسسه تحقیق راثین، ۱۳۴۷ هـ ش، ج ۱. سید جعفر سجادی: فرهنگ معارف اسلامی
قاموس ایقان	طهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۵۷-۱۳۶۳ هـ ش، ج ۴. عبدالحمید اشراق خاوری: قاموس ایقان
قاموس توفیق صد و هشت	طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۷-۱۲۸ بدیع، ج ۴. عبدالحمید اشراق خاوری: قاموس توفیق صد و هشت دارمشات: عصر جدید، ۲۰۰۱ م.
کتاب اقدس	حضرت بهاءالله: کتاب اقدس حیفا: مرکز جهانی بهائی، ۱۹۹۵ م.
کتاب ایقان	حضرت بهاءالله: کتاب ایقان لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار، ۱۹۹۸ م.
کتاب قرن بدیع	حضرت ولی امرالله: کتاب قرن بدیع دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۲ م، ترجمه نصرالله مودت.
کلمات مکنونه	حضرت بهاءالله: کلمات مکنونه طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۸ بدیع
گنج شایگان	عبدالحمید اشراق خاوری: گنج شایگان طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۴ بدیع
گنجینه حدود و احکام	عبدالحمید اشراق خاوری: گنجینه حدود و احکام

- طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۸ بدیع.
- لثالی الحكمة حضرت بهاء الله: لثالی الحكمة
- ریودوژانیرو: دار النشر البهائیه، ۱۹۸۶ - ۱۹۹۱ م، ۳ ج.
- لثالی درخشان محمد علی فیضی: لثالی درخشان
- طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۳ بدیع.
- لوح شیخ حضرت بهاء الله: لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی مجتهد
- اصفهانى معروف به نجفی
- قاہرہ: سعادت، ۱۹۲۰ م.
- لطایف الامثال رشید الدین وطواط: لطایف الامثال و ظرایف الاقوال
- طهران: اهل قلم، ۱۳۷۶ هـ ش، مقدمه و تصحیح و تعلیقات:
- حبیبہ دانش آموز
- مآخذ اشعار وحید رأفتی: مآخذ اشعار در آثار بهائی
- دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۰ - ۲۰۰۹ م، ۵ ج.
- مائده آسمانی عبدالحمید اشراق خاوری: مائده آسمانی
- طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۸ - ۱۲۹ بدیع، ۹ ج.
- مثلها و حکمتها رحیم عقیفی: مثلها و حکمتها
- طهران: سروش، ۱۳۷۱ هـ ش.
- مثنوی نبیل زرنندی محمد نبیل زرنندی: مثنوی نبیل زرنندی
- لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار، ۱۹۹۵ م.
- مجله ارمغان حسن وحید دستگردی: مجله ارمغان
- طهران: ۱۲۹۸ - ۱۳۵۷ هـ ش، ۴۷ مجلد
- مجموعه آثار قلم اعلی حضرت بهاء الله: مجموعه آثار قلم اعلی
- طهران: لجنه ملی محفظه آثار، ۱۳۲ بدیع، شماره ۱۹، ۳۸.
- مجموعه ای از الواح حضرت بهاء الله: مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی
- که بعد از کتاب اقدس نازل شده
- لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار، ۲۰۰۰ م.
- محاضرات عبدالحمید اشراق خاوری: محاضرات

- لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار، ۱۹۹۴ م، ج ۲ در یک مجلد،  
ج ۳، طبع ۲۰۰۹ م.  
محبوب عالم
- مختصری در شرح حال  
عبدالحمید اشراق خاوری: مختصری در شرح حال حضرت  
ولی امرالله  
محبوب عالم
- حضرت ولی امرالله  
مشاهیر رجال  
طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۰ بدیع.  
باقر عاملی: مشاهیر رجال  
طهران: گفتار، ۱۳۷۰ هـ ش.
- مصایح هدایت  
عزیزالله سلیمانی اردکانی: مصایح هدایت  
طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۱ - ۱۳۲ بدیع، ج ۹.
- معجم کنوز  
کمال خلایلی: معجم کنوز الامثال و الحكم العربية  
بیروت: مکتبه لبنان، ۱۹۹۸ م.
- ملکه کرمل  
محمد علی فیضی: ملکه کرمل  
طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۲ بدیع.
- منتخبات آیات  
حضرت نقطه اولی: منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی  
طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۴ بدیع.
- منتخباتی از آثار  
حضرت بهاءالله، منتخباتی از آثار  
لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار، ۲۰۰۶ م.
- مؤسسه ایادی امرالله  
عبدالعلی علانی: مؤسسه ایادی امرالله  
طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۰ بدیع.
- میرزا ملکم خان  
حامد الگار: میرزا ملکم خان  
طهران: مدرس، ۱۳۶۹ هـ ش، ترجمه مرتضی عظیمی و  
مجید تفرشی.
- نظم جهانی بهائی  
حضرت ولی امرالله: نظم جهانی بهائی  
دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۵ م،  
ترجمه و اقتباس هوشمند فتح اعظم.

نفحات ظہور

ادیب طاہر زادہ: نفحات ظہور حضرت بہاء اللہ  
دانداس: مؤسسہ معارف بہائی، ۱۹۹۸ م، ج ۱، ترجمہ  
باہر فرقانی.

نورین نیرین

عبدالحمید اشراق خاوری: نورین نیرین  
طہران: مؤسسہ ملی مطبوعات، ۱۲۳ بدیع.

یادگار

عبدالحمید اشراق خاوری: یادگار  
دانداس: مؤسسہ معارف بہائی، ۱۹۹۴ م،  
تہیہ و تنظیم منصور روحانیان.



**Yádnámiy-i-Ishráq Khávarí**

**Remembrance  
of Ishráq Khávarí**

By: Vahid Rafati

وحید رأفتی

یادنامه اشراق خاوری

PUBLISHED  
BY: FUNDACIÓN NEHAL



E-mail: [info@fundacionnehal.org](mailto:info@fundacionnehal.org)  
[www.fundacionnehal.org](http://www.fundacionnehal.org)  
ISBN: 978-84-617-2107-8  
Depósito Legal: M-34147-2014  
Printed by:

# **Yádnámiy-i-Ishráq Khávarí**

**Remembrance  
of Ishráq Khávarí**

**by  
Vahid Rafati**

PUBLISHED  
BY  
FUNDACIÓN NEHAL

